



بهترین گوهری که غواصان فصاحت نشان از عمان فکر گفت می آرند
 حمد و سکر خالق است جلالت که جوهر جان انسان را بگوهر نطق از سایر
 حیوانات ممتاز گردانیده انواع جوهر و نگارنگ علوم و معارف را در
 صدف دل و کان سینه اش انداخت و بنوشرین جوهری که جوهریان
 جاد و بیان از معدن دل استخراج نمی نمایند در دوفیض نمود شیخ اعلی
 است که پر تو انوار وجودش دیده شمس و قمر روشن نموده نسیم زینب
 حلقش و باغ چنان موجهایان را معطر و معبر ساخت صلوات الله و سلامه
 علیه و علی آله و اصحابه اجمعین **الحمد** چنین گوید مورخ ضعیف
 حکیم محمد شریف خان ابن حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان غفر الله
 و تجاوز سستیها که چون حکم اشرف اقدس بندگان اعلی حضرت گوهر
 شاهوار افسر سلطنت الاس آیدارگان تجاوت در پی همتای عمان نجات
 یافت رانی تاج خیمت ایقاب آسمان قدر و منزلت لعل بدیشان معدن

عدالت که در عهد عدالتش بدو نیتان شیر خانه میکند و کمرگ ارغوان
 خود موسی سر کو سفید را شانه میکند **فرد** اگر بودی فخری و در زمانه
 شدی نوکر به پیش جاکر انشرا یعنی او گستره عالی گوهر شاه معظم شاه
 عالم بیاور خلد الله ملکه و سلطانه باین دوزخ بمقتدر سرخ صد و بیست که خواب
 بجوهر را بفرغ عرض آرد لهذا این زمانه مرتب نموده شد **فصل**
 خاصیت الماس است در درجه چهارم و خشک است و بعضی گویند گرم
 است در چهارم و آتش و آلات حدید امثال آن در و اثر نمیکند و در جمیع
 اجسام معدنی اثر می دهد تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث غلبه
 ولادت و غلبه بر جنم و سدس او مانع صرع و لایس از اسخطا قادر
 و مرتبه و اثر سخو و افات و جمیع عینا معنوی می باشد و اگر از طلا گستره
 ساخته نگین او از الماس میکنند و میزنند یا بر مرق و دست چپ بزنند بین
 اثر دارد و نگاه داشتن قطعه الماس با خود باعث ایمنی از صاعقه و اگر
 بزنا اطفال بزنند از صرع محفوظ ماند و بیک خوش شوند و گداشتن بر دندان
 مفتت او است بغیر کلفتی در بستن او بر یکم برای تسکین منحص و رفع فساد
 معده و تقویت آن معینه و خوردن الماس سوده موجب ملاک است
 و مراغت او بقی و کمر از شیر گاؤ و خوردن زعفران است و آبیکه در چشمها
 معادن الماس است اگر بر صاحب جذام و فالج بزنند یا باره غسل قربا
 موجب برادر می شود و سر که یکوقتیه از آن بخورد در اعمال جداقت بسم
 میرساند **فصل** سبب رخ مر جان در درجه اول سرد و در دوم خشک و بیخ
 و قابض و محقق و قاطع تر و دم و تحلیل خوبی که در دل منجمد شده باشد

خصوصاً محرف آن جهت دسواس و جنون و خفقان و صرع و نفق و نفیض
 معده و فساد استمنا و نفث الدم و اسهال و موی و سنگ متاز و گرد و ویر
 و بواسیر و اگر نیم مثقال محرق آن با چهارم مثقال صمغ عربی آمیزند و خیسر
 کنند با سفیدی بپخته مرغ و باب سرد بنوشند نفث الدم را نافع بود و پائین
 آورد و آنی خون را که از کد ام عضو باشد باز دارد و اگر یکدرم از آن با چهارم
 درم انجبار میل کنند قروح اعمار الفخ و بد صاحب تحت الموقنین گوید که چون
 طلا و نقره را از هر یک بقدر سدس درم گذاشته انگشتری یا تخمین و آنی ترب
 دهند و آب در آن نصب کنند و قمر و شمس در اتحاد خود مقارنت باز هر دو
 باشند و با خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود و دلنداره او را هرگز نمی
 نرسد و از چشم بر آید باشد اگر سرد را در گردن صاحب جع مفاصل تلتقی
 نمایند موجب لیکن در و شود **فصل در زرد و مرد و درد و سرد و درم**
 خشک از جو اصل او ست که حامل آن سنگی روئیده نمی کشد و نگاه داشتن
 او باخ و تقویت دل نماید و از ویدن خوابا بیست شومش و پریشان بینی
 بخشد و تخم بان مقوی معده و موجب نشاط و سرور و تریاق سموم هوام
 و قاطع نرف الدم و در بول و نفث حضاة و جهت یرقان و استسقاء نافع
 و اکمال او فوت دهنده لجر در افعیل و طلائی او برای سحفه و قروح
 حبشیه مجرب و تعلیق او برگرد و معده و جگر بجهت وجع معده و در نظاریا
 و فی الدم و نرف الدم و تعلیق او برگردن و باز و بجهت الطال اثر سحر
 و بران برای سرعت ولادت نافع و مجرب و ادمان نظر بران را افعیل کمال
 بصیر و موجب حدت آن میشود و طلا ده او با انگشتری جهت جد و شصرع

شخصی که مصروع نباشد موثر و بهین جهت ملوک اولاد خود را در وقت
 ولادت تعلیق بآن مینمایند چون در وقتی که قدر برج میزان باشد
 انگشتی از آن سازند حامل آن خواب بای محسن و پریشان نبیند
 و محکم نمی شود و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون مفید و چون
 یک مثقال اورا بر انگشتی از طلا و نقره که با ملنا صدقه و مثقال باشد
 مزوج ساخته نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج جوای باشد
 باعث قبول دلها و بیست در نظرها و قضای خواج مجرب دانسته اند و گویند
 چون افعی زمره فایق نظر کند کور میشود و نقاشی مشابه خود درین باب
 نقل نموده لیکن حضرت بایون بادشاه در بعض رسائل خود میفرمایند که
 در بلاد هند سموع میشد که زمره چشم افعی را کور میکند مآذ و کلت در صدد
 امتحان و تجربه این امر بودیم چون در هند افعی مییافتند ازین جهت بختی
 در حیز تعویذ بود چون بلاد عراق از گرد موکب بایون رشک عدل شد بسیج
 اشرف اقدس رسید که در کوستان ری افغانی بسیار اندیشه امتحان
 یک افعی را طلبیده بودم قطعه زمره چشم فایق را که در سرکار والا بود متصل
 چشم افعی کردیم آئینی چشم او رسید بعد از آن امر کردیم که آن قطعه را
 چشم او بماند باز هم مضرتی نرسید باز فرمودیم که زمره را سوده چشم
 افعی بکشند ازین محل هم کور شد و در احادیث وارد شده که انگشتی
 زمره در دست کردن موجب آسانی است که در آن هیچ دشواری نباشد
 و ایضا مردی است که انگشتی زمره در دست داشتن فقیر را به تنگداری

بیدل میکند **فصل** در زبرد در سیوم سرد و خشک از خواص او است
که لایس او از ادیت با مصون میباشد و مسرور بود تعلیق او جهت
عسر و لادیت و نقشب الدم و اسهال و بر معده برای و جع معده نافع و
چون صورت ترکیبی در نقش کند و قمر در حین عمل در حوت باشد انگشتی
از آن ساخته در بصر کشد باعث قرح و از الدم گردد و چون در طالع مرطا
بر آن صورت مایه نقش کرده و در رصاص پیچیده در دایم مایه نصب کند
بایمان از قمر در یا دایم آیند و گویند شراب در حاتم زبرد میست می کند
و ادا بان نظر بر آن مقوی بصر و موجب جلا آن و تخم با و و تعلیق در کردن
و افق صرع و چون شکل سفید بر آن نقش نموده در بصر دست چپ بپوشد
بجدا نفع دهد و در دست انگشتی او کردن موجب آسانی است که در آن
هیچ دشواری نباشد **فصل** در عقیق در دوم سرد و خشک از خواص
لوک است و از خواص او است که لایس او از طلا محفوظ باشد و نگام
با خود مبارک دارند و بان بقا دل کنند از مرطا لایس گوید که خفین
سرخ برنگ آبی که از تمک سود میکند و در و خطوط سپید خفی نمیدانند اگر
آن تخم نمایند یا تعلیق کنند موجب بی برائی دشمن شود و بر ایشان قهر دارند و در
باشکود و و تار باشد و دلی را دور کند و منخ آمدن خون از سایر اعضا کند خصوصا از زنا
خون ملت ایشان همیشه جاری باشد و سخته او لطیف و مقویست و مفتوح شده سیر و سکر و زنده
حصه و افق خفقان و آشامیدن در و او ناطع بزف الدم و سخته و مقوی و افق استی آن دندان محکم
متو با صر و عقیق خفقان و ادای نفع است حضرت سر کانا را نمود که انگشتی نقش او در دایم باشد

بر آورده است و ایضا از آن جناب مرویت که آنکستری عقیق درست
 کند مادام که آدمی آن انگشتر را با خود دارد اندکی با او نرسد و ایضا
 در شستن انگشتری عقیق در پوست برای ضرر و دفع شر و دشمنان و محفوظ
 ماندن از جمیع بلا و بر طرف شدن فقر و درویشی و زایل شدن فقر و
 ایمنی در سفر و حفظ مال از دزدان و بخت خردنیکی و فراخی روزی و امان
 یافتن از دست بریدن و از مازایانه خوردن و امان یافتن از شر بادشاه
 ظالم و از هر چه آدمی از آن می ترسد و حذر می نماید رفع بدبای و اندام و کرم
 و قضای حواج و نیکوئی عاقبت کار در احادیث مرویت و ایضا از او
 شده که عجب دارم از دوستی که در آن عقیق باشد چگونه خالی می باشد از
 دیار و درم از سلطان الیس که به هر که عقیق صافی را سوده بایک حبشک
 سوده و قدری کاغذ در روغن زیتون انداخته بگذارد هر روز این روغن را
 بر خود مالده و بر دوا بر و طرف بینی و جبهه را بمین بماند بیکس او را
 نه بینه مگر اینکه او را دوست دارد در نظر مردم معظم و با بهایت باشد اگر
 باین روغن سوده نماید جمیع اوجاع بر آسودمند بود **فصل در عین**
 البهره بندوی پسند گویند جامع خواص یا قوت پیرایی است و از خواص
 اوست که حامل او از چشم زخم و تاثیر نفسهای خبیث الیس و جن بھون
 میباشد نقاشی و خاصیت دیگر از جوهریان چند و است نمودن یکی آنکه
 مال حامل او نقصان نمی پذیرد و او را نکات و آفات نرسد و دوم آنکه
 اگر این جوهر با شخصی باشد در مصاف حاضر شود و از اتفاق روزگار

آنها را در لشکر راه یافته همه را راه فرار در پیش گیرند و این شخص نجات
خود را در فرار نه بیند خود را در میان کشتگان اندازد و هر که از لشکر تنهایی
برد بگذرد او را نماند مقتول که در خون آلوده باشد مشاهده نماید و از او
کناره گیرد و احدی او را نشناسد باین تقریب از ان نجات یابد **فصل**
در قیروزه در اول سرود و در دوم خشک از خواص قیروزه است که رنگش
با صفای جو صاف مینماید و با مکدر او کدری شود و طایقت عرق روغن
و دسومات و مشک مفید و مبطل لون و تغییر حسن و صفای پوست باطله
این ببطار و دیگران نقل نموده اند هر جری که از رنگ خود بگردد و متغیر شود و بپوشد
آن و تخم آن برای لالیدن دی است و بهین سبب بادشاهان قیروزه را خیز
نی نمایند نمی پوشند زیرا که بهیت ایشان را در نظر مردم کم میکند را تم گوید که
این کلام متناقض کلامی است که ایچ نقاشی از رساله اسطوره در تدریس ملک برای
سکندر نوشته است نقل کرده که این جزو ایهامه طوک عجم می پوشند و قلاوه
از ان می ساختند و در جمع آن استنکشار می نمودند و در حدیث هم خواص و مزج
قیروزه وارد است باین اعتبار قول ثانی معتبر باشد و نیز از خواص قیروزه
است که دارند و او از قتل و صاعقه محفوظ می باشد و کسیکه قیروزه با خود
دارد بر دشمن طعنه نماید و در نظر مردم عزیز باشد و از چشم زخم محفوظ می باشد
و دایشتن او معقوی دل و مانع خوف است و اکثر از نظر بران تقویت بصیر
مکنند و کسیکه بگاه بغیروزه نگاه کند آنرا و زبانشادمانی و نشاط بر و بگذرد و
گویند حکمای سابق در حکام رویت ماه بغیروزه نگاه میکردند و هر که بیشتر

فیروزه با خود داشته باشد بار و عقرب با خود یکی کند و در حدیث از حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم روایت شده که خداوند عالمیان میفرماید که من شرم میکنم از دست کسی که بسو
 من بلند شود و دعا و در آن دست انگشت فیروزه باشد پس آنرا اما میباید دانم و از
 کلام معجز نظام حضرت اسد الله الخالد علیه السلام متفاد است که انگشت فیروزه در دست
 داشتن موجب نصرت و قیروزی است و در حدیث وارد شده که انگشت فیروزه در دست کند که پیشترش
 نفیر نشود و نیز در حدیث وارد است که انگشت فیروزه جسم را قوت دهد و سینه را گشایش بخشد و قوت
 دل را باده میکند و چون بی کاری دود آنرا در دست کند بچون برگردد جایش بر آورده شده باشد
 فصل لا جورد و اول گرم و معقول او را دل منور و در دیم خشک آن خواص است که اگر بر اطفال
 فرغ نکند و تعلیق او را دفع خوف و مفرج و معقول او را سهل شود و بطن غلیظ بود و مایه لیس و ضعیف
 را دفع دهد و در گرده و مثانه را دفع کند فصل خواص محل قریب آن خواص است و در مفرج و قوت
 قلب با صره قوی تر از قوت و شیرت او حاصل شود و اگر با خود دارد از احتلام محفوظ ماند
 و خوابهای پریشان نمیند و اگر بر کودکان نه خواب نترسند و بخوابی کند فصل لا جورد و آخر
 و دیم سرد و خشک تعلیق آن نگاه کردن بآن مفرج و قوی است و در دمان و آستن او جهت تفریح
 و از اغم و ضعف دل مجرب و خواص در اجزای بدن انواع خفایا که در قوی می شود ضعیف جگر و گردن
 و حصاة و حرقة البول و سرد و یرقان و در او برای قطع سیلان جنین از اعضا و اقسام و زحمات
 و طلا محلول او را دفع برص و مفرطه و در آن بید است فصل مرجان افعال او مانند مزاج
 افعال بید است اگر اینقدر که خشکی بسد زبانه از دست و از خواص مرجان است اگر بر اطفال نهدند
 از اثر چشم زخم محفوظ ماند و دفع و خوف و خواب طاری نشود و از ایشان دور میکند و تعلیق او را
 ایمنی از اثر سحر و اگر مجازی معده اطفال تعلیق نماید تقویت معده نماید و اگر مصرع با خود

کما به ارفاد نافع بود و اگر برگردن بیاورند بجمع امراض معده مانند زرد قاق سودمند و دو کشر
 نظیر بجان تقویت بصیرت میکند و اگر بر زن حامله تعلیق نمایند موجب حفظ جنین و عدم سقطانی شود
فصل تعلیق یا قوت بالحق صاف و معقوی دل و موش شجاعت و بهاب و محظم بودن در نظر
 و تیسر اسباب محاش و جهت رفع طاعون و دیوانه و غیره او و اسوس و صغیر خفکان در رفع انجناد
 خون و زرق الدم و قطع عروق انگشتی او جهت قضاای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و در زن
 و داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دماغ تقویت دل و زایل کردن غم و اندوه و زدن و برافروختن
 حرارت مغز و زیاد کردن نشاط و برطرف کردن تصفیه خون و سیاهید بیکدیگر گفته اند که اگر بر برده بر بند خون
 او فشرده شود و بمحکم را نسودند آید و اگر بر اطفال تعلیق نمایند مادام که معلق باشد از امراض بسیار
 ایمن بود و تعلیق یا قوت بر حامله حافظ جنین و نافع اسقاط آن اگر صاحب درم تعلیق یا قوت
 درم را تحلیل کند از حضرت امام ضامن ایمن ضعیف است و تعالی عنه و است که اکثر یا قوت در دست
 کشید که پریشانی زایل میکند **فصل بکبراج یا قوت** زرد است در تقویت دل و تقویت قوی تر از
 اصناف دیگر است و پوشیدن اکثر یا قوت زرد تحلیل احلام است حضرت امام ضامن بر خرم بوده
 که هر که اکثر یا قوت زرد در دست کند فقیر نشود **فصل غلیم یا قوت** بگوید است و افعال و احوال
یا قوت است **فصل شنب** آخر دویم سرد و خشک تعلیق او برگردن جهت خنق و قطع زرق الدم
 و رفع نهش افامی نافع و تعلیق او مجازی معده و درد دماغ استن مقوی معده و حافظ صحت است
 و مسکن ریح و رفع امراض و جهت خنق و مقوی اضر و بران برای عسوفلات و درد است
 یا جهت ایمنی از مخافت و رفع ضرر سحر و جشم و در ضرر صاعقه و مؤثر و حامل آن از کثرت احلام محفوظ
 میباشد و در نظر مردم عزیز باشد و گویند چون قدر برج آفتی باشد بر آن است انسان نقش کند تعلیق او
 آلام باطنی نافع است و بعضی در شیرت دیگر که گویند نقش بر آن شرط است اندک کتب است بر آن برخی شرط است

رساله خواص الحیوانات مولفه مولانا جادی فروغ و اصول کاشت

و قایم معقول و منقول حکیم حافظ سیاح نفس حافظ قاری

شاه منصور علی صاحب رام پور دام پورته بفرایش مولانا

مخدوم در ماه ربیع الاول ۱۲۶۵ هجری در

مطبع دار السلام دلی بمبینه عثمان حسین

پاشاه منشی نور الدین احمد

حلیه انطباع در

گرفت

فقط



الحمد لله سخر لنا هذا النعام وجعل في لحومها والبانها نافع
للدفع الأمراض وخلق الطيور ووضع فيها ذی بیوضها منافع
كثيرة لشفاء الاستقام ولنا في بعضها جمال حين ترى
وحين تسرح وتتحل اتقانا الى بلد لم تكن بالعبه الا
بشوق النفس الصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحبه
الما بعداين رساله است در خواص حیوانات که از کتب طبیه مثل
الاطباء و بدیع النوادر و ریاض الادویه و مفردات هندی و تحفه
الروشن و اخبارات بدیهی و غیره برای افاده خاص و عام و نفع
عموم و نام استنباط نموده است و اعواب بعض لغات از شمس
اللغات و منتخب اللغات و صراح و برهان قاطع و فریگ
چهارمگیری و مثل آن تحقیق رساله سید حکیم
علی الاطراف مفید طالبان کمال و بدیه و کرم ابابیل در مفردات
هندی منظور است که باقیات رسید و ابابیل جمع اقول است و آن طالع
است

معروف و در مهند یا نه نمیشود و آن از قسم کنجک کوچک است و در نفس حسینی
 در مقام الم تر کیف مشروح و بعضی آنرا یا خطاف دانسته غلط است دی
 غیر است **ایل** مطابق منتخب بکبرترین ستران واحد دارد و معنی جمع
 است بهر حال شتر گرم در درج دوم خشک در اول لجم او مقوی باد و جگر
 واقع نزول و مقوی با صره و اگر چشم شتر سوخته بر زخم بندند یا افتانند خون
 بالیقه و شیر او نافع است تقا و برض طحال و اگر شش شتر را گرم از شکم
 بر آرد و به بر دی زرد شده بماند زردی رنگ روز ایل کند و اگر شش شتر را
 پخته در آفتاب خشک کند و یک جز و کشنیز و یک جز و باقلا کوفته و پخته بر آن
 ریزند و هر صبح پیچیدم بدهند و عقب آن یک پیاله شیر میخس تا زده و شسته
 بنوشند ضیق النفس دفع شود و کف شتر مت را اگر در شراب کسی بنده
 بخورد شود و اگر استخوان بوسیده او نرم نرم کوفته و آب آمیخته در سوراخ
 موشان ریزند موشان هلاک شوند و گنده او اگر بر استتین عاشق بنده عشق
 دور گردد و شتر از جمله حیوانات در غیرت ممتاز است که بر مادر و خواهر داشته
 نمی چید و در مفردات هندی است که چون چشم شتر را بسوزند و در بینی دهند
 رعاف را دفع کند و چون لعابی که او را در سطح دهن ظاهر شود نجس چشم
 چکانه شبکوری را ببرد و گویند شتر بخلاف دیگر حیوانات زهره نمی دارد
 لهذا نام در استر دل گویند **این** آوی یوسفی گوید شغال را گویند زائر
 رخانه ببر که بکند از در میان اهل آن خانه جنگ شود و چشم راست او را بر که
 بخورد در چشم زخم باوی نرسد و شغال را در بندی بگذرد گویند **این**

عروس کبر عین بلفظ وراوسین اهلقتین را سوراگویند که بهندی
 نول و نیولا خوانند و این عروس کیت را سوات گویند دشمن نهنگ است در
 و جنبش میرود و جگرش میگذرد و باد او از گوشش بچسبید و گویند دشمن
 مار است و از خانه که مار بود مار نماند و این غلط است که و لفظ چشم خود
 ملاحظه کرده که در بعضی خانه با باد و سف جودن را سوا ماران می برانند لیکن
 تحقیق آن که تعلیم باز بگران با مار میبندد بقول صاحب خفد گرم و خشک است
 در سوم و گوشت او فادان هر سموم است و یوسفی گوید مغرور او مصروف از مغنیه
 و چون برخازیر و نقرس خون او طلا کنند نفع دهد و طعمی که در دوزخ بود چون
 را سواترا بید فریاد کند و موی بر اعضای او را است بایستد و چون گوشت او با
 روغن کبچد یا ریتون پزند میبوی و مقوی و باد زهر سموم است **آمان** بالفتح تیره
 و تار و قانیه ماده خرواشن بضمین جمع آن من رشیدی و آذرا بیهودی که بی
 گویند و لبن الانان یوسفی گوید پارسی شیر خراش و ق و سبل را سودمند آید
 دریش کرده و مثانه را نفع دهنده و صاحب خفد گوید سردترین شیر را و بسیار در
 و مضر طوبین و درد سر بار و مصلحتش کل انگبین و قدرش برش از دوز و قی تا نیم
 رطل است باشک و کثیرا در روغن که در رب الکوس و امثال آن و تعلیف او
 با شیای مناسب هر علتی شرط است یوسفی گوید از معده زود بگذرد و بعضی بر آن
 و نشاط آرد و بدن خرب کند **ارنب** بفتح اول و سکون را و جمله مطالبی
 اللغات خرگوش ماده باشد یا نر و از نر خرگوش ماده و بعضی گفته اند از نر
 ماده و خرز بر وزن نر خرگوش را بپندی سسا گویند یوسفی گوید بر سرش

آنست که زنگش بسیار زرد و بیابانی باشد لخم او گرم و خشک است و گویند
سرد و خشک است و صاحب تحفه گوید لخم او در اول سبوم گرم و در دوم
رطب و منقلب میگردد و زردی و بادگی و همچنین بالعکس صاحب کشف اللغات
گوید که گیدر نیز همین خاصیت دارد و ازین سبب مردم مغول را گیدی
گویند یوسفی گوید پیرایه او را چون زن بعد از چهار سه روز بسر که خورد منع
آبستن کند ازنی که آبستن نشود چون بعد از چهار روز فرج ساخته بر دارد
حاصل گردد و نیز یوسفی گوید که پشیم خرگوش چون بصبر و مرد و قاق کند
و سفیده تخم مرغ صفا کنند منع خون رفتن از شریان کند و طلا کردن سرگین
با سرکه را فاعل کلفت است و نیم تنقا پیرایه آنرا با سرکه جهت صرع و تحلیل
شیر منجمد و گزین افعی مجرب دانسته اند و اگر دندان خرگوش را
بهر جانب که دندان در دند بیاورند در دندان را ساکن کند و خرگوش
مثل زمان حالض میشود بعضی گویند مدت حمل او بقدر روز حضرت صدیق
ارباب را شکار کرد او را و خصیه و ذکر و فرج بود مثل خنثی و جن از و بچی
بگریزد و چشم کشاده خواب کند اگر دماغش بریان کرده بخورند ریشه دوز
شود از تب بگری سرش مانند خرگوش و بدین او مثل پاهای پهنی
کاشانامند بوعلی سینا گوید که از ذوات سموم است هر که می خورد او را
می میرد استر بفتح اول و سکون سین جمله و فتح فو قانی و سکون را
بغل است و گفته شود استر شیر و گویند صاحب تحفه گوید هر که مقداره
از پوست او در رخت صند و قرا نهد از آسیب گرم خوردن ایمن شود

و بستن مقدار ی از پوست یا از موی او بر سر و گردن اطفال پیش از بلوغ
 از آل صرع می نماید و هر که روغن بیه او بر تن خود مالده همه جانوران در نزد او
 بگریزند و ضما دپیه او بر کمر و کتف و اندشتن و قنصیب و مقعد مقوی جماع
 و قطره او با روغن تخم انجرو در احلیل چیست فوظ میعد مل است و بقول
 ارسطو کباب خسیه شیر بغایت مقوی دل و باد است و چون یکدرم بکین
 او را در شراب جل نموده بمقادیرین دهند رفع خواہش ایشان گردد و از
 بستن پاره از پوستش صرع دور شود و گوشت او نافع فالج و استرخا
 و جلوس بر پوست او دافع بواسیر و پیه شیر بر موضع سوخته عجیب الاثر
 است و گویند که هر کس دندان شیر بخورد از درد دندان این چنین باشد
 ارسطو گفته که شیری دیدم روی او مثل روی آدمی و بدن او سنج و دیم
 مانند کرم و شیر از یک بچه زاید نمیداد و از دالیش بوی بدی آید و اگر
 میزند و از بدن نادمیگر گردد و عمر دراز دارد **اللاع** بفارسی حمار است
 و گفته شود انسان آتش آیدن استخوان سوخته آدمی سه روز هر روز
 یک مثقال با مثل آن شکر چست صرع و عرق النسا و مفاصل بفاست
 آزموده و آب دهن ناشتا کشند کرم گوش و بوی که در گوش
 رفته باشد و خوردن استخوان سوخته آدمی جهت تب ریح بشرطیکه شراب
 آن ندانه مجرب **ایک** بکراول و تخمانی مشد و کسور در عربی بقرا ابو حش
 و بفارسی گا و کوبی و گوزن مانند و در هندوی باره سنگا خوانند و او
 انواع میباشد گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سیرج الهضم مقوی

لاغ
 سان

ایل

با
با

به

بینه

نبردین اگر شاخ آنرا بر زنی که دشوار زاید بیاورند باستانی وضع حمل شود
در هر کس که با خود دارد از گزیدن جانوران این شود و اگر شاخ آنرا سوزانند
با کثیر ایام میزند و بصاحب اسهال دموی با قرحه اسهال و مثانه دهنه سود دهد
اگر با گوگرد در خانه دو گنند مار و کزدم و پشه بگیرد و دهنه با نمک
انواع از جمله سموم و گوشت گوزنی که بعد از دو انیدن او را از چنگ کرده باشد
با سمیت است با زنی و بازار جانور شکاری معروف نیز آن بکسر و نبات
بضم جمع بعضی بر آنکه باز ماده است و زرشن از جنس دیگر بود مانند شایان
و غیره در مفردات هندی است که پرسوخته او اندام جراحات کند باشد
محراب آن با شق آنرا بعر بی صفر خوانند دماغ آن نافع خفقان سودا و
چون بکدرم بکلاب خوردند و زهره او اگر در چشم کشند ظلمت دور کند و صفر
محب چرخ است چون اطلاق صفر است بر جانوران شکاری بمعنی باشد
نیز نوشته شده باشد و الا و ب دیگر نخواهد بود صاحب مفردات هندی را
ببر بر دمو حده و رای همه در اصل لغت بر وزن مک است مگر شعرا
بسکون دوم استعمال کرده اند من بهار عجم گویند آن درنده است که پیش
پیش شیر میرود آواز کنان تا دیگر جانوران دانند که شیر می آید و نزد بعضی
شیر لیست که در هندی شود و در بر مان جانور صحرائی نوشته شبیه ببر
که دم ندارد و از آن پوستین سازند و نیز می نویسند که درنده است
بیجا بفتح باء موحده اول و سکون موحده دوم و غین منقوطه طوطی را
گویند و آن سبزه و سرخ و سفید می باشد هر که زبانش خورد فصیح گردد و

خوردن زهره او لکت زاید بطبع دفع و تشدید طایفای سردی اردک گویند
 از جمله طایفای آبی است در دوم گرم و در اول خشک و مرطوب و بر طوبیت فضلیه
 کثیره الخذا و مسمن بدن و گرده و مهبی و مصفی صوت و دافع ریاح و موله
 خون غلیظ سیرج التعفن و در پر هضم است و زنده میضه آن عقل و روشن مغز
 و مسح میضه آن جهت اسهال رموی بهترین علاج است بعیر شتر است
 و در ابل گفته شد **بغات** بر سه حرکت مرغی است مردار خوار
بخل بفتح اول و عین معجز ساکن استرموله میشود از اسب و خر و بعضی
 گویند بوجد این ترکیب فرعون است چون زن سه مثقال از جگر او سه روز
 بعد بهر متعاقب خورد مانع حمل میگردد و اگر دلی استر خشک که دوا در آب است
 زن را آب نوشاند حایض نگردد و اگر شمش سوخته بر دهن و میخه بر کسی که
 نهشته باشد مالند موبر آورد و اگر سسم استر بسیار با خون او در آستانه
 خانه دفن کنند موش کم گردد و از غرایب اگر کسی که زکام داشته باشد
 افکنده استر شمش بر آن نعل انداخته در راه پند هر که بر آن گذرد زکام
 شود و این کس به خود بقره بفتحین گاو و در از دنبال نیز گویند و گاو
 میش هم از انواع اوست لحم آن گرم و خشک و بطی الهضم مغلط
 محدث امراض سوداوی مگر که بچیک سال باشد اگر پیه او با زردیخ رود
 کند گزنده یا بگریزند و طلا و شمش گاو کوهی سوخته با سرکه دافع برص و
 و غذای شتر و از شیر دیگر حیوانات بیشتر است و شیر گاو میش ^{علا}
 از آن و پیرایه بقره چون برسد بان خراز را نفع دهد و چون بر دهن گول

بعیر
 بغات
 غل

بقره

در گوش چکا متد طنین را مفید و مالیدن زهر د آن بر شکم اسهالی کن و موی
را سفید گردانند هرگاه بادویه دیگر ضم سازند و اگر صاحب رعا ف
سرگین تازه و گرم آنرا بر پیشانی بند خون باز آید و اگر آسن و شیشه
بعضوی فروخته باشد چون سرگین گاؤ یا روغن جوشانده بر آن نهند
بر آید و سم سوخته آن بقدر نیم مثقال با سنگنجین اگر مداومت نمایند
سپید است و در دست داشتن انگشته شاخ چپ او جهت صرع یا کج
موتراست و قنبر آنرا هرگاه نرم سوده با بیض نیم برشت بخورند موی
قوی است **بقره وحشی** در الف نوشته شد **بلبل** طائری است
خوش آواز **بوم** چقدر را گویند خوردن گوشت او بیوقوف می سازد
بیر هوئی بکسر اول و تخمائی معروف در او مبلد و فتح موحده ددم
و دانه بچول و کسر تاس هندی کرم شهر است در سیوم گرم و در دوم
اگر پایهای او را در کرده یک عدد با برگ پان بخورند امراض بارده مثل
فالج و لقوه را مفید است و ضامادی مقوی باده و نمک و زهری قضیب
و بدل او خراطین است **پلنگ** نر است در خون گفته شود تند برج
معرب تر و گوشت او در دوم گرم در اول خشک و بغایت لطیف و
سیرج البضم و انرا از مصدع و مولد مره صفرا در خوردن مصلحش
سنگنجین **قحلب** بکون عین روپاه پوستین آن کرم و نطول
او بر مفاصل مسکن اگر زنده بخورند و تخم آن نافع در داء است و یکدم
بریه آن نافع ر بوست و لجم او محرک باده برودین و مرطوبین و طلا و

پیه او نفوس را ببرد و خاکستر پوست رو به چمت عفو سوخته بمعدل
 است جراد و بالفتح بلخ دم برستگ ربه و عوق که ده بیضه بند اگر بلخ
 مبار آتش نهند بخورش صاحب سوزاک را مفید و بواسیر را نفع زده
 و عسل لبول را ببرد و بلخ گرم و خشک است در اول **جعل** بضم اول
 فتح عین مصله جعل خشک برای گزیدن کردن نافع است **حب** بضم
 حای اول و کسر حای ثانی گرم شب افزودن قطور یکده و از خشک او بار و غن
 گل چته چرک گوش و کرمی او نافع است که انی النحه و تدین آن بار و
 کچنه بر رخساره موجب دوستی خلایق و قضای حاجت است **جاری**
 بضم بعثه آنرا سرفاب گویند و بعضی بوقلمون اگر دل او کسی بند و خواب
 کمتر کند و در شکم او سنگ بود که اگر کسی بند احتلام نکند و رعاف و اسهال
 یکم شود **حمار** الواحش یوسفی گوید بپارسی گور گویند لمش گرم و خشک
 است در سیوم فالج و لقوه و رعشه و تشنج و تمد و بلغمی و درد پشت و گرده
 مفید **حمار** املی بغدادی الاغ و خر گویند لمش گرم و خشک است در روم
 چون خاکستر لحم یا جگر او را بازیت بر شفاقی که از سردی باشد بانه نفع
 دهد و چون بر خازیر طلا کند سودمند آید و چون عقرب گزیده در بازار گوشت بر
 خنشانند در دشس ساکن شود و جگر بریان کرده او را هر گاه ناشتا بچسب
 صرع دهند بغایت سود بخشد و اگر پوست پیشانی او بقدر عصا به بردارند
 در پیشانی صاحب صرع ببنند دیگر او را صرع نشود و اگر آب سر گین تازه
 باین پیشرو در بینی چکانند رعاف دهد شود و گویند که اگر تازی اندم او

دم او بوقت جستش براده گرفته فرو دیند خسته شود و چون در
 گوشش گویند که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد شود و هر بعد عمر
 سی سال براده جبهه حجام بفتح کبوتر داشتن در خانه مانع فاجع و بسکت
 و مرض بیداری و آسیب جنات و لطم او بهی ثمنش گرم و خشک در دوم و
 خون آن مانع جراحات چشم و سرگین آن با آرد جو جهت اورام صلبه و با
 روغن زیتون جهت سوختگی و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان و عسل
 برای کشودن دماییل و با آرد گندم و قدری قطران که بچخته و مرهم کرده باشند
 چون سه شب از زبر برص صمد نموده مکرر تجدید نمایند در ازال آن بغایت مجرب است

است **حما قرصان** به بر آگیند و در اصصهان خر خدا و در شیرازی
 هبک خوردنش مانع عسر البول و بیاض دمانند نامش تب دور شود
حواصل مرغی است بسیار خوار بزرگ حوصله حیة ناز در آخر سپوم
 گرم و در غایت تخفیف و در جذام قوی الاثر **خر اطمین** بفتح بعربی تخم
 الارض و انخار الارض و پیازی گرم کل خواره و پهنی کیخو خوانند گرم است
 در دوم و خشک در سپوم چون خشک ساخته بکوبند و به پزند و بر روغن کنجد طلا
 کنند قصب را بزرگ گرداند و خوردن تازه بعد پاک کردن از گل بقدر سه درم

مسجیاده است **خر کس** دب است و گفته شود **خطاف** بضم اول
 و تشدید طارستوک است کباب آن مفتوح سد و رافع سنگ مثانه و پیز
 در قان است و طلا و زهره او موی سفیدر اسپاه سازد و درش مقوی با
 اگر خشک کرده سائیده بخورند **خفاش** بضم شبر نماید داشتن دل

حما قرصان

حواصل مرغی

خر اطمین

خر کس

خفاش

وقت شپوت مقوی باد اگر خوش دوزار بچه بالند سوزی نروید چون در غر
 کتبه خفاش را جوشانند و بر عرق النسا طلا کنند نفع تمام دهد و چون خاکستر
 را از چشم کنند روشنائی زیاده کند و زنی که دشوار زاید چون شهره خفا
 مد فرشتی نهند فی الفور زاید و طلا و مطبوخ آن برا حلیل حسین بول یکشاید
 خنجر بر خوک را گویند گوشت او در اول دوم گرم و در سیوم تر فزونی از
 گوشت انسان دارد موافق ترین لحوم است بزاج انسان و اکلی و مویش
 حرص شدیده و فساد عقل و نقصان تربیت استخوان سوخت سائیده او مالین
 بر تاسور نافع است و **ب** با لضم و تشدید با خرسر را گویند ماده
 از دهن بچه و دبا آدمی جمع شود چیز مایه آن جهت فربه کردن بدن بی کمال
 و اگر پیه او با سر که خوردن علاج سپهر است اگر زهره او بران بنده اسماک
 بجد آورد و بستن پوست او بر طفل بد خویش کننده است و خیلوسن پوست
 آن نافع نفوس و فالج و رطین و بر اسیر و قشریده و **ج** با ج خرواسر
 و ماکیان خرواس در گرمی نزدیک باعث ازال است و تراست در اول
 سر را زباده کند و باد و چو آنرا بر گزیدگی که دهم و مار ببنده درد و سم رافع
 کند و گوشت ماکیان افزاینده عقل و مبهی و در روده او سنگی است که بستر
 آن مصروع را نافع و آویختن در گردن مقوی باد و **ز** با ج گوشت آن
 افزاینده و مانع و قهیم و منی است مضر و زهرین و مصلحش ترشی و وود
 الحری بر گرم آب ریشم چون خشک ساخته بگویند و بینند و سه درم هر روز
 کنند زنده بدن فربه کند و رنگ روئیکو گرداند و **پ** با ب بضم مگر

خنجر

و ب

و ج

و ز

و پ

اگر کر در روغن کنجد گس کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند
 جهت رویانیدن موجب فرا برنج جمع ذر و ج است جو است
 بقدر زنجبور باشد و بهترین او در گندم زار موجود است گرم و خشک
 است در سوم حاد حریف و نافع تا بلیل و قاطع اطهار و دافع هت
 و بر ص طلا را با خل وسب بکسر گرگ زاجش در سوم گرم و
 خشک و جگرش جهت امراض جگر بفايت نافع و قدر شترش بک
 دانگ و زبان و پوست گرگ اگر بر مصروع بندند صرع دفع شود و اگر
 کسی زبان و پوست او با خود دارد بر اعدا غالب شود و سرگرگ را اگر
 در کبوتر خانه بیاورند هیچ حیوان مودی گردش نکند و دوا شدن
 چشمش نزد خود نافع صرع و آسیب درنده و طلا و زهره اش بر
 ذکر موجب حب زن است و هرگاه طبعی از پوست آن سازند و نوازند
 دیگر طبل آید و شوند رسم بضم اول و فتح فوقانی حیوانی است
 شبیه بعکبوت از سموم قاتل است ضحاک کوبیده او بر موضع کزده
 اش جذب و دفع سم میکند رسمه بفتح ز از نهله و سکون خا
 معجه برنده است اگر بر او در خانه سوزند حشرات بروند و حامله اگر
 نرزش نکند او را با سانی زاید رسم بضم ه و ذوا معجه شارک
 لحم او قوت باده افزاید رسم بضم ه و ذوا معجه شارک
 گزیدن او صاحبان امراض مزمنه عصبانی را نافع کذا فی التحفه سام
 ابرص صاحب تخر گوید زرع بریت و زرع بلدی سمی چکلیاسه ملاقات

خون او بدن مورث برص سالامند را حیوانی است ابلق از زردی و سیاهی
 و آتش در و تاثیر نمیکند اگر در تنور اندازند و فسرده کنند خوردن او قاتل و پاد زهر
 تخم سنگ پشت **سرخان** اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار باد آرد
 گوشت او برای سبب دفع مایع و خوردن محرق آن مایع گردن سنگ روان
 و مارگزیده و اگر سرطانی را بر درختی که نمرند آویزند با زرد گرد و سفوف حوالی
 است شبیه بز چوبش آبی او مشهور بودل مایه جنس بری او معروف
 بودل بری و گویند که هرگز بر لب نیل پیفته می دهند و بچه خبی بر آرد هر که باب
 برود و دل مایه است و هر که در ریگ مانند دل بری است گویند چون
 سفوف کسی را که در طلب آب نماید اگر آب یابد در آب رود و اگر نیابد بشا
 و در آن غلطه آنکس میزد و اگر صیاد پیش از آن دو آب رود یا در بول خود
 غلطه سفوفی را محال میزد و صیاد سالم مانند در بصاعت الاطباء است
 که گوشت او را که تازه است گرم و تر است در درجه دوم و گوشت او در امر باد
 است **سلحفات** کبیرین و فتح لام سنگ پشت طرف دم او با خود و شیرین است
 قوت باه است و سخی گویند که چون زهره اش در بینی چکانند معروق را دفع و
 دماندن خوشن مایع ابل قفس و وجع مفاسل و میضه اش حال طفل را مفید
 و اگر بول او در گوش کر چکانند کوی دفع گردد سماکی بنعم برنده است که درین
 پیدا شود ولی پرازدین نبرد گرم و خشک کثیر غذا افزاینده باه زمان است و ضما
 شق کرده او جاذب هم هوام و لوق زهره او با غسل هر روز بقدر جهت صرع
 معطل است سمک نابی سرد و تر است در اول و مداومت او مورث بهق و برص

ایضاً مقوی باد و دافع نزول آب شکور پوشیدن پوست او مقوی باد و طوبی
 و گرم و تر از سایر جلدها است **سنباب** حیوانی است که از پوشش صحرائی کلان
 میباشد پوشیدن پوست او دافع درد عصب است **شتر ابل** است
 و گفته شد **شقرق** بکمرشین معجزه و قاف و تشدید رای همله و آزار
 سبزه که هم میگویند و تاجی دارد بر سر مانند پد گوشت او گرم
 است و نافع ریاح غلیظه و بطلار زهره او موسی سیاه نبود شهاجر
 بفتح اول و کبیریم زغن و غلیواز هر خانه که در آن زغن بود و مار دگر دم
 نیاید **صرو** بضم اول و فتح ثانی کنجک گرم و خشک در سیوم و
 باد بر انگیزاند و استرخاد فالج را سودمند آید **صدف** سرد
 و خشک است در اول چون در آب کشیند تر حل کرده بر پیش سر طلا
 کنند رگاف را دفع کند و چون زن غسل فرزند چهار حیض بکشد
صعوه در بندی لمولا گویند خواص او مثل کنجک **صقر** موب چرخ
 اول کسی که بچرخ صید کرد بهرام بوده است مزاجش از شاهین خشک
 تر است **ضان** اسم جنس گوسفند بنیم دراز که آنرا پارس میباش
 گویند گوشت میش گرم از گوشت بز بود و غذایش تر و **ضب**
 بفتح و تشدید سومار بهندی گوه گویند طلا و جلد سوخته او مورث
 بی حسی عضو است بحدیکه اگر قطع کند بتالم نگرود **ضبیج** بفتح ضاد
 معجزه و ضم موحده و عین همله کفآرد دست چپ او کوتاه باشد لهذا
 ضبیج عرجا گویند گوشت او در آخر دم گرم هر که دنداننش با خود

سمو
 سنباب
 شتر
 شقرق

شهاجر

صرو
 صدف

صعوه

ضان
 ضب

ضبیج

دارد چون بر سنگ بگذرد سنگ بآنگ نهد هر که گوشتش را میل
 نماید از وسواس این شود و هر که زهره او در چشم کشد با صره اش
 قوت گردد و ضعیف بر خوردن سنگ مالوف است و چون در شب به تاب
 بر سایه سنگی که بر بلندی باشد نشیند در حال سنگ بر وی افتد و او سنگ را
 بخورد و اگر پای او را بزنی که دشوار از آید بنشیند یا زیر پا بشیند همان
 زمان وضع حمل نماید **صفق** بضم ضاد و فتح و ال و بکر ضا و نیز و راع
 که آنرا عوگ و جفر گویند خاکسترش مانع سیلان خون جراح است و خوش
 به پیچد مورچ اگر بر موضعی که موی آنجا کنده باشند یا تراشیده باشند
 طلا کنند دیگر زود به **طاولوس** طبعش گرم و خشک است در اول
 چون بخش میل کنند باده برانگیزد و چون زهره اش بر طلا کنند
 گزندگی جمیع جانوران مانع دهد و چون سرگینش را بر نایل ضا کنند
 نایل را زایل گرداند و طلا را استخوان سوخته او سودمند کلفت چنان
طبیوج بکر موافق تحقیق فاضلان گفته و مطابق منتخب بفتح معرب
 تهود آن برنده است شبیه بلک لیکن کوچک تر از آن گوشت آن
 مهبی و حار و طب و نزد بعضی معتدل و برای نفی و ضعیف بسیار نافع
 طبی بفتح بیارسی آید و در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید قریب
 براج انسان چون بگش کوفته پیچیده بر طلا کنند درم بلغمی که آید
 و از بخور شاخ او گزند را بگریزند زهره او اگر چکاند درد گوشتش نشاند
 عجول بفتح و تشدید جیمه اگر سال گوشت آن از گوشت گاو افضل

صفق

طاولوس

طبیوج

عصفور
عقاب

عصفور کینک است و پایش در صورت که انت عقاب بصم پند است
مردن سکاری اسم عربی است و در هندی بحری گویند ارسلو نوشته
که بر سال عقاب غلبه از شود و غلبه از عقاب و بعضی گویند که عقاب نه
ماده بود و بغیر جنس جفت گردد اگر بر او نوزنه گزند یا بگریزند بخش گرم
و خشک چون زهره اش در چشم کشند نزول را نفع دهد و دروشنای
افزاید **عقرب** بفارسی گزدم یوسفی گوید که بهتر بنشین آن بود که در
باشد طبعش سرد و خشک است در اول چون آنرا سوزند و صلابه کرده بگریزد
بگذازند و در چشم کشند ضعف با صرد را نفع دهد و چون خشت آب ناپدید
اندک آب پاشیده بر روی هم بگذرانند خصوصاً در تابستان **عقرب**
پیدا شود و اگر مار داشت و پیل را گزید میرید **عققی** بقیع هر دو عقرب فارسی
عک خوانند بخش گرم و خشک و سر گیش بود و اسودند و اکتحال زهره
سورث محبوبی در نظر خلایق است **عقرب بحری** ناری صدفی خار
دار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و گزمین او با
سورث عظیم میشود و اکتحال سوخته او جهت نزول و غشاه و بیاض
و قره چشم و طلای او جهت دار الشعلب سفید است **علق** بفارسی
ز لوک گویند در دم سرد و خشک است و سوخته او جالی انار و مفت
حصاة و قطره بار و عن بنفشه جهت حرقة البدل و قره مشاء مجرب
یافته اند و مسوق او با صبر محقق بواسطه و حقوق با عسل محلل خنایق
و طلا و بخت او در دغن زیتون جهت قوی کردن قضیب بنایت مؤثر

عقرب

عققی

عقرب بحری

علق

چون برسد و غله که انداخته خون فاسد را که عسکریوت بفارسی کازینه
 و بهندی کمری گویند و آنرا اقسام است مزاج همه سرد و خشک است
 و ضداد مسکوت عسکریوت مانع درم جراحات و مطبوخ او در روغن زیتون
 محلل او رام و بار و روغن گل رافع درد گمش و سوخته او چته جلاء باصره
 و تقویت چشم مفید و حول آن بانوش او چته بواکسیر مجرب است
 غراب زبان رومی انداز سیوم گرم و خشک اگر غراب سیاه را
 بربا و براده آهن در سرکه اندازند و تا چهل روز در سرگین اسب دفن
 کنند تا صلی شود و بآن خناب کته موی را سیاه کند و زان سفید
 و در دوم گرم و خشک خوردن او را نافع باه مجرب یافته اند و تعلق چشم او مورث بخار
 و کطایح سیاه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و زهره اقسام مزاج چته
 بیابن چشم را نخته و زبل آن چته برص و حسیع آثار نافع است عذراف نوعی از طلاع است
 بقدر زانچه و اغبر سیاهی غالب مقدار مایه و سرخ نیست بخلاف زانچه که سیاه مقدار مایه
 او سرخ است گرم و خشک گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت چته ریح
 آهیکاه و در زان فو نافع و زبل و زهره و جالی و تند و رافع آثار و مقوی باصره است عازر اسم
 فارسی نوعی از مرغ آبی است و در افعال مثل بط و ازان گرم تر و خلیطه سرد و روغن او محلل و مشح
 چته ریح و چش شک و کشته قاور و در مفاصل شراب و ضداد نافع است نعیم بنشین گوشت و
 نه برن او یکا و دله است که زهره یا چهار ساله در زان و زان خلیطه و کثیف و مولد خلط فاسد
 گوشت گردن حوالی آن بهترین از سایر اعضا و در دوم گرم و در سخن و مقوی بدن و کثیر اندک او مولد
 خون نین و سیرک الهضم و دل و جگر و گردن او مقوی و جگر و گردن انسان معتبر او مورث بلادت

زاع سفید

عذراف

عازر

نعیم

و نسیان و در انام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهت کثرت تولد
 خون جائز نیست و سرکه و آب گاو را فاعل نقل است و لطیف قاره بقار
 موش صاحب تحفه گوید در سیوم گرم و خشک و خوردن او و خوردن
 نسیان و اخلاق ذمیمه و ضما و گرده او و جابوب پیکان و خار از بدن و در
 سم عقرب و محلل خنازیر و جلیوس در طبع او را فاعل عسبر بول و خون در جبهه
 قطع نایل مجرب و سرگین سوخته او با سرکه چته و زیندن بوی دارا و شرب
 و شرب سرگین او و سهل اخلاط غلیظه و شبان او بجا به ملین طبع و قدر
 تبرش نیم دریم است و بول او را فاعل سیاهی کتابت و چون بزخمی
 پلنگ بول کند باعث پلاک زخم و در میگرد و دگر بخرید رسیده است
 و لهذا بلاد در المریز بجهت زخم پلنگ در میان آنها مکان خوابگاه تر میست
 که موش عبور تواند نمود و او درین امر نهایت حرص است اگر چشم او
 پیاده در سفر بر کلاه بند و راه رفتن آسان شود اگر دم او در خانه دفن کنند
 موشان دیگر بگریزند و چون موش را بشکافند و بر خازیر بندند نفع تمام دهد
 و چون برگزیده کی عقرب بپزند سودمند آید شرب سرگین او با کندر و حجر سنگ
 کرده و مثانه و را فاعل عسبر البول و اگر فضل موش با کلاب بر عانه بپزند
 جس بول بکشد فاخته بکسر خاضلصل و بپزند و پی بنده می گویند پیش
 گرم و خشک است در اول خدر و فالج را فاعل و در دطلا و خون او با خون
 یکوتر نافع برص و صاحب تحفه گوید در آخر دوم گرم و خشک و دهرای
 جبهه فالج در عته و امراض اعصابی و ریاح غلیظه و تفتیح سد در نافع و موش

یخوایی و کباب او در میختم و مصلحتش شکور و غنهاد سرکه است و قطور
 خون گرم او به جهت یا ض چشم سوخته و زایل او به جهت کلفت و با سرکه جهت تحلیل
 و نفخ او در ام مفید است **فوس** گوشت او در آخر دوم گرم و خشک
 و صورت تجاعت و قساوت قلب و میسرودین و کباب او موله خلط
 فاسد مصلحتش بهر اینچنین و آشامیدن دوع و آب انار اگر دنداننش برکود
 بندند اذیان او بی الم بر آید و از دود سرگین آن وضع حمل زود شود و در
 تقویت باه با شیر تناول نمودن و چیر مایه او به شد نیم مثقال رافع اسهال
 رزمن و قره اسهالت و خون تازه او سهیل از سموم و طلای آن تغیر دهنده
 رنگ و فح و زرد و جله سوخته او با موی رافع جوش شهابست دگو بند چون
 و به آن آسیا او را بر ساق کسی بنده از حرکت مانگی نباید و اگر بر درخت
 موی دم او را بکشند یکد داخل آن خانه نشود **فوس** البهر است
 در بای در میل یافته شود اگر او را در صحرای دفن کنند آفت در آن نواح
 نرسد و پوستش سوخته اگر بر درم بنده و در گردد و فوسد بفتح بده علم
 زمین را نیز کند و خون او ابله سازد و از انداختن بول او موشان گریز
 فیل عرب پیل چون و دناش نرم سوده گفته بختند طبیعت را قبض کنند
 و حافظه را قوت دهد و چون زن بهفت روز متعاقب با مارا العمل میل کند
 آبتن شود و نه زدی می خورد و از فرجه سرگین او با عمل هرگز آبتن نشود
 و اگر زبده او سه روز متواتر بر بوس طلا کنند زایل گردد و خوردن آن
 بعد از جهت حمل عاقر مجرب دانسته اند و شرب ده درم او در چند روز با

با آب پودینه جیلی نافع از دیاد جذام و سومان کرده او که نشا ره علاج مانده
 بقدر دو درم که هر روز با آب و عسل بنوشند سلوی قرت حانطه و دهم و
 رافع در دپهل و مفاصل است و بول او بکثرت آستین شدن ذن عاقر
 مجرب دانسته اند و فرجه خصیه او در اعانه حمل قوی الاثر **تفحیح بفتح**
 قاف و سکون موحده و حای حطی مغرب کبک طبعش گرم و تر است
 و صاحب تخمه کوی در دو م گرم خشک و کثیره القه از سرخ الهضم و صبی **لطف**
 و مولد خون صالح و عالج اسهال و بیته فاج و لقه و امر ارض بارده دماغ
 و جگر و معده و سینه و اخشا نافع در مزاج محروم و بیضه او که در سرکه و فصل
 پنجه در شکم و مغض را مفید و در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز
 در افع سرفه و خام او با کندر سمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با
 زجاج سفید هت جرب و ناخن نافع و خاکستر پرا و محلل او برام صلبه و طلاء
 سرگین او را نفع کلف و نمش است باه بر انگیزد چون زهره اش در چشم
 کشند شب کوری بر **قبره بضم** و تشدید موحده مفتوحه چکا و ک لجم او
 مانع اسهال و بیج باه قرد و کسر یوزنه در جمیع خواص قریب بانان
 طلاء و نمش مانع رویدن مو **قطا بفتح** پرنده ایست سنگین و از بزرگتر از
 کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحرائی بی آب و سنگزار
 می باشد در آخر دو م گرم و در رسوم خشک پنجم کشیدن خون گرما گرم آن
 مزیل بیاض و شبکوری **قری گرم** و خشک بودنش در خانه و دفع سحر
 چشم بد **ققه بضم** قاف و فتح فاما مطابق تنفیرات هندی و بضم

تفحیح

قبره

قطا

قبره

قری

ققه

بر دو قاف مطابق تحقیق فصلی نمی لکن بخار پشت طلا از بهره او دفع
 بنوعی را اگر موی را کنده بماند باز نه بر آید و خوان او اگر بر جای گزیده سنگ
 مانده بشود گوشت او در دووم گرم و خشک است ضیق النفس را نفع دهد و
 او مست آن را دفع جنام و باعث رونق آن و قنفذ جلی گستر از سایر آن
 و قنفذ بحری لذیذ تر از بری و لیسن طبع کرکی بضم قاز و کلنگ هم گویند
 و گوشت او در دووم گرم و خشک و مفتوح سد و مقوی بدن و محلل قولنج و
 بسیار رسن گوید که او در هم از خشک مانده او با آب نخود مطبوخ چته دفع درد
 گرده و مثانه چوبست و مسود از بهره او با آب چقند رسد و روز با آب زرنجوش
 به ستور سه روز تا یک هفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشتر طیکه در آن
 ریام روغن سیاه است و مانده بهره او اگر کسی با خود دارد دلیر شود اگر دماغ او با
 روغن زنبق در دماغ بچکانده و اموشش شده یاد آید **گلک** گ چون بچوبست
 سنگ را با او به خوشبو بخت نسا دل نماید بهمت جذام مجرب و بجهت جنون مفید و
 براد بهمت خنازیری نظیر است **شخل** زنبور عسل شبیه کتی او مست گرم و خشک
 و مزیل است رخا و استغفار و یرقان و عسر البول و انواع ریاخ و محمود بارده
 و منفعت حصات و اگر با مسک آمیخته در چشم کشند نافع نزول و هر که موم او
 خور در لیس نشود **سهر** گ گس است از خواص او ست که بجهت حراست
 در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده
 بر یک تخم و بر یک بچه نمیکند و در سوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاخ غلیظه
 و نفع این ذکر را گوید که شلای میزند او در هر ص سه روز بسیار مقوی قنصیت است

سری

سب

سخت

سب

و بهر یار میگوید که سوط دماغ و زهره او هر یک بقدر سید انگ و مثل
 آن قطران دروغن زیرتون رافع جنون و جذام است و از جربات
 شمرده اند حال اگر بر او وقت وضع بریزد خود بندد و بزراید و اگر کسی
 استخوان کمر گس با خود دارد از غنقب لومک ایمن بود و جگر سوخته او نافع
 باه و گفته اند که زهره کمر گس در چشم را سودمند است تعام بفتح شتر
 مرغ در آخر سیوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه
 و فالج و در مفاصل و دروغن پیه او چون بر بدن مالند اقسام دارد از آن شخص
 گرزند و اگر نزدیک او شوند بی حس شوند و بشرب آن باعث زود تکلم
 کردن اطفال نیمه بفتح اول و کمر دوم پلنگ و در هندی پیند و آب پیوی
 نافع قولنج و در دجراحت اگر سوئی او را بخور کنند گزدم بگرزند و مالیدن
 خوش بر کلفت مفید و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر
 و چون بر زخمی پلنگ موش بول کند نجات نیاید بلکه موزچه چون صد عدد
 مورچه کلان در روغن زنبق اندازند و یک هفته بگذارند بر قضیب مالند
 نغوظ آرد و سیفه مورچه اگر بر عانه بچه مالند موی بر نیاید و از آب که انکوزه
 در آن حل کرده باشند مورچه بگرزند و در شان زقری است گوشت
 آن نافع فالج و برودت و او مت آن مورث سور خلق و صاحب تحفه
 گوید از جنس کبوتر صحراست و از آن بزرگتر و طوقدار است در خواص
 مانند کبوتر صحرائی و از آن بهتر است هر چه بویک در دوم گرم و خشک
 اگر گوشت آن بآب و شربت جوشانده آبش بنوشند نافع قولنج اگر

نیم

نیم

وینان

نیم

بر او بجز گرسنه گزنده و دور شوند اگر او را بیا هم آویزند از سحر و امان باشد
 و اگر برش باخود دارند بر دهن ظفر یا بند چون خشن در چشم چکانند یا نه
 سرد هر دو با یکدیگر و تشدید در او مفتوحه گردی بزرگی بشیک مانند ابله و وحش
 می باشد و ابله در دوم گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او سخن
 بدن و گوشت او موافق صاحبان فقرس فرس گین او تشدید الحار است
 و بر باریس گوید مغز او با آب جبر جبر یا چته تقطیر بول و در دگر و سوط
 زهره گر بسیار و دغن زیتون چته لقه و سیاه کردن موی سفید
 موثر است و در سوط خصب او را چته جذام بنایت باغ دانسته و نورع
 وحشی او بزرگتر از ابله و زجاجی رنگ او در جمیع افعال قوی تر از ابله و در
 دوم گرم و خشک و بجز مغز او چته سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلو
 در بطیخ او چته در دگر فقرس ناب مناب بطیخ گفتار است و بستن جگر او
 مستحاضه کثیر النفع یوسفی گوید چون گربه را بسوزند و خاکش بر سر آینه
 و بر مرغ بر شقایق که در میان انگشتان بود طلا کند سود دهنده و بر بویع
 موش دشتی و آن دو پادار و دنباله اش بلند است در سیوم گرم و
 است و کثیر غذا و مد بول و مبهی و گوشت آن پراکنی جمله امراض یابد
 طعن طبع یوز جوانی است مانند پلنگ حرارت پوست او کثیر از پوست
 پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست تمام شد

افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد

سجده

حسنی حسن ضوی نور اختیار نوشید
مطبعة میر حسن ضوی نور اختیار نوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلكم من طين ثم جعلكم نطقة في قراركمين واذا مرضت فهو يشفين وافضل صلوة
والسلام على من قال الكل وادوا بعد وكل علة وتفاءد على الله واصحابه الذين هم خير الحكماء
اما بعد من يگوید انعت عباد الله الصمد عاصی قدرت احمد بن جافا عنایت
بن جافا محمد مستر الحق بن نواب غلام شرفخان بهادر درستم حبک که نواسه حقیقی نواب
انورالدینخان بهادر تحصیل درجه هم اسم المجید که مختصری شکر توانین کلیات علم طب بنابر فاو
و استفاد طالبان این فن از کتب مستهرا نذقی شی سیدی و مفرج القلوب جدید بقید
تحریر آورده نام تازیانی آن سج احداثت نماده بر یک مقدمه و دو باب و یک خانه
مرتب ساخت و تحفه انجمن سفیض موطن نواب علی القاضی متبازالامرا بهادر سبط الله ظهیر علی
فرقی که نواسه حقیقی عبدالحی خان بهادر برادر حقیقی غلام شرفخان محمد و آنگر دانیده سو
خطار از بزرگان امید عنو و عطاست فاقه ولی التوفیق و الیه المآب مقصد مرسته تر
علم طب غایت موفوع آن باب اول در کلیات طب علمی و آن محتوی بر چهار اصل
فصل اول در امور طبیعیه فصل دوم در بیان اجناس اراض فصل سوم در بیان

امراض فصل چهارم در علامات امراض باب دوم در کلیات طب علمی آن منقسم است
 بر فیصل فصل اول در قوانین حفظ صحت فصل دوم در تدبیر علاج خاتمه در مریض
 تاثیر ادویه منفرد و در بیان و قانون ترکیب و شناختن درجه مرکب مقدار شربت آن جهت
 در تعریف علم طب غایت موضوع آن بر آنکه طب باعث مبعی اهل علاج و عاود و عاودت و انانیت و
 اصطلاح اطباء و استن قرانیست که شناخته شود و از آن احوال آن انسان از روحی صحت و مرض تا بگذرد
 و از آن این قوانین صحت حاصل را و باز آرزو صحت الیه را بقدر امکان و در ضمن مفهوم اصطلاحی و در شریعت
 علم طب غایت کی مقتضای این موضوع اعنی خبریکه از احوالش در شریعت بحث کرده و تشریف الیه
 احوال آن انسان است نزد جالینوس یکی صحت و غیر مرض سوم حالتی است بین صحت و مرض که حال طفل
 و نسیه نزدیک شیخ الرئیس و یکی صحت و غیر مرض پس صحت غایت که بیان آورده شود از انسان احوال سلیم یا
 نقصان و مرض حالتی است بخلاف آن فیه بر آنکه طب بر دو قسم علمی و عملی است که دانستن آن فقط واجب
 استقاد باشد و محتاج کیفیت عمل نباشد و عملی آنکه محتاج کیفیت عمل به باشد باب اول در کلیات طب علمی
 و آن محتوی بر چهار فصل فصل اول در اصول طبیعیه آن مهت اندکی ارکان و آن چهار اند ما ر
 که عارض نیست هوا که عارض است آب که بار و رطوبت خاک که بار دایست و از آن
 جمع رکن است و آن جزو اولی مرکب شده بالنسبه و می افزاید آنکه مزاج در مذاهب سهو کیفیت است از
 کسر و انحصار کیفیات متضاده موجوده در عناصر متغیره الانحرار حاصل شده باشد و آن در قسم
 یک معتدل که معنی برابر شونده در قسمت است نه در مقدار چرا که در بعضی متمیز از عناصر است و کیفیت
 از آنکه باشد در خور انتمیز مانند شیر که زیادتی حرارت در مزاج او اعتدال است مانند خرگوش که زیادتی
 برودت در آن اعتدال باشد و شتر غیر معتدل چهار از آن منفرد اند از مزاج از اعتدال سبوی یک
 کیفیت و آن عارض و بار و رطوبت دایست و چهار مرکب می خارج از اعتدال بطرف و کیفیت
 قایم بر رطوبت و بار و رطوبت هر یکی از این شش اقسام یا سازج است طبیعت یا خلطی غالب یا
 یا ویت اسی یا و خلطی است غالب و حرارت و رطوبت اصلی را غریزیه و غیر اصلی را غریبه

گویند و مزاج این متعادل تر است و کدو بجان در حرارت مساوی جوانان اند که بطن طوب و طفلان این است
 لهذا حرارت ایشان نرم است حرارت شبان نیز در کمال می میان سال و شیخ مزاج بار و دین اند که
 شیخ ارطرب است بر طوبت غریبه بالرف باید دانست که اوقات عمری بحد چهار اند یکی سن جوانی این
 و آن تا قریب سی سال است دوم سن قوت آن تا سی و پنج یا چهل سال و اقلیم سوم سن خلط
 با بقای قوت و آن تا قریب شصت سال است چهارم سن انحطاط با ظهور ضعف آن تا آخر عمر باشد که
 به موجب علم طبیعیه خلط اند و آن جمیع خلط است و خلط سمیت طبع سیال پیدا میشود اول که از کیلوسن
 طریق که هرگاه غده اخیره شود و برای آن چهار قسم میشود اما که جز و بدن گردد و جسم اول از بدن تا بعد
 باشد و در اینجا غده است که شجوش و از او زمانی کیلوسن خواهند و جسم ثانی در جگر میشو و در اینجا غده
 باطنی که هرگاه کیلوسن قعر معده بر او عروق سار قیاد در جگر آید و در آن نفوذ کند و بطبع باید حاصل
 مانند کفت از صفر گویند و چیزی را نند و در آنرا گویند این طبعی اند و چیزی که جوخته و لطیف است و صفر غلیظ
 و کثیف آن دو را غیر طبیعی آنچه خام باشد بطبعی شده آنچه صغری از بنیا باشد دم است پس بنیمه چهار خلط شده
 دم و صفر و بلغم و سودا و افضل از بنیا دم است و آن گرم تر باشد و فائده آن غذا و اودان بدست طبی
 از آن سن بزرگ کی بر بوقصد الی القوام و شیرین شد و غیر طبیعی خلط آن پس از آن بلغم دان و در آن
 فائده آن خون گردیدن وقت فقدان خون تر ساختن اعضا باشد تا حرکت از خشک کند و فائده
 دماغ مخصوص بدن طبیعی از آن قریب است حاله بخون شد و غیر طبیعی بر عکس آن شد بلغم آن که در آن
 پیوست است بلغم چاقی که باطن برودت و پیوست است بلغم سخی و این اقله نیز گویند و حاصل هر دو
 باشد و بلغم غرض آن باطن برودت و پیوست اکثر از حاصل است و بلغم مالی از بنیمه است و در او
 است و بلغم چینی بنیمه غلیظ و بلغم نمایی محکمت القوام باشد و بلغم خام نیز محکمت القوام باشد که در آن
 محسوس شود پس از آن صفر باشد و آن گرم و خشک است فائده آن بر ترقق کردن جوخته و صفت
 بتغذیه شش است و میشود امعار از نقص بلغم لزج و طبیعی از آن احمر خالص باشد باطن
 مانند زعفران سبک و نیز باشد و غیر طبیعی بر خلاف آن یا از اختلاط بلغم غلیظ است آنرا

آنرا مضطرب می گویند و می بینید و می بینید یا آنرا می بینید و می بینید یا آنرا می بینید
 سودا و ترش باشد آنرا مضطرب می گویند یا مضطرب می گویند یا مضطرب می گویند یا مضطرب می گویند
 کند ما بود و زنجاری گویند اگر شبانه زنگت نکند یا اگر شبانه زنگت نکند یا اگر شبانه زنگت نکند
 از آن سودا و ترش و آن سودا و ترش و آن سودا و ترش و آن سودا و ترش و آن سودا و ترش
 باشد و گاه که از اشتها طبعی از آن در خون طبعی است و مزه آن در میان ملاوت و غفیریت باشد
 و غیر طبعی از آن هر غلیظ که مفرق شود و می گویند یا مضطرب می گویند یا مضطرب می گویند یا مضطرب می گویند
 هضم اول و هضم ثانی پسین شد حال کیفیت هضم ثالث و رابع گفته میشود که هضم ثالث در عروق است
 متعین شدن طوبت و لی و طوبت ثانی به تدریج و مستعد و تکلیف گردیدن بزاج مضطرب و هضم رابع اعضا
 باشد و آن است که رطوبت ثانی است با بعضا و فضا این و هضم عروق و اسامی است که از بدن می گویند
 بر می آید و هضم ثانی را می گویند و هضم ثانی را می گویند و هضم ثانی را می گویند و هضم ثانی را می گویند
 به واسطه و حشر مطلوب باشد و انواع مضجج چهار اند یکی مضجج الشمره و او آنست که شمره در بجز رسد که از آن شل
 پیدا تواند شد و مضجج الفدا و او آنست که غذا اصالح جز شدن عضو گردد و سوم مضجج مناعی و او آنست
 که شی صلاحت آن پیدا کند که عاقلان آنرا صرف خوردن تواند نمود و در وقت غیر مضطره چهار
 انقض الفضلات و او آنست که ماده سهل الاذغ شود ای آنچه غلیظ است رقیق شود و بالعکس و آنکه
 قطع پذیرد و اما سهل البصواب چهارم از امور طبعی است آن جسمانی که پیدا میشود از اغلاط
 آنکه مفرده اند و چهارده باشند بقول محمد بن حنفی یکی استخوان که در معدیه است و هشت اند بقول
 حساب که چهار یکی سه سر مرکب است از هفت استخوان چهار از آن محمود یار است و یکی از آن سطح زیرین و دو
 از آن تحت اندامی در پیش سر و این استخوانها با یکدیگر می رسند داخل اند و در زبانه یک میان آنها هستند پنج اند
 سر از آن حقیقی است یکی کلیدی که جانب پیشانی است و دو می رزد صمی در وسط سر طولی است و می رزد لامی در
 قفای سر و دو رز که از آن قشری نیز خوانند و طولی سر از بر دو جانب سهمی این استخوانها
 قابل الارسس گویند و چهار استخوان در معدیه و شش توده استخوان در ریه

اندامی در حای روئیدن رئیس هیاه و در ملک علی و دودر ملک اسل و حدیمن برود از ابر و نازک است در
 طول و از نازک تر تا بگوشت در عرض و منی داخل ملک علی و گوشت داخل ملک غل است و بر سر و دلی شی و در آن
 شانزه بالا و شله و زیر و آسای خدان بر اینگونه گفته اند که ثنای چهار دندان پیش را گویند بالا و زیر و شله یا بیا
 رباعیا اند و بعد از آن چهار ثنای بعد از آن شانزه و دلی و حن اینها را انسان معلوم می کند و نیز چنانکه اگر گوشت بعد از این
 و بعضی استخوان را توابعه باشند و در هر دو استخوان شله اند و دو استخوان فقه شانه و چهار استخوان
 و دو استخوان باز و دو استخوان در هر پشت است چهار استخوان در هر کف و سی استخوان اینخوان برود
 دست در هر انگشت سه پاره و در گردن هفت فقره استخوان اند و در هر گردن دو استخوان و در سینه
 و در پشت هفده فقره و دست و پا در سینه فقره و در عاز و دو استخوان که سه فقره سرین است
 است و در ششگاه سه فقره و در هر دو پا و دو استخوان این چهار در ساق و در هر دو یک استخوان که یک
 استخوان است یک استخوان و در هر یک استخوان در هر استخوان سنای بند پشت پا و پنج استخوان است
 استخوان در انگشتان بر و پا در هر انگشت سه پاره و در هر انگشت دو پاره اند و در
 غفران که نرم تر از استخوان است و سخت تر از جمله اعضا و فائده آن اتصال عظام بعضها بر بعض است
 پیچیده رنگ می باشد و نرم و چسبیدن سخت و گریستن و غایت از آن کام حسن حرکت بر بعضی است
 و آن دو قسم است یکی دماغی و آن غیبت جفت اند و دراک خواص سه حس بعضی اعضا باین عصب است
 و دومی نخاعی آن یکی یک جفت است و یک فقره پشت و پنج از آن در گردن و دو از دو فقره است اند
 و پنج در قطن ای میان دوران و فقره و شش و پنج و یک در سر و بعضی اعضا ای فقره و باین اعضا
 و حرکت جمیع اعضا است سوا می گردن چهارم و نهم که مانند عصب اند و رسیدن می نرمی لطافت و سختی اتصال
 و از اطراف عصب میروند و از عصب رباط می گیرند و متصل می شود و کنایه ای و تار با عصب است که پس می
 می کشد اعضا را و گاهی یک گدار و پنجسم رباط و آن نیز عصب اند می نند از استخوان سومی لحم و پیوند
 می بند میان و طرف استخوان مناسصل ای میان اعضا دیگر است شش عضلات که جسم می است مرکب
 آن از گوشت فاش از عصب و تر و رباط است و منفعت آن تحریک اعضا بعد از آن و تار که در روت

میوش عظام را و بند میکند حرارت غریزی را و بدین تعلیل شود قنار که اسد الحیال یعنی عرو
 خوار بی شکر این و آن اجسام عصبانی اند و ماه می آیند از قوت مجوف اند و نیست برای آنها
 حس حرکت بالذات و در جوف آنها روح کثیر است و دوم قیل و گفت آن سائیدن حیات که از
 برداشته اند با ضنا شتم عروق غیر عواربی آورده و آن چو شراب اند که گریه از جگر تسلید و
 در دنیا بسیار از روح فانی آن سائیدن خون از جگر و شصت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت هفت
 و بسته میکند از حرارت و برکت و منفعت آن گرم شدن اعضا و وضع نمودن آفات از وی هم گرم
 میشود از رقت خون و برکت آن و بسته میشود از بردت و منفعت آن و رشتن عضوی که بسیار است و
 بگردد آن را از بار و هم نشا و آن جسمی است سببی نیک بکشت آن به قسمت یکی بافته شده از ریشهای
 فقط همچو غشای پوشنده حرام مقدوسی بافته شده از ریشهای باطن فقط مانند قشای پوشنده دماغ سومی
 بافته شده از بردوشل غشیه تمام بدن و برای آن حس اندک و منفعت آن پوشیدن اعضا و نگهداشتن
 و دوازدهم جلد و آن جسم عصبانی است که بافته شده است از پیوند های اطراف عصب و دماغ برای حس
 کثیر است و منفعت آن پوشیدن اعضا است سیم و چهارم سومی یعنی برای نیت جسم اند و آن سومی مانند سومی
 ابرو و بعضی نیت میدهند بعضی مردم را مثل سومی است و در بعضی سومی نیت منفعت ابرو و بافتند
 سومی مریگان که با وجود نیت تقویت نور بصیرت و منع افادن چیزی میکند و چشم و بعضی برای
 فقط باشد مانند سومی تمامی بدن که تقیه بدن نماید از فتنول که در چشم آخر حاصل شود و چهارم چشم آن جسم
 عصبی است شش عصبی که منفعت آن استوار داشتن سرهای گنگستان یا رومی آن برگزین جسم است
 و خاریدن و چیدن و اما اعضا که مرکب اند یکی از این دماغ است و آن جوهریت نرم و شست سبب
 مرکب از مغز شرا این و آورده و غشای که نام آن دماغ است و غشای که دماغ منفعت شکل دماغ شش عصبی است
 و حس حرکت از آن حاصل میشود بواسطه اعصاب و می از آن چشم است که مرکب است از ریش و سه طبقه اول که از
 هوا است ثانی که نیند و آن سپیدی چشم است و طبقه دوم که آفریه نامند و آن بزرگ است و از یک لایه از
 محسوس میشود رنگ جنبیه است و طبقه سوم جنبیه است و رنگ آن گاهی سیاه و گاهی کبود و گاهی مثل

بسرخی بچو مردکش و بعد این طوط خضیه است شنبه پیدی نیمه و طبقه چهارم عکسوت است
پنج عکسوت و بعد این طوط جلیده است شنبه برف و قلعی حقیقی عبارت باوت و بعد این طوط
زجاجیه است شنبه پنج بزرگ اخته و طبقه ششم شنبه است شنبه یکم شنبه است شنبه
پنجمه ای نه و آن طبقه هفتم عکسوت و آن باخوان ششم پسته است سوی از آن گوشه و آن مرکب است
از گوشت مغش غفروف و عصب حساس منقعت آن جمع نمودن و در تابور اخ گوشه داخل شود
چاقی از آن بابت و آن گوشت از گوشت و آورده و در فرج و عصب حساس شنبه یکم شنبه است شنبه
منقعت آن گردانیدن طعام و داری بفرود بردن لقمه و تکمیل و در فرج و عصب حساس شنبه یکم شنبه است
از گوشت گلکالی و از غصار رین نامی گلکوسیت از اسحر حرکت بالذات که غشای از اسحر و دو
آن اشتقاق است و تصفیه آن اخراج فعلی شنبه یکم شنبه است شنبه یکم شنبه است شنبه یکم شنبه است
آن در میان سینه و سر آن آن بابت چپ و در گوشه شنبه یکم شنبه است شنبه یکم شنبه است شنبه یکم شنبه است
و غفروف غشای آن معدن حرارت فریزی است و برای دل و بطن اند قبول بهور یکی
از آن که بطرفه است پرت بخون بسیار و روح قلیل و برای این بطن را بهماست که بخار
و روی خون غذا از دل بسوی ریه و هوا از ریه بپایان دل و بطن و دم که بطرف چپ است پرت
روح کثیر و خون اندک و این بطن جای و نیدن شراغین است بهتمی حجاب صدر و آن مرکب است
و عصب حساس که نهنده و منقعت آن انبساط سینه و انقباض آن بهتمی معده و از مرکب است از گوشت و عصب
و شراغین شکل آن درست و سه جزو دارد یکی مرئی و دم فم معده سوم قمر معده پس شنبه یکم شنبه است که از آن
تا فیت آن باخوان سینه میباشد و پس شنبه یکم شنبه است شنبه یکم شنبه است شنبه یکم شنبه است
نزدیک تنهای آن باخوان سینه باشد و بروی گوشت نیست و قمر معده و فوق ناف است و درون آن کرم است
و منقعت آن فم غذا است ای میا ساختن غذا را برای فعل جگر چنانچه مرئی فم میا سازد برای فعل معده
نیم امعاء آن جسمهای عصبی اند و تا ماه دوی حس مرکب از عصب شحم و عروق و شراغین آن شش غذا
اناعتری صائم دقیق اعور و طولون است قیقم و همی جگر و آن مرکب است از گوشت و آورده و

و شرا ترین و فشا و پوشنده آن نیست و از لذت خود حس گر فشا او را حسن بسیارست و در گشت شبیه
 بنوعی بسته و آن جلای رستخیز روده است و موضع آن چنانست که پشت آن فصولی است بر پوست
 و بطن آن معده پیوسته و اعلا آن بر جراب پیوسته است پائین آن تا نیگاه رسیده و غفلت آن تولید خو
 برای تغذیه اعضا یا تو به هم راز و آن تخته ایست بجز پیوسته و طرف تر و الصفا است منفعت آن کشیدن
 مره الصفا از جگر و از دهن طحال و آن مرکب است از گوشت شرا ترین و غفلت گشته زنگ و نفس او
 حسن نیست و در غشای آن حسن بسیارست و جای آن در جانب چپ در میان ضلع ششم و شصت آن
 جذبه سودا و آن که در طرف مره السودا است و در مغز دارد یکی بسوی جگر رفته برای کشیدن سودا
 کشیده و در طرف مره قهقهه پیوسته و غفلت سودا و در تاج ششهای طعالم آگاه کند سیر و در هم برده و کرده که هر
 از این مرکب است از گوشت سخت اندک سرخ و شکم کشیده و آورده و شرا ترین غشا نیست برای آنهاست
 خود و نبی کرش از احسن بسیارست و جای آن پائین پشت بابتد و فائده آن کشیدن بول از
 فائده ششاند و سازد چهارم شش و آن مرکب است از جسم عصبی و فائده و از عروق و شریانات و جای
 آن در میان فائده و در پشت و فائده آن جمع بول و اخراج آن پائین در شش است و آن مرکب اندازد
 سپید خرب و از او زده و شریانات و منفعت آن غفلت فائده منی است که فاصله پنجم چهارم است شش و در هم
 قضیب آن مرکب است از لحم طویل و عصب و او برده و شرا ترین کشیده و بول آن حسن بسیارست و منفعت آن طاعت
 و در آن سه مجری است یکی مجری بول دوم مجری منی سوم مجری و دی و این هر سه در پنج ذکر جدا هستند
 و در هر سه ذکر یک شده اند هفتم در هم و آن جسم عصبی است و جای آن در میان شش و در روده ششم و شش
 و برای آن گردنی است و آن کم از شش انگشت و زیاده از یازده انگشت نباشد و آلت و آن نیز چنین
 باشد چرا که آن گردن داخل در کمرست و منتهای آن ناف و اخلاقی است و در پنج روده و در روده و خصیانه
 و منفعت او قبول حس است و تفصیل این تشریح در کتب بطوله مذکور است اینجا بقدر ضرورت نوشته شد
 و الله اعلم فبأنک از اعضا و مرکب بعضی میس اندازی میبرد و اصل برای قوی ضروریه یا بابر بقا
 شخص اندامند و قوه حیوانیه است و جگر که مبدأ قوه طبیعی است و وایح که مبدأ قوه حس

و حرکت است و یا بنا بر قیاسی نوع انسانی و غیره اند مانند این برشته شدن خادم دل شکر است
 و خادم جگر آورده و خادم دماغ اعصاب است مانند چیریت بطرف اعضا که خادم دماغ
 کرده و با خودستی دیگر است که آن همیا که در دماغ باشد برای قبول فعل بخود و منافع خودست
 برای آن و خدمت معده برای جگر و علی الاقیاس و خادم اینهاست مجری این است خادم نیم از امور
 طبیعیه و از آن پیدا میشود از بنیاد است اخلاط محمود و لطافت آن باین طریق که چون خون در
 بدن چنانچه در او میشود بخوبی میگردد و در اینها لطیف میشود و بعضی از اینهاست که در بدن
 روح است و آن قسمی که روح طبیعی و در حیوانی و در انسانی و حال اینها موافق حال قوی باشد
 زیرا که این روح حوالی قوی هستند ششم از امور طبیعی قوی اند و آن سه اند یکی قوت طبیعیه و یکی
 حیاشیه و دوم قوت حیوانیه و آن در دل است سوم قوت انسانی و محل آن دماغ است و یکی قوت
 مخدوم و معده و خادم و معده و معده در غذا است برای بقای شخص آن غذا و به نامیه با و به
 در غذا برای بقای شخص و آن مولده و معده است پس غذا و قوت است که میگرداند غذا را از صورت
 بسوی شایسته و عضو تا بل قیل گردد و نامیه قوت است که زیاده میکند و در اطراف جسم تا به حد
 انواع خود رسد و مولده قوت است که با میگذرد و از بدن و همیا میگذرد و هر جزء آن را
 برای عضو مخصوص و معده قوت است که شکل سازد آن جزو و یکی را به یکدیگر نوع آنشخص متعلق است
 قوت آن نوع تقاضا کند و خادم غذا و به هم چار اند جا و به برای نفع و ماسکه آن نفع امدت طبع
 برای تمییز آن نفع و دفع برای دور کردن فساد غذا از طریق امداد و خواه از راه مشاء و خواه از راه
 دستا تا در این هر چهار قوت را کیفیات از روح خادم اند ای حرارت و برودت و رطوبت و خشک
 اینها و در من چار اند و اینها معده که با و معده و کیفیات اند که در خود و معده غذا و
 نامیه است و این هر دو خادم مولده و معده است و قوت و تمایز بر و قسم است یکی محرکه و دوم که در معده
 یا باعث حرکت است یا قاعلی برای حرکت اول را و خادم اند یکی قوت شوخی ای جذبیان و دوم معضی
 دفع مضار و دوم قوت است که در حرکت می آید و عضله را و طبع باغنه است اما که می باشد که در ظاهر است

تعبیه رای نای شش که بر قیاس است و اما امرض مقداره و آن زیاد است قدری باشد یا نه نقصان و آن نیز
یا عام است یا خاص پس زائد عام مانند قوی بسیار و زائد خاص مثل بزرگی زبان و ناقص عام مانند
لاغر می بسیار و ناقص خاص مثل لاغر می هر یک قسم و اما امرض عدد و آن نیز زیاد است باشد یا بقدر
و آن هر دو یا طبی باشد مانند گشت زائد و یا غیر طبی باشد مانند چشم و نقصان انگشت و خلقت یا
اقدام و آن برض و اما امرض الوضیع پس تفسیر و وضع برای نزدیک عضو یا دوری آن بر عضو گوناگون
و وضع نزدیک یا دور پس نسبت بعضی اجزا بعضی است و در ترتیب و بعد و فساد و وضع یا خروج عضو
از موضع خود یا غیر خروج یا حرکت عضو باشد جایگاه است واجب است نسبت به جهت و جهت و جایگاه
عضو باشد جایگاه حرکت واجب است نسبت به جهت شدن مفصل ای بند با بی اعضا و یا است
حرکت عضو از همسایه خود و یا همسوی همسایه خود و اما امرض تفریق اقبالی میسبب است که
آن اختلاف محلی خود چون بزرگی که بر جلد واقع است از آن خدش گویند اگر باریک باشد و سطح
اگر پهن باشد و اگر در خارج گوشت باشد بر اجرت باشد که گزافه و بی نهایت است قمر اگر بر مردم
و اگر در استخوان عضو و برض واقع شود پس اگر مستقیم و در دو یا اجزا و یکبار یا چند بار واقع شود
و اگر در اجزا اصناف است منشأ و اگر بطول است صانع خوب است و اگر در عصب عروق و در سوراخ
باز و طولی اصناف گویند و اگر در پهنای عروق بختاید باقی هستند و اگر در داخل گشت باقی باشد اگر گشت
در عروق کرده و در گوشت و الاخراج و اگر در طرف عصبه باقی گویند و اگر در عروق و اگر در
طول صانع است اگر فیصل العدد است الاخراج و زینها که در استخوان سرواقت میشود از استخوانها و
آن شش و هر یک بانی مخصوص آنکه صانع آرد فقط از اصناف گویند و اگر گسترده استخوان را یا پهن
و اگر سپیدی استخوان نمایان گردد و آنچه گویند و اگر قهوه ری استخوان نبوده بلکه زرد است اگر خشکی
و یا زرد از ارمو گویند و اگر با جوف مانع برسد با نفوذ شوند و اما امرض کسبه است که از
اجتماع امرض منفرد پیدا شود مانند کسب از تب و قهوه در بیه حادث گردد و بعضی امرض را از
جهت تشبیه نام نهاده شود مانند واد الفیل چرا که در آن پای می نشیند و تشبیه کرد و یا تشبیه از نو

محل باشد باینده ذات السبب و ذات الریه یا از جهت سبب سینه شود چنانچه باینجه لیا را امراض سوداوی
گویند و فاج را مرض معنی نامند یا از جهت عرض مانند صرع که بعضی افتاد است چون صاحب این مرض را
افتادگی عارض شود و لکن اثبات صرع افتاد هر مرضیکه باشد یا اصلی است یا شرکت پس مختلف باشد
حال مرض شرکت به حال مرض اصلی و ضرر اول را اصلی باشد و شرکت گاهی سبب و گاهی عارض و گاهی
ضیق النفس سبب و ررم مری گاهی سبب آنکه یکی از آن دو عضو طرق مبومی بگیرد چنانچه در رم جابج
ای کش آن سبب خیم پاو گاهی سبب آنکه یکی از آن دو عضو خادم دیگری باشد مثل عصب برای دماغ
چون گاه که ضرر به دماغ میرسد عصب نیز متضرر شود و یا یکی از آن هر دو سبب و فصل و گیر می بود باشد دماغ
برای فصل جواس پس اگر دماغ موقوف باشد حواس ظاهر و باطن گردد و یا برای آنکه یکی از آن هر دو سبب
دیگر واقع است پس بلند شود و مبومی آن بخار مانند مقدم دماغ که سمت معده و رحم و قسمت یا برای آنکه
یکی از آن هر دو جای ریختن ضلالت دیگر است مانند ثقل برای ل و آب ریه یی بن آن برای جگر و ریس
گوش برای دماغ و هر مرض متغیر اگر دانسته شود وقت اشتداد و استقامت آن بلحاظ وقت قدرت
و ثانی وقت انحطاط و اگر دانسته نشود زیادت و کمی آن پس اگر قبل از قدرت ابتدا باشد و اگر بعد است
انتهاست فصل سوم در سبب امراض بد آنکه سبب نزد الجاخیز که مقدم شود و موجب طبعی که دوا
احوال طبع بدن انسان با نباتات و حیوانات و برای هر حالت سه سبب است یکی با دوی استی خارج بدن
رسیدن خبر ضرر و بر برض و دومی سابق مانند خوردن غذیه و اثری که موجب صحت اند و سومی اصل مانند
مزاج و ترکیب انجمنه باب صحت اند و اما اسباب من آن نیز سه اند یکی با دوی اند که ترکیب موجب درد و سوز
دومی سابق مانند پری معده برای حیض و سومی و اصل مانند عفونت خلط برای تب فصل سبب یا دوا
خود باشد یا سبب غیر مانند سردی آب سرد و گرمی آن یا تشنگی و غیره و هر سبب یا ضرر و سبب یا غیر ضرر
و ثانی یا ضد طبیعت باشد یا نه پس اسباب ضرر و شی شش اند یکی از آن هوای محیط است یا بدن و محتاج است
مبومی آن انسان برای تعدیل روح با تشنگی و رور نفس و مادام که هوا صافیت از آسایش
که درت و بخار زمین آبهای مخاکب و آبهای بد بود و بوی مردار و انجور تر است و در پیش

کزین بر جبهه و اشجار نشسته مانند شعله و انجیر و غباری پل و درختان باعث حفظ صحت است و غیر
 آن موجب تغییر هواست و غیرت هوا با طبیعت است یا غیر طبیعت و انی یا ضد طبیعت است بهند
 تغییرات و بانیه یا مانند تغییر انگیزه بسیار یا جبال حاصل شود و اول تغییرات فصلی اندر آنکه برای هر
 فصل از فصل اول ربع کریم و صیف و خریف و شتاب در زمستان است مناسب فصل پس هر
 فصل موجب انحراف مناسبت خواهد شد و در ارض مضافه خود چنانچه فصل گرم یا بر انگیزه و صفا را
 و اراضی آنرا مانند عنب و تخم و تشنگی و بقیار می کشین سید و خال و صرع را و فصل سرد را
 نزل و سال که کثرت بفرم و اراضی ملخی حادث شوند و اراضی صفا و می کشین یا بند و در خریف کثرت باران
 میشود و اینگونه تغییر میگردد و در آن هوا از سردی می آید و در گرمی و پودر و اینگونه فصل تابستان معتدل
 و در آن بدان منحل شده و قوتی حاصل گردد و در و صفر کمتر از خط طاراجو شایسته و بود برای انگیزه
 و خریف بسیار میشود و در آن کثرت سودا و قلت خون میگردد و فصل ربع حرکت سید و در اراضی
 که در زمستان معتدل شده بود و جاری میگردد آنرا بسوی اعضا منفعه می رسد یا میشود و در آن اجابت
 و او را مطلق و حرکت میکند در ربع مرضی و می در زمستان با دهان ساکن گردد و در و اینها و سبب
 زوایا و است بلکه سبب جرات لطیفه اندر آنکه ربع بهترین فصل است و برای بیماری و صحت است
 تغییرات طبیعت که ضد طبیعت نیست پس از سه باب سالی باشد یا از اسباب زمینی اسباب جالی چنانچه در
 جمیع شدن کوکب با آفتاب گرمی بسیار شود حتی که در زمستان وقت کسوف آفتاب سرد می شود حتی که
 تابستان اما اسباب زمینی چنانچه بسبب اختلاف مساکن و آن اختلاف بسبب زمین مساکن است یا به
 مجاورت بحار و جبال سبب دفع مساکن در پستی و بلندی سبب آن که چنانچه زمین مسطح است
 و در اراضی مساکن آنست که بعضی قریب انداز بعضی نسبت به خط استوا و آن اثره است می باشد
 بر سطح زمین از قوس سطح دایره معدل النهار می اثره قاطع عالم بر نصف و مجاورت دریا و
 هوای و شهر و نیای برابر است شری گرمی آن دکه و شمالی گرم میکند و در آنکه منع میکند هوای
 شمالی که بار و یا بسبب دکه و جنوبی سرد میکند و در آنکه منع میکند هوای جنوبی که بار یا بسبب

است و کوه مغربی تبرست از مشرقی برای پوشیدن مشرقی انقلاب اقلی پس می آید ابل آن بلد از دری
 شیب تجارت قناب توی و نیز برای منع کردن شرقی هوای شرقی که بهتر است از مغربی
 اگر چه سرد و قریب عندال اندر چه که میوز و شرقی اول و در همراه حرکت قناب مغربی آخر و در نزد
 او و شهر بلند سرد تر است و صیغ و متوسط اصحاب بلند و زمین بعضی جا کبرتی است و بعضی فنی
 و بعضی شور و گیستان و سنگستان غیر هم پس کبرتی گرم و خشک میکند هوا را و زمین ناکل سرد
 می سازد و سنگستانی سخت میکند ابدان را و هوای سرد و سخت می نماید بدو را و قوت میدهد و هم چید کند و
 ننگ بگوید که داند و امراض آن زکام و نزله و صرع و فالج و عرشه و هوای گرم است ضعیف میکند و
 می سازد و هم را و گرانی دماغ می آرد و حواس کدر گرداند و امراض آن خناق و حقیقت در دهان است اما
 تغییرات مضاده طبیعت مانند و با و آن بعضی است که عارض میشود اجسام را که در میان زمین و آسمان است
 چنانچه آب در جابای متعفن شود و فاسد میکند و اوج را و بدو سازد و اخلاط را خصوصاً آن خلط
 که در حوالی قلب است چرا که نزدیک تر به حصول هوا از دیگر اعضا است و دومی از مشربیه که کول
 و مشرب است که اثر میکند در بدن را بکفایت خود فقط مانند غفل و نیل و فواید این ادوای صریح است
 بپاوه فقط مانند باد اللحم و بعضی نیمه برشت و آنرا غذای صرف نمایند و بصورت خود فقط آنرا و غذای
 خوانند و یا موافق بدست آید و فواید هر و تریاق مخالف مثل هر و یا پاده و کیفیت هر و آنرا غذا
 و دوائی گویند مانند کاه بود و سیوسید و یک کیفیت و صورت مانند سقونیا که گرم میکند و بر اثر و آنرا نیمه
 میکند و یا صیغ این ادوای و یا خاصه مانند و یا پاده و صفت و صورت است مانند آنرا غذای یا نیمه مانند کاه بود
 و صفت و کیفیت هر مانند مغر و جز با سیر تریاق عمومی است و خون استعداد برای صورت عنف و پیدای می کند
 و گرم می سازد و بدن را و گاهی غذا غلیظ باشد مانند گوشت گاو و گاهی لطیف مانند گوشت چونه مرغ
 و گاهی متخیم مانند گوشت یکساله بز و بر یک از این قسم گاهی اصل اکیمو باشد و گاهی ساد اکیمو
 واحد از اینها گاهی بسیار تغذیه و گاهی قلیل تغذیه باشد مثال لطیف شیر غذا اصل اکیمو است مانند ماهی
 و زردی و مثال لطیف قلیل غذا حسن اکیمو کل و یا بار شیرین و کاه و مثال شیر غذا

قلیظ اصالح الکیوس تخم مرغ نمیشدت و مثال غلیظ کثیر انداردی الکیوس گوشت گاو و بط و مثال لطیف
کثیر القدانیه الکیوس مانند شش و مثال غلیظ قلیل القدانیه الکیوس گوشت خشک مثال معتدل کثیر
القدانیه الکیوس مانند کرب و مثال معتدل قلیل القدانیه اصالح الکیوس مانند شلغم و مثال معتدل قلیل القدانیه
خاصه الکیوس مانند جوز و اسهال و اسهال با عصب و ف با کله تنبیه اندام میشود و و اما مثال ن بنابر مرقیون
طبیعی و دیگران تا نفوذ کند و در معاری میقتد و سوسای رسته ضروری حرکت و سکون بر نیست و حرکت بر جای
فرع بود و حرکت یکی مانند مصل و تکلف دوم حرکت کیفی مانند گرمی و سردی سوم حرکت مکانی مانند
از جانی بجائی رفتن چهارم حرکت وضعی ای تیز اجزای متحرک بسوی خارج یا داخل و اختلاف حرکت
و صفت و کثرت و قلت سرعت و بطو و یا باشد پس سریع قوی قلیل گرمی بسیار میکند از محسوس
ضعیف کثیر عکس قوی یا قوی حرکت و سکون بر نیست و سکون معین است همست حرکت بر نهد از قدا و یا را
ضروری حرکت و سکون نفسانی است مانند حیوانات غم و فرح و خوف پس حرکت نفسانی را حرکت غم و فرح
یا بسوی خارج بر این فتره چنانچه وقت غضب اندک اندک چنانچه وقت فرح و لذت معتدل و یا بسوی داخل
چنانچه وقت خوف شدید باشد و چنانچه وقت غم اندک و خوف قلیل و یا بسوی داخل و خارج برود
چنانچه وقت نجات و این حرکت لازمست گرم شدن چیزیکه بسوی او حرکت واقع شود و در غم
چیزیکه از جانب او حرکت توقع آمده و در لذت از این حرکات قائل است و زیاده و کمی سکون نیز مبداء
یعنی است ضروری خواب بیداری است شبیه سکونت و بیداری شبیه حرکت و خواب و بیداری
روح را داخل بدن سپرد و میکند ظاهر بدن را و لهند او خواب حاجت خامه بسیار میشود و افراط
خواب در طب است و هرگاه که خواب بدن را از قدا اخالی یا در سرد خشک میکند آنرا پس کم میکند
اگر یا خواب غلیظ یا قدا غیر مطیع مضمر را یا کند که آنرا پس و نماید بدن بیداری و غفلت
میکند داغ را و به میاز و مضمر را بجهیل قوت و گرمی میکند به جلیل مایه و خشن در روز کثرت است
به حسب عادات و بقدر قلیل و چنانکه نوم روز کثرت و کم بدن بر گردد و طحال را منقرضت و بدن
میکند و ستینه نایه قوای نفسانی را و در بدن را کند میکند و اگر عادات خشن روز باشد ترک

آن دفعه مناسب نیست که تدریجاً در میان خواب و بیداری نزدیک شود و شش از دست خرد
استغفار و احتیاس است و متدلی از آن دفعه و حافظ هست و زیاده‌ای از آن دفعه شکست
بدن که اگر آنکه مستغفار بار و یا بیش از آن زمان گرم و تر می‌سازد و زیاده‌ای از آن است و پدید می‌آید
و اختلاط را بدو می‌سازد و کمی شش و گران‌تری بدن می‌رود و اما اسباب غیره و ریه که فطرت است
و نون کردن در ریه غلیظیدن آن خشک میکند رطوبت غریبه را و دفع می‌بخشد استغفار و ریه
و به این داخل استغفار اند و همچنین در آن ریه و ریه‌های کله و ریه‌های آب سرد بر و ریه‌های
حرارت نیز بر و ریه‌های یک دفعه می‌دهد غشی را که پدید آمده است و در تمام و عینه و سبب
و اما اسباب مضاده برای مجری طبیعتی مانند غرق شدن و بریدن شیره و سوختن آتش و
خوردن هر دو با علم بالصواب فصل چهارم در علامات و دلائل آنکه علامت گاهی آن که شش
و در آن فقط استغفار طبعی است چرا که در وقت کردن آن بر فضیلت طبعی باشد و گاهی حالت بر اثر جود
نماید و از آن مرض فقط منتفع می‌شود چرا که توقف مرض و مایل گردد و گاهی بر اثر آمده و دلائل
دارد پس از این هر دو منتفع شوند و بعضی علامات بر اثر جود دلائل که هستند و بعضی بر کسب و علامات
و قسم از قسم اول طبعی است پس اگر طبعی و لاس معتدل خارج باشد معتدل است و اگر خارج
لا معتدل است و مخالف است در جبهه که لاس از آن متاثر شده چنانچه اگر لاس حرارت محسوس
شد طبعی پس حرارت است و طبعی علی‌آتم و دم گوشت و سینه و شحم پس کثرت اینها
از رطوبت باشد و قلت آن می‌بست که سبب کثرت رطوبت با حرارت باشد و سبب کثرت سینه
و شحم رطوبت با برودت قسم سوم موی پس کثرت و گندگی و بیج و بیای آن از حرارت و برودت
باشد و اخلاط اینها برودت و رطوبت قسم چهارم رنگ بدن پس بدنی که از برودت و غلبه طبعی
و سرخی از حرارت و غلبه خون و اجتماع هر دو از اعتدال و گندم گونی از حرارت و زردی از حرارت
و غلبه صفرا و قلت خون تیرگی از اخلاط برودت و سودا و قسم پنجم هیئت و بنیان اعضا پس پستکی است
و عروق نازک آن غلبه صفرا و اطراف نخی است و پا و طو و مفصل از حرارت با و اخلاط اینها از برودت

آنچه بگوئیم سینه و عروق و نخاع عروق و مغز و شش و کوفتهای اطراف و پوشیده و بود و منافع
 اتصال اعضا حیوانی که در آن درین حد قبول که از هر یک یک باشد دلیل قلب آن کیفیت است چه
 زود گرم شدن عروق از حرارت و دلیل بر جاز بودن مزاج است نفس علی و اوست غم از انقباض
 طبیعت که اتصال از اعتدال باشد و اتصال از برودت و تشویش و سرک این حرارت و از انقباض
 جرات و تیر تیر قوم و لایق این بودی خواب از برودت و رطوبت باشد و کثرت بیدار از حرارت
 میوست و معتدل از اعتدال است بدانکه نوم عبارت از رجوع روح نفسانی بسوی طین است
 و هنرم غذا و میوه عبارت از رجوع روح بسوی آلات جسم حرکت از اعضا قسم هنرم فصول است
 همچو بول و دراز و سوزن و قوی نگ از حرارت باشد و ضد آن از برودت و هم اتصال از جرات
 و حرارت و کثرت آن حرارت و بیدار آن از برودت ثبات آن از برودت و حرارت و آل آن رطوبت نامی
 و دلیل بر دهنه است و عروق قلبی شری و سرد و رنج جرات آن از حرارت مزاج اند و تیزی و کثرت کلام
 و حرارت و اتصال آن از حرارت باشد و کثرت حیاء و قلا از برودت اعتدال و کثرت یزدت که هنرم
 علامات از جبهه اند و علامات از جبهه عارضیه هم نیست اگر عارضی باشند و حرکت مانند دل
 عارضی اوست است و در و نخاع ای غلیظی همچو نیز و در و جوب قلقت ثقل مایل بر صغیر است
 و صویر ثقل اند و سرخی و تند و انتفاخ بدن آن باشد و بر طبیعت سپیدی رنگت ثقل عروق
 رقیق و نفاس ای آب بن و پکی و گرافنی اند و بر سودا ویت خشکی بدن و بیداری گران که در آن
 کند و خوابی در پستان نیز نوع داده و آل باشد پس بدین خیالات و تیر و شعله ناکه آل بر صغیر
 باشد و بدین چیزهای مزاج بر خون و دین بیا و سردی و در عدد بر طبع و بدین چیزهای و در دین
 و خوف بر سودا و آلات کند و گاهی برین همه است و عروق و فصل و کثیر بر مقدم دلائل کند
 و اما علامات از اخلاص ترکیب پس بعضی از آن جوهری اند ای خلقی چنانچه است شدن دال بر
 سخن مانع و بدین حد و با بعضی عرضی باشند و بعضی افعالی پس اگر افعال سیدانه صحت کامل
 و الا بر برودت و در دوات ترکیب دلائل کنند و اگر افعال تشویش باشند دال بر حرارت و دین

و این علامات نیز ذات حالت دلالت کنند چنانچه علامات ورم و یا سبک بخالت مجروح علامت وادار بودن
ورم از خون باشد و در ورور و در مسکال آن بخالت تند دلالت از افراط انتشاریت نفس در ذات مجرب
اینکه ورم جالبی است یا بر وقت آن حالت باشد علامات متمایز نفس و نبض واد چنانچه رسوب مجروح
در قرار و ریه یا بر احوال لازمه آن حالت باشد علامات واد که بجز آن تخصیص این جوانی مجروح علامت واد
بحران سهالی است شل قراقرق و تند در زیر ناف و پیرین لب تند و شراسیف حرکت معده بسوی بالا و بالا
بر بحران بقی باشد و شراسیف سر سخی آن جوان بیاد را گویند واد علم بدانکه چون نبض بر بحران
وال است پس بگویم که نبض حرکت نفسی است شراشیر ادرست و کتسای بر نبض قلیل روح بهود و اخراج
فضلات و اوقات کویدن نفس آنست که در آنوقت حسب نبض غضب سرور و جمیع انفعالات
نفسانی در سر مشغول و اگر سنگی مضطرب باشد اندک لطیف لازم است که بوقت مدین نبض شخون نبض و اکثر
بلاعات طبیب این مسرور شود یا حیاء و خوف بر نبض عارض گردد و غیر ذلک اقسام نبض ده اند از روی
صفات قسم اول از روی مقدار در طول و عرض و عمق و اصناف مفرد آن نه اند طویل قصیر متدل
و نبض متدل شریف متفصل متدل و چون نیمه با هم ترکیب شوند بست و بهشت شریف
در طول و در عرض و در عمق اصناف طویل بکی طویل عرض و در طویل عرض و در طویل عرض
عرض چهارم قصیر عرض پنجم قصیر عرض ششم قصیر متدل در عرض و در طویل عرض و در طویل عرض
نهم متدل در طول و در عرض اصناف عرض اول عرض مشرب دوم عرض متفصل سوم عرض
متدل در عرض چهارم عرض مشرب پنجم عرض متفصل ششم عرض متدل در عرض و در طویل عرض و در طویل عرض
هشتم متدل در عرض و در عرض متدل در عرض و در عرض متدل در عرض و در طویل عرض و در طویل عرض
مشرب قصیر سوم مشرب متدل چهارم متفصل طویل پنجم متفصل قصیر ششم متفصل متدل در طویل عرض و در طویل عرض
متدل در عرض طویل ششم متفصل قصیر نهم متدل در عرض و در طویل عرض و در طویل عرض و در طویل عرض
عظیم گویند و ناقص در ریه را که صغیر و اندک در عرض و در طویل عرض و در طویل عرض و در طویل عرض
قسم دوم که نبض عرض ای کوفتن نبض انگشت بیست و یک را پس آن را با تو میست هسیف

یا متوسط قسم سوم زمان حرکت نفس و آن سریع بود و باطنی یا متوسط قسم چهارم قوام نفس و آن
 یا سلب است یا بین یا متوسط قسم پنجم آن سکون نفس و آن یا تسو است یا متعادل است یا متوسط قسم ششم
 یا تسو است یا میان است یا متوسط قسم هفتم آن تسو است یا میان است یا میان است یا میان است یا میان است
 یا متوسط قسم هشتم است و احوال مذکور در این باب یا اختلاف آن اول تسو است و دوم مختلف
 است و نظام در اعتدال و عدم نظام آن سه مختلف است یا منتظم است یا غیر منتظم و این قسم در حقیقت مثل
 آنست که مختلف است قسم نهم وزن نفس و آن یا جید الوزن است یا غیر جید الوزن و مراد از وزن اینجا
 قیاس کردنت زمان حرکتی را از دو حرکت بزبان حرکت دیگر از آن دو حرکت یا زبان سکون از دو
 سکون یا زبان سکون دیگر از آن دو مراد از جید بودن آن نسب از سه حرکت و سکون مجری طبیعی است
 انسان و بلدان و فصول و غیر آن هفتاد و هفت جید الوزن است و اول مجاز از الوزن می توان گفت
 وزن نفس یعنی آنست که قریب است و در سن شلاصی انقباض آن بودن و در میان الوزن از آن
 نفس کسی شباهه وزن نفس کسی باشد که در دست از دو در سن نماند صبیان که باشد انداز انقباض شش
 سوم خارج الوزن می توان گفت شباهه نباشد و آن دیت و حاجت بسوی نفس برای تر جیح
 عارضه می است و دفع بخار و غانی پس هرگاه حرارت زیاده باشد و عروق نرم و قوت حیوانه
 از آن نفس عظیم باشد و اگر حرارت زیاده و تر از این باشد انقباض عظیم سریع باشد و اگر حرارت از نیمه زیاده
 باشد نفس عظیم سریع متواتر بود و اگر عروق سخت هستند سریع منقبض بود پس اگر حالت را از آن را از آن
 سریع متواتر بود و اگر قوت ضعیف باشد متواتر با هم زیاده و تر از صفر صلابت با و گاهی نفس منقبض
 بسبب انقباض قوه زیاده غلطی یا غدا نی چنانچه در اول فوب باشد اسی فو بهای غب باشد از آن
 قوت در اصل خود قوت و نرمی نفس بسبب طوبت باشد و سختی بسبب یوست گاهی نفس بکرا
 بسبب عروق برای اندفاع مواد کثیفی سختی پذیرد و اختلاف نفس بسبب آنی اده باشد که است ضعیف
 و از این ضعیف نظام نفس حسن وزن آنرا باطل کند و اما که چند انواع نفس دیگر اند که می باشد
 آنرا جید است که می باشد آن نفس است سریع متواتر صلب مختلف الاجز و از این پس و نقد هم

با کمال استغنی که گویند یکی تنی ای شایسته بزرگ است که کاه و خشک در آن سر کرده باشد و آن
 از سردی باشد و دم آن تنی ای شایسته پوست است و آن از امدال باشد و در یک شیخ از کمال
 و آن از یک جالیوس رنگ بول است و در میان بازوهای ناری باشد و اصول یک رنگ است که کمال است
 مزاج باشد و دم آن سرد و داخل مغز نیست و در خشکی و آن ال بر حرارت قلیه و بیاض
 و آن ندر و بشاع بود و بخود آتش خیم امر ناصح ای سرخ ناصح شایسته بر غفران و همه اینها دال بر حرارت
 و بوی تبخیر و انداختن چنانچه از ناری و ناری زائد از اشقر است و دال بودن بر حرارت
 و امر انیز چهار طبقه اندکی اصعب آن اول مرتب حرارت است ای سید که بر سرخی نال باشد و دم در
 ای گلابی دوم امر قانی ای بسیار سرخ چهارم امر قمری آن سرخ نال که درت باشد و همه اینها
 از حرارت و غلبه خون باشد و گاه باشد که سرخی از برودت بود و چنانچه در خارج سبب عدم
 تیز خونی از آب و در قوی بار و سبب در مقدار خلل صفرا و ناری آن حرارت زائد باشد و آن
 چه صفرا باشد بر حرارت است از خون اخضر انیز چهار طبقه اندکی سببی و دم نالی و این سردی و آن
 چنانچه باشد و در میان تیز صفرا و تبخیر از دم ناری و چهارم گرم کرانی و این سردی و آن
 حرارت محترقه باشد که احتراق در زنگاری بیشتر از کرانی و آسودگی از زرد و احتراق باشد که
 با صفرا و بوی قوی باشد و گاهی بود اگر با کمود است ای بر شنگی رنگ عدم الی است و است
 و فرق در سیاهی احتراقی و سیاهی حرارت نیست و گاهی سبب حرکت موده سودا و این چنانچه
 بحر آن گاهی بخوردن اشیای سیاه مانند شراب بود و چه باشد که طبیعت در آن تصرف نکند و آن
 بیرون یزد و بول اینها اگر مانند رنگ شیر یا کافور است و لالت کند بر غلبه طبع و بر و یا که احتراق
 شمع یا اعضای هلیه چنانچه در آخر وقت لیکن سیدی طبعی نالی باشد و سپیدی و آن حرارت
 بچو آب یا دالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب و آن روی است و برسد اما یکسکه منع قوی
 صانع نماید و دم از اصناف سبب بول توأم است قیاس القوام سبب عدم فنج باشد و سبب
 در صبیان و این بول در اندامی است چرا که بول طبیعی صبیان غلیظ تر باشد سبب

سد و در عروق یا سبب کثرت ترکیب غلیظ القوام یا سبب کم نفع باشد یا سبب نفع غلط
 و زفایت غلظت چنانچه در مجاری و در ارضی معتدل القوام دال بر نفع است و سوم از هفت
 سبب صفا و کدورت است پس صفائی است که بعبر در آن بهولت نفوذ کند و کدورت عکس آن است و
 از غلظت اجزا ارضی مائی پدید آید و صفائی دال بر نفع باشد و بر کدورت غلط و کدورت بر نفع
 چه بعد نفع تواند شد و دو گاه کدورت بول سبب سقوط قوت مدبره باشد و گاه سبب کم نفع
 و کدورت عیار انگیز تخلف بعد از کدورت و غلیظ و کدورت است که در غلیظ است و کدورت در غلیظ
 و گاه باشد غلیظ صفا کند سپیدی تخم مرغ و چهارم از هفت سبب بودی است پس سبب بودی از سبب
 عفونت باشد یا قرح عفنه در مجاری بول اگر نفع باشد و نبودن بودی ال بر مجموع و دفعی است و
 نبودن بودی دالات بر سقوط قوت نماید و معتدل ال را سبب نفع باشد چه سبب از اصناف بودی است
 کف و حباب پس کثرت بد و بزرگی آن در شکستن دال بر ماده غلیظ الیچ باشد و چنین بد و در امر
 کلی رویت و غیره براند بطول مرض ششم از اصناف سبب سبب است ای مرد و مراد اطباء از رسوخ
 جوهر غلیظ تر از آب تیز تر از آب است خواه از آب باشد بحقیقت خواه در وسط قاروره خواه در
 بالای آن پس سولیس سپید و شکر الاجزا مجتمع دال بر نفع باشد و در اجزا منفرد و در اجزا
 معلق در وسط پس غمام که بالای بول همچو ابر دیده شود از رسوخ و دیگر یکی اشقر است آن از حرارت
 باشد و دم اسود اگر داخل خبر رویت بر حرارت دالات کند و الا بر رویت سوم گذشته رنگی
 دال بر رویت باشد چهارم تنالی ای شبیه سیوچم شکر وانی همچو پوست شمر خرمالی می مانند تر از
 از خراطه فتر صفائی ای مانند پارهای پهن گنبدی از اینها است که بزرگ و قاروره نشین بر حلق پس
 غمام که رنگه تعلیق سبب باشد پس در زبونی خود کم از سبب بخار بود و بعضی از جمیع انصاف خرمالی الی
 است که از مثانه باشد و احمر بر اینکه از کلیه باشد و متخلف است بر اینکه از کبد است و گاه بر احراق دم
 دالات کند و گاه بعضی از رسوخ صفائی بر گشته رنگ نعل سیاهی یا بنفشه سالی باشد و آن مجاری
 بسیار است دالات بر بزرگ شدن اعتقاد اصلی کند و تنالی گاهی از غار شش باشد اگر در پنج غضب باشد

کمر که دو و نیم تنی نذوبان منشا باشد و در سوبت چو یک تن باشد و الی پس بنگرند به سوبت
 از آن بگرد و باشد و سپید از شانه و در سوبت یا از عدد منبج باشد یا از سده یا از غنای
 و سده و ایکه رسوب و در ابدال اصبا و هنر و کسب خصوصاً صافتران صبا که بپزد و در مصلحتان فرما
 خصوصاً صافتران صبا که بپزد و در سوبت چو رطوبات غاصم است که در بول برای شام
 گرد و می به بوباید و قدیم قدم در محب بگردد و در گرد و و مشانه و سولت در اجتماع نفوذ
 و در غلظت یا شانه بهتر تر هفت بعد از بول است پس کثرت آن یا از کثرت شرب آب تنایا
 با شرب آب یا از خوردن مزیات یا از کثرت رطوبات نیست یا از آفرین فصول با در بار
 چنانچه در بوجان اگر قوت باشد و سبب آن مریض است یا بد و کثرت بول می بهتر است چنانچه
 بر بوجان حید کند و وقت آن و آن بر فوط تحلیل و قاطرات است و یا اسهال باشد و وقت بول با قوط
 با طقت محسوس انداز استفا کند و اسهال با عصبان و ف که چون که بر تیز از مزیات است پس باید نیست
 که باز دوات با جویان غنم کند بزرگ است که در وقت و وقت بود و مدت خود چنانچه خفیف القاب
 و دولت بر تنبج محسوس کند و شد یا القاب بر تنبج مراد و حرارت و قیاس القاب بر غنای خدا و بد و دت
 و سپیدی باز از غلظت یا از سده و در مجوی مراد و درین خوف قویج ویرقان است و بر از
 بچو ریم و لالت بر شکست و بلیک باشد در قوس معد و یا بکر بار و ده اگر بد باشد و الا اگر غیر از
 تنبیه بریم می نشیند و مضع شود از آن باز اگر کسی که سبب که رغبت پیدا شده باشد و بر از
 سیاه حکم بول میاید و در بارز نیز اگر از احتراق نباشد بر فوط محسوس و لالت کند و قوت مقد
 بر از سبب است فصول اندیه باشد یا از اعتبار فصول و درین خوف قویج است و کما و قوت بر لالت
 و اخر باشد و کثرت آن از حد آن و بر از رقیق یا از ضعف غنم است یا از سده و در سار قیاس که در بول
 یا بکر یک از سده و یا بکر رسته یا از ضعف جذب یا سار قیاس که از سده و در سوبت
 و در لالت غذا و صید و بر از سبب یا از خوردن غذای سبز باشد یا از خوردن غلظت سبز یا از ذوبان
 بد و در سوبت و بر از زردی یا از ریح باشد یا از لیا ن سواد و بر از شکست از فوط محسوس است یا

باشد یا از کثرت حرارت صحرانگار گردد و جگر یا از کم خوردن آب یا از خوردن غذای این کثرت
 و افضل بر از آنست که سهولت بر آید و تشابها بالا باشد خفیفه التاریه مستدل القوام
 و متدل الوقت و الرخوة و المقدار بود و بقایق و مرقه و زرد بنادر و بومی رنگش دلالت بر موی که چنانچه
 و در بیان اعصاب باشد **باب** و در کلیات طب علی آن محتوی بر دو فصل است فصل اول در
 شناختن جوایز حفظ صحت بد آنکه بر طبع انسانی جوانی و قوه لازم نیست نه اینکه عمر او را بگذرد
 نه اینکه از موت منع گردد و اگر اینک رسد ششخص را تا اجلیکه مزاج اصل آن مقتضی شد قبله یکم بفساد مزاج
 و نیز لایمست که حفظ صحت ششخص نباید بلیات آن از روی سن سال و نیز واجب است نه آن که حفظ
 اصل شود که یکی اجتماع پنج خلقت در و تمهیدی آنکه عارف بقوافین طب باشد یا سامع و مطیع طبیب بود
 دوم آنکه حسب مقدمه و ریشد سوم آنکه خارج از تعلقات بود چهارم آنکه بخیل نباشد و پنجم
 حریف و بد پر نیز نباشد و هر گاه اصل در حفظ صحت نگاه داشتن بطوبت غریزیه است از غفوت و حرارت آن از
 تحمیل زائد بر جرجی طبیعی و تعدیل اسباب غریزیه است همچو تدبیر با کمال مشورت حرکت سکون بدنی فوهم و تدبیر
 و تنفر از و تدبیر فصول از بعد مذکور به پس گشتن می شود که چون را ده بقا صحت حاصل کند باید که غذا را با دو
 ساق مزاج بدیند و اگر را ده باز آوردن صحت آنکه نمایند غذا و دو مزاج مزاج و نمایند که قفسه
 بر نان گندم پاک از آمیزه های بسیار و روغن زیتون و غیره که اکثر در گندم میباشد و گوشت بیکه از انبش
 و بز و گوشت و خاچ و کبک تیره و حلوائی بادام از حلوائیات و پنجه و انگور و خرمای تر در ترهای که در آن
 عادت باشد خوردن آن و بسوی اخذیه و دانه ای التفات سازند مانند میوه و خیار و مثل آن گمر برامی سلاخ
 و طعام و نیز باید دانست که غذای شتهان خوردن و نه ضعیف شتهای خالی نمایند و در تابستان بار و با الفل و در
 زمستان جار با الفل بخورند و ادخال طعام بر طعام غیر نفهم روی است و اطالت زمان خوردن
 و همچنین مگر بر وایت این از آن کم است چه درین اختلاط فوهم است و کثرت طعام حیران کننده طبیعت
 است و خوردن غذای لذیذ بتر است اگر بکثرت بخورند و مداومت طعام مزه شتهار را ساقط گردانند
 و کسل می آرد چرا که می پسند بر ششای معده و آلوده کند آنرا و طعام ترشش نه و دوی پیری می آرد

در شک میکنند بدن را و ضرر میرساند اعصاب و اعصاب نیز است میکنند اشتها را و گرم سبب از
 بدن را و اعصاب کمین بخت و لاغر کنند آن شش است که اصلاح حضرت حاضر جلوس
 نماید و حضرت بی زور بکمر مرغ کند و بالعکس هرگاه قدری آفتاب بماند ترک طبعان نماید
 و مراوت پر نیز فرسوده و لاغر میازد بدن را بلکه پر نیز دست چوب پر نیز است مرز مراعات
 عاده و برکت و غیره در دست بیج که خوگیر کرد و زنگنه خوردن باشد و یکروز بدو مرتبه
 مراعات عادت و است و اگر سخا و اکل اغذیه روزه الکیموس من اغذای بسیار است مراعات
 عادت لازم است لیکن اگر ترک کند بسته بسته مضائقه دارد چه که عاده طبیعت ثانی است
 و ترک العاده عاده آمده است و هر که خوگیر خوردن اغذیه روزه باشد بآن مغرور شود و است
 که بعد ایام طویل تولید امراض کشید و نماید پس که آن تدریج اولیست مغرور می آید را غدا سبب در
 باید داد و دوسوی را بر و مانع غلیان من نسبت و بطبیعی را غدا ای خون ططف سزاوار است
 و سوداوی را غدا طبع اهل تجربه از جمع نمودن میان بعضی اغذیه ریزی فرمود اندکن اثبات اکثر
 از این اندوهی قیاس شد است چنانچه جمیع در میان با بی شیر مولد امراض فرسوده باشد
 مانند جذام و فالج و مثل آن همچنین خوردن شیر با ترشی و سویق بر شیر و سبب و انگور بر کله و آن
 بر سر بیمنوع است و نیز در آب چاه و نه جمیع گفتند تا که یکی از آن خورد نشود و منقصل المساء آب
 انار است خصوصاً انار جاریه بر خاک پاک مثل زمین سنگ زده چرا که این باز که بجات حاضر
 باشد و آب جاری بر سنگ نیز از قبول بد بود و تر است خصوصاً جاری سبب است از مشرق و از
 بالا نیز ریزنده و ابعده المنبع پس اگر یا این اوصاف سبب باشد و خیال کند نوشده که شیرین است
 انقش تر باشد خصوصاً بسیار آب شدید الجریان و آب ریای نیل اکثر این اوصاف اجماع است
 آب چشمه خالی از غلظت سبب است حرکت و ردی از آن آب کار نیز است بعد از آن آب
 چرا که این آب سبب حقایق انجوه غلیظه خالی از قفص نباشد و آب میرا نیاک روی تر است آن
 چاه ف باید که آب بعد شروع انهم بخورد و اما عقب خوردن خام وارد غذا را و در

اکل روی سر است و برین هم مردم عارضه از خوردن آب میان طعام متفع شوند و بعضی ضعیف
 الاشتهایستند برگاه آب سرد خوردن اشتها قوی گردد و سبب تقبل حرارت غذا و آب سرد در وقت بارش
 بعد حرکت مخصوصا جماع و بعد سهل قوی بعد حمام و بر فو که خصوصاً خیزد و روی بسیار سرد و بر رتقا
 اگر ضرورت افتد از کوزه تنگ بن بکشد و قدری آب بخورد و آب تشنگی از باطن شویالرج شود و اگر
 آنخورد و تشنگی افزاید و اگر فی آب میریزد تا تسکین یابد سبب نفیج مایه عطشه که تشنگی را
 اکثر بشیاء عارضه مثل مسال تشنگی دفع شود و باید دانست که غذا تمامه جزو بدن گردد بلکه
 وقت بعضی چیزها از فضلات باشد پس چون مثل گدشته شود کثیر گردد و البته حضرت بخشه خود که نیست
 گرمی کند و آب خود را سبب عفونت و یا سردی نماید بذات خود و سبب تشنگی حرارت غریز
 خواه بکشد خود که بند کند ماری او گران نماید بدن او و موجب ارض احتباس گردد اگر جایج شود
 این فضله بدن او و بیستادی گردد و چه اگر او بیستادی شود و نیز سبب تشنگی را که باقی غایت
 پس این فضلات هرگونه ضرر رسانند خواه گدشته شوند خواه استفراغ گردند پیش آنکه اگر با
 با اعتدال تحمل شود و در وقت خود و دیگر تدبیرات هم نیک باشند بر آئینه از قوتیر استسج تولید
 این فضلات است زیرا که ضمت گرم کند اعضار او و اسهل نماید فضلات را پس جمع شدن در بدن
 سخت و نشاط بخشد و قابل غذا کند و سخت گرداند مفاصل او قوی سازد و او را در باطن او نگه دارد
 از جمیع امراض مایه و اکثر امراض سازد و وقت پاست بعد فرو آمدن غذا از معد و کمال صحت است
 وقت پری مده و نه وقت خلوان و در صحت معتدل است که سرخ شود و از آن شب و معتدل گردد
 و عرق ظاهر کند و اما در تشنگی در آن عرق بسیار کم معتدل است و هر عضو یک ریاضت داده
 قوی گردد و خصوصاً بر غیر که تابان ریاضت کنند مثلاً اگر دست را بر داشتن بار ریاضت
 دهند و همین کار قوی گردد و بلکه هر قوت را همین حال است پس اگر کثرت حفظ کند حافظه قوی
 و علی القیاس برای هر عضو ریاضت مخصوصه باشد پس برای سینه قرات است باید که آغاز از
 خفی کند و بهر رساند بتدریج و برای سینه ششین فتنهای لذت و برای بصر خواندن خط

بارنگ و گاه و دین استیاء جیل و سوارسی است با عتدال ریاضت تمامی بدست تحمیل آن اکثر
 از تنجین است و دفع مجتهد تا قیوم ریاضت تحمیل تقایای امراض آنرا و اندین است موجب تحمیل
 تحمیل کثیر است و دوزی چوگان با هم و اندین است ریاضت بدن نفس است چه درین نرم
 است فرج بر غلبه و غصبت انتقار و سوارسی شتی حرکت در و پر کند و کند اخلاط را و بر کند
 امراض مزمنه را مثل جذام و استسقا سبب آنکه تواتر آید بر نفس فرحت و خوف قوت و دهنده
 را بر برضم هرگاه در آن غیانی قی غالب شد و دفع بسیار بخند بسیار شد فن فصول حسن
 آن کند فدا آنکه از جمله ریاضات بدن نک است ای الیدن آن بدستهای جامها خشن رنگ
 را سنج گرداند و فراخ حال کند بدن آنرا و قتیکه مضطرب باشد و الیدن کفیت یا با بر چه نرم خون فراهم
 کند و الیدن سختی و زور و قوی کند اعضا ضعیفه را و الیدن نرم است کند و الیدن کثرت
 لاغر کند و الیدن معتدل و فراخ حال نماید و باید که الیدن بر ریاضت مقدم کند تا اعضا برای
 ریاضت مستعد شوند و بعد ریاضت هم باید تا قوت باز آید و تحمیل شود و آنچه باقی گذارست ریاضت
 و عضلات و قریب پوست و باید که بشش بدستهای بسیار باشد تا مختلف شود و جامی قوی آن بر بدن
 و جمیع اجزا رسد و اسد علم فدا آنکه افضل النوم ای بهترین خفص آنکه غرق قتل معتدل المعتد بعد
 بهضم غذا و آغاز آنجا در آن سکون دفع و قوا را باشد و خواب قوت میدهد و در و مزاج زیاد میکند و در
 خواب آنکه بر شکل باشد چنان سقط قوت و لاغر کننده بدن است و همچنین استلقا میکند فصول ایبری
 غیر مجاری آن پیدا می کند امراض و دیشل کابوس سکت و نیز خواب بر شکم که رو بسوی زمین باشد
 نذر امراض خیم است و اگر رو بچان است باشد معین بر برضم است و قیلو که سون است و عیالو
 بعین جمله ای خواب با داد و قیلو بهای خواب سبب است و قیلو بهای حطای قوت نذر و قیلو
 بعین مجرای خواب خرو و زهره باروی است فدا هر که از خفص اعانت بر برضم خواب باید که بعد
 اندکی بچان است بخوابد تا غذا از فم معده نهد شود و بعد آن که چان بدین است و عیالو بهای سبب
 کند که آنجا بهضم قوی است بعد از آن مدتی طویل بر چپ بخوابد تا جگر مرعده شایل شود و گرم کند و نذر

بهنم تمام گردد بطرف برکت بگردد و بار خدا ربوی مگر معین شود و در خواب عرق بسیار آید از غلظه
 طبیعت ده و در بیداری کثرت عرق برپیش آید باشد چه در آن حرارت متوجه خارج شود پس تا آنکه
 مواد قوی منقطع شود از راه عرق و در خواب متوجه باطن شود و غالب گردد و برآید و هر که عرق
 آورد در خواب و سبب آن ظاهر بود بداند که بدن آن متلی است یا از غذا یا از خلط و اندک علم و حفظ
 شجاعت واجبست که طبیعت کند وقت احتباس ملیات مذکوره در معالجات فیهما مسئله و دنیا
 لیند و قهقه کردن بر بوی غن پیران یا نافع باشد که ملین و مرطبات است و سخن آن نیز باید که احتباس
 بکند وقت زیادت ملین بحال است مذکوره در معالجات فیهما مذکور است از جمله اسهال و جماع و جماع
 پس تبرین حمام آنکه قدیم و شیرین آب و صبح و معتدل الحار است باشد و خانه اول حمام مهر و مرطبات
 و خانه دوم سخن مرطبات خانه سوم مخفف سخن زیرا که بوی گرم در اول کم است از ثانی و ثالث در حمام
 گرم در آید که در سبب و در شایده که بخین و اطالت در حمام موجب غشی و خفایان خطر است پس باید که
 و غول و بوی غلظ و باغ و خشک مزاج استعمال آب زیاده از بوی نماید و گاه محتاج تر کردن حمام
 بر غلظت آب جوهر آن که زمین حمام نازیده شود و بخیر آن که مرطبات چنانچه باد قوقین کرده شود و در
 مزاج استعمال هوا اگر که از آب گاه محتاج شود با فراط عرق قبل استعمال آب چنانچه با صاحب احتساق
 معمول است و نا و ام که جلد بلند باشد بداند که تحمل مغرط شده و هر گاه که لاغری بدن نیز بر آید
 خطر آب زیاده شود بداند که تحمل بسیار شده و باید که بعد حمام پوشش زیاده نکند و خصوصاً در سینه
 و صبا درم و تفرق اتصال داخل حمام نشود چه حمام مواد را بر آید که در پیش نیز و بسوی هم و زخم
 و زیاده کند آرا و مراد اینجا و زخم باطنی است و همچنین صاحب جلی غصه که هنوز زیاده آن نصیب یافته از
 حمام متوجه و گاه استعمال حمام عقیب غذا فیهی می آرد و گن خوف سدد است پس تحریر از آن سدد و سبب
 است بکین سبب زیاده یا بر زری سبب مزاج و گاه غذا خورده شود و بعد حمام پس فری بکند با اعتدال
 بی خوف سدد و همچنین استعمال حمام بعد بضم و گاه حمام در خلط معده نماند و آن لاغری می رود بدن را
 خشک کند و سبب که قلیل الرطبت باشد استعمال حمام معرق بسیار کند و غلظت عرق در بدن متوجه

بزرگ نشاء آرد و آهال کرده شود مگر بعد و و پیر و سوگم که با بری آنکه عارض جمیع
 اللحم و جوان باشد و صبیان شائع و صاحب سال و نیمه و تر از آن سن کرد و شوند
 باب که در کبریه تخیل فصول نماید و فایده و تشنج رطب و عرشه را قطع و هر یک و جرب را که کند
 رطب را نیز عراق النساء و جمع الفاسل و وجع الورك را نفع باشد و فایده جمیع حرکت بدنی است
 آنرا حرکت نفسیه ببلند و پست فراع رطوبات بخروج منی و تخیل آن است و فراع روح ریح حار و سرد را
 و غم و وقت عدالان و کینیات را ریح و خلا و ملا و این جمیع تبه است و بر انگیزد حرارت غریبه
 استعداد بسیار و پذیرایی اعتدال و تضرع و غیث و غصب می کنند و زایل میکنند طبع و دوسا و
 و نافع شداد نفس و داوئی بلغمی و آب سار که جمیع گرفتار را مفرغ و شل و آرد و تارکی بسیار
 منی و ارتفاع بخبر و بسوی نفع و تقویت من و موم خصیه یا کثران هرگاه جمیع کند شایان و باید
 جمیع وقت قوت شهوت و آرزوی شهید و نفوذ کامل بلا تصنع و تحلف نماید و از کثرت من
 که سقطات است و عصب را بضرند و حبیب نشو و فایده تشنج باشد و بضر ضعیف کند و نیز باید که از
 عجز و صغیر و حائض و نیک از مدت دراز تر و که اجماع باشد و مرضیه بدست و یک برین تر و
 مضاعف شهوت اندر بسیار عظیم لذت جمیع من نان جمیع زن محبوبه و عفت سرد و طبع ضعیف
 لذت با وصف کثرت از آل منی بدترین اشکال جمیع است که مرد و غلبه زن و لا بر آب
 و سوار بودن خروج منی و بسیار باشد که در ذکر بقیه منی بماند و متغیر شود و موجب گردد
 رطوبات فحش بسوی کرسائل شود و این هم نصرت بهتر و جورت های جمیع است که مرد را
 بر آید و زن غلبه و راه های آن بر دار و بعد بلا عبت تمام و مالیدن پستان کثرت از آن
 فرج بیخ و ذکر پس هرگاه که طبیعت چتر زن گریه شود و نفس آن بر خیزد و طاعت و از آن
 نماید و بریزد منی را تا هر دو منی یا میریزد و از مساوات جمیع و دیدن جمیع نشان و نشانه و
 و طاعت که کثرت و حکایات اقویا از مجامع استماع و از لم یاریک نان و حلق موسی بار است
 جمیع مدت طویل و قدامت کسند و نفس است جمیع را و استقامت بدست موجب عظم و ثروت

شود و غلظت را ضعیف گرداند و اسهال و عظمی را بزرگوار و ضعیف را کوچک گرداند و در برج
 حمل و ثور و جوزا و الا سادرت بخشد و قوی نماید و استعمال او ویه لطیفیات کسالت او مناسب
 است و اجتناب از سنگنا که لازم است حرکت بسیار و حمام شرباب لطیف غذا باید ساخت و پیوسته او را
 آن سنجاب جابهایی و صیف که در دست نامزد نیز اعظم است در سرطان اسهال و سنبه
 لازم است کسالتش و آرامش و خواب و تحلیس زیاد شود و بسیار استقر و در حقن و غذای زده قانع
 مصرف خورون قوی کردن خوش اخلاط را فرود نشاند و ترک سنگناست محففات تقیل غذا و تبخیر و کسر
 فو که از طبیعت او بخار اخیره و خیار برای تسکین جاز است پوشید و برین فصل کتان کهنه و در فصل خریفه
 مدت تحویل شش است و در میزان عقرب قوس از جمیع محففات کثرت جماع و غسل ماب و نوشیدن آب
 و کشف سر و در شب باید او را و کثرت فو که از ترache از کند و قوی در خریفه و تبخیر و کثرت هتیا سازد
 سه صبح و گرمی نصف النهار و در فصل سرطان عبارت از ماندن رستید شش جدیدی که و جو
 استقبال بجایهای ششی و جباب پوستین و چوب و دلق کثیر احوار است اند متحمل شوند آنرا بکوشند
 و در طویین غذای غلیظ نهند هر سه نخورد و کثرت گوشت و استعمال لطافات مانند بازیر جاره نماید قوی
 و برین فصل ضعیف است و حرکات قوی نیست نافع باشد و اسهال و عظمی و در کلیات علاج آب که
 علاج تمام شود که بر خور و کتی ببرد و م و یه و م و عال است شش کین و تخوان ملک و سجای و جو
 آوردن عضلات جارفه زانو و الفجار زخم و برین و و انغ و ادون و و ضن زخم که قد بکیر کت و نیا و
 و محو مفرغ القلوب غیره مرقوم است معنی تدبیر این است که در کسباب سینه مریه تصرف نماید و حکم تدبیر
 جهت کیفیت حکم و است که این را بخار برای غذا چندان حکام مخصوصه مثل منع غذا و بجران قسای
 مرض طبیعت مشغول شود و بعض غذا از دفع مرض باز ماند و همچنین در نوبت شش غذا ممنوع است
 و گاهی غذا کم کرده شود و یا کیفیت ای غذا نیست اگر چه مقدار از آن باشد چنانچه برای سبک است
 و نیمه او قویست در بدن خلط کثیره دارد و یا در قلیله مری غذا مانند بقول فو که بپزند و گاهی
 کم است مقدار کم کرده شود برای کس که شش او ضعیف است و بدن محتاج غذا تا او را که او را به جسم

گردد و کثرت تغذیه قوی گردد و دگای در هر دو کم کنند چنانچه وقت اجتماع استلابه بنی استقامت
 داشته و دگای در هر دو زیاد و نماید پس کسی که اراده اخلاص تویدارد و دگای استیلا گردد و قوت
 سر را بنوعی چون شت و توفان کمند و بطریق تحلیل و برین که از غذای لطیف معد غذا غلیظ لطیف
 بزودی بشود و طبعیات باقیاء پس خود فاسد شود و دیگر فاسد گردد و دگای اختیار کنند غذای
 را به یک کج قصد کنند شدن جس عضوی از بدن این باشد که بدو آورد و او را اندک شیب برین
 از آن وقت خوف شد و غذا اگر چه دوست قوت باشد که بعد و قوت گردد و قوت یک دست
 گردد که بعد و قوت است چه صدق العدم عدد آمد و است بر استمال نماید آنرا و آنرا پس کللی
 انور است قوت معنایه مراد و هر جا که قوتها می خورند شد بقولی حاجت افتد که بر وقت معیار
 کثیر نماید لهذا حاجت قوت در امر نفس فرستد اگر باشد و هرگاه که قوتها می نفس یک یک
 را با هماد قوت غذا لکشد تا بر خفیف بر قوت وقت جهاد با مرضی که قوتها می آن روز
 چهار یا یک از آن باشد و قیاس قوت برینست ظاهر است پس حاجت تغذیه نباشد اگر قوت
 بود و الا قوت واجب است اگر چه در سحر آن شد و امد علم ف با کماله برای علاج بدو است و قوت
 یکی اختیار کیفیت و نهایت و شل حرارت برودت و رطوبت و میوه و قشیر و قشیر و قشیر
 امثال آن بعد شناختن نوع مرض کیفیت آن با اختیار کنند و آن را که غذا است علاج بدو
 دوم اختیار وزن و دوا اختیار کیفیت حاصل شود مگر زمانی از طبیعت عضو مریض مقدار
 و از جنس مریضی که گردد و انوش و از سن عادت فصل و صنایع و شهر و زنگنه آن مریض
 الاغری آن قوت در مریض را برای طبیعت عضو چهار چیز است مزاج عضو و خلقت آن و وضع
 و قوت آن پس هرگاه که تحقیق شود مزاج عضو صحیح و مریض شناخته شود مقدار خروج مزاج
 مزاج صحیح و اختیار نموده شود و اینکه آن باشد و اما خلقت آن مریض بعضی اعضا هستند که قوت
 لطیف شوند یا بدست ساق و مانند شش بکسب بودن از هر دو جانب یا یک جانب و
 این تجویف یا از داخل باشد یا نه و در اثر قوت و پا و یا از خارج مثل اعصاب

سینه و بطن و بعضی اعضا قانع نباشند لهذا احتیاج دوای قوی باشد و اما وضع عضو پس آنکه قریب است
 از معدو کافی بود و آنرا دو دایک قوت و آن باشد که مقابل مرض نماید و آنکه بعد است محتاج بر دایکی
 تر از مرض است اما قوت عضو پس آنکه پسند چشم و شریقت اندیش و برین دل حاکم شود و بران به دایکی
 و تیریز اند و تحلیل کند و او آن لی قاصر آنکه دارد و قوت آنرا به تحلیل دارد و سازند از اعضا
 مذکور و دایکی که نیست آن مخالف طبیعت انسانیه باشد مانند زنگار و غیره و برادر و دشمن و آن
 و اما مقدار مرض پس من ضعیف و او ضعیف کافی باشد و مرض قوی را قوی تر یا سوم از آن سه قانون قوت است
 شناختن آن منعی است که مرض که کم وقت از اوقات چهار گانه واقع است اگر در ابتدا باشد و او را قطع
 استعمال نمایند و اگر در انتها باشد عملات فقط و در میان این هر دو که وقت نیست و او را قطع عملات
 سازند و در اخطا بر عملات صرف قضا کنند و از عملات جاید جیده شکر که برای اکثر اراضی حجت است در
 یکسر و ساز و او را بر مریض بنویسند و او را بجا و به استقامت عاشق و ریت گ از ویدن ق
 خود و همچنین بوی خوش و نمتهای لذت و انتفال از مکانی یکسانی و از فصل فصلی نفع بخشد و گانفع
 و در تغییر صورت چنانچه برای جمع و شست اسنادن چنین نظر بر سبوی خیر و خشنده برای جوی
 به آنکه سو و مزاج یکا مل حصول است پس بر ترس معالجی بضد است اگر بار و باشد سهل از زوال
 و ابتدا و دتوار است زوال آن در انتها و جارب العکس بنحیف اسهل است از ترتیب و یا سو مزاج
 و در وسط حصول است پس بر آن تقدم مخفی باز آله سبب آن و یا در اول حصول است پس بر
 آن هر دو باشد و سو مزاج اگر سافج است تبدیل آن کافی است و اگر مادی است حاکم شود
 ماده آن پس اگر بقدره حرارت سافج باقی ماند به تبدیل آن کوشند و به آنکه چون علاج
 سو مزاج مادی استفراغ است لهذا اثر افراط استفراغ مذکور میگردد و شرائط آن ده اند یکی استلای
 برن از ماده چه خلا مانع استفراغ است و استلا از سه حال بیرون نیست یا افزونی جمیع اخطا بود
 بعضی آن یا از دیاد کیفیت باشد یا هر دو باشند و هم قوت پس ضعیف مانع بود و گر جایکه
 نفع قوت سهل تر باشد از استفراغ آن مانع ضعیف نیست بعد استفراغ تدبیر تو تشکر و شود و سوم

[illegible]

آن موی مجذوب و بجنبه ساکنین اول و جمع را چه در هوا و آب است تا در جذبات هم متعارف شوند
 هرگاه که قصد واسهال هر دو واجبند و اخلاط در مقدار مضرب طبیعی خود باشند نسبت طبیعی
 که خون اکثر باشد از همه بعد از آن بنیم بعد از آن صفرا پس از همه سودا و در نوبت غار قصد نمایند و اگر
 قصد غلیظ باشد و دفع آن مستقران نمایند و اگر نسبت طبیعی باشند اول خلط خالص را بریزند پس
 بکوبن در میان دو دهنه قلیل باشد و با از نوشیدن آن که مقصود باشد در جمیع اطراف قد و گاه اگر
 خواست فراخ بیدار است کیفیت نیز زیاد شود و در گشت گاه بی ای آنکه بدن عرض است و گاه بی ای آنکه
 در میان ده موجود باشد که از شان آن آب بوی غصه باشد و گاهی که آب است و فراغ بدل آن بنزد
 خواب نمایند و گاهی که فراغ بختهاست نمایند از خارج مانند خشن بدست گاهی که خواست فراغ بختهاست
 و بختهاست بوی و درینا سب خلط متفرغ در کیفیت تند سقمی نسبت صفرا پس اصلاح کیفیت آن ابد
 کنند که موافق آن واسهال مخالف در کیفیت باشد مانند بلیه زرد که باروست و سهل صفرا پس اصلاح
 سقمی که حار است در وقت خارج صفرا و گاهی که واسهال سقمی شود و با سبب صفه عده یا بودن و در مستفرغ
 و انجم یا سبب یوست فعل یا سبب است و او و گاهی که سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است
 لغده غیر عادی ای قی باشد و جوان خوار تر است یعنی سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است
 غل باشد و با بلغم سرد در میان این دو است و واسهال می آید و بقوت حاذبه که متعلق است از این
 برای اینکه جذب میکنند رقیق تر را و اگر در سبب است که سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است
 شیرین و سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است
 بقوت و همراه سهل طالع فعل سهل است و خوردن طعام سرد و قطع میکند عمل اکثر ادویه سبب
 خول سهل طبیعت بهضم غذا از دفع نمودن مواد و اختلاط و باغذا و بهر که تحمل متفرغ است از خوردن
 رقیق نوشیدن و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است
 در تمام و با آب انار معین آن شود و بفرود خفتن بر و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است
 ری گرداند و خواب بعد عمل و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است و با سبب است

پس باید که بنمایند طرخی را و بر یک عنایت بخندد رتبه آنکه کمال دارد و گاهی بخندد بر ذوق بر خندند
 که متعلق روح است و هرگز از بوی بد و آنقدر که گن سوراخ منی آن بر بندند و هرگز بر بندند از تنی است
 او بندند و بخورد و من سلقایضات تناول نماید مثل انار و ریاس و سیب بود و نه و الا سمن
 همچو مطبوخ و منقوع شراب گرم و آب بود و برین آن تند جویند و غوث غیر و آب گرم است که آنقدر
 نشو که بگذارد و خوب است و اوقات مطلع عمل و آنقدر بخورد که خارج کند از معدده از آب کلیه و هرگز
 و او در دوج باید برین حرج بر جرم بخورد آب گرم را و تنی نماید و اوقات تمام من سمن
 مزاج است چون شربت سیب شربت شکری و متعلق این نیز ادویه مذکور و پنجم ریاحین بخورد و میرود فقط حکم ریاحین
 بخورد و باید که چیزی ندیده جلد نکیم پس بعد اسهال وقتی بخورد مانند چور و مرغ و کم کند خدا را از اعتیاد
 چرا که اعتیاد سبب غلبه خاک کند خدا را بقوت پس اگر معدده که تغیر از اعتیاد است بری دفع اعتیاد
 نماید سده و بهر سده و کار دشوار شود و هرگز نوشده و اما اسهال نیاید پس سبب منی چهار
 خلقت یا بحسب حرارت هوا یا از اطناب یا بر سردی مغرط و تسکین آن بکن باشد بنامید و الا با
 حرکت دهند یا بخوراندین قوا بعضی مانند مغرط و سبب اسهال آن اینها بنا بر قبض فم معدده و سختی این
 فشار و دفع فشیان نماید و عطارد را از فوق بغلی آرد و سبب خوشبوی خود و طبیعت اقوت
 میدزد و یا تحریک و ادب بقتله یا قلیله سله سازند و اما جمع و رد و سهل یک و زحمت از شد
 و میا بود که وقت عدم اسهال و اما احتیاج خضد بود اگر حاصل شود اما من شکر و مواد
 بطرف غصور رسین شد و هرگز اسهال بسیار شود پس باید که دست و پای او بربندند
 تا سودا از معدده بسوی اطراف متوجه گردد و بنوشانند و دویه عاصیه تا دهن غرق را نکند از
 وضاد کرده و شود بطین و بقوا بعضی تا جمع کند اما را و قوت و در آنرا و تغریق نموده شود و اما
 اسهال از خوشبو کرده و شود و سکون آن بطریقه یا معتدل از روح قوی گردد و مزاج معتدل شود و سبب
 کثرت آن ضعیف عروق است یا اتساع افواه آن یا سهل لافع باشد یا در بدن سوراخ حار
 سهل حاصل شده باشد و باید دانست که فرق در تغیر منی است که ملین آنرا گویند

که مواد از معده و حوالی آن و از اسباب برادر و سول از عروق اعصاب معده نیز استخراج
 سازد چون شخم خنثی و متعویا و کرب بعد سول بدو گونه بود یکی آنکه دو کرب بود چون
 بفتاح و فبشه و کنا و قیوم و مانند آن و هم آنکه رطوبات غلیظه در شکم چسبیده باشد
 و عروا متحرک شوند و زود بر نیایند و فائده تقدیم بر این مخصوص همین قسم است و فائده
 تخار بر سول باعتبار فصول ریح و خریف است چرا که اینها در میان صیف و شتا هستند
 اعتدال تمام خلط در نیایم باشد مگر هر جا که نقص از اسهال از آن است که با وجوب
 اولی است و بهترین هوای روز سول است که مائل بجزارت قلیل بود اینجا که هیچ عرق کرب
 نیار و فائده آنکه او و سول کلیم مفرغ شده اند پس لازم که او و نیز متعوی قلیل باشد
 و دوا سول را با طبیعتی مرکب سازند و چیزهای در ریه و شیرین بسیار نیایند و در وقت
 اسهال کنند و طبیعت سبب شیرینی و دارا کند و با چیزهای طبیعتی چیزی نیز نیایند و چنانچه
 تری و قابض است که اسهال بعضی میباید بطریق با برقرات هند و پخول مرکب سازند و مصلح آنقدر
 نیایند مگر نقصان عمل کند و اگر از اجزای مختلفه باطبیخ مفرغ سازند پس چیزیکه قابل اعتدال
 و چنانکه مجموع از آنقدر شترتی بکند و چیزیکه قلیل میدارد و از آنرا و چند شترتی بکند و چون
 متعدد و مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه او که نه میگیرند که کمتر از مجموع شترتی
 معتدل حاصل آید فائده آنست که از دواهای سهله یعنی اسهال بحال معصیت کنند شل و به
 و بعضی بعضی شردن عضو مانند طبله و بعضی بکین یا نند شیر خشک و بعضی از لاق یا نند از اجزای
 بزرگ قطونا و امثال اینها و بعضی او و سیمیه بر سول و طبیعت اسهال می زند پس اصلاح آن چیزها
 در آن فائده است باشد بکند و مقرر شده که متعویا مسهل صفا است و ترید مسهل بلغم و حبه
 مخرج سودا و صبر مسهل صفا و بلغم هر دو و غار قیوم مسهل هر سه خلط مگر بلغم از زیاده از سودا و دارا
 بیشتر از صفا بر می رود و ما در این مخرج است و مراد از این تخصیص است که بعضی است یا بعضی
 اعتدال را خشت جذب بکند یا آنکه غیر اعتدال مخصوصه بکند بجز جذب نیایند فائده آنکه دواهای

به سهل و قبیح بگیند و ملکه در سده می ایستد و قوت بجمع عنایه سید از راه و قوت قیام باید داشت
 که عمل حقنه چنانچه بیان داشت و نقص فضل امعا و جذب آن از اعلی باطل و وقت آن باطل است
 یا آخر آن است و جهت تسکین درد و کشاندن او را از امعاء و قولنج و جذب فضل و ان عنایه می
 عالیه تر است که حقنه حادیه منصفه بلکه است صورتی که ممکن باشد با آن در وقت نکشند
 و رقی با آن قلیقی منصفه کند و نیز نماید بصبر او بکشد اعضای قریب بعد از او را زایل کرد اندک زمانی
 سر و قنچه در قریح کشاند و کرد و در امر من مندر است مثل جذام و استسقا و قلیح و غشیه و قلیح و غشیه و قلیح
 استمانی در هر راد و در بار کند و نیز قی کرد آن شوماید ببارد و بدن ببارد و اندک و گاهی حتی تا اندک در راه
 و فواق و گز از عارضه که در دو کاش رقی منصفه کند و او سینه دندان و بصبر امضا شد و در دوا
 باشد که در شکافه شود و باید که حصار درم حلقی ببارد که در شکافه سینه و حصار الامعاء است
 الدم و حصار درم حلقی و منصفه سده از قی پیچید و بعضی مردم حرفین در دوزخی چند بار بخورند
 قی کنند و این حرکت زود و پیچیدار و در امر من در پیش منصفه حصار و لاغره و قوت و قوت
 می اندازد و نیز قی عادت شود و هر چه بخورد و بنشیند و اسهال قی در وقت صبحا مود از خود و قی
 نفس منصفه است و در آن اوج خارش است و قی منصفه ریح و در وقت خارش شبانه
 ریز بار خوب نیست در وقت قی کردن که شوماء عصاره بنده و حکم را قی می نماید و هرگاه فارغ
 شوند بدن سوزنی ببرد و سر که گیمه بشویند تا اگر آنی سر این کند و بپوشند شربت سبب
 با صطک قلیح و کلاب قی جذب و در آن وقت اسهال از فوق نماید و امعاء عروق در خنده و اگر
 فیصله اخراج کلی است قی تمام اخلاط کند اگر بپایز بعضی عنایه باشد و شلوار نکند که اگر از قی
 که می باشد و در شلوار قی در وقت کثرت خون فساد آن و هم شخصیکه از خرف ضعیفی حکم بقصد
 و کمی سندی آنکه کثرت یا نیز خرفان شد سوم آنکه گرفتار امر من سوزی باشد و غیر این که آن
 نزار در فضیست پس اگر نقصان داده مقصود باشد انتظار رفع نماید رخت و اگر استعمال
 ماده مطلوب است خون طلیط باید از قی انتظار رفع ضرورت است و جواز تعقیل از رفع مری

مستعد جد و ث فقر عرض و النساء و جع و فاسل و انداز آن از امر من و می یستند و حامل و طایفه است و مقدر
 قصد نفرانید و و حیات شدید و و حیات غیر جاده و در ایام و و رتب نیز از قصد اجتناب نمایند
 و در امر جدید البر و شهر شدید البر و و جع شدید و بعد حمام محل و در رس که تر از چهار ده سال و در سن
 و در لاغری سخت فربسی بسیار از قصد کمتر از سن است و ف در میان و قصد فصل معتدل که بر وزن
 و بعد قصد خواب بکنند و قبل از قصد حمام سازند و در سخت نیز بعد از قصد منوع است مگر شربت جعفر
 باشد و همچنین بعد قصد از حمام محل و کثیر غذا احتراز نمایند و در گدای و و به قصد آورده اند نه شراب من چه در
 خون کمتر باشد و در گدای قصد شستن و در اندکی قیفا که در لغت یونانی یعنی کناره بهری است و به
 فارسی آنرا ستر و گویند و این گ کناره ذراع است برابر باهم و و م محل که لفظ یونانی است معنی بر
 چارین که برابر با است و مگر از قیفا و با سلیق است و این را اندرالدین بهفت اندام نیز گویند
 سوم با سلیق که در یونانی بادشاه عظیم را گویند و این بزرگ است و در آن بزرگ و طبعی واقع شده چهارم
 جبل الذراع و آن با تقاطع از انسی ساعد با علالی و رفته پس بجانب حشی ساعد میل نموده بخورده
 دست قریب گشته است پس یک سواکی محل و با سلیق با سفت یافته شود و مانند که جبل الذراع
 و نزد صا ذخیره و بعضی تاخرین در حکم با سلیق است و اسعد اعظم علم این بزرگ و خفست
 و شعبه با سلیق است لهذا آنرا با سلیق اعلی گویند و محاذی بغل واقع شده و این را اسلم نیز
 گویند ششم اسلم موضع قصد آن باین مختصر و نبض است و بدانکه قیفا و جبل الذراع برای
 کردن مافوق است و با سلیق تنقیه تمام بدن نماید سواکی هر گردن و کمر و شکر است میان
 اندام اسلم است و است برای جد و جگر است و اسلم دست چپ پای در و طحال و دل و ابطی را حشی
 و اعضاء زیرین است و بدانکه در گدای معصومه پایی چهار اندکی صاف که برانسی است انگ افع
 برابر از انگشت برای در ارجیف و جراحت و خارش را و خفیه تنقیه تیغ بود و داده از نو اعصاب
 عالی فرود آورده و مرنی است بی نام که پس باشد و واقع است و کمرش حکم صافن سوم رگی است
 گره و در عرق النساء نام که از جانب حشی پای تا کعب آمده پس بر پشت پای را پسند

نیز در فصل اندام

اندام اسلم است و است

و نفع فصد او در مرض عرق النساء زیاد تر از صافن است و در دیگر اسهال و حریت بیجان چهارم با بسل
 که در باطن زبان باشد مانند صافن است مکن در او را حقیقت و در دیوایر معتقد با فصد از صافن است
 بدانکه بعضی عروق معصومه با سر و دهن و گردن تعلق دارند و آن چهارده اند یکی عرق المجذبه
 و او برود و دوم کیفیت در و سطر و آنرا عرق الیافخ گویند سوم عرق الصدغین است این عرق
 گوش است چهارم عرق الماقین آن با بین چشم و بینی است پنجم عروق خرد پس گوش ششم
 و داحین آن در گ بزرگ اند و در هر دو جانب گردن ششم عرق الازنبه که بر نوک بینی است
 هشت عروق اند که زیر پیشانی اند و عروق اربع اند بر هر دو لب هم کیفیت زیر زبان بر باطن
 یازدهم کیفیت زیر زبان بر پیشانی آن و از دهم کیفیت بر حقیقه ای بر جایی است و بیست و یک
 سیزدهم عرق الکلی حی جایی الکلی می و استخوان چنگر گردن چهاردهم و در گ اند و سوراخ بینی که از گوش
 مانند ف بدانکه فصد عرق المجدرانی سر و بر و چشم و صدغ غریب با سوزد و فصد عرق الیافخ
 تنقیه و قروح سر را نافع است و فصد عرق الماقین تنقیه در دهن و غشاء و دغارش چنان
 و بتوران و شب کوری را نفع دهد و فصد سه رگ که پیشانی را تا ابتدای زول و قروح گوش و
 راس را سوزند است و فصد و داحین ابتدا خدام و خناق شدیدی و ضیق النفس و زوایا و کینه
 و ذات الریه و عسل طحال و هر دو پلورا سوزد و در عرق الازنبه است کلفت و کدر و رت و لونه
 بینی و ثور و دغارش آن مخصوص است و فصد تحت الفحاجه است در کائنات از دم لطیف و طاع
 قدیمه سرخید باشد و فصد چهار رگ با حاجت قروح بین و طلاع و در و لثه و او را دم و استخوان
 آن شقاق لب نفع دارد و فصد زیر زبان در دهن و خوائق و او را دم و لثه و استخوان
 زیر پیشانی آن را که از خون بود نافع باشد و فصد رگ حقیقه نیز جهت علل و فصد
 باشد و فصد تخنر حجت خراج رطوبت و خون از چشم بکشایند و اما علم بدانکه چند
 تنوع من معصومه اند که بر تعلق دارند و آن دو گونه بود یکی بر هر صدغ یک است این هم پیش گوش
 و در میان و اینهمه برای انزال انواع رمد و غیره گسوده شوند و برای فصد و وقت اندیشه

اختیار و دوم اضطراری پس وقت اختیاری صبح بعد تا می خیم و وقت اضطراری هرگاه
 که حاجت باشد وقت مجامعت آنکه مجامعت بر دو قسم است یکی با شتر و دوم بی شتر و این هر دو
 یا بانار بود یا بی نار پس آنکه با شتر باشد قبل از عمر و دو ساله و اندک صفت ساله منع بود و اول ساله
 و آخر ماه نیز این مجامعت ممنوع است فصد چه در این ایام خلط ساکن می باشد و تنوع طبع
 و جفت است و نه ماهه بجز است و نیز بعد تمام ممنوع مگر در کسی که خون غلیظ داشته باشد مثلاً بکفت
 و جفت مقدم بدن پس و زین ضرر دارد و چه بعد از است و جفت بر کمال ایام و دشانه خلفه
 است و جاست پراخد عان بخامی مجوده و ال و عین مملتین که و در گاند بر گرد و خلط قیال و جاست
 بر ساقین ریب فصد صاف است و جاست نقره ای خاک پس سر غلیظه اکمل در از ال امرضی این
 فصد برای آن موضوع اند و این مجامعت مفاده دارد و یکی استغراغ از نفس عضو و دوم دجور
 اخراج خون خلط جوهر روح را بر نیارد سوم آنکه استغراغ او با عصاره سیه تعلی ندارد و جاست
 بلا شتر بر کف که باشد استعمال کند او را برای خپد اغراض یکی جذبه بسوی مخالف چنانچه برای
 مدبش و شتم تخم مجامعت بر میان نهند و دوم برای طلب کردن و درم غارت و او را بر آن سالی نهاده
 سوم جفت لقل و رم از عضو شکر کف بسوی همس که بسیار است چهارم تخم عضو و فصد جن بسوی
 و تحیل راج و بی چشم جفت بر عضو بجای طبعی او شتم جفت سکین در استعمال نمایند و این مجامعت
 در جذب هیچ موثر تر است خاکشده ای باشد و این مجامعت بر درک عرب النصارا نافع و بر این
 و در کین و در کتین و فخذین و اسیر و فقرس اسفید و بر مقعد جذب میکند از جمیع بدن از سر و اندامها
 حیض را مفید و سبک می آید و بدن را و او اسد اعلم ف و در تعلیق خلق ای تواند از خلق جدا کند و او
 بزرگ سر و سرگین و سبز و شتم دارد و سبک بار را بی شبیه رنگ متقلبون اند و آن طاریست طاری
 رنگ و یا از بهای که لای آن سیاه و روی باشد گرفته باشد استعمال نکرده شوند و آنچه بر خج این
 مستد بر پلو بود یا جگر گون یا شاد جرو خرد یا شبیه دم موش یا صغیر الزکسن باشد بی است
 است و آنکه سرخ شکم است بهتر از سبز شکم باشد خصوصاً آن که از آب جاری گرفته باشند

و هرگاه که ارسال مالتی ظهور باشد و علوق حست نخواهد میرسد باید که در آئین پنجم بزرگ نگذارد و پسینه
 هرگز از این سیراج حرکت باشد بکیر ندو یک سازند و موضع ارسال آب نمک بشویند و ببالند و شش
 پس مالتی را که از اند چنانچه دستور است اگر زد و علوق نشود مگر ستروی یا خون باشد و هرگز از غلغله
 و اقطاط آن مطلوب باشد نمک یا گستران باشد تا زود ساقط شوند و اکثر جاتی که ممکن نباشد پس
 در بیوت علی گفایت کند و در اکثر طبایع خصوصاً سانسون صبیان ضعیفا که در سترایه یا آل مالتی سترایه
 و در ارفض منه جلده چون خفچه و قویاد و امثال آن سال مالتی کثیر الاثر است اسد علم فانی که از
 قصد و جهات و اسهال مالتی و در دوزخ و کفر و غیور و در نیز از خوف شدید و از باطنی که کوفه بودی که یک
 احتراز فرمایند و باید که حامل کلقتند همیشه بخور و همچنین بکنجین که برای تقیه معده و اسقاط کوفه طین غلبان
 مفید است و مالتی که حامل را می باشد بی ضرورت حبس نمایند قبل از چهار ماه و چنانچه شیر درین ایام مالتی
 دفع میشود و گاه باشد که بسبب بخار و نقل جنین عضلات پشت و شکم کشیده و پر شوند و مانع از پرآید
 در جانات مالتی باشد و از پشت و از ران پنجه کشیده نمایند و در بخارش و جوشش و ران لعل آب ریش غلیظ
 و گل ششوی طلا کنند و اگر پشت پای متورم شود و درگ کرب پنجه ضما سازند و اگر از چسبیدگی
 در سر معده حامل خفقا لایق گردد و آب گرم بخورد و اگر اشتها ساقط شود غذا با کمی شیر آرد شود و غذای
 اکلاوت ترک نماید و ششوی نرم نموده باشد و اشتها می آید و از روی گل اکثر حوامل را عارض شود و اگر
 اندک است گذاردند که خود بخورد و خوابد و رفت و اگر زیاد است تقیه معده لازم شناسند و کلقتند
 و تفصیل این در کتب مطولند که در کتب بقدر حاجت اینجا ذکر کرده شد و اسد علم فانی که باید که زوج
 رضع از اجماع منع فرمایند و آنرا اگر ارم سکون لانغم نیست که از این شیر او خاسد شود و طفل را تغذیل
 و اصلاح اخلاق نمایند و ششم و خوف شدید و غم و بیداری باور سیدین بنده و از وقت لایق
 ناهشت پاش شیر نمهند مگر وقتی که طفل گریه کند و خود بطلب معده ملتی او فراع شود و چون آید
 شیر نمهند نخستین عمل پس آنست تا تقیه و جلا معده نماید و بهترین شیر مادر حق فرزند شیر مادر است
 و تا یکسال بلکه زیاد طفل را به پیل و پیلانیده شیر داده باشند و اکثر طفل را در گوشه عارض شود

گریه او باشد پس اگر سبب دیگر ظاهر نیست علاج گوش او نمایند و باید که مرضه جوان باشد از سبب و
 پنج سال کمتر نباشد و از سبب پنج زیاد نه و بسیار زود و بسیار لاغر نباشد و خوش خلق حسینه و صالح
 پستان بوداشی شیرخوار پستان او نه چسبیده و نیز معتدل در سختی و نرمی باشد شیر می خورد و القوه اتم و دو
 المقدار و سید رنگ خوب و شیرین است با لاجز او گفت رآن بسیار نباشد و مفعیل حاصل مرضه در سبب
 طبعیه بوده باشد و نیز اندیده باشد و در میان وضع حمل ارضاع مدت متوسط گذرشته باشد و ارضاع
 حاصل و جماع مرضه عقلاً و نقلاً ممنوع است و بهترین غذا برای مرضه نان گندم است گوشت بزره و ماهی که
 بی عفت است بی صلابت باشد و از لقول آیه که با هو از فواکه بادام فندق مغیبه است و بد آنکه مرضه
 بر ناضج است تمام معتدل بفرمایند و اگر شیر غلیظه و گریه را سرخ باشد و و شیده زمانی در دهان بگذارد و
 بنویسند و مرضه را اسکیچین بر روی که با بلطفیات بچوب و دینه و زرد فوا و امثال آن بخشیه پاشند بپزند
 و اگر شیر غلیظ بود و سبب حرارت تمام بدن سبب تبدیل نمایند و اگر از حرارت پستان
 بود فقط تغذیه مبروات کافیست و غذا آنجو و اسپغافانخ و امثال آن بهتر است و اسحاق که قلت
 شیر از بروزت یا از سده یا از ضعف قوه جا ذیه پستان شد زیاد کرده شود و در غذا بهر چه
 مانع حرارت بود و نیز تخم گز مغیبه است و باید دانست که مالیدن سپهان در تکتیه شیر اثر تمام
 دارد و ف در معالجه اطفال احتیاط تمام واجب شناسند و از هر چه قوی الاثر بود و بر طبع بنای
 ناگوار باشد احتراز فرمایند و کافور بهرگز ندهند و از هر چه ضایع نمایند در وقت ارضاع اما بعد
 فطرا سبب غلبه اهل محنت و غنائقه ندارد و ملاحظه کنی که چشم شک ندهند مگر ببارضه و تقوی طاعت
 حسیاج به احتمال مفراحت یا قوتیه بنایت خوب است و بد آنست که انار مقوی سبب
 است بی اثر و شیرین مقوی معده و سبب مقوی اهل نیز برای تقویه کرده و دشانه تخم
 خربزه و تخم خیارین نافع بود و بادیان کوفته بخیه باشکله آینه گاه گاه خوراندند و با و در مع
 شیر خواره ملاحظه حال مرضه مشیه کنند و بعد علم ف در رضاع چند برای معالج بد آنکه نزد
 است معالج را که خوگیر نسا و طبیعت را کبسل اسی و در هر اخراج آن از صحت معالجه

نیز از دلیله اکثر طبیعت گذارد و نیز خوردن سهل و مقوی را اجابت کند و هرگاه که تعبیر با سهل
 ممکن باشد رجوع به معصیت نماید و اگر دوائی ضعیف باشد و به تشدید ریج بدوائی قوی پردازد و اگر
 در وقت غلبه قوت ابتدا بدوائی قوی مضائقه نذارد و نیز در معالجه بدوائی احداثیت طبیعت
 عادی شود و درجات نکند برادر و بر قوی و در فصول قوی باشد خرق و دستور نیاید تا ممکن باشد تعبیر با غلبه
 رجوع باد و دیگرگاه که امر اخش کثیر و جمیع شوند ابتدا با آن مرض کند که در و یکی از این سه خواص
 یافته شود اول اینکه شغای دیگر بر این موقوف باشد مانند درسم و قرحه پس ریجاً ابتدا با معالجه دوم
 نماید و دوم اینکه یکی از این سبب برای دیگر باشد مانند سده و جمعی غلبه پس ابتدا با از آنکه سبب
 و اگر از آن پیش سبب نباشد و آن زمان استعمال سخات مفتوحه مضائقه نذارد و چه نفع فتنش از این
 عظم از ضرر تخمین آنست و رسوم آنکه یکی از این چهار دیگر باشد مثل عا و د و فر من حبس آنچه
 در نهایت در فالج پس ابتدا با سجا و نماید و یا اینچه از دیگر هم غافل نباشند و هرگاه جمیع
 عرض و مرض پس ابتدا با مرض نمایند مگر آنکه عرض قوی باشد مانند قولنج در مضورت
 اولی حکمین هیچ پروازند بعد از آن معالجه سده نمایند و اما علم حاکمه و معرفت تاثیر آن
 مفروده و در جهان و قانون بر کثرت ساختن درجه مرکب مقدار شربت آن بدانکه دوائیکه تاثیر کند
 مقدار شربت آن بی تکرار و کثرت در بدن انسان معتدل کیفیت خود پس هرگاه که دارو شود
 بر بدن منفسل شود بدن از حرارت غریزی آن اگر موثر نشود کیفیت زیاده از آنکه در انسان است
 آن دو معتدل باشد و اگر اثر کند کیفیت زیاده آن و در خارج از اعتدال است مسمومی این کیفیت
 پس اگر این کیفیت محسوس نباشد مگر تکرار یا کثرت مقدار آن و دوا در درجه اولی باشد و اگر
 محسوس شود مگر ضرر نکند آن و دوا در درجه ثانیه است و اگر ضرر کند لیکن بمرتبه قتل
 پس آن دوا در درجه ثانیه بود و اگر قاتل باشد آن و دوا در درجه رابع باشد و تا به آن دوا
 نمی گذارند و آنکه بعضی دوا در راقوت مرکبه باشد پس حاصل شود و آنرا مزاج ثانی و این یک
 یا طبیعت است مانند شیر یا صنایع مثل ترش یا قیاس پس اثر کند هر یک از این مختزجات که عناصر

اند برای برکتانی تاثیر خود و مساوی شوند از آن آثار متضاده مانند حرارت و برودت و خفا و بوی
 که مرکب است از اجزای لطیفه منفذه و از اجزای از سنسبه قافیه که کشف پس مزاج ثانی گاهی
 مستحکم باشد و آتش آن را احتسین کند چه جای اینکه از طبع در آب تحلیل شود و چنانچه
 در زوهاب است و گاهی ضعیف که آتش آنرا تحلیل کند نه طبع مانند با بونه چه درین
 قوتیت قافیه و قوتی است محله جدا نشود و طبع و گاهی اعتدال که طبع هم تحلیل شود و بگر
 بستن بن مانند حدس به درین قوت محله خارج میشود و طبع در آب و باقیانند قوت قافیه
 کشف از سنسبه در جرم آن و گاهی با نیز تباه ضعف باشد که بعضی هم تحلیل شود مانند کاسه
 چه درین قوتیت منفذ حاره و قوتیت از سنسبه پاره و مایه و قوتیت قافیه و سنسبه پس
 جزو منفذ بستن نایل شود و باقیانند جزو مایه ببارد و جزو از سنسبه قافیه در جرم آن فدان که
 تاثیر و ایا خارجیت فقط مانند پاز که صحت برست اگر ضا کرده شود و اگر خورده شود چون
 نباشد و یا داخل فقط مانند سفید که قابل است بخوردن نه مضاد و گاهی تاثیر خارجی منس
 تاثیر داخلی باشد مانند کبر که محمل او رام است از خارج و غلیظ کند مواد را و بر سر نه
 از داخل فدان که تاثیر و اشناخته شود و در طریق یکی تجربه دوم قیاس پس اعتقاد و تجربه
 از زمان باشد که بر بدن انسان از موده شود و او از جسم کفیات عرضیه خالی
 باشد و دائمی و اکثری شد و قیاس پس چند وجه و دلالت بر قوی او و یکد و ضعف آن
 به نسبت است به پزیدید که جسم را طلب او پیدا کند یا پس را او حرارت با انعکس بعد از رنگ
 باشد پس بوی تیز بسیار برای حرارت و تری باشد و عدم آن از برودت و بعد از پزید
 باشد و آن مختلف شود با اختلاف ماده و اختلاف فاعل پس ماده یا کشف است یا لطیفه یا
 متوسط و فاعل حرارت است یا برودت یا اعتدال پس کشف خارج باشد و یا برودت
 و معتدل شیرین و لطیف خارج تر است باشد و یا در حاض و معتدل پس متوسط و یا
 کشف و لطیف خارج و یا در قافیه و معتدل در میان خارج و یا در قافیه و معتدل علم

بدانکه اگر دوائی مفرد کافی باشد احتیاج ترکیب نیست الا احتیاج ترکیب استیم خواه باینکه اصل
 کیفیت دوا مفرد بستیمی نزه مانند صیقلی مثل خیار شنبه و خواه باینکه تقویت قوت دوا
 مفرد و خواه ضعیف کردن قوت آن و خواه باینکه دوائی مفرد شروع النفوذ باشد لهذا
 دوائی یکبار آن آمیزند که مانع نفوذ باشد و خواه باینکه مفرد بطی النفوذ است و دوائی سریع
 آمیزند و خواه برای اینکه مرض مرکب باشد و دوائی مفرد یا قه نشود که مقابله هر فرد مرض بدو
 یافته شود و ضعف باشد یا قوی یکانی بود لکن از اواد مرض اقوی شد و در خصوصت آمیزش
 دوائی دیگر ضرورت یافت که قانون ترکیب و اجزایست که مجموع اغراض را خواص مساوی یا
 خواه کم و بیش یکی مقرر کرده نسبت بر یک یا از آن اغراض یکدیگر معلوم کنند که از کسور
 یگانگی نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و ثلث و عشر و ذریع اینها که ام
 که این نسبت در میان اینهاست و بحسب آن نسبت اجزای شراب مفرد است بگیرند و مرکب سازند
 و اگر خواهند که در هر مرکب مقدار شراب آن مرکب دریافت نمایند برای کسور اجزا
 مجموع مخرج مشترک پیدا کنند و و اینکه از آن مخرج واحد است آنرا یک شربت بگیرند و و اینکه
 از آن مخرج دو باشد آنرا دو و شربت بگیرند و شستن علی بن اسیس هر شربت بر او ذوالطلوع
 فرض کرده در جات حرارت جدا و در جات برودت جدا جمع کنند پس اگر اجزای
 و بارده هر دو مساوی باشند مرکب معتدل است و اگر کم و بیش باشند اقل را از اکثریت
 نموده باقی برابر عدد شراب قسمت نمایند خارج قسمت در بر دو مرکب است و چون
 مرکب بر عدد شراب قسمت سازند شربت مرکب حاصل آید و مراد از او و یا اینجا آن دادند
 که برای غرض لذات گرفته باشند تا آن او و یا نیز که برای اصلاح او و یا مقصود
 یا دیگر حاجات که سابق مذکور شده است اضافه کرده باشند مثال آنکه اغراض مساوی
 باشند مثلاً یکی را یک مرکب از بلغم و روغن است و بلغم نصف و روغن نصف است و
 و مخرج مشترک اینها دو پس دوائی مخرج بلغم را یک شربت و مخرج روغن را نیز یک شربت

بگیرند و از مخرج بلغم که عار و رثانیه است دو جز و عار بگیرند و از مخرج سودا یک جز و عار هم
 سه شند این را بر مجموع شربات که دو است قسمت نمایند یک و نصف خارج گردد و همین
 مرکب است ای در یک نیم درجه جاب باشد و مثال آنکه اغراض مخالف باشند مثلاً شخصی را تب
 مرکب از بلغم و صفرا و سودا عارض شد و خواهند که قیاس نمایند و بلغم نصف مجموع ۱۰۰ است
 و صفرا ثلث آن و سودا سدس پس و اینکه مخرج بلغم شد نصف شربت گیرند و و اینکه
 مهمل صفر است ثلث مخرج و اینکه منفی سودا است سدس از همه کثیرت مهمل ترکیب دهند
 و برای همه این که مخرج شربت شربت و نصف آن سه پس مخرج بلغم که عار و در درجه
 ثانیه است سه شربت بگیرند و سدس آن یک پس منفی سودا که عار و را اولی است یک شربت
 گیرند و ثلث آن دو پس مهمل صفر که بار و رثانیه باشد و شربت گیرند و اجزای عار را
 که شش از مخرج بلغم و یک از منفی سودا و این را جمع کنند و اجزای رده را که چهار از مهمل
 صفر بر آید جدا جمع کنند و چهار را از هفت بیندازند و سه باقی ابر شربات که شش
 است قسمت سازند خارج قسمت نصف شود و همین درجه و است ای عار و نصف اول با
 و دوای معتدل از حساب خارج است گردانست داخل شد و وای مرکب است از عار و در درجه
 را بر دو بار و رثانیه و معتدل پس و بر عار چهار جز و عار اند و در بار دو و جز و بار دو و در
 از چهار خدث نمایند و و باقی را بر سه که عدد دو و است قسمت سازند و ثلث را باند
 مرکب و ثلث را اول عار باشد و تسن علی نه او است اعلم بالصواب و الهی المآب **تمت**
 هذه الرسالة المسماة بجمع الخدافة بعون الله الملك الوهاب بحضرة الشيخ
 اله و احبابه حیرالال و الاحباب صلوات الله تعالى عليهم اجمعين و الحمد لله رب
 العالمين اعظم الله ثوابه و كتابه من الصغر على و لصحبه التوفيق و اهل صاب و الحافظ
 محمد عظم الله شان و غيرها و صاحب المطبع الحضر اعني سيده حسن بن الحسين
 المروفي كامل المحرم و المغفور من جناتك يا ارحم الراحمين قد وقع هذا الطبع في سنة ١٢٦٣

تصحیح نام غلط و فحش بجز الحذف

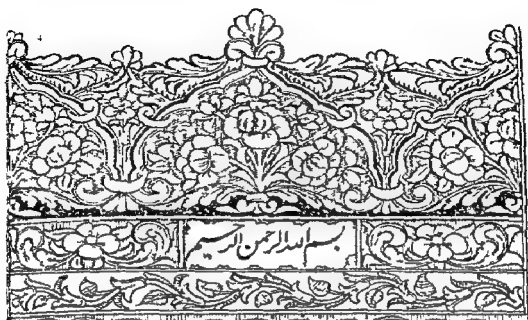
صحیح	غلط	صفحه	سطر	صحیح	غلط	صفحه	سطر
دباج	دباج	۱۵	۲۵	بانہ	بانہ	۹	۷
مہمت	مہمت	۱۹	۱۳	عینہ	عینہ	۲۱	۷
آواز	آواز	۲۰	۲۰	مرکت	مرکت	۷	۶
بست	بست	۲۱	۷	عشا	عشا	۱۰	۹
بشد	بشد	۳۳	۷	عینہ	عینہ	۲۱	۷
روادع	روادع	۸	۷	عینہ	عینہ	۱۷	۱۱
بمخففات	بمخففات	۸	۳۵	استاع	استاع	۹	۷
مقی	مقی	۱۱	۷	تیزانیکہ	تیزانیکہ	۲۱	۱۳
ورد	ورد	۱۳	۳۶	بخار	بخار	۷	۷
سشد	سشد	۱	۲۹	عرض	عرض	۱۸	۷
آوردہ	آوردہ	۶	۷	رائہ	رائہ	۲۰	۱۹
دودت	دودت	۲۱	۱۳	بجہ	بجہ	۱۲	۲۲
تمام شد صحیح نام				عینہ	عینہ	۱۳	۲۲

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

توفیق منکرم طلاق افا و اب و اقاب معالجات معنوی و صوری حکیم احسان علیصاحب فقیہی فی اسلام آباد

باجه تمام راجی حضرت ابی اجد محمد عبدالواسع بن محمد مصطفی خان خانان محمد حسن خان خانان خاقان قیصر لهما الله الحسن

کتاب ۱۲۸۹ م مصطفیٰ کریم
کتاب مصطفیٰ محمد خان مصطفیٰ



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق ارض و سما و عطی تاثیرات و خواص اشیا و نعمت حضرت امجد محبتی محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و انبیاء اجمعین جانا پائیے کہ اللہ تعالیٰ نے اس کثرت سے اشیا کو اثرات متنوعہ پیدا کیا و کرتا ہے کہ سوا اسے اس خالق عز و جل یا جناب خاتم الرسل کے جنکو اس نے علم کامل عنایت فرمایا کوئی بشر کلیۃً نہیں جان سکتا مگر جس کو جس قدر آگاہی کسی ذریعہ عطا کیا و کرتا ہے اور فرمایا حق سبحانہ تعالیٰ شانہ نے مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و ظاہر کہ وقوع افعال عبادت کا ہو سکتا ہے جو حالت محبت میں و حصول محبت منحصر ہو و انصیت تاثیرات اشیا پر پس تسہیل ایسے فعل کی جس سے تائید عبادت محبوب و حقیقی کی ہو سکے حسات میری سے جو جس کے اقدام و اجراء کو اوامر آگاہی و احکام نبوی نافذ ہیں

اپنے ہندون کو نفع کامل بخشے آمین یا ارحم الراحمین مقدمہ بیان امور ضروری متعلقہ اس
 تحریر میں فائدہ کیفیت محل ادویہ میں متقدمین و متاخرین نے چار درجے متمایز کیا ہو وہ درجے
 میں تین سبب درجہ اول یہ ہو کہ دوا کے کھانے سے کوئی اثر اس کا معلوم نہ ہو مگر کثرت مقدار
 یا خورش تبرک اس سے درجہ دوم اس پر کہ اثر معلوم ہو مگر موجب ضرر افعال کا نہ ہو درجہ تیسرا
 یہ ہو کہ ضرر افعال کا بھی ہو مگر حد قتل تک نہ پہنچا سو ب درجہ چوتھا یہ ہو کہ اثر و ضرر ہو
 و حد قتل تک پہنچے اور مینون رتبوں کا امتیاز سرعت و بطوتاً فی رد اسے ہوتا ہو
 فائدہ بنظر اختصار عبارت کے اکثر مقام پر الفاظ بہ معنی فاعل کے لکھے جائیں گے لہذا بغیر
 تسہیل مطلب کے اس مقام میں معنی لغوی یا اصطلاحی اور لکھے جاتے ہیں معتدل
 وہ دوا ہو کہ اخلاط یا خلط متغیر کو کیفیت اصل پر پیچھا لائے ملطف و مرقق وہ ہو کہ
 غلظت حادث شدہ اخلاط یا فضلات کو دفع کرے خواہ ان کی غلظت اصلی کو تبدیل نہ کرے
 مگر می کرے متخلط خلاف اور سکے مسخن وہ ہو کہ اخلاط کو یا جسم کو یا او نہیں سے کسی
 گرم کرے متبرد بالعکس اس کے مرطب وہ ہو کہ اخلاط یا اعضا یا مفاصل یا زخمون
 یا قروحون میں رطوبت پیدا کرے یا ان کی یہوست موجودہ کو زائل کرے جمیف
 خلاف اور سکے منضج وہ ہو کہ اخلاط اور فضلات کو غلیظ یا رقیق کر کے قابل اخراج
 کرے یا اور ام و درامیل کو پچا کرے کہ قابل ٹوٹنے کے ہو جاوے مسهل اسہال
 لانے والے قابض و حالبین بند کرنے والے اسہال کے مخرج خارج کرنے والے
 قلات کے مخرج قرح کرنے والے جسم پر مفرج توڑنے والے پھوڑوں کے

مدد مل کر کرنے والے زخمیوں اور قرحوں اور پھوڑوں کے جالی دفع کرنے
 کسانیت کی امضا و اخلاط و زخمیوں و قرحوں سے مفرح و منشط خوش کرنے والی طبیعت
 کی مصلح اصلاح کرنے والی کیفیت دوا یا طبیعت یا اخلاط کی بقصد خلاف اسکے
 جگانے والی منوم سولانے والی مقوی قوت دینے والی اعضا با ارواح یا قوی کی
 تضعیف بالکس او اسکے مسمن فرما کرنے والی تمام بدن یا کسی عضو کی مہزل
 لا کر کرنے والی تمام جسم یا کسی عضو کی نفاخ و منفخ پھلانے والی ہیٹ کی یا کسی عضو
 مجمل گچلانے والی رطوبات یا غم یا ریح یا ورم کی مفتوح کھولنے والی
 امیایا بستہ عروق کی مسید و سدہ پیدا کرنے والی منافذ اخلاط یا فضلات
 میں شہی شہا لانے والی مہی باہ لانے والی منعطف نفوذ لانے والی
 مفتحت توڑنے والی پتھر کی منہت جمانے والی بالون کی یا گوشت کا
 زخمیوں پر سطحنی بھانے والی گرمی کی مصغی مناف کرنے والی
 اور ر عرق کرنے والی مطیب خوشبو کرنے والی ناش
 والی رطوبات کی کثیر غذا جس سے خون و اخلاط جو جزو بدن ہوتے ہیں
 پیدا ہوں قلیل غذا خلاف او اسکے قائدہ اکثر اسما پر حزن اول
 جس میں دہنا ہو بغرض قلیل عبارت کے کھا جاوے گا عی می یونانی
 ۱۔ اول بیان اون اشیا میں جو صرف وہ
 ۲۔ حروف الا

اسماء الاشیا	ماہیت مختصر	طبیعت باقوا	خاصیت بافعال
ی س آب اوپر ایل رمل کاگ بکلی آستی یک سونی	رویدگی برسات و بلای کے شانون برودت و شعلہ ورقیان ہار یک بھول خرد ما یک جھنسی رنگ	جملہ اجزا گرم خشک دوسرے میں	جملہ اجزا گرم خشک دوسرے میں
ع آہنوس	جو بپناہ رنگ گرانگ تھوڑی چمک	گرم خشک دوسرے میں	مصنعی و معدل حول معقت محضات محل ریاخ مفتع سدو طال اما سار بقا اکلا و ستر ما مضمر و مصلح شمد
ع ف آلح آملہ آٹولہ	بھل معروف بین کڑا ہی ہین گ پر رمل گند ڈال کر جلاتے ہین	سرد و تر دوسرے میں	مفرج طبع افغ خوش پالنجو لیا و حقان و حرارت استسکی معدل خون قوی تجدہ و دل جگر پتھال مغوف پیا س
ع ابار مرہ کتہ ٹیسہ	کڑا ہی ہین گ پر رمل گند ڈال کر جلاتے ہین	سرد و تر دوسرے میں	مالی سواد جف فروع خار ہی و در و رما و در افغ ابراض رطوبی شیم اکتھا لا خوردنی نہیں
ع ابیشیم ریشیم	گودا ریشیم کا مٹا الائیس	گرم خشک دوسرے میں	عرج ذوقی ادراج و حافظ و ذمن نافع خوش و حقان و پالنجو لیا اکلا و غلیظ و فوس مٹکھا لا و مغوف تیس ہو باہی و فوس و فوس
ی ابر کا گیا خار و بکلیوت	کافون میں کڑی پتھان سے کھڑا مٹکھا سفید کے بناتی جو کوہین پتھان پتھان	خوردنی نہیں	ہر ہر میں جملہ کڑی سے مٹکھا کڑی سے مٹکھا کڑی سے مٹکھا کڑی
ی ف بقر قلی شہ	معروف	گرم خشک دوسرے میں	در بول مفتع معدل و فوس مٹکھا کڑی مٹکھا کڑی
ی بل کلوں میرچ	و انہ سیا و میرچ کلاں گور سیا میں کم	گرم خشک دوسرے میں	مغوفی معدل ماضی طعام افغ غنیان و مر بول اکلا کبیر و فوس
ی ستر ست ترنج	بجورانیہو کا چمک	گرم آول بین خشک و دوسرے میں	مغوفی معدل مفرج طبع و مٹکھا طام و جف رطوبات افغ و

بابو الہی

خاصیت بافعال متحقق

مقوی اجرو بہت اجفان - لا ما بس اسماں نور
خونی اکلاؤ بیف حروح و قمر و چاندور

سرود و سرزمین
: تنہا کے سرزمین

پتھل سرم سیاہ
انوک چمک

.. اجنبی غلامان حرارت اخلاط و متعصب
و حال تمام ماسبقا و کتب حرارت احتیاجات و اسرار
اکلاوت است با اینها که ستار و سکی مانع نزف الدم

سر و اول عین
خشنک و کسریں

ہر ایک پشیمان گل

افس درخستہ
جہاؤ

مجلس طوایف و مجمع سداغ و دیگر کرامات امیر صیاد
پیرده دماغی اکمل و شریعت پیران

مگر محتک
تیسرے کے ہیں

وہمید : جس کے عجول
مقابل آفتاب
مگر سوزِ حرکتِ تارستان

اور جو کہ
آفتاب پست

و فصل من بحقیقت و دواع امر این من با نخی چو طریقت
و دافع او با جاع طلاق و تدبیریت

تین

د. ا. بیس شکیل فلسفہ
مذاہب و مذہب

سورج مہی
اوارا تی
قابا الجلب کوٹہ

مجلس اور احسان مستحسبہ و جمعہ طوبیہ
و نافع اور اظہاری طلاق و ضما

مختک
دوسریں

سہ ماہی ہفت روزہ

ادھر گھسیں

پوستیتیم و خست ملل یاج و فتح سند اکا و
سندان و جالی کواکب میں مسنون حاصل غلام کلبا

اولیٰ زمین

دخست متوسط ہوا
 چ کی سوک بنائی جاتی

و اما
در حقیقت منسوب

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

دو زمین

بڑا خوشبودار لکھاں کی

اسرارون
سوزندمان

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مختک
اولین

کھاس پر خورندہ اور سبج
مائل بیماری

اسٹوڈنٹس
روڈ راجھ

ملطف و محقق و قاطع است زائد و مطلق
خارجی و داخلی ممنوع و مختلور هر

و تیسرے میں
دوسرے میں

کستہ چند فلزات
مرکب کا ہے

ع
انفیداج چیه

حال سقم

انکافا واسا
ج و فری
چراغ
ج و صا
شاد

سقا
لک

دایع
ع

سقا
ا

ل
بش

مشا
ص

ل
ل

باب

ماہیت مختصر

کرم

خاصیت بافعال متحقق

یک

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

ع

کرم

کرم

کرم

مال متحقق

علاج	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
علاج لقریبا ببلاد معالجان	پہلے جو منو بری شکل پر عمل معروف	محلل و محقق طوایط و سمن بدن مانع امراض ہر دلیب رہا ہی و عصبان اکلا و فوج ملد و منجر اور ام طلاؤ
ع اکھار	دشت جو جو درختوں پر پیشا پر عمل جی کوئی	عج مجفف و لطیف و رابع و فاعل دم و اس اسما کی اکلا و مستحضر
ع اجبان	تخم فوج مستعمل کیلئے دو نوخیز دو دو درختی شرم دو نوخیز	جملہ محلل و لطیف و فاعل و سمن و فاعل و طلاؤ
ع دوسرے و سونا کی	گرم و سرد و سبز خسک اور بن	محلل و رابع و مفتوح سد اکلا و مفید فوج و رابع و سمن خارجی
ع افیسون بادیان وی	تخم خرم و مشا و محل و پوسے بادیاں کے	لطیف و محلل و سکن و درون کی اکلا
ع آنبہ ہلدی	بڑی و موافق و زرد و جوب کی مگر خوردنی نہیں	محلل و مفتوح اور ام و در و ضرر و سمن و فاعل و طلاؤ
ع انہیست و انہیست انہیست و انہیست	پہلے کی جو ترش و زرد خسک کے گود و گود و گود کرتے ہیں	مقوی و مدہ و شستی و باضم طعام مانع حیات مرکب اکلا
ع پہلے و منور و فاعل	سرد اولین خسک و سرد	مہسل بلور و منور و فاعل و مقوی و رابع و طلاؤ مانع امراض و شرم طلاؤ
ع پہلے و منور و فاعل	معتدل سردی خسک و سرد	ناشفت سرد و مقوی و فاعل و سمن و فاعل و طلاؤ معتدل سردی
ع پہلے و منور و فاعل	پہلے و منور و فاعل خسک و سرد	مقوی و مدہ و فاعل و سمن و فاعل و طلاؤ معتدل سردی

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	کیمیائی
مصنوعی خون، مصلع اخلاط، نافع حریان منی، مسهل لوی اکلا و شفا	سراول مین	روبینگی معروف
منقح و عطف مدبول و جین سخت سنگ گروہ و مشانہ اکلا و سترنا و صماد	گرم خشک و سحر و گرم اول مین	روبینگی شاخ دار برگ و گلهما و خرد تند و زرد
مخرج و سهل اخلاط غلیظہ و مقوی سوده اکلا	گرم خشک دوسرے مین	دانه پاک خورده و در قریب لغلی سبب کے تند و زرد
مسک سنگی حرارت و زرق سدر و فضلات اسما و سفید سحر یابس لحایت بر تانم گلهما اگر گوت و سالیہ سحر و محل اول و سحر	سرد و سحر مین ترو و سحر مین	دانه پاک معروف کہ تر پوشے لویا بر سحر مین
جمعہ مطلوبات و مدد حواس مسک منی اکلا و مسکن ادباج بارده طلاء	گرم خشک تیسرے مین	تخم بنگ سحر
سفله و ستولہ منی و مقوی باہ سمن بدن و تابغی اکلا و محل اورام طلاء و مضر اشما مصلع شکر	گرم خشک اول مین	دانه پاک چوبے و سحر ماکس بسفیدی و تلخی
جملہ افعال خواص مثل خودی سفید کے مگر قوی سلب زمین	گرم خشک اول مین	دانه پاک چوبے و سحر ماکس بسفیدی و تلخی
جملہ افعال مثل خودی سفید کے مگر قوی باوس سے	گرم خشک اول مین	دانه پاک چوبے و سحر ماکس بسفیدی و تلخی
نافع امراض بارده مقوی باہ اکلا نافع و التعلب و سبق طلاء	گرم خشک دوسرے مین	سود
نافع در سینه و پست استهقا و مسهل لوی و دفع شکر و مقوی باہ اکلا مخرج جین و شقی رحم و مصلع قروح و ماکلا ذر و زرا سوختره و غیر سحر و سحر	گرم و سحر مین خشک اول مین	معروف

خاصیت مختصہ	خاصیت بافعال متحقق
مردود	سر خشک
مردود	دوسرے میں
مردود	گرم دوسرے میں
مردود	خشک دوسرے میں
مردود	گرم دوسرے میں
مردود	نرم دوسرے میں
مردود	گرم خشک
مردود	نرم دوسرے میں
مردود	سرد اول میں
مردود	خشک دوسرے میں
مردود	سرد اول میں
مردود	سرد دوسرے میں
مردود	نرم دوسرے میں
مردود	سرد اول میں
مردود	خشک اول میں
مردود	سرد دوسرے میں
مردود	سرد اول میں
مردود	خشک دوسرے میں

[illegible]

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	اسماء
بسی برکات منی و شیر اکلا و دافع امراض باغ و اطراف اکلا و بھار	گرم خشک دوسرے میں	بوزیران
سہل اخلاط مزاج بننے سد بگر و طحال محلل باغ توی احتیاد دافع امراض سینہ نافع امراض نر و ملعی اکلا	گرم تر سکندر میں	بوسن کینر
مقوی معدہ و قابض کیم بھیل اھال اکلا	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر
مکمل و حفاظت منی و بی مقوی بوسن برن و دافع امراض داغ و اعصاب اکلا	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر
مقوی باد و حفاظت منی و دافع نسا و بیغم اکلا و سفید توی	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر
مقوی باہر و ستوی باد دافع طویات محلل و طحال و بھار امراض ملدی شہر با و ملا	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر
ششی و بی و دافع امراض یا بی و بی و بیات مرکب و ملل و دافع و دافع احشا اکلا و دافع و دافع و دافع طہری و ملا	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر
نافع امراض منی اکلا و دافع منی و دافع منی و دافع منی و دافع منی	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر
سہل و ملل	گرم خشک دوسرے میں	بوسن کینر

مذہب	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
نخ بادیان سوفت کی جزا	معروف ہے	کرم دوسرے میں خستہ اول میں منفع سد و رونق ماسا رقیق و سکن اوجاع شمع اخلاط مین شکم محل ریح و سکن اوجاع بارہ در بول دافع تپا رخی و ریح
بیج کاشنی	معروف	سرد و تر دوسرے میں در بول نافع غلیان حیات منفع سد نافع میات بارہ
پیابانہ	رویدگی صراحتی مشابہ روکے مگر غار دار	کرم خشک دوسرے میں پھول نافع سعال بلغمی اکلا و مجموع نافع در گردش قطرات و
بیج ہند	دائے ہین	سرد اول میں خستہ دوسرے میں خلط منی دقا بعض و حاجت سکم اکلا

حرف التاء المشناة للفوقانية والتاء الهندية

تال مکھارا تال مکھانا	رویدگی غار دار نیرنگ کی تخم مستعمل بدعا	کرم اول میں خستہ دوسرے میں مؤلفہ منغلط منی مقوی باہ و قابض شکم اکلا و محل ادرام طلاء
ترمس	دائے ہاسے بخود اقسام باٹلا سے	کرم اول میں خستہ دوسرے میں محل سکون و آرام و صلابات مناد و اسطخ سد و و در بول اکلا
تریدامیش نور سفید	جڑ ہے مودت	کرم خشک دوسرے میں بہل بلغم و دافع اسراض طوبی و دماغی و اعصاب اسہال سے اکلا
تریدامشود نور سیاہ	جڑ ہے برنگ سیاہ	کرم خشک جڑ ہے مین سم ہر کھانا نہیں چا نما و محل و آرام و سکن اوجاع ہر
نیرنگین	شبنم جو انسان کے خیر پر منجہ ہو جاتی ہے	کرم اول میں نیرنگین منہل صفرا و لطیف اخلاط و مسکن تپا رخی و مقوی باہ اکلا

نثر	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
نثر بیست و شش	دو ہفتہ ہفت روزہ	بالی ہفت روزہ جامع ہفت روزہ اسکے ہفت روزہ بھر لکھا
پاکو	پاکو	دو ہفتہ القیس خدیجہ التعلیل
پن	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ
ع	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ
تدو و غنائ	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ
نکاح و سوہاگ	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ
توتیا نیلوتو	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ
یتو اج	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ
پیشو	دو ہفتہ ہفت روزہ	دو ہفتہ ہفت روزہ

حرف الثاء المثلثة

خواب ربابہ	بالو غشی شوہر	کوڑھ میری
لوڑی کوڑی	کوڑھ میری	کوڑھ میری

حرف الجیم

تاج	ماهیت مختصر	تاج	خاصیت بافعال متحقق
ع جاوشیر	سگوند بد بود	گرم خشک دوسر سرد	عملی و مفتوح سرد و مقوی اعصاب دافع امراض بار و اکلا دافع جروح و قروح و کرمها
ع جانبی جودتی	درخت بجاوار و بکول سفید و زرد و خوشبو	چول سرد اول بین	مفرح طبع و مقوی ارواح شفا و اکلا دافع سوزش اعضاد و درام طلا
ع جدار نوی	جود است	گرم خشک دوسر سرد	عملی و درام طلا دافع بلغم و مقوی و مفرح اکلا
ع جود جودت	دانه پخته و سبزه شاد و زرد باقسام برقی استانی	گرم تر و خنک دوسر سرد	مفتوح سرد و طحال و شفت سنگ گرده و مشا دافع رباع و بلغم مقوی باه اکلا دافع او جلع بار و طلا
ع جود سوار	رویدگی سرد و جود سبزه دانه و شاد و زرد دو نوع و طبع و زود	گرم خشک دوسر سرد	دافع امراض بلغم و اکلا و طلا دافع امراض بلغمی اکلا
ع جلب طلا	جود و سبزه به شکل شلیم سرخ و نعل	گرم خشک دوسر سرد	سهل افلاط دافع او جلع و قوی و استقا بسبب سکه اکلا
ع جود بیت	خضیه سگ آبی و کوبی	گرم تر و خنک دوسر سرد	مفتوح سرد و ممل درام اشاد دافع امراض بار و ده و مقوی باه اکلا
ع جودیتانا	واند و سبزه بین	گرم و دوسر سرد خشک اول بین	عملی و مفتوح و دافع سموم و مقوی باه و شفت منی و در بولی و جیس اکلا و طلا
ع جود پیچی	بزرگ و کوچک و سبزه و گلابی کران و زن	مرکب و نعل و جود	دافع امراض سوداوی و دافع و اعصاب و جانی افلاط اکلا و شربا و دافع او جلع طلا و دانه هینا
ع جود حیات	کدو و سبزه و کدو و کدو کدو و سبزه و کدو	گرم و دوسر سرد خشک اول بین	عملی و ممل و پانی و مین و سبزه و طلا و سبزه و مقوی و کدو و کدو و کدو

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	ماہیت مختصر
واعی امراض بارہ و مقوی باہ و مفرج و مفید بریدن اکلا و سکن ارجاع بارہ و طلا و دھنیا	گرم و درخشن خنک و تیرمین	ع جوز برا بائیں یحل و مریض و د
سفی و مخرج اخلاط شرابا و محل مضع او طلا و بیمج ارجاع و باہ بارہ و طلا و منہ و سکر اکلا و تیرمین	گرم و خشک دو سکر مین	جور شائع مین یحل مرد و بی یحل مدد بقدر آلودہ کے
بقدر آلودہ مین و تیرمین و انہ خستہ بارہ و خفایا یکہ تال	سرد و خشک جو تیرمین	جوز تال دھنورہ مرد و تہ

حرف الماء المجله

محل او در احتیاج و مضع سد و سماع اخلاط و دافع سموم شرابا و محل او در طلا و	سرد و خشک اول مین	ع محل جو تال و کنارے آب کے ہر اول مین
سفی مین و در یحل و مضع سد و دافع رپو و تال	گرم و خشک تیرمین	ع حاشا گلاس باریک و تیر ہر سگستان کی
ملین کچم و دافع در و گردہ و کمر و باہ ریحی اکلا و تیرمین	گرم تر دو سکر مین	ع حاشا اجناس خرد و سحر و مضع مضع مین
سرد و طبع دفع خشونت ملین و سیدہ سکن تندی و عوارض معدہ و قابض معدہ صفر و خون اکلا و تیرمین	سرد تر دو سکر مین	ع حاشا مرد و تہ
مقوی معدہ و باہ و دافع امراض بارہ و دافع سیم اکلا	سرد و خشک تیرمین	ع حاشا دافع مین بقدر بخود
قابض و باہل رسال و دافع رت الدم و نفث الدم و دافع	سرد و خشک دو سکر مین	ع حاشا دافع مین

خاصیت بافعال متحقق	خاصیت مختصر	خاصیت مختصر
مقوی سده و با هم زلفت سنگ گردن شانه و در بول و میمن اکلا و شتر	گرم و سرد خشک و تر	حس الغلظت خشم کلتی برابر غلظت و بر سر
مفتح سده طحال و دیگر سیدل با هم اکلا و مقوی لثه سنونا و دافع واسیر طلاء	گرم خشک و سرد تر	حس البان خشم بکامین مصر و فخر
سیدل با هم و سودا و مفتح سده بکر طحال اکلا و دافع کلت و بقی طلاء اصلات تسویه و بقی	گرم خشک و سرد تر	حس البیل مفتح کسلونا و بقی طلاء اصلات تسویه و بقی
بعضی رطوبات ناشی از ثلاث بمن بن نهایت مقوی باه و مفتح اکلا و شتر	گرم تر و سرد تر	حس العقل انار و دشتی و از کاه و شاپه خول
مقوی باه و مزلق فضلات و دافع ریاح و قابض اسهال اکلا و محمل و دافع و دافع اوجاع طلاء	گرم و سرد تر خشک اول	حس الرتار با هم خشم معروف و دافع با خود سرخ
سیدل شید و اخلاط غلیظه بالتفصیل سودا و با هم اکلا و مفتح بطله طلاء	گرم خشک و سرد تر	حس الملک ما شانه و دافع خشم و بنو برشی کل
مطفی حرارت سده و دیگر دافع سده طحال اکلا و شتر و مفتح بطله طلاء	گرم و سرد تر خشک اول	حس الجوز ما شانه و دافع خشم و بنو برشی کل
مقوی اعتدال و مفتح قلب با بقی مایه اکلا و اصلات و بقی	گرم خشک و سرد تر	حس الجوز ما شانه و دافع خشم و بنو برشی کل
نافع ضیق النفس و در گردن شتر دافع میاض شیم کلا و مفتح بطله طلاء	گرم و سرد تر خشک اول	حس الجوز ما شانه و دافع خشم و بنو برشی کل
لطیف جلی رطوبات سیدل و شش و محمل ریاح و در بول و حیض شتر	گرم اول و سرد تر	حس الجوز ما شانه و دافع خشم و بنو برشی کل

خاصیت یا فعال متحقق	خاصیت مختصر	خاصیت مختصر
بخفف قروح دردنا و درون دافع امراض چشم اکتھا لگا دافع ترنفا الدم دردنا	سوزشکین سوزنا جلد فراخ کرک سے لطیف تر	چاندی بکھلانے میں جوہر نقرہ سے جدا ہوتا ہے
مفسول اور ککادافع جراحت داخل ہونے مرہم یا صر و اکتھا لگا دکھانا اور ککامصر و ممنوع ہے	سوزشک تیسرے میں	ایضاً چرک راکھا
بہستمال غار جی بخفف قروح و جروح اور کھانے میں مضر و ممنوع ہے	گرم خشک تیسرے میں	بکھلانے میں جوہر جدا ہوتا ہے
بخفف قروح دافع ترنفا الدم دردنا و بخفف رطوبات اکھا و قوی ثنات سونٹا املاح قلیہ سرکہ و سبب ہوتی ہے	گرم و سوزشکین خشک و تیسرے میں	بکھلانے میں جوہر آہن کی بکھلتا ہے
دافع امراض بلغمی و بلوی دافع و مسکن دافع درد ہا و کھی و بلغمی و سہل بلغم و اخلاط ثلثہ اکھا	گرم خشک تیسرے میں	جڑیں خند تلخ فرو دلو میں رنگا نل بسفید
کھانا ممنوع ہر ملا و دافع او جلع بارہ و تھی	ایضاً	ایضاً الاز رنگ تیرہ
سفر قروح بخفف قروح گوش تصدیب رونا اور کک میں بکھا کر خاک و کھی و ماشہ قدسے شہد میں ملا کر کھانا اور او سیر خشک و وہی کھانا دافع اسہال و سنگدہنی مزمنہ کا ہے	سوزشک دوسرے میں	جیلان آبی کھانے خرمی با سترخان سلطان کو سبب و خود کو کڑی کتے میں
برگ و تخم اور ککاحلل اور دم و دافع او جلع بارہ و تھی ملا و دروغن اور ککاسہل بلغمی و بواسطہ اسہال دافع آمرامض بلغمی و تلخ و قوی اکھا و پوسٹ بلغمی سہل و دافع درد شکم تریا	جگہ گرم و دوسرے میں خشک اول میں	رویدگی معروف باضام چسپ

کتاب	ماهیت مختصر	تألیف	خاصیت بافعال متحقق
خسک گوگرد	پس شستنی بود که فایده بود خسک استاده که پهلوی بود گوگرد که در دوزخ بود معروفی که چون در دوزخ بود گوگرد در دوزخ	دو تن مرز اولین مکران قوی ه	در بول و کون در رشتان و سوله و خلط شنی و معده سنگ کرده و ستاره نافع سوزاک اکلا و مستربا
خسک کوب	رویدگی معروف تری وستانی شنی نمک	مرور در دوزخ مین تخم بن	مستقل مغز و صفی خون و طبعی چاربت و مسکن شکی تیر و تخم شربا و نافع در دوزخ و طلاء و منوم بدین
س اوی	برای کاس گاندگی باریک و لایبی و توبو	خسک و دوزخ مین گرم اولین	مخرج و تقوی قلب و نافع در دوزخ و طلاء و منوم بدین اکلا و مقوی دماغ و منوم شفا
خسک پوشنه	رویدگی مرز و دوزخ معروف و دوزخ	دوست نامر دورگ و دوزخ پوشنه	پوشنه قاصص مسدود و معده اکلا و مسکن اوجاع شربا و نافع
خسک قلب	برای شفاف و قتل و مستحکم	گرم تر اول مین	مقوی باه و خلط شنی بود نافع امر ارضی و دوزخ و نافع
خسک خیر	رویدگی استانی و دوزخ اکلا و دوزخ	تخم مسدود اولین	محل و نفعی اولین و مسکن اوجاع شربا و نافع دو نافع معال شربا و نافع
خطات ابابیل	برای دوزخ و دوزخ مجموع اجزا مجموع خشک تیسرین		پیشا و سکه شربا گوشت که دافع برقان و امر ارض طحال و سنگ شانه و دوزخ و نافع امراض شربا و مضغه کرنا و سکه گوشت و نافع دافع شناق و امر ارض طلق که
خسک کلان	برای دوزخ و دوزخ	گرم خشک دو سکه	مقوی معده و امشاد باضم طعام و دوزخ و نافع مستربا نافع معال و دوزخ

جاء	ماہیت مختصر	نامیت بافعال متحقق
خفاقت شب پر چوچکاڑ	بھولی پر یا شہر و روستی میں پر وار نہیں کرتی راعضا اور کسے جسم اور پڑیوں کے نہیں ہیں	تور بار اور کھینا واقع ظالمی و غرضہ لغو و اختلاص و مدد دعوت النساء و دیگر فتنوں و فتنوں میں دل کو سرکھانا اور کسے سوز کا داع امرض چشم و مقوی بلبر

غیاث شہر المتاس کر فاعل	پھل معروفین	گلاب و کا گرم تر اولین
غیر شب بو غیر شب و تند بو	رویدگی وری و ستانی میں پرانے کے بھول نہیں خوشبو و تند بو	پھول محل و مطلب و در حیف و مزج میں مدد و شہر بار واقع بیاض چشم اکھلا اور دھن اور کسے بھول کے داع امرض و جاع طلاء

حرف الدال لھملۃ

دائیں کا مائل کڑی پر کھینچا	مونا یا مھلا کا دھت کلان کا ہر	گرم خشک دوسرے میں	محل راج و باغ و تر لالت و محبت لطیبات و مقوی اعصاب داع استرخا اکلا و ضحاؤ و تدہینا
عادل نقل نقل پیش و پیری	پھل معروفین	گرم خشک دوسرے میں	سفن بدن محل راج یا ضلع عام مقوی سعد و باغ امرض وتہا یا پھل اکلا و سفید اوجاع بارہ طلاء و تدہینا
دار ہلد دار چوب	لکڑی پر زرد رنگ	گرم خشک اول میں	محل اور ام و سکن اوجاع و داع غار ش طلاء
دروغ غفرانی	بڑھو شکل عقرب	گرم خشک تیسرے میں	مقوی سعد و ترکیب سل و دم طلال راج سہل باغ و سوا دافع سموم اکلا و ضحاؤ
دلی غرہ و کیر	رویدگی وری و ستانی میں پرانے کے بھول نہیں خوشبو و تند بو	گرم خشک دوسرے میں	سمیت رکھتا ہوا قابل اسان یا ہلکا محل و ام و سکن باغ در یا ضحاؤ و تدہینا یا سفید اوجاع بارہ طلاء و تدہینا

ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق	آثار
گوندہو کسی درخت غیر متحقق کی	مرو خشک دوسرے میں	دم لغزبہ ہوئی رنگ پرت
واسنے ہیں	گوندہو سیرتین نیکو سیرتین	دو گوندہو خشکی
	مقوی سحرہ دھنہ باہ و سولہ منی و دافع ریاح و لہم اکلا محلل اور ام مسکن اور امن حلاک	

حرف الذال الحجة

کیرا کوسنج کوسیا دلیہ زہور کدان کے	گوندہو خشک تیسرے میں	مقوی ملہ ملاز و سحرہ کر کے کھا انا سارہ و سحرہ ابر کے دافع دم و سحرہ کمال مفتک سنگ گرد و متا و جوشین و دافع سحرہ کمانہ اکلا
مورفہ و قلم بطور دق کے بائیں و دیگر ادویہ تھلا یا مانا کیر	مستدل نائل گبری	ملطفہ و فرج و مقوی قلب سحرہ و کبد و دماغ و حرارت غریزی و دافع امراض سوداوی اکلا و مقوی اہل کمال

حرف الراء المهملة

گوندہو سیرتین نیکو سیرتین	گوندہو خشک دوسرے میں	مقوی سحرہ دھنہ باہ و سولہ منی و دافع ریاح و لہم اکلا محلل اور ام مسکن اور امن حلاک
گوندہو خشک تیسرے میں	گوندہو خشک دوسرے میں	مقوی سحرہ دھنہ باہ و سولہ منی و دافع ریاح و لہم اکلا محلل اور ام مسکن اور امن حلاک
گوندہو خشک تیسرے میں	گوندہو خشک دوسرے میں	مقوی سحرہ دھنہ باہ و سولہ منی و دافع ریاح و لہم اکلا محلل اور ام مسکن اور امن حلاک
گوندہو خشک تیسرے میں	گوندہو خشک دوسرے میں	مقوی سحرہ دھنہ باہ و سولہ منی و دافع ریاح و لہم اکلا محلل اور ام مسکن اور امن حلاک

خاصیت بافعال متحقق	خاصیت مختصر	خاصیت مختصر
سمن بدن مقوی یا مصلح اخلاط دافع حار و شام مولد و مخلص می نافع سوزاک اکلا و شمر با	گرم تر اول مین	گرم تر اول مین
دافع سوزاک آتشک اکلا و بخورا	گرم خشک جو تیره مین	گرم تر اول مین
سمن قوی بخم اخلاط فزیه کا و بواسطه اخراج مولد اول در شته و لقه و دوج مفاصل و قوای شمر با	گرم تر اول مین	گرم تر اول مین
دافع اوجاع یلنی و یلنی تدهینا	گرم خشک دو سکر مین	گرم تر اول مین
دافع میوست اعضا و دماغ و نوم طلاؤ	سرم تر اول مین	سرم تر اول مین
مصلح یاع دافع اوجاع طلاؤ و تدهینا	گرم تر اول مین	گرم تر اول مین
مصلح یاع سخن بدن نافع حکم و جرب طلاؤ	گرم تر اول مین	گرم تر اول مین
دافع مصلح حار و اوجاع گرم و مرطب باغ و نوم طلاؤ	سرم تر اول مین	سرم تر اول مین
مصلح اوجاع مقوی باغ دافع درد سر شام و طلاؤ	سرم تر اول مین	سرم تر اول مین
دافع مصلح لبر و دریل و پشته باغ طلاؤ و مقوی اوجاع شمر با	گرم اول مین ترو سکر مین	گرم اول مین

ریشہ قطعی	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
ریشہ قطعی	جڑ ہر قطعی کی	دافع حرارت عمدہ و اسکا خاص استعمال مزلق سدا دافع زحیر و بواسحت معاشرہ مسلم کھانا یا شراب کے ساتھ
ریشہ نازبو	تھما اسکے سیاہ جڑ ہر گرم تر	دافع قوی و مفرغ و مفرغ سدا معا بازالاق اکلا و ضما و مفرغ اور کم و کم سردا و کی دیگرک شاخ و عمل اور کم بازا
معمری نئی	سفید و زرد و ہر جڑ ہیں	اولین
ریگ ابھی	سیوان شاہر گرگٹ کے زرد رنگ یکپدہ ہے	گرم خشک قبضہ سے ہیں
		دافع امراض نازبو و مقوی باہ اکلا

حرف الزاء المعجمہ

زجاج راکٹ	معدنی ہر باقسام چند	جملہ گرم خشک قبضہ سے ہیں
شبیانی پیکری	دیکھنا راق پر	گرم اول خشک دوسرے میں کھانہ ہندو
زجاج کف دیا	کف ہر پانا ہو	مستعمل و دیکھنا راجی طلاء و دافع کھانا و امراض کھانا قروح و دافع سائر امراض جلدیہ طلاء
زجاج سرب	جسم معدنی و معدنی شش	گرم اول ہیں دوسرے میں خشک و سرد
آبکینہ سید	اوسکا مستعمل و آبکینہ	گرم خشک دوسرے میں
خرا و مدلیل	جڑ ہر کھانا و مدلیل	گرم خشک دوسرے میں
زرا وند صرح	جڑ گول و تند فرو	گرم قوی سے ہیں خشک و سرد
زجاج مالک	گھاس ہر پیکری خشک	گرم خشک دوسرے میں
جانبین آبی پیکر		لطیف و قوی جگر و معدہ و احتضار ریشہ و دافع ضرر و صما و تپا سے ہر کھانا و مستعمل طعم و عمل ریاح اکلا

خاصیت بافعال متحقق	خاصیت مختصر	خاصیت مختصر	خاصیت مختصر
مستعید سید معرج و تقوی ل و دماغ و حده و دافع بر قانی زهر چو نوات و مدبول و حین دافع سواد سوادوی دو حیر لطفال کلا و شربا و مومنه بن رکنا یا مقصد کرنا دافع درد دندان بر	گرم خشک اول بین	جز مثل اندکی مکرر شود	زرد باد نه چو
حاصل سنان و نزف م و تقوی معده اکلا	سراول بین خشک و سرد بین	گلاب کے پھول کا زیرہ	زرد و سرد زرد و کلا چرخ
کھانا جملہ اقسام کا ممنوع و طلا و دافع ملکہ و حرب وسا اسراض جلدیہ و قاتل قتل بر	جملہ گرم خشک و سرد بین	معدنی و چار قسم سفید سرخ زرد و سبز	معدنی و چار قسم سفید سرخ زرد و سبز
کھانا مخدر و گرم و سرد و کلا و دافع ربو و سعال و حین و رطوبات اکلا و دافع و جاع و حین راج طلا و دافع	گرم خشک تیسرے بین	دشت جھاڑی و مشهور و خار دار	دشت جھاڑی و مشهور و خار دار
مفرح و تقوی رواج و دافع ماضی ل و دافع اکلا و تقوی بصر و دافع امراض چشم اکلا	گرم و سرد بین خشک و سرد بین	پھل اقسام جو ابرست و سرد و گرم و سرد بین	پھل اقسام جو ابرست و سرد و گرم و سرد بین
محل دافع رواج و طالع نفیم اکلا بطور چار و درکار کی	گرم خشک دو سرے بین	بیم کلا و دیدگی بابت	بیم کلا و دیدگی بابت
کلا تیسرے بین قاتل بر لکائے بین دافع حک و حرب و جلدیہ قاتل گوشت زائد و حین و دافع جری و دفر و روح	گرم خشک چو سرے بین	معدنی و مصنوعی و	معدنی و مصنوعی و
مقوی معده و جگر و ہضم و شہی طعام و دافع و طالع نفیم و خلیضہ و دافع فطری و دافع و اشتفا و در دماغ اصل اکلا و دافع سبل و حین چشم اکلا و حین راج و حین و جاع بار و	گرم خشک تیسرے بین	جز مثل و حین و حین و حین و حین	جز مثل و حین و حین و حین و حین
فمدا و طلا			

کتاب	ماهیت مختصر	تألیف	خاصیت بافعال متحقق
سابق ممدی شیخ بات پیر	پتی پر خوشبو و گاه مثل قیام کوه	گرم فیرسین خشک و شیرین	عمل رابع و قوی و حواس مفتحت حصاة وافع استسقا ویرقان و دوسم و صلابت طحال اکلا و شیراز و افغ امر چشم اکلا و بخور او سکا و افغ عسقلات هر
ساب شلی	رویدگی فصل بین کی بستانی و محوئی و کوی بجیح اجزای غ و دانون بین روغن زراده	بجیح جزا گرم قیسریه بین خشک و سیر بین	عمل رابع و خراج فضلات مده و مسامد ریحین و افغ قویج ریحی مفتحت حصاة شیراز و افغ ادباج طلاء و روغن نیم مسهل شدید هر
شیلان و کیک کیک	جانورابی هر	سروتر دوسر بین	فرد و سوختا و سکا و افغ نرف الدیم و بیان او سکا و افغ یعنی قویج شش اکلا
سیرین و کیک	رویدگی و کیک	گرم و اول بین	وافغ تب و دوا و نفا و اخلاط و بدل و صغفی خون و شیر
شده کونی انگرو و کونی	جود خوشبو و کیک	گرم و سیرین خشک و اول بین	مقوی مده و با خرد و مغز و دافع یرقان و تبها هر کینه و قروغشیان اکلا و قوی و دافع و افغ قویج و کونی و کونی
شده کونی کشی قلی و کونی	رماش و ازیر راکجا قلی و اسما که بین سوخته او کیک نام سے موسوم ہے	سرخشک قیسریه بین	وافغ سوال و راجد و تبها و نخی و نخل و نخی و دافع یرقان منی و سوزاک و تبی اکلا و مجفف قروح و جبر سروح و نرف الدیم و نرف و مرغان
شده کونی کشی قلی و کونی	انگرو و کیک اکلا و کونی و کونی که بین سوخته او کیک	گرم و سیرین سرخشک	مسهل قوی و خراج و نخل و نخی و دافع یرقان و تبها هر کینه فالج و غیره و نخی و دافع و نخی و دافع و نخی و دافع و کونی و دافع و نخی و دافع

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	سینیل
منفتح سد و تقوی دافع و مدد و قلب مفرج و دافع چھپا مکرہ کہ اکلا و محل اور ام طلاؤ	گرم خشک دوسرے میں	سینیل سینیل ہندی جائناسی بال سینیل سورنجان سورنجان سورنجان
سہل بلغم و جازب غلاظہ مفاصل سے اکلا و شہبہ و دافع اوجاع مفاصل طلاؤ و دہنی	گرم خشک دوسرے میں	سورنجان سورنجان سورنجان سورنجان
خوردنی زمین ہر پستان خاں بری دافع اوجاع و ادم	گرم تر خشک و سیرین	سورنجان سورنجان سورنجان سورنجان
پوست و رخت محل اور ہما و ادوی شہید پھول کا متوی باہ شربا و موملہ بخ و دکت کا مصلط منی و تقوی اکلا و شہبہ	گرم خشک دوسرے میں	سینیل سینیل سینیل سینیل

حرف الشیل بمجہ

مثل منصف قروح طلاؤ و دہنی و مقوی و صواب و فضیلت و دافع تر و فلدلم و فلت الدم اکلا و تقوی و شربا و دافع سیلان اکلا	سرخ خشک دوسرے میں	سنگین مائل برنی	ع ف شاہ شادہ
منفتح سد و تقوی کہ بدم و دہنی خون و دافع غلیظ و سودا و دافع مکرہ و جرب و تمام اکلا و شہبہ	مستدل شری گرم تر خشک اول میں	گھاس تلخ ہر	شاہ شادہ پت یا پڑہ
محل اور ہما و دافع سد و دافع عطوسا و تقوی مدد قلع بلغم و محل راج اکلا و شربا	گرم اول میں خشک و سیرین	رویدک موٹ سورنجان	شاہ شادہ تلشی
پوست بخ و دافع سد و فاصل و استقا و قوی و سہل قوی بلغم و سودا و پھول اکلا و دافع سورنجان و رجو و شہبہ اکلا و دافع دوا و مال قروح خبیثہ طلاؤ و سہم قابل سہبہ اکلا	گرم خشک دوسرے میں بھجی	رویدک موٹ سورنجان	شاہ شادہ تلشی

[illegible]

کتاب	ماہیت مختصر	کتاب	خاصیت بافعال متحقق
مشق در نزدیکی	کھاس و برگ ستا برگ سدا بک تلخ مزه	گرم پیرسین خشک و سیرین	مفتح سده قاطع بلغم عمل راجع سہل اخلاط غلیظہ در فصلات اکلا و شرا
پیرشت	شہم و بعض ختون پر جم جاتی سے	گرم اولین معتدل کشکی پیرین	مقوی بگرد سده و اشتا سکن حرارت التهاب معدہ بکگر و قلب افع سرفہ و مشنوت سینہ و بہا و سہل اخلاط برقیقہ موافق مزاج اطفال و اما تسان اکلا
طرح ہندی در چنا	خوش و تند قدر سے تلخ	گرم خشک تیسرے میں	مقوی و مدہ شستی و باضم دافع بلغم کی مفاسل سے و مانع امراض باریدہ و ماغی اکلا
نسیلم	کھمک سا تھ خود رو ہوتا جو دانتا خورد و کدہ	گرم خشک دوسرے میں	خدر و سده و دھسدا و انا اکلا دافع و صبی الور کے نفوس و قوا و دفع و جرب و بقی و عمل و ارام سلب ساتھ بکگر کے ملاؤ و پچال کبوتر کے ساتھ پھوڑے کو توڑتا ہے نماؤ و کشتیوں پر لگانے سے نیشہ لانا ہے
م سنی	درخت ہندی منقو	لکڑی سرد خشک اول میں	مصارہ برگ تازہ او کا ملاؤ دافع خشکی و مضطرب و کک جو شانہ سے مقوی سوسوٹا و دانتون کا و خیساندہ و جو شانہ و عرق او سکی چرب کا مصفی و مصالح اخلاط
نوار	رویدگی معروف ہے	گرم خشک دوسرے میں	سہل شدہ و اخلاط غلیظہ کا مفتح سده و عمل راجع اشتا و توتکی جواس دافع اکثر ارض باریدہ راغی اکلا و عمل دفع و مفرور و ارام ملاؤ و نماؤ

حرف الصاد الحمله

<p>کتاب</p>	<p>ماہیت مختصر</p>	<p>باب</p>	<p>خاصیت بافعال متحقق</p>
<p>سابون</p>	<p>مرکب معروف ہے</p>	<p>گرم خشک تیسرے میں خود فی نہیں ہے</p>	<p>مول اور مکا مخرج نہیں مرزدوزندہ دہیزوں بیک شادک ساتھ لکھا نافع دروزانو عرق النساء وکلف روقیاب و فساد و کما مفتح و ملین اور دم و سا قند پنجاں کبوتر کے لکھا توڑے دالا بھوڑے کا</p>
<p>صدف منیہ سوق</p>	<p>استخوان جوان آبى شور</p>	<p>سرد خشک اول درین</p>	<p>عطت و عابس اسمال نافع لغث الدم و زوف الدم و قرحه شش کلا و مقوی لثه و دافع آکلہ من زردشا و عالی دران سنو نا و عابس عاف فتنو غار مقوی بصر و دافع قرحه چشم کتال</p>
<p>مرمر بحیث</p>	<p>کیر اسور و فہر</p>	<p>گرم خشک دوسرے میں</p>	<p>بریان کھانا اوکا دافع درد شانه و سفوف غلام اوکا ساتھ مخرج شہادہ کے دفع قوی میں تبدیل و تیل میں پاک کر پیکنا یا مسکن درد گوش ہے</p>
<p>صفت بودی کوی</p>	<p>بردیگ استاده بودار تیسرے بودی لاشی تیابان بیر خشک ماس بسیا ہی</p>	<p>گرم خشک دوسرے میں</p>	<p>مفتح سد و طایع عجم جیف و طوبات محل ریح و ہی و تھی و مقوی عمدہ و جگر و اسما کلا و مسکن درد دندان و غصہ و در بول و حین شربا</p>
<p>ضیق عربی</p>	<p>گوئد بیول کا</p>	<p>سرد و سرد میں</p>	<p>ملین اعضا متفلس و اف سرد و فترق النفس و معیہ لکھا مفتح مقوی لثه و اف معقان جارد تیار و گرم و مسکن دوسری اشا و عابس اسمال کلا و شرکاذ نافع مصل حارہ مواد طلا</p>
<p>مندی اصغر شاکر</p>	<p>ایضا</p>	<p>سرد خشک دوسرے میں</p>	<p>الضما</p>

پیش	ماہیت مختصر	تفصیل	خاصیت بافعال متحقق
مشکل از مشکل رکت چندان	چربی و شیوع	سرود و سرین خشک و سیرین	اکلا و شراب ضیف اسام بالاسی و ملا و توی او سنس جملہ افعال میں
حرف الطاء المهملة			
طباہر بنشون	بالس کے اندر رطوبت بہترہ نکتی جو دریاں کی جاتی ہے	سرود و سرین خشک و سیرین	مضر و مقوی دل معده و کبدہ ممکن التباہر اجتناب و قاطع فی صفراوی و اسہال گرم و محل و مجفف رطوبات و دافع حمیات مرکبہ کثرت اکلا و دافع قللہ و قروح و بشور و بان مضطرب و ذر و ملا و مقوی بصر و غن بنفشہ کے ساتھ معوطا
طماہل بزم و کافی	رویدگی سبزی جو آب میں پیدا ہو جاتی ہے	سرود و سرین میں	محل او دام حارہ و حارین ترف الدم طماہل و طین عصا روغن شریف میں پکا کر لکھنے سے اگر کسی کے عیال روغن شریف ملا کر کھا کر گرم پانی پیکر کر کھا جائے چونکہ جو خلق میں لگی ہو کل جاتی ہو
طراف اش گرت جواو	دویدگی پرستارہ یا یک پتیاں نامہ و راشنیں	سر و اول میں خشک و سرین	کل اجزا محل و دم و صلابت بگر و طماہل اکلا و شراب و ملا محل و بگر و دام غاہی ملا و بگر کا کھنا و کرنا نافع ترف الدم و خروج مقعد و دم بواسیر و پانی بینا طرفہ چوب میں محل و دم طماہل
طلق کوکب ابریک	معدنی جو بہتر برق و شفا رکتہ و کاسن میں جاتا ہے	سرود و سرین خشک و سیرین	دافع اسہال مہوی و کبدی و ترف الدم تمام اعضاء و تباہی گرم و خرج سب کردہ و شائد و آب بارہا کے ساتھ نافع نفث الدم و بواسیر شارب و مجفف قروح و اوام پستان و طین گوش ملا کر

طین اذنی محل ارسے	ناہیت مختصر	خاصیت بافعال تحقق
طین اذنی محل ارسے	مٹی کی مٹی بکری رنگ افسردہ گریو سے	مقوی قلب و ذہن اس سال دیکھیں جو کس اعضا کو افسردہ مٹی و نافع حساب اس سال سے نہ دانیہ سیات ماہ کے آٹھ کھل اور یہ مٹی سے ہر طرح و قریب خاصیت
طین منوم محل منوم	مٹی سے مٹی سفید و سیا مٹی سے مٹی سفید و سیا	مقوی سرد و دل مغرب و مٹی سے مٹی سفید و سیا مٹی سے مٹی سفید و سیا
طین منوم محل منوم	مٹی سے مٹی سفید و سیا مٹی سے مٹی سفید و سیا	مٹی سے مٹی سفید و سیا مٹی سے مٹی سفید و سیا
طین منوم محل منوم	مٹی سے مٹی سفید و سیا مٹی سے مٹی سفید و سیا	مٹی سے مٹی سفید و سیا مٹی سے مٹی سفید و سیا

حرف العين المهملة

عاق قرصا اکر کر صا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا
عاق قرصا اکر کر صا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا
عاق قرصا اکر کر صا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا
عاق قرصا اکر کر صا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا	مکڑی پر مٹی و دشت کی تھنہ مڑا

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	کیمیاء
قابض من مقوی است و سحر اس سال بجهت و روایت و انج نصف الدم و نصف الدم و جو اسیر و سوی الکلا و ششربا	سرد و سحرین خشک و سحرین	غیر متین شکر الطفا نیز باطلش کرانج نیز باطلش کرانج
مفتح کمال مقوی سود و بجهت طویات الکلا و محلول و اسلا	گرم خشک دوسرین	عرق الکافور کیو کر کیری
لطیف و محلول و عرق و مفید بجهت اسرار سوداوی الکلا و ششربا	گرم و سحرین خشک و اولین	عشبه شامین بین شل برده
قابض من اسهل و مانع ترش الدم و لغت الدم و نخلطی شربا و الکلا و مقوی و ملان و ملات شربا و منصفه	سرد خشک دوسرین	عشق مازو باجو پس
خاکستر و سکی کل حکمت مفت و بجهت سنگ گرده شربا الکلا و ششربا	سرد خشک تیسرین	عقرب مجر بجی تیز ووی
محلول و لطیف و مقوی و اسهل و در بول الکلا مفتی و روح و در طلا و در حرمین	گرم خشک دوسرین	صلک البطم گوندی و دخت بطلک
طلا و دوسرین اجناس که ساتھ مقوی قضیب و سوخته او کا بجهت و انج اسیر طلا و	سرد خشک	عرق زرد و پود جوکت کیری
محلول لطیف و اسهل و مسکن حرارت افغ حیات کرک الکلا و شربا و برگ و شاخ محلول و دام نمازا	گرم و سحرین	عشبه الشلب اگر شربا و انج و برده ترک مکون
حافظه و روح و مقوی و حواس کرک شربا و باده مفتی سرد مقوی و مانع و دل طیفین بن الکلا و شربا	گرم و سحرین خشک اولین	عشبه الشلب شبه منجد و شربا
مفتح سرد و مقوی طیف مقوی اعصاب جو اس و مانع و رکب و قلب با حشاشا خصوص و الکلا	گرم و سحرین خشک و سحرین	عرق الکافور اگر شربا

۱۰

ماہیت مختصر

خاصیت بافعال تحقق

عمر و مقام اگر

لکڑی پر اسی بزرگ
وہاں خوشبو آتی ہے

عمر و مہلیب

بھل چو کیلا ہوتی
لکڑی کے

۱۱

دافع امراضی و راکھ

غالیقون

لکڑی پر جو سفید اور
مستطیل لکڑی کے

خانٹ

گھاس پر باریک قلع

حرف الغیجہ

سہل افلاطون و لطیف افلاطون

سہل افلاطون و مسند پتہ

حرف الفاء

مفتح و مغلل و صنف و صنف

مفتح و مغلل و صنف و صنف

مفتح و مغلل و صنف و صنف

مفتح و مغلل و صنف و صنف

مفتح و مغلل و صنف و صنف

خاصیت بافعال متحقق	نامیت مختصر	فہم
عام منفعہ وافع الخیر لیا۔ خوش معوی قلب و کتہہ بھونک لکھو و معوی مدہ و غلط سنی و بہی و ہمتی طعام اکلا	عام خشک لکھو کستہ کر خشک تیسرے کین	معروف ہر عام بطور مدہ و معروف دیگر خشک لکھو جانی ہے
عمل باج و شمع شکر و متعہ سد قاطع لز و جبت اخلاط مردبول و جین خورج بنین اکلا و ستر یا	گرم خشک تیسرے مین	نظر اسالیوں کرنس کو بجا
نافع امر لہر بارہ مثل نفل لکھو اکلا و ستر یا و طلبہ ارد و مدینا	گرم خشک دوسرے مین	نافل شہو پر نسل
پھل مدفع تخم معوی مدہ و با منہ نافع لقوہ و فالح و بہی دافع درد رحم اکلا و آب نیسا اندہ ناک مین شکارا نافع درد شقیہ	گرم خشک دوسرے مین	فندق سندی بہی ریٹھ
عمل اور ام و نافع درد منہ و او و مجور یا	گرم تود و سر مین	ریدیکل تن مجاڑی کے بیک کتہہ ای بہی لکھو
منفعہ مردبول و جین نافع فالح و لقوہ و یرقان و امر مین طوال و صلح اخلاط و نافع سرخ بارہ اکلا	گرم خشک دوسرے مین	بڑا کونج یا نل سیای نہ بیٹھ
ناشیف رطوبات و مدہ و سہل آنکھ کا کھلا و معوی بارہ و مفرح طبع و مزایق سموم اکلا	مردبول مین خشک شہی مین	پتھل ہے معروف نیروز فیروزہ پیروزہ

حرف القاف

عابس اسہال غیر امتلا و نافع مسکرنی و معوی مدہ اکلا	پوستہ اندرونی گرم خشک لکھو	سعد پیور کے نہ	قافہ شکر لکھو بہی معوی
پانی او کا ناک مین طوالتا و آنکھ مین لکھو نازیل تیان	گرم خشک مین شہی مین	معروف ہے	نہ لکھو کرنس کو بجا

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	تقسیمات
مسئلہ افلاطون متحرکہ مفید استسقاء در دیگر درم اکل و شربا	گرم خشک دوسرے میں	گھاس ہر نہایت تلخ چراغ
مضغہ آب جو شانہ برگ و پوست پیخ سے دافع خناق و در دلو و نما و برگ تازہ دافع سم گزرم و زرد و پنبہ سفید بجف جراحات ہر	معروف ہی مع تخم کے کیا کر برگ و پیخ و تخم ہر دو روئی ہو تو و بار یا میں ہر	تقلن کپاس تقسیمات
مسک و مخدر و مطبش و مہی و تہی و مکدر و رواج و ولد تہی نظر و فکر اکل و شربا دافع جو اسیر و خروج مقد و نما و دلا	گرم خشک تیسرے میں	گھاس ہر معروف تقسیمات
مخرج گرم شکم و سہل و طوبات اکل و بجف جراحات و خروج ہر استعمال خارجی	گرم خشک دوسرے میں	معروف ہر خوش گرم و خج تقسیمات

حرف الکاف المتازی والفارسی

مفج و مقوی دل و داغ نافع مہیات حارہ و سکر تشنگی اکلا و شربا و زیادہ کھانا موجب تخمیر و شربا و رواج و قاتل مفری و نافع حکم و جرب علما	سرد خشک تیسرے میں	معروف ہر گوند و زیت کا کافور کپور
مفید حال و ضیق النفس و طوبی و سہل و تہی و طوام اکل	گرم خشک تیسرے میں	کڑی ہر مجموعہ مشابہ یوست شلخ و زکے
در بول نافع امراض خصیہ و قضیب و بجف قر و احباب و کثرت سے کھانا مقصد مدہ ہر مصلح گلقتد	سرد خشک دوسرے میں	بچل ہر گھاس و ستان و حوالی کا نافع ہر ایک اکل

کتابت مختصر	کتابت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
کالی زیری	کرم شک	دافع اوجاع و محلل اولم بزره و ملازمه
کلی خون	کرم شک	خارج بنیم دافع قروح و محلل ورم طحال اکلا
کتابت کباب	کرم شک	مطعم و مفتوح و محلل و در بر اول مفید ریاضات باره و در سینه
کرم شک	کرم شک	محلل و مفتوح و سخن و مفتوح و مطبوخات و در سینه و در سینه
کرم شک	کرم شک	دافع زکام و سیاه کش و اولی بال سفید کش و ملازمه و آب جوش
کرم شک	کرم شک	نامیه المریض و نفی و در رقان و رسد القیه و در استفاد و در اول اکلا و اول
کرم شک	کرم شک	دافع و در سینه و در سینه و در سینه و در سینه
کرم شک	کرم شک	محلل و مفتوح و سخن و مفتوح و مطبوخات و در سینه و در سینه
کرم شک	کرم شک	محلل و مفتوح و سخن و مفتوح و مطبوخات و در سینه و در سینه
کرم شک	کرم شک	محلل و مفتوح و سخن و مفتوح و مطبوخات و در سینه و در سینه
کرم شک	کرم شک	محلل و مفتوح و سخن و مفتوح و مطبوخات و در سینه و در سینه

کرات گندنا	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
رودیدگی معروف ہے بستانی و محرابی	گرم خشک تیسرے میں	مفتح و مطلق و منقی قصہ ریه و مقوی ہائیمہ نافع قوی در ربول و حیض اکلا و کاس رعاف طلاؤ
کرفس ہنودہ	و انہ بخود نمیدار تند بوی و تند مزہ	محل ریح نافع ربو و منیق النفس و در راحت و نیت رطوبات سدرہ اکلا و محل اورام نماد
فند مسک کرد یا کمون	فاندہ بخود شاد زیدہ سیاہ کے مگر تلخ	محل و مطلق نافع معول بخورہ سفید منیق النفس اکلا و جالی بصر کلا
کنوڑی کوئی	رودیدگی شہور ہے	سفید سعال معدی سادہ اخلاط و رافع معوم شربنا
کینلی کشلا	ریشہ از جڑ پو کھاس کی	مقوی معدہ و احشا و مفتح سدرہ رحم و گردہ در ربول و حیض اکلا مقوی و زمان سنوٹا
بگڈرا	پهل پزل ریلہ کر گھاس نہے چوستے	طلاؤ رافع مہانہ نماد محل اورام و نافع زہر جیوان مگزندہ و شیش زن طلاؤ
مگل آووی	پھول معروت	پھول نافع امراض بارہ و درد گردہ و محل خون منجمد مخرج سنگ گردہ و شانه شربنا
مگل منندی	معروت شہر پھول رنگ برنگ	براکا اچار ہوتا ہر و تخم در و رافع قروح غصص مقعدہ آب افشورہ پھول رافع رصمت سوزش آتش و آب گرم طلاؤ
مگلوی سرخ	ریشہ پھول پهل و قون اور دوار پهل پستی و سرین و کا ریشہ دالہ و ریشہ کاجی	وافع حمیت خرمہ و مرکب غصص نشا بستہ او کا و مفتح سدرہ و رافع شفت احشا اکلا

کتاب	ماہیت مختصر	نامیت بافعال متحقق
کلیش ایکٹ نورہ چرنا	معروفہ علی سیکو پرنا سنگ کامہ خشتک دو سر	مفسول اوکا اندر اساتھ سیکو اجزا کے جمید جماعت و غیر مفسول ہال پوست و گوشت افہ اوکا لڑے والا بالوں کا ورنال بون کنڈ کے ساء دایع و غیر سونگی آتش ملدا
کماہ سارنغ کشمیر سہول	اکل زمین پر شکتی مانی یٹ مانی و اندر اوکا کرم سیکو	مقوی بولر کتا و دیگر جماعت خور و افہ و ساء سرد و سر
کرمس پینا کونڈ کماڈر کوس	سرد و سر کرم خشتک اول مین	مناظرشی مقوی باد جھف رطوبات استا و نرٹ دایع حریان اکھا
کماڈر کوس کماڈر کوس	رویدیکر سیکو کی موری سے کرم خشتک دو سر مین	مناظرشی مقوی باد جھف رطوبات استا و نرٹ دایع حریان اکھا
کماڈر کوس کماڈر کوس	رویدیکر سیکو کی موری سے کرم خشتک دو سر مین	مناظرشی مقوی باد جھف رطوبات استا و نرٹ دایع حریان اکھا
کماڈر کوس کماڈر کوس	رویدیکر سیکو کی موری سے کرم خشتک دو سر مین	مناظرشی مقوی باد جھف رطوبات استا و نرٹ دایع حریان اکھا
کماڈر کوس کماڈر کوس	رویدیکر سیکو کی موری سے کرم خشتک دو سر مین	مناظرشی مقوی باد جھف رطوبات استا و نرٹ دایع حریان اکھا

ہامیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
<p>جراثیم ہندی مروت جراثیم برسات میں</p> <p>گرم خشک دوسرے میں</p>	<p>پھول تازہ اور سکے پانی میں بیکر چھان کر شکر سفید ملکر پینا امراض طبعی سینہ و بواسیر بادی و تپ بلغمی کو سفید ہو و در پیل شرب عبا و نافع قرۃ العلیل و روزنا</p>
<p>دو میدگی سینا و ہرستا کی پھول گول تل غازی زخموں کے خشک سفید یا زرد ہر پھول سے شاخ نکل کر پھولتی ہے</p> <p>گرم خشک دوسرے میں</p>	<p>جوشانہ اور سکاد و ایک زعفران کے ساتھ پینا دفع تپ بلغمی میں پھول ہو و دونوں قسم کے بر تان کو دفع کرتا ہے اور پس کر پانا جملہ قسم سوم نباتی و حیوانی کو دفع کرنے میں نفع نظر ہے</p>
<p>گھاس پھول مغروں پر شاخ و پتی باریک وقت صبح کے پھول سفید ہوتا ہوتا ہے</p> <p>سرد تر دوسرے میں</p>	<p>جموئیانی میں تر کر کے ملکر چھان کر شکر تمام ملا کر پینا یا سفوف کر کے باقی راج شکر کے کھانا و نافع عدت سفوف و تپ سفوف بادی و سوزاک جدید کیا ہو</p>
<p>دشت خور و بستانی ہو سرخ مرعی و اسٹنے سے عاب نکلتا ہے</p> <p>پھول گرم تر دوسرے میں</p>	<p>پھول دفع خفقان گرم و سرد مقوی دل محسن رنگ زریں و خوش و مقوی باہشت و اب الصالحین و کلفند و عرق سے متعل ہوتا ہو</p>
<p>گوئی کی طرح گھاس کے جلیان گرمی اور گھاس کے قریب کرنے سے لگا کر اور زمین لپٹ جاتی ہے</p> <p>سرد اول میں خشک دوسرے میں و بقول مستند دوسری میں</p>	<p>مقوی دل و معدہ و قاطع نزوف الدم و نزلات راخی و نافع قوی و دفع ضعف گروہ و شاد و قیوان و نافع زحیرانی ہامیت الکلا</p>

بایلیت مختصر	بایلیت مختصر	بایلیت با افعال متحقق
شکران الدن گاز زبان	برک پر کنده و کھوڑی تر کرنے سے جان بکلتا ہر سرد تر دوسرے میں	مفرح و مقوی قلبی ارواح و حرارت غیری و اعضا رغبت و میل صغیر و دافع تشنگی و دافع سرخس و بلیس و بلیس اکلا و شیر
بیکان اکل باز تنک	دل کے قبل اس نہایت بہوئے چھوٹے اور گرد بھی سرد خشک دوسرے میں	و لے قابض اسہال و عابس لغت الدم و دافع نرفا الدم اکلا و تیر و تخم یا جو شانہ برگ کا نافع درد گوش قطوڑا و دافع درد دندان و قلع کا خضند سے
سان المعانی اندرو	تخم ہین پتیل و فانی بشک جو گرم دوسرے میں خشک سا اول میں	بہی و سکن جاع و درد و پلو و منیق النفس و دافع منفس و درد مکر اکلا و شیر
لعل خیتانی لعل	شنگ پر گران بھوڑ مستدل شری دوسرے میں اول میں	مفرح و مقوی قلبی و عصاب و قوت باصر و عابس نرفا الدم و بوا سیر اکلا
و لعل یاد بجان مری	مستعل پوست پتیل گرم خشک تیسرے میں	شند و مہف و مسکن و درو طلاء و ضما
لک لک لاچھ	وخت بین رنگ و غیرہ کی شاخ بین بکرت پیدا گرم دوسرے میں خشک تیسرے میں	مغلط منی و دافع لغت الدم و مقوی اجسا و صری بدن اکلا و دافع درد دہینا
بوز المری باز ام تلخ	مغزوف گرم اول میں خشک دوسرے میں	دافع صلیع صا و اس کے کے ساتھ مقوی بصیرت کا مدد او کا نافع درد گوش و کری قطوڑا
لو لور و رار رسوئی	سروٹ عین حیوانات دوسرے میں سرد خشک	مفرح قلبی لطف و مقوی اعضا و قوت ہوا و ارواح و دافع جعقان و عین و قوت حش و لغت الدم اکلا
حرف المیم		

کتاب	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
ماہیت	جڑی و میوہ و ارباب و حبیب اور خشک	مردم خشک تیسرے میں
ماہیت	گھاس و جھکے و عسل شیات متحمل ہیں	سرد خشک دوسرے میں
مال گنگی	دائے میں سرخ خاک و سرخ	مردم تیسرے میں خاک و سرخ
بلخ	شیر و بھینس و گاو تیسرے میں	سرد خشک تیسرے میں
مرد کندی	تخمین متا۔ باجر کے تراولی میں	سرد و سرد تراولی میں
مرجان و گچا	سرخ	سرد و سرد تراولی میں
مردا و گچ	جسم مدنی سرخ	خاک و سرخ تیسرے میں
مرد و گچ	مردیگی سرخ و ج	خاک و سرخ تیسرے میں
مرد و گچ	مردیگی سرخ و ج	خاک و سرخ تیسرے میں

کرم خشک	ماہیت مختصر	خاصیت	خاصیت بافعال متحقق
کرم خشک نات کسوری	خون بنو خوشنات ایک قسم آہو کا	گرم خشک تیسرے میں	ملطف و منفع سد و محمل افلاک لزج و راج و منفع و منقوی دل و راج و حرارت غریزی و حواس اکلا و منفع فالج و نقود و عیشہ و صرع اکلا و نہ ہینا
مشطراشیع پودنی کوی	رویدگی بودار ہے مشابہ پودنی کے	گرم خشک تیسرے میں	مقوی آہتا منقوی طو بات سینہ و رحم سے منفع سد و نافع قوی منفعی منقوی در پول و جین اکلا
مشطراشیع مفطلی	گوند ہے	گرم خشک دوسرے میں	ملطف و محمل جالی و قابض و مقوی قوی و اعضا و ریشہ و صعد و جاذب طو بات و بغیر و نافع صراع بارہ اکلا و نافع اوجاع بارہ و ریاضی تدہینا
مفطلی مفطلی	گوند ہے	گرم تیسرے میں خشک و سرخین	جالی و محمل ملین نافع در و گلو و سر و رطوبی در و پود منفع جگر و فقس و بواسیر ریجی اکلا و طلاؤ
مفطلی مفطلی	جڑ ہر بزرگ سفید	گرم خشک دوسرے میں	بہمی و سولہ منی و نافع منقوی النفس و بواسیر و محمل راج و نافع پر سیا اکلا و کچر و عید کسانہ کھانا و نافع حمار و بد جاع
مفطلی مفطلی	جڑ ہر بزرگ سیاہ	گرم خشک دوسرے میں	سپیڈ سے قوی زیادہ ہر سب فعال میں و مقوی راج و صرع و محمل ہوا بارہ و رطب و منفع و جالی و منفع عیشہ و نقود و غیرہ امر ان مانغی اکلا و نافع آلام شریہ و سقطہ
مفطلی مفطلی	سریت سے نکلتی ہر معروف	سر و خشک اول میں	غیر واد اسکے جو شانہ جسے شہد میں و درم کہ کو سفید

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	تفصیل
ملطف و جاذب مفتوح و قاطع ترنفا الدم و ہائیم علم اکلا	گرم خشک تیسرے میں	بسم معدنی
برگ گل مقوی الی و مانع و مسکن ارث و مانع تشنگی و مسفر و خشونت سیدہ و منوم و مانع اعلام رویہ شراب و اداجا اسہال مانع ترنفا الدم امسا اکلا	برگ گل سرد تر دوسرے میں بیشک و سرین	رویدگی آب پتری و سفید پیچھو لون و دانتہ متعل بدوا ہے

حرف الواو

ملطف و جالی و مفتوح و قاطع بلغم و محلل رانی قوی مانع و مانع فایح و مسکن اکلا و باسکنتال خارجی	گرم تیسرے میں خشک و سرین	جڑ بحر تندبو
مقوی اعضا رئیسہ و مفتوح و ملطف و مسکن خفیت و مسکن حرارت جگر و قلب و مودہ اکلا و شرابا و ششما گر جو سے محوک نزلہ	مرکب القوی	پھول انعام چمیدہ مودہ
گوشت گرم خشک و سرین	گوشت گرم خشک و سرین	جانوزی مودہ سے

حرف الف

محلل و ملطف و مانع او جاع اعضا اندرونی و بیرونی اکلا و شرابا	گرم تر و دوسرے نہیں	پھل مشابہ شکر ہے مگر اوس سے کلان
---	------------------------	-------------------------------------

ماہیت مختصر

خاصیت بافعال متحقق

باز سنگھار	بمحل معروف ہو	گرم خشک دوسرے میں	بمحل صلیب خوشن خون و منفرا شریا و مانع در درما
تالم چشمہ	داندہ پاخو و سرخ رنگ تر کرنے سے عاقل	گرم و دوسرے میں ترا دل میں	بسی مؤلفہ منی و صلیب اساد و منحہ سند اساد اکلا و عملل اور ام ضاردا
بہند باکاشنی	معروف ہو و بیدگی بستانی و معمرانی	بزرگ سر و تار خون و سر و تار	مسکن حدت منفرا خون و شریکی و متع سد و عروق و مانع خفقان و متعوی قلب و منفہ اساد و قند در دل و تر اعلہ

حرف الیائی للتحانیۃ

یا مین یا مین پسینلی	بمحل معروف ہو	گرم خشک دوسرے میں	منفہ و متعوی مانع و سہل بلغم و سورا محک باہ منحہ گرم شکم اکلا و شریا و مانع ناخندہ چشمہ الکلیا
یا قوت	بمحل معروف ہو کوہ پستان کارانی کوہ	گرم خشک دوسرے میں	منفہ و متعوی اعضا و ریشہ شریا و مانع سرخ قلبیقا
یاسب	بمحل معروف ہو	گرم خشک اول میں	دافع تو حشر خفقان و مانع لیاد کسب اسال مانع سمیت اغلاط و متعوی سدرہ و دیگر اکلا و شریا و تکبیر لکنا نامفید خفقان ہو

مقالہ دوم بیان میں اون اشیا کے جو غذاؤ یا ثقاہا یا سہل
عادت یا بطور تو ابل کھائی جاتی ہیں دواؤ بھی کلا یا جزا

کتاب

ماہیت مختصر

باب

خاصیت بافعال متحقق

باب الالف

آلوت	چند معروف ہی جسکی ترکیب	سرد خشک	مخلط مٹی و محرک باہ و کثیر لفظا اکلا و دفع بیاض شہرہ
ع	پہل تیش ہر اقسام	سرد تر	مطفی حرارت سکون تشنگی مصل و سہل صفرا و دفع صمیات
الز	مقصود ہر شے شالی سے	سرد تر	سودا بلغم مسنون بن دفع حرارت تشنگی و زہیر و سہج
چاول	ہر دو اقسام چند ہوتا ہے	خفک و سکرین	ملین و مطفی حرارت و سکون تشنگی و کم نفع بسبب دیگر
اشفا ناخ	بہر دو اقسام ہر دو ہوتا ہے	خفک و سکرین	بقول کے غلاؤ و دوا و مضر سرد و زمین مصلح تو ابل حار
زیت	تر یا سرد تر شے مانہ	سرد خشک	دفع حرارت مگر مقوی مدہ قاطع صفرا و دفع ہیجان
انج	دفع کلاں کے پھل	سرد تر	خام و ترش سرد
آب	بہر دو اقسام مختلف ہر دو	سرد تر	مقوی و سکون بدن و سہی مولد خون اکلا مگر نفع
انٹ	معدہ ہر	سرد تر	مصلح زہر خلیل یا زہریب
انٹ	معدہ ہر	سرد تر	سکون حرارت مقوی مدہ و جگر اکلا
انٹ	معدہ ہر	سرد تر	مقوی مدہ ہا فہم طعام محففت رطوبت اکلا
انٹ	معدہ ہر	سرد تر	مقوی مدہ ہا فہم طعام محففت رطوبت اکلا
حرف الباء التاری والباء الفارسی			

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بازو
بازو

بزرگ	ناہینت مختصر	بزرگ	خاصیت یا افعال متحقق
بزرگ القصد خسار در ساز کجیے کا بیج	معروف	سرور دوسرے میں	غیاں نہ ختم نیکوب و شیرہ اسکا دافع خوشن و منفرد نافع حیات و امراض حار و مدر بول شراب اکلا و محل اور ام ظاہری ساتھ بورہ و شہر کے ملاؤ
بزرگ القصد نہ بولے کا بیج	معروف	گرم اول میں تر و دوسرے میں	مفتوح سدہ کبد و عروق ماسد لقا مدر بول و منفی کردہ و نشانہ و مولدنی و شیر و مہی و مسن و دافع خشونت سینہ و پتہا و حارہ اکلا و شیر باد نافع کلفت ملاؤ
بزرگ القصد خسار در ساز ہندوان کا بیج	معروف	سرور دوسرے میں	مقوی و مرطب باغ و مسن بدن دافع خشونت سینہ و سر و حار و مسکن تشنگی و پتہا و حارہ و حرقت بول و قریح و حار و مخرج حصات اکلا و شیر باد
بزرگ القصد خسار در ساز کجیے کا بیج	معروف	سرور دوسرے میں	مرطب باغ و سینہ نافع ترقی و سر و تابیں و دافع حرقت بول مولد شیر و مہی اکلا و شیر باد و منوم
بزرگ القصد خسار در ساز کجیے کا بیج	معروف	سرور اول میں تر و دوسرے میں	مرطب باغ و منوم دافع خشونت تقدیر و سرور نافع ضعف کبد و حرقت نشانہ و ترقی و مہی و مسن بدن و حار و مخرج حصات اکلا و شیر باد
بزرگ القصد خسار در ساز کجیے کا بیج	معروف	گرم و دوسرے میں تر و اول میں	مقوی و نافع فایز و تقوہ و در و مکر و اعضا اکلا و دافع اوجار و خفاؤ

خاصیت بافعال شتوق	ماہیت مختصر	ماہیت مختصر
منفع سرد و مقوی آہستہ و مقوی باہر و سرد خون مصالح و دافع فساد و نفخ اکلا و نفخ دماہل و اورام ضار و	گرم غیر سرین خشک اول بین	بزرگو نبات مزومہ کی نمک و قابل کے
مرطب و مومن بدن منفع سرد و دافع یرقان و کثیر و عرق بول و دافع کستھا اکلا و شیر و نفخ اوسکا و دافع تب صفراوی و در بول سترہ	مستل سردی گرمی بین تر اول بین	پھل مرصوف بین نبات مزومہ کی
مسکن حرارت و خشکی و در بول مولد نفخ و دافع حریت صفراوی اکلا و شیر و نفخ و نفخ اوسکا مقوی و مرطب و دافع حرارت احشا شترہ	سرد تر دوسرے بین	پھل کلان نبات مزومہ کی مرصوف ہے
مرطب بین طبع کھنڈاؤ و دافع اوجاع گرم و کثیر مصل صفرا و دافع حرارت طبع کھنڈاؤ و کثیر	سرد اول بین دوسرے بین	قسم بقول سے
مصل صفرا و دافع حرارت طبع کھنڈاؤ و کثیر	برگ سرد تر دوسرے بین	قسم بقولات سے تخم خورد و سیاہ
مشقی طام و طبع سب و دافع حرارت سردہ اکلا	سرد و کثیر خشک اول بین	روییدگی ہے
مقوی ل و دافع فساد و اکلا و دافع مریات اکلا و کثیر اجزا محال و اورام و دماہل ملاؤ	سرد اول بین خشک کثیر بین	پھل بین مرصوف اقسام شکاری سے
دافع نفخ و طبعیات و محال و کثیر اکلا و کثیر مصل	گرم خشک دوسرے بین	پھل و راتخ محال پیداوار رسات اقسام شکاری سے

۱۰۰	خاصیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
تفان سبب	پہل سرور ہے	شیرین گرم اول نرو و شیرین سرد اول
نرخ نما میوه رطب و شکر	پہل سرور است	گرم دو سکن تراول میں
نمندی اشلی	پہل سرور باقسام	سرد اول نرو و شیرین
تنبول پان	پہل سرور باقسام	گرم اول باقسام نرو و شیرین
جنا کو تما کو سوتی	پہل سرور باقسام پہل	گرم اول باقسام نرو و شیرین
نری	پہل و پیدگی برسات باقسام	سرد تر اول میں
مین ابخیر	پہل سرور باستانی	گرم تر و سرد میں
مین کھوڑ	دخت و پهل شایخیر پہل سخت ہو	گرم تر اول میں

کے	ماہیت مختصر	خاصیت یا افعال متحقق
تیند	پھل دشت کو ہی ترش برابر آٹکے	مجھت رطوبات و سخن طبع اکلا منفرد ہم ایک قاتل مقل طلاء
	حرف التالی فی الفوقانی	
پہل جگر روت	معروف ہے	سردی و گرمی سینا انتلاوت و شک اول بین
پہل جگر روت	جڑ معروف ہوا قسم تو ایل سے	گرم شک تیسرے بین
	حرف الجیم	
جاسون پان بھلیندہ	پہل ہندی شور	جلا جاسر دوسرے بین شک اول بین
جاسون پان بھلیندہ	غلہ معروف ہے	گرم اول بین خسک دوسرے بین
پان	پتیاں سرد یا قسم چد	گرم خسک دوسرے بین
پن	معروف ہے	سرد تر دوسرے بین

ماہیت خاصیت بافعال تحقیق

اولیٰ مرتبہ حیوان خود پرندہ نازا
 یعنی دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 یعنی دافع دلدی ہمارے کمرے کی بین دوسرے میں
 دوسرا دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 دافع باغیاں چشم کھلا

سرار البحر قسم سوم بالی پر
 یعنی دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 یعنی دافع دلدی ہمارے کمرے کی بین دوسرے میں
 دوسرا دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 دافع باغیاں چشم کھلا

ترو معروف قسم بیہوشاں
 یعنی دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 یعنی دافع دلدی ہمارے کمرے کی بین دوسرے میں
 دوسرا دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 دافع باغیاں چشم کھلا

عشیر مرتبہ
 یعنی دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 یعنی دافع دلدی ہمارے کمرے کی بین دوسرے میں
 دوسرا دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 دافع باغیاں چشم کھلا

جز گردان
 یعنی دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 یعنی دافع دلدی ہمارے کمرے کی بین دوسرے میں
 دوسرا دافع امراض بارہ و دافع اشتقاق و دافع باغیا
 دافع باغیاں چشم کھلا

الحاء	ماهیست مختصر	خاصیت بافعال متحقق
حرف الحاء المهملة		
حساب کنند مجردی	محل کما می کنند هیچ یک نرسد نزد خویش بوداوی و منفرغ گردد و بی گشتن	گرم زد و در مین منفرغ او سکا
شیر افشاید بسته	منفرغ گردد و در او سستل	گرم اول مین شکست و در مین
شیرین شود چنانچه	سرو و یخ منفرغ شکل منفرغ و سکا	گرم تر اول مین
شیرین شدن بزرگ	کیاس گانج مستعمل منفرغ و سکا	گرم و در مین شکست
تفرغ غور عصاره انگور بنام و در	سود و در مین شکست اول مین	مقوی باه و در مین فالج و در مین
ملیت انور اکثره جنگ	گرم و در مین انجمنان کا	سمن و در مین مقوی قضیب طلا
ملک چوکا	بریک تر مین بریک تر مین	سمن و در مین در مین شکست
میس غود چنان	گرم شکست اول مین	سمن و در مین در مین شکست

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	ع
مولد خون صالح نافع امراض بارده مفید نا فہین گوشت گرم خشک ل مین	طائر سرو	درج نیر
مقوی صمدہ و ملضم طعام اکلا مقوی مانع ضما	چل و کھلا قیام میں گرم اول مین خشک و دس مین	دست و پیر چر شینہ
نافع محدودین ملین شکم غذا	سرد تر اول مین	پل سے تر کا سکا
جید غذا مقوی اعضا و ارجاع مولد خون صالح مسن بدن نافع امراض بارده و سہی غذا	گوشت گرم دو کھرت اول مین	دیکھ کر سرور طائر اہل سروت ہو دیکھ کر دجاج مادہ
نافع امراض بارده و مقوی اعضا صالح الکیرس غذا	گرم خشک دس مین	چر پیا صحرانی مشابہ یک دوجا کے
		دیکھ الہر کی مرغی

حرف الذال المعجمۃ

ذہ جوار	ذہ سروت نرزد و اجا کاکو است با قسم خندہ	ذہ سروت نرزد و اجا کاکو است با قسم خندہ
ذہ جوار	ذہ سروت نرزد و اجا کاکو است با قسم خندہ	ذہ سروت نرزد و اجا کاکو است با قسم خندہ

حرف الزاء المہملۃ

زہ لور تارو	زہ لور گندہ و طویل مائل سرخی	زہ لور گندہ و طویل مائل سرخی
زہ لور تارو	زہ لور گندہ و طویل مائل سرخی	زہ لور گندہ و طویل مائل سرخی
زہ لور تارو	زہ لور گندہ و طویل مائل سرخی	زہ لور گندہ و طویل مائل سرخی

کتاب	ماہیت مختصر	باب	خاصیت بافعال متحقق
تشریح کتاب	معروف بزرگ آب و نیشکر سے بنان جاتی ہے	گرم تر و سرد میں سفید	طبعین مسجع و طاق و سیدہ و شمش بلبی و بلوبات و سبیل و النوف و محمل یاج و مقوی باہ و مولد غول صالح و دافع فساد و خلاط فقد و مائع خون و طعم اکلا و مشربا
شلت آب جو	جو بزرگ شکل گیہوں کے پتہ ماکول سے	سرد اول میں تر و سرد میں	مسمن بن ساقہ شیر و مرغی کا گوشت و طبعی حرارت عمدہ و سیدہ و دافع سرفہ اکلا
سخلق یقین	بڑی شمشیر کا برک سائن کھایا جاتا ہے	مرکب القوی ماکس حرارت	مولد خون صالح مقوی باہ و طالع طعم اکلا و محمل و شمع اور نماز
تسلیف و کشت سنگ نیش پکھوار	جانور معروف آبی و بری جو آبی ہر قسم کے پانی میں تسلیم ہے بری زمین کو کھد رہتا ہے	گوشت آبی گرم تر و سرد میں برقی لا گرم خشک و سرد میں	گوشت و سنگا مقوی باہ و اعصاب گرد و جاس حین و محمل یاج و دافع صغ و شمع و در و فاسل و نقرہ اکلا و ناک میں قطور زہرہ کا دافع صغ و کان میں دافع کری و اکحال زہرہ و دافع نزول آبی بیاض و شیم کا
مسمن کچھ	آبی و گرم و سفید و سیاہ و بخور جوتے ہیں روغن کاللا جاتا ہے	گرم اول میں تر و سرد میں	طبعین شکم من بدن افغ شونت طلق مقوی باہ و کلا و شیر و استعمال بقدر اولی ہر اکلا و محمل یاج و دافع اور جامع تدبیرنا
سکرت ماہی پھل	حیوان آبی اقسام چند کلال و تر و معروف ہیں	اقسام سرد گرم خشک و سرد میں اقسام کلال گرم و سرد میں اول میں و بالکیر افرق انسانی	بہلا اقسام سرد طبع البقم و مولد خلاط علیہ ظہ و مقوی باہ خصوص قسمر و صود و نور

ماہیت و خاصیت بافعال متحقق

دشت کلاں بندی	مشتک	دافع ریح و اوجاع و مسخ بدن شتی طعام اکلا و محل
سجینہ	مجمیع اجزا	اورا دافع اوجاع بارہہ طلاؤ و نماؤ
سجینہ	مجمیع اجزا	مفید و ضرر میں منتظم منی مقوی باہ
سجینہ	مجمیع اجزا	و قباض مصلح قند سیاہ

حرف الشین

رودینہ ناریہ	مزدوم	محل منتفع اورام ضامہ و مفتوح مسدود
سویا	منجملہ بقولات کے	بارد و آتش و باضم طعام و مقوی و مکیج و درجول
		اکلا و مشربا و دیگر کجف لطویات و محل ریح و مسدود

اشرفیہ شیناچل پھل ہے معروف اقسام

میں و حرک سوا و ساکن و سکون و کشش و کشش کا

میں تپ و پیا جوتی و مقرر و کما و کما پس کر گشتہ

بالون کی جو زمین مرنی ہیں دینی لگاتار سے زمینوں کے

کیڑے مرنے ہیں

دع جو	معروف پیداوار بیج کا سرور	ن سے غذائیت میں کما اور قباض و دافع غلیان
گوشتی	اجزاء کے کولہ سے	مقرر خون کا اکلا
تند سکنہ	مرد و بیگی ضرر و بلا	قباض و نفلی و مقوی باہ اکلا قند و مصلح
تند سکنہ	شرکے و فہ ہے	اول میں
تند سکنہ	مرد و بیگی ضرر و بلا	مرد و بیگی ضرر و بلا
تند سکنہ	مرد و بیگی ضرر و بلا	مرد و بیگی ضرر و بلا

شفت	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
شفتوت نور	پھل مروت ہے شیرین و خوش	ملطف و منع و مسکن است خون صفرا اکلا و غرغره او سک شیرین کر اولین ترش و مراد اولین درد و خشک و شیرین

حرف العین المصنعة

عین مسو	قلہ خوردنی پیداوار بسیج	گرم اولین خشک و کسریں	نقل و طبعی البضم مولد خون سوداوی غذا و مصالح ترشی در دهن زرد
عقراقی الصفو	جڑو زرد رنگ خوردنی بنجہ توابل کے	گرم خشک دوسرے میں	منفع سد و خفط طویات مسکن در دهن اکلا جالی بصر و دفع امراض سیم کلا و دمنضج و عین سے دفع در دهن است
عقل شد	موت و کھیاں چھوٹکی شیریں یا آشیامری کرتا ہے	گرم خشک دوسرے میں	مولد خون صالح و بعضی اخلاط محترق و جالی و منع بلغم و نفی سینہ و مفید امراض بار و طب اکلا و منضج او دام و مایہ
عقی الراعی	مروت ہے	سرد تیسرے خشک اولین	قابل منافع ترش الدم و غث الدم و قو و ہمال منہ و کلا و فاخر ہر سموم ماکولہ و شرابا و اکلا
عقب انکور	پھل بہن مروت	گرم تر و دوسرے میں	سریع الانحدار کثیر الغذاء مولد خون صالح دفع علل باربدہ اکلا و شرابا
عقاب لاتی	پھل بہن گول سرخ رنگ شایہ کنار محرائی کے	گرم تر و دوسرے میں	منفع و مسکن اخلاط غلیظہ بلغم صمد و نافع سرد و معال و تب بلغمی اکلا و شرابا

حرف الفین المبحجة

عقب اسخجہ	درخت کلان شایہ غناہ کے	شراول خشک دوسرے میں کج اجزاء	پھل پھول مفرغ قوی و تقوی با قاطع صفرا مسکن قو و دفع صعود بخود و مایہ سال و دفع تقطیع بول اکلا و شرابا
-----------	---------------------------	------------------------------------	--

نظارت منزل شعب	بجلیان بنوین دوسرین	سرو تر دوسرین	خاصیت بافعال شفق
-------------------	------------------------	------------------	------------------

حروف الف

فائز پارت پجارت	دشت مشرب	پجل سرو تر اولین	آفتاب سرو تر دشت مشرب
--------------------	----------	---------------------	--------------------------

فائز پارت پجارت	دشت مشرب	پجل سرو تر اولین	آفتاب سرو تر دشت مشرب
--------------------	----------	---------------------	--------------------------

فائز پارت پجارت	دشت مشرب	پجل سرو تر اولین	آفتاب سرو تر دشت مشرب
--------------------	----------	---------------------	--------------------------

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	ماہیت
مقوی پاہ و تمام اعضا کا زیادہ کرنے والا جو ہر دماغ کا	مفرغ گرم اول دوسرے میں سرد و خشک	مقوی ہے
محلل پاج باضممتی طعام مقوی عمدہ نافع المریض بار و رطب درہیفن اکلا و شرابا	گرم خشک دوسرے میں سرد و تر	نبات معروف خودار
قابض مقوی عمدہ و اعصاب غلط مٹی کھان بہاں اکلا و مقوی دندان سنوٹا	سرد خشک دوسرے میں سرد و تر	مقوی باقسام چند

حرف القاف

مفرغ و طیف محلل و طیف بہن و تریاق سموم اکلا و نافع مریض طلاء و مویف جراحات مرہون بہن	گرم خشک دوسرے میں سرد و تر	مقوی ہے
مقوی عمدہ و باضم طعام بہاں اسہال خصوص بہاں طیف بہن و مفرغ طبع اکلا و مقوی بہن دندان سنوٹا	گرم اول بہن خشک دوسرے میں سرد و تر	مقوی باقسام چند و نفع نصل بہن پیدہوتی جو
مکسک طش و حراست و نافع بہاں مسفر و خون و درہون و طیف شکم اکلا	سرد تر دوسرے میں سرد و تر	مقوی باقسام چند
مفید در و سر گرم اکلا و نما و اشمو و نافع مہیات عارہ اکلا و شرابا و نافع دہوایی شکم	سرد تر دوسرے میں سرد و تر	مقوی باقسام چند
محلل طوالت و طیف شکم غدار و مفرغ و اکلا مقوی خلد اشتر میر و در طیب و مقوی دماغ و درہون و نفع و نفع بہاں	گرم خشک دوسرے میں سرد و تر	مقوی باقسام چند
و مہیات معدا عارہ اکلا و مار القہ و شرابا	سرد تر دوسرے میں سرد و تر	مقوی ہے

ماہیت

ترنل لونگ معروف

پنج

خاصیت بافعال متحقق

عمل ریاح تقوی و داح و اعضا ریشہ انج میاں الریح
داشت بطوایات شامہ شمس و تنی نافع و غنیان اکلا
وانع صلیع بار و طلا

قراصاب
آلو شالو

بزرگ ستر
شیرین کریم تر

شیرین سلیع الاغدار و دانغ نشونت ملق و رطوبین
سینہ ترش نافع تشنگی و سکنیت مفرا و عون و دہر و
نافع ریگ شانه و گروہ

پیشش
د

متر
دو سکرین

مفرج و تقوی و سی و مولد خون و ملین سینہ اکلا

نفس
آفک

م اولین
و سیمین

عرق چوسنا و کمال طیف و منفع و مفرج و تقوی و کبر

لطیفه
بشوا

د و ترو و سکنیت
و شاخ جو

ساگ کھانا مولد بلغم و ریاح ملین و نافع حرارت

س آبی
مان

سراول مین
سرو سیمین

نقلع باد و انکیز مولد بلغم غذا و مصالح تو ابل حار و

قوه
کافی

م اولین
خشک دو

درختان لوی و صحران
تہ و شستہ و کف و طوایات و دافین
ت اکلا و

ف الکافی

کرم	ماہیت مختصر	خواص	خاصیت بافعال تحقیق
کادی کیورٹا	معروف	عرق پھول کا کرم تراول مین	مفرح و مقوی اعشارریشہ دار، روح شربا، دشمن
کاشت کیمہ کتقہ	درخت کوہی کے پتے کوانی مین بکا کر جاتے ہین ایک شمشیر سفید دوسرا سرخ کمال بسیا ہی	سرخ خشک اول مین	عاجس سہال نافع جہان منی اکلا دافع قلع و زمین سمور زبان طلا و زور و دافع شور و جھنم قروح فرد و
کچال کچار	درخت کلان ہندی کی پھول کا اجار و رنگاری بھی کھائی جاتی ہے	جملہ اجڑا سرد خشک دوسرے مین	کلی پھول قابض و محبت و مقوی معدہ و امعا دافع فساد خون و صفرا نافع اسہال اکلا و پخت ورعت نافع اور رام عارضہ ادا
کرم کرم کلہ	معروف از قسم لقا	کرم دوسرے خشک اول مین	قابض و دافع موکد خون سوداوی مقوی باہ
کرم کرم شیدہ	درخت شہور ہے	پھول و پھل کرم دوسرے مین	پھل پھول و ککادافع فساد و بھم و شیدا ستر خا و و طین اکلا و نافع اور رام و کمال و شور و دوسرے طلا و
کرم کرم کروندہ	درخت ہندی تھا و دار پھل چکنے و چھوڑ دینے نرہ	سرد تر اول مین	مشتی طعم قابض صفرا حاسل اسہال صفرا و کمن تشنگی اکلا
کرم کرم دھنیان	معروف منجھلا تو اہل	سرد خشک دوسرے مین	مقوی نافع ہیجان صفرا کمن تشنگی نافع حمیات عاجہ و نافع معدہ و اجڑہ و قابض شکم شربا و اکلا و محلل اور رام طلا و

کلمہ	ماہیت مختصر	خاصیت بافعال متحقق
کسید	بڑا خود بین و بیک آب سستکی	حارم افع مفتاح معوی قلعت نہ ہو میں مسکن کی والہا سب استا و طسنت نہ ہیں ویر ہم ہندار سب کس
کچکلاں ٹٹو	مستور سے	دافع لغو و بچ معوی و کولہنی با کلا و طاع و نہ جی دار و صفا
کھول میں کھوی کھلا	مستمسک سے بیک و کھلا	قاصر و ویر ہم و کس ہمال سدا و آب استور آ کھ میں کلا و دافع جلی آ کھ و سر ہا میں کھن جی
کترجی اردو شعری	محل مرد و بیوہ جیدی سے	مفرح قلب و طبع مانع قوی معود سکین کترجی مانع خفقان اکلا
کرک کرک	دخت کمل ہنسا مردت	جعل افع غلیان صغرا و سکین کترجی کس ہمال صغرا و ای اکلا یا آب استور و او سکا ستر
کھونٹا سود زیر شیا	دراہم سود و بودار تک و ہا تم تو اکل	محل مانع عجب و طو بات سخن ہا ہا ہا ہا ہا ہا معود مانع لڑا ص تھی ادا
کھول میں زیر سفید	شل کھونٹے گریز کیک انعام تو اکل سے	محل مانع بچیت و طو بات و معوی معود و مانع بچا لہو اکلا
دری کند	میل تپا تپا ہا بڑی سالی کھایا یا	دافع صغرا و نون و سوز و تپا اعتنا و تاباں شکر و مضمت سود و عدا
کچھو	قسم قبول سے بھر ساز و کترجی سے	بطور سان کھ کھالے میں صغرا گریز و صلا روض ما ہا ہا ہا
کوٹلا	قسم لیون سے بھر در میں	روح و دافع خفقان گریز میں سر شغل و صلا شوش معود و کترجی و در بول و بوسا و کھانو

کیمیاء	ماہیت مختصر	پایہ	خاصیت بافعال متحقق
گوندی	نبات نر و زهر و سرف ہے باقیہ چھول و سکا تہا یا کو سب سے کھا یا جاتا ہے	سرد و خشک اول میں	فانیض و بارانگیر و تقویٰ مدہ و دافع فساد و صفا و وزن و سرف و زہر و سب و دما و شہر و تہا کلا و پی پانی من پسکے تہا کلا کلا کر طلاء کرنا نافع گزیدگی حیوانات ہر و بطور ساگ کھا یا نافع بواسیر و خونی ہر
گوندنی گوندی	پھل پختل میں کھاتے ہیں شہین و جواب اور ہوتا ہے	گرم تر اول میں	پھل طبعین گرم و آلات سینہ و مخرج گرم مدہ معنی آواز و مخلط شہی و دافع کالہ و انسی کلا و جو شانہ پوست و دشت مضرہ کھانا خواجہ مرگ سے بخوشی و ہن و طالع کو سرف
گول کدو	سرد و پھل کلاں قسم ترکاری سے	سرد و تر اول میں	دافع حرارت مدہ طبعین گرم و در بول منفج و مخرج سرد
گوندی گوندی	قسم غلیظ خریف سے پاؤں کو چکا کھا یا جاتا ہے	گرم و خشک دوسرے میں	و دھو شکر کے ساتھ کھا تا مولدنی و غلط منی ہے و تہا کھا تا مریب پوست و قبض شکم تر
گوندی گوندی	دشت کلاں ہندی سرد و تر	پھل باو سکا گرم و دم سرد میں تر اول میں	پھل پختہ من بدن تقویٰ باہ منفط منی مفید شوک و تولد قوی و کلا تصدق طقت و مخرج و سکا طلاء و قار تسل مری و پوست و دشت سے مضرہ کھانا دافع طلع و در دندان و پوست پنج منفط منی اکلا
کیتھ	پھل ہندی سرد و پوست	سرد و خشک دوسرے میں	دافع صفرا و فانیض شکم و تقویٰ مدہ نافع سنگرینی مضر سیدہ صلیقہ قند شہادہ یا نہایت

نہیں بدینگی
ایک قسم کی
دوسری خاوا کر کے
نے ہی نہیں ہے

مختصر اور سکا متوی باد و غلطی و مسک و نافع نہ
دو یا سیر اعلیٰ و برگ و سکا شش و نافع کریم و مسک و نافع
و غم و سکا اگر تراش کر مجامع شمس زرد و مسک کے
ایک جاتا ہو وید و بدب کے خود بخود مبداء جاتا ہو

حروف اللام

دل پہ رُ سروفت ہوا بقا گزرت
 سر جے چند سے میں
 بساں بفرنگ کا کادو
 میں

حاد و محرق خون و مولد صفرا اکلا
 دافع حرارت و مغلطہ و غلطات سرع الہف
 و طبع و دماغ و سایر اعضا مولد منی مقوی باہوان
 و خوش و متقان اکلا شراب و منہ و طبع و منی مصلح و متکر

لبن اکاموس بحیس کا دودھ سزا دل : منوی مسن بن قیل بطی الحسم اکلا باوا گیکر منعی
لبن اکاموس بکری کا دودھ سزا دل : مطبے مانع وینہ نافع نفسان و توشش مردبول شب
شیریند : خا تر کر کے آنکھ پر رکھنا دافع سردار و کان میں
چیکا نلوا نفع درد گرم

لبین النعاج
شیر
اوٹنی کا دودھ
م
اولمین
جالی رطوبات مانع خبیث النفس
بکر منقذ استسقا کماہ
مفتوح سدوائے
طعام اکمل

خاصیت بافعال متحقق	ماہیت مختصر	کیمیاء
مقوی جوہر دماغ و قوت باہ سورث قراقرش کم و قوت پنج مصلح شکر	گرم تر اول دوسرے میں	لبق انسان شیر کھنڈ
بسن بن محو کاہ بطی الغم مولد اخلاط غلط و نفاخ سورث قریح و فواق مصلح فانیذ	سرد تر دوسرے میں	لبانہ پیش دودھ جوان زاد کا
قابض مافع حرارت سورث کسک تشنگی مقوی باہ مضرب و بدن دھوک نزل مصلح نہکیا شکر	سرد تر دوسرے میں	لبق ہیض دودھ جایا ہوا ترش
بہترین حیوان یکساں کاسی مولد اخلاط صالح کثیر القوت مقوی باہ و مقوی اعضا و ادراج	گرم تر اول میں	لبق گوشت بکرا بکری کا گوشت
مولد اخلاط سوداوی مقوی اعضا و مقوی باہ بارانیز مصلح توایل ملام	گرم خشک دوسرے میں	لبق اعضا بھیرا بھیری کا گوشت
مولد اخلاط بلغمی مقوی بدن بطی الغم مولد و اعضا مصلح توایل گرم و ساگ مینگی کا	گرم خشک دوسرے میں	لبق گوشت کاسیل کا گوشت
مولد خون سوداوی سورث امراض سٹوادی و دوج مفاسل مصلح توایل گرم و ساگ مینگی کا	گرم دوسرے میں خشک تیسرے میں	لبق اجاموش بھینس و بھیسے کا گوشت
مولد اخلاط صفراوی سریع الغم مقوی اعضا و باہ مورث پیوست مصلح روغن زرد	گرم خشک تیسرے میں	لبق لقمہ جوش گوشت نیل گاؤ مادہ یا نر کا
سریع الغم مولد اخلاط صالح مقوی بدن و باہ	گرم خشک دوسرے میں	لبق الغزال بھرن کا گوشت نر ہو یا مادہ
نافع فالج و قوہ و کستر فاد و ج مفاسل و لقمہ سورث پیوست مصلح روغن زرد	گرم خشک دوسرے میں	لبق الارنب کھرا کا گوشت

ماہیت خاصیت باقوال متحقق

لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	نافع فالج و در شہ و لقوہ و استرخایہ و شتباؤ
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	خون صالح مقوی گرد و متانہ و تولد فی ستر مردین
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	سودہ اخلاط صالح مقوی اعضا و متوی باہ
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	سمن بدن و حرماہ مقوی اعضا و محل بلع و رطوبات
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	و شت جلد پیورانی کا ایسا ہی ہے
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	سرخیہ الصم و تولد خون صالح نافع لکھن و مایہ مقوی
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	باہ و کوتیت جلد پیور خرو کا ایسی طبیعت و خواص
لحم الطماخ	معروف	اولیٰ مرتبہ	مگر تقویت باہ بدن گنجشک سے کم ہو

لوبیا جوڑا	غلیظہ و اتر خلیفہ	مادہ اول	ملین سینہ و تولد قوی سمن بدن و حرماہ طماخ
لوبیا جوڑا	غلیظہ و اتر خلیفہ	مادہ اول	مصلحہ رخن زرد و یا نمک
لوبیا جوڑا	غلیظہ و اتر خلیفہ	مادہ اول	بسی وضع و حافظہ قوت باغ جالی و مقوی
لوبیا جوڑا	غلیظہ و اتر خلیفہ	مادہ اول	ملین طبع و سینہ و شہ و اسکا رافع سرد و خش
لوبیا جوڑا	غلیظہ و اتر خلیفہ	مادہ اول	اکھا و نسوم و مطب باغ طلاؤ

حرف المیم

دہی مین باقی تذکرہ	سرد	خضم طعام و دفع حرارت	سود و تشنگی
دہی مین باقی تذکرہ	سرد	خضم طعام و دفع حرارت	سود و تشنگی
دہی مین باقی تذکرہ	سرد	خضم طعام و دفع حرارت	سود و تشنگی

ک	ماہیت مختصر	باب	خاصیت یا فعال متحقق
موزہ کدو و کدو پشمہ	سفید کدو یا قسم ترکاری سے	سرد و سحرین تر	مسکون ایت عمدہ قلب جگر دافع توخس و نفقاس منفیہ سعال و مدقوق غذا و بطلور باد و دیگر ادویہ
مشک شتر	غلیظ یا دار بجم کا معروف	گرم خشک اول میں	قابض و نفاح و دیر صم غذا و مصلح مہک
منجات پشوا لس	وانے ہیں سیاہ	گرم و سحرین خشک اول میں	قابض مقوی احصاب افع صداع و امراض سلمی و دافع سوال اکلا
ملح آمدانی کدو	معروف ہے	گرم خشک قیسے میں	مقوی ماضیہ و مہل بلغم و اخلاط لزجہ دافع غمہ اکلا و نافع امراض شیم الکالا
موزہ کدو	پھل سوہ ہند سے معروف باقسام چند	تلا اقسام متدل سردی گرمی میں سرد و سحرین	کثیر غذا بطلی اللضم موکد خور غلیظ ہنسن بہن ملین سینہ اکلا
مولسری	درخت کلان ہندی	پھل از قسم سوہ گرم تباہل میں	پھل اسکا مسک نمی و جاس شکم اکلا و فیسانہ پوست درخت او سن کا منفیہ سوزش بول و سوزاک آتشک کثرا و مقوی دندان استخوانا
حرف النون			
نارچیل ناریل گرمی	معروف	گرم اول میں سرد و سحرین	سبب و مقوی حرارت غریزی موکد خون صالح و موکد نمی و مہی اکلا و درغن اسکا مطول موی طلاء ہانہ قابض شکم و جاس اسہال دافع حرارت عمدہ و جگر اکلا و شربا و خشک طاب اسہال اکلا و شربا

ماہیت مختصر

خاصیت بافعال متحقق

من گندم معروپ ہو سرخسک
ست گیون کا اولین
تائیں معقوی و صیف و تائیں خون و دافع حرارت
مگر و معده و دافع میات کندی و تب و دق و دل کا
و مفید آشوب چشم طلا

۲۰۱

۱۔ احسان خداوندیکم فی الدن و الآت و انقب ہر سر علین کو سزاوار ہو کہ وقائے مکتبت با
خلقت انسان میں مقیاس قیاس سے بیرون ہیں اور دلائل قدرت کاملہ او
زمین و آسمان میں احسان اس سے افزون و کیسا حکیم مطلق اور قادر بر حق
سلیمان روح کو چار بالش عناصرا ربہ متضاد و پر حکمران فرمایا اور بندہ پر حرکت
نفس کے جسم و ان کو اس کا تختہ روان بنایا اور واسطے اتحاد منفعت اور دفع مضر
معرفت خواص و افعال اشیا کے عنایت کی اور بنائے کاخ و دماغ کو ارکان
قوت دی و فضل کامل اور کاشانی انواع اسقام ہو اور کسب شامل او
منزل اسقام آلام اور ہر یہ صلوات طبیات و تحفہ و تحیات زکیات کتار حضرت خیر
ہو قانون شریعت اور کنگار و نکو شرح اسباب نجات ہو اور وجود ذات
اپکا باعث رحمت کائنات و اشارات معجزات و اشارات او کے امر انہی ظاہری
لیے دار و حشام ہو اور بیان اعجاز بیان آپکا مریضان تب غفلت

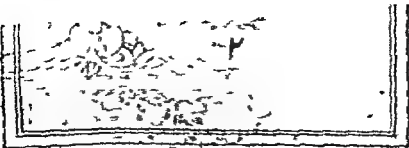
مسلی اللہ علیہ وعلی آلہ الطاہرین واصحابہ المکرمین کہ اندرون پر سالہ حکمت
 دانش کا مقالہ + سراپا نسخہ دار و وحی شفا + مجون مغوی و دماغ تحقیق البسا +
 بامع خواص و افعال اشیا + عاوی اسما و طبیعت و ماہیت ہر دوا + کاشف حقائق
 اور یہ مفردہ ہندی و فارسی و عربی و ترکی و یونانی سہی بتالیف احسانی کہ
 سنیدی اسکے بن الہ طور کی مہمان تپ مرچن غم کے واسطے قرص کا فوری
 اثر + اور سیاہی اسکے حرفون کی مشکین لٹاؤ سارے دماغ ملیلان بستر نرخی
 اثر + اجزا اسکے جمیعت بخش و لہاے پریشان ہیں + اور افاق اسکے مرہم نہ
 رخم سینہ ریشان + کیون نہ کو مصنف اسکے شارح قانون خللج ہیں +
 اور نبض شناس حرکت و سکون طبیعت مزاج ہیں + حقائق کلیات و معالجات کو
 بخوبی جانتے ہیں + اور خواص مفردات و مرکبات کو بوجہ احسن پہچانتے ہیں +
 دانش و حکمت میں ہمایہ معلوم اول ہیں + تجربہ کاری میں علال عقیدہ مالاغل
 اتنی قدوہ مکاے روزگار + سرآمد طبائے عالیہ مقدار + حکمت مآب + مذاقت
 ایاب + بغراط زمان + ارسطو و ران + جناب حکیم احسان علیخان مشوطن
 موضع نادرہ پرگنہ کڑا ضلع آلہ آباد ساکن قبضہ سکون ملک اودہ جوزمانہ سابق
 میں بوکالت گورنمنٹ ضلع فتحپور و باندکے مدت دراز تک فتحپور میں دفن و دفن
 رساوہ افادہ تھے و فی الحال بعدہ وکالت گورنمنٹ ضلع باندہ ہیم پور
 سرسبز ہیں جنکی تصنیفات سے طب احسانی اور اولاد احسانی اور قرآبادین احسانی

مطبع نظامی مین اور سجاوحت احسانی اور مرکبات احسانی مطبع منشی نوکشور
 مین مرثیہ بعد اولی و کمره بعد اخری چمپکر مطبوع طبائع خاص و عام و تسبیح
 خواطر جلد انام و زمین و جو کتاب تصنیف فرمائی + ہر شخص کو پسند آئی +
 قبولیت کلام اسکا نام ہو + نفع رسانی انھیں کا کام ہو + حسب اشارت
 وافر البشارت ثمرہ شجرہ اقبال + ہلکہ دستار آمال + قرۃ باسروہ ہر روزی
 عشرہ ناصیہ فیروز یامہ درخشنده اوج کامرانی مہر تابندہ
 فلک نفع رسانی یعنی حافظ محمد ابوسعید رحمان
 تلفت اسعد جناب خان صاحب مالک مطبع
 نظامی سلمہ اللہ السامی باہتمام ایستدار
 رحمت خداوند و اجد محمد عبد الواحد
 بن محمد مصطفی خان اولادہ السننی فرزند
 مطبع مصطفائی محمد مصطفی خان واقع
 لکھنؤ محارہ محمود دیگر شہادہ احمدی
 شہری قندہ مین زبور
 انطباع آراستہ
 علی رام
 قلم

وَمَرْيَمُ كُلٌّ عَلَى اللَّهِ حَسْبُهُ



در بیچ میخاوند شیخ طاهر طبع کرد
در بیچ میخاوند شیخ طاهر طبع کرد



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والذي ينبغي تسميته محمد بن عبد الله

والصالحين عليهما السلام
اور ہر سنگی کو کہ سورت ہے برکتی قدرتی اور قدرتی مخلوق کی بنیادیں پر اور کچھ مہمانی کی کسی ہوتی ہے
وفا سے اور کچھ ہوتی ہے وہ اسے اور کچھ کی ایک عمل ترک کرے اور کچھ کسی عمل سے کرتے سے
محم سے جہانی کو جس کی حکمت ترقی پر ترقوت ہے جسے کہ مہمانوں غیر وہین دو لوگ امراض مہمانی کے
وہ سے ترقی اور کو ترقی مہمانی کے بلکہ اہل اسلام مہمان کرے مہمانی کو کہ جو قوف میں کہ وہاں کی قابل ہوتی ہیں
کیونکہ وہاں جو ہے نہ کہ بات مہمانی کے سوا اسکا مہمان ہے یہ ہے کہ بات کی ہاں ہر کو اسکا محض ہر روز
ہی کہ کہ بات کے تازہ کر چکا کوئی قابل ہے شفا کوئی کیس کوڑا کئے گئے اور کہنا ہی ایک نہ کی بات ہے
کوڑا کرتے تو ایسی بات ہے کہ اس سے بدن کو کوڑا کر دین مگر فہم کو پیدا کیا اور اس طرح پہلی بات دل میں
جا کر خوشی پیدا کرتی ہے یہاں سے معلوم ہوا کہ جب بڑی پہلی بات سننے وہین جا کر اتر گیا اور فہم کو پیدا کیا اور
خوش ہو گیا اور اسکا صاحب کے اسوں میں اور وہاں میں تاثیر نہایت نکال اس کی طاقت پر دلیل ہے اور
عاقبت کے نزدیک مہمان کر کے قابل ہے کہ کوڑا مہمان میں تو اسکا قابل اور اسکا مہمان میں نہایت نکال اس کا ہوا اور
کہ یہ ترقی مہمانی سے جہان کو مہمانی کے امراض کرے اور مہمانوں بات میں اس سے کہ سورتوں کے
سوا اصل کلام ہے کہ انسان کو وہ چیز سے پیدا کیا ہے ایک وہین دوسرے مہمان سوا اسکا صاحب
نہیں ہر شے مہمان علی علیہ السلام کو مہمان مہمان کو اس سے سوا کو مہمان مہمان مہمان کو مہمان

سکنا یا سچے علاج کرنا بدین کا ہو یا ایسے کیونکہ ذاتِ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی رحمت سے تمام جہان کی واسطے
 سب بگڑاؤں کو علاج بدین کا نہ سکنا سے تو ہر کوئی اون کے وقت میں اون پر اور مبراؤں کے امت کے
 مالمون پر اقرار میں کرنا اور کہنا کہ حق تھا ہے سے قرآن شریف میں اون کو تمام عالم کی واسطے رحمت فرمایا جو ہم
 آدم کا بھی عالم میں داخل ہے سو ہم کو ایسے کہان رحمت ہوئی ہیں ہر عالم کو جو اب دنیا میں متراض کا مشکل بننا اور
 ہر امر میں پوری پوری شوکتی سوا سوا سے اور واجب سے ہر بار سے حضرت کو علاج بدین کا بھی تسلیم فرمایا ہے
 مگر آتا جا چاہیے کہ اطباء سے حیسانی منظر وہ اسے علاج کرتے ہیں اور یہ لوگ دواسی ہی علاج کرتے ہیں
 دواسی ہی امت کو سکنا سے ہیں اس واسطے کہ بعضے مرض دواسے نہیں جانتے ہیں جیسے جادو اور سبب
 اور نانا اور فطر کا لگنا بلکہ بعضے چیزیں بطور سنگ بندھی کے ایسے سکنا سے ہیں کہ ان کے کرنے سے بلائیں
 آنے پاتی ہے اور اون کی برکت سے رزقی رہتی ہے چنانچہ بیان اسکا اسی رسالے میں انشاء اللہ تعالیٰ
 کیا جاوے گا سو یہ خاصہ سوا علی بن ابی طالب کی دوسری کانہیں ہو سکنا سے کہ پہلے مرض کے آنے سے طور علاج او سکنا
 فرماؤں ہی مسمیٰ ہیں رحمتہ للعالمین کے لکھا کہ بات بتانا چاہیے کہ طب نبوی علاوہ وحی سے رکھتی ہے اور
 طب دنیائی منظر تجربہ ہے سو تجربہ کو اگرچہ قریب یقین کے معنیوں سے لکھا ہے مگر تبتہ وحی کو ہرگز نہیں پہنچ
 سکنا سے سو اگر طب نبوی کے ساتھ کیسے اپنے بدن کا علاج کر منظور ہوئے تو پہلے پہلے یقین کو
 کامل کرے کیونکہ کہیں اس طب سے یہ موافق یقین کے فائدہ ہوتا ہے یقین جتنا ہو دیکھا اسی قدر اسے
 فائدہ ہی ظہور کر لیا اور اگر اس میں عقل کو دخل دے گا اور لوگوں کی طرح اس فائدہ سے محروم رہی گا کیونکہ
 ابنا علیہ السلام طباطبائی رحمانی میں سوچیاؤں کا علاج دنیائی عقل میں نہیں ماسکتا ویسا ہی علاج جسمانی بھی عقل
 عقل کی نہیں ہو سکتا ہے سو ایسا تو نکو چاہیے کہ علاج اپنی باریکا دواسے ہی کریں اور دواسے ہی تاکہ
 ہر دوسرا نرمی و دایرہ نہ جاسے مگر علاج کرنا دواسے اور شخص کو درست ہے کہ شفا حق تعالیٰ کی طرف سے
 ہے اور دوا کو سبب کے سوا کوئی چاہیے اور دوا کو اگر فائدہ شفا فی شافی سمجھو تو وہ شخص شرک ہے ایسے
 وہم سے بعض علما نے دوا کو تکیہ کر دیا ہے کہ دوا کرتے کرتے کہیں ہر دواسا دوسا پر نہو جاوے اور
 مرے تھے وقت فرشتے کہیں لکھیں **فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُتَكِنِينَ** کہیں نہ یہ دوسا ہے کہ تھا تو جس موت سے بھاگتا
 ہے کہ وہ دواسا ہی ہے جو جاتی تھی تو وہ دوا کی طرف مڑنے لگتا تھا اور کہیں ہر دواسا اپنے مالک پر نہیں
 کرتا تھا سو یہ وہ موت ہے کہ تو اس سے بھاگتا کرنا تو کچھ صحیح فریب یہ ہے کہ دوا کا یا بھی شستہ منشاء
 نہیں کہ کہ دواسا میں شہدیک نے کہا ہے کہ اگر بدن میں آتا ہے ہر دواسا کے پاس اور لوگ پوچھ رہے ہیں کہ
 ارے نے کہ یا رسول اللہ اگر تم لوگ بیمار یوں میں دوا کیا کریں تو کچھ گناہ تو نہیں ہوتا ہے فرمایا حضرت نے کہ دوا

جی چاہے سلم اور ابو داؤد اور ترمذی بن کر لکھتے اور ہر مہینے میں تین روزے مقرر کرے انکو حضرت عائشہؓ کی طرح سے رکھا ہے
 کسی وقت تو کبرج کا لٹا لٹا دیا ہے یعنی ہر تہذیب و ہمارا کلام و ہر تہذیب اور مہینے وقت ایام کی قید کے ساتھ رکھا کرتے تھے
 ایک مہینے میں شبہ و یک شبہ و دو شبہ مقرر کرتے تھے اور دوسرے مہینے میں ہر شبہ و چار شبہ و چھ شبہ و چنانچہ
 ترمذی نے ایک حدیث کو مائتہ حدیث سے نقل کیا ہے اور بعضے وقت قید کرتے تھے جس تاریخ میں چاہتے تھے
 اون تینوں روزوں کو رکھا کرتے تھے چنانچہ اس حدیث کو سلم اور ابی داؤد اور ترمذی نے بیان کیا ہے اور سنت سال بہر
 میں وہی کہ شعبان کے مہینے میں تمام مہینہ روزہ رکھے اور بعد عید الفطر کے پورے مقرر کرے اور دوسرے مہینہ میں
 اور ہر روز نے اول عشرہ و پنج کے ہوا کے پس جو شخص اس طرح روزہ رکھا کہے بطور اسکی خشک نہیں ہوتی ہے
 اگر روزہ بطور ہی پیدا ہوئی کی اور غایۃ الاحکام میں لکھا ہے کہ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ جو غلشی سے نکاح نہ کرے
 خوشتر است ہر ماہ کے واسطے علاج کرنا درست ہے علاج جب امن کو گھر میں لائے تو لکھ کر کرے و دعا کہے
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا جَلَّمَ كَعَلِيهِ وَأَخْوَدِيكَ مِنْ خَيْرِ مَا جَلَّمَ كَعَلِيهِ وَأَعْلِيهِ
 یہ روایت ابن عمرؓ سے ہے ابو داؤد وغیرہ میں آئی ہے اس طے کہ پڑھنے سے حق قتالے اس حدیث کی بری کو دکر کر گیا
 اور اسکی نقل کو اس کے گھر میں پیدا کر گیا اور اگر کوئی ترمذی اور غلام خریدے تو اس کے ہاں کو کر کر کرے دعا کہے اور اگر
 کوئی جافور یا بیکی اسطے مول لیتے تو اس کے ہاں سے کو کر کرے دعا کہے اور بعضے طے لے لکھا ہے کہ جب رہا کر
 کو کر لے تو سب سے کہ اس کے دونوں ہاتھوں کو دھو کر کہے کہ کو کر کے کو کر کے کو کر کے اس عمل سے حق قتالے اس کے
 گھر میں رک کر گیا یہ روایت شریف الاسلام میں بھی ہے علاج اور جب آزادہ صحبت کا کہے تو اول یہ دعا پڑھے
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا جَلَّمَ كَعَلِيهِ وَأَخْوَدِيكَ مِنْ خَيْرِ مَا جَلَّمَ كَعَلِيهِ وَأَعْلِيهِ
 ہوں تو دیکھ لیتے ف اس علاج کرنے سے شیطان دور رہتا ہے اور اولاد نیک بخت پیدا ہوتی ہے علاج
 فقیہ ابو الیثم نے اپنی لیٹان میں لکھا ہے کہ علاج کو آٹھ مہینے میں ہر مہینے اول شب اسو اسطے کہ اول شب بعد ہر رات کا
 کہنے سے اور آداب ہے کہ وقت صحبت کے قبل کو نہ سمجھے علاج عورت اور مرد کو چاہے کہ وقت صحبت دیکر
 اپنے اوپر کرا اٹھے رہیں چنانچہ حضرت علیؓ علیہ السلام نے فرمایا ہے کہ نگھے نہ کر اور کبھی جوش کی مانند فقیہ ابو الیثم نے
 ہستان میں لکھا ہے کہ اولاد پیدا ہوتی ہے اسطے حضرت علیؓ علیہ السلام نے فرمایا ہے کہ نگھے نہ کر اور کبھی جوش کی مانند فقیہ ابو الیثم نے
 علیؓ علیہ السلام نے فرمایا ہے کہ ایک شخص رسول خداؐ علیہ السلام کے پاس آئے کہ کما کہیے گھر میں اولاد نہیں
 ہوتی ہی پس حکم کیا حضرت نے اسکو تو انہ کے بیا کر ابو ہریرہؓ سے روایت ہے کہ ایک دن حضرت علیؓ علیہ السلام
 نے جبریلؑ سے اپنی قوت باہ کا شکوہ کیا جبریلؑ نے کہا تم پر یہ کیا کر رہا کہ اس میں قوت جا لیں دین کی کبھی ہی
 اس پر لگ سکتے ہیں کہ فرمایا حضرت نے کہ غضاب کیا کر دھم کا اس لیے کہ خالق قوت باہ پیدا کرتی ہے اور

وہی

علاج

آداب صحبت و رازی

اور ذیل بنانکے حضرت رسول کی کہ بکری درگزار باونکھا زیادہ کرنا ہے قوت باوکوں عار و نیتوں کو نایہ لاکھا
 والے نے بیان کیا ہے علاج صحت داری کی قوت بت یا تین کیا کہے کیونکہ ہمیں جو ہے کہ لڑکے کو گھبراہٹ ہو
 اس علاج کو ابوالایت نے بہستان میں لکھا ہے **علاج** احیاء علوم والے نے بہستان میں لکھا ہے کہ اگر کسی کو
 اہتمام ہوئے اور وہ بے منزل کیے اپنی موت سے صحت داری کے تو لڑکا دیوانہ یا بخیل پیدا ہو گیا پس چاہیے آدمی کو
 کہ ایسی ایسی حرکتوں سے پرہیز کرے **علاج** قینہ وغیرہ میں لکھا ہے کہ کھٹے ہو کر صحت داری کرنا بدن کو ضعیف کرتا
 ہے اور پختہ ہے برقررت کے اور اس حرکت سے لڑکا بدہن پیدا ہوتا ہے **علاج** ابو نعیم نے کتاب الطب میں لکھا
 ہے کہ حضرت علی علیہ السلام کو فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ اے علی بنے میں نے تو اپنے اہل سے
 صحت کی اگر اس واسطے کہ اس میں جوچ میں تباہین حاضر ہو گئے ہیں **علاج** شرفہ الاسلام میں لکھا ہے کہ اگر کسی کو
 کہ بعد تربت کے پیشاب کر دلا کہے اور زمین تو کسی ایسے مرض میں گرفتار ہو جاوے گا کہ علاج کرنا اور کھانسی بھی علاج
 قینہ ابوالایت نے لکھا ہے کہ بعد تربت کے لڑکے کو دھو دلا کہے اس سے اونکو تندرستی حاصل ہوتی ہے لیکن ابو یوسف مرقہ
 پانی سے بہرہ ور ہے کیونکہ اس میں خوب بھار کے ہو گیا **علاج** شرفہ الاسلام میں لکھا ہے کہ وقت تربت کے وقت
 کی شرفہ گاہ کو نہ دیکھا کہ اس سے اس میں خوب کے کہ میں لڑکا اندھا پیدا ہوئے **علاج** جناب وحی میں لکھا ہے
 کہ اگر کسی کو تربت کے وقت شکل بے قواس تعویذ کو لکھ کر اور اسکے بائیں باؤں میں ہن ران میں ایک ساجے
 کہ میں لکھ کر پڑھ دے انبیاء علیہ السلام لکھا ہے اور پڑھے گا تعویذ یہ ہے بسم اللہ الرحمن الرحیم و
 وَاللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُہٗ سِنَةٌ وَّ نَوْمٌ وَلَا يَکُنْ لَّہٗ سَیْرٌ وَلَا یَکُنْ لَّہٗ کُفٌ وَّ یَدُہٗ یُطَوِّدُ مَا یَشاءُ وَ لَہٗ عِلْمُ الْغُیُوبِ اَللّٰہُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِہٖ اَنْ تَجْعَلَ لَیْلِیْ
 اَنْوَانٌ کہے اور پڑھیں کان میں کبیر کے اسکی رکت سے اگر حق تعالیٰ نے ہمارا تو لڑکا ام العبدیان سے پناہ میں ہوگا اس
 علاج کو احیاء العلوم میں لکھا ہے اور حسن حسین کے معینوں حاشیوں میں اس علاج کو حدیث مرقیہ سے ثابت کیا ہے
علاج اور جب لڑکا پیدا ہوئے تو ذرہ ہی کھجور جاکر اوسکے منہ میں ڈال دیوں اور اوسکے واسطے دعا کر کہ
 ایسے عالموں نے لکھا ہے کہ اس علاج سے لڑکا طیر اور جوش خلق ہو جائے **علاج** حدیث شریف میں آیا ہے
 کہ جب لڑکا پیدا ہوئے تو ساتویں دن اوسکا نام رکھے کہ کوئی نام اچھا نہ ہو مگر مقرر کرے کیونکہ ہر نام اسکے حق میں جنگونی
 اس واسطے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے ناموں کو بدل دینے سے اور اوسکے بالوں کو جاندی یا سونے کے برابر
 تول کر حق تعالیٰ کی داد میں دے دیئے اور ایک کرا یا دو کبے اوسکی جان کے بلے میں فرج کر کے بائیں ہاں میں
 اوسکی گھبتانی ہے گی **علاج** اگر اسکے کو نفع لگائے کا خوف و خطر ہوئے تو اس تعویذ کو لکھ کر اوسکے گلے میں
 ڈال دیئے تعویذ یہ ہے اَعُوْذُ بِکَ اَللّٰہُمَّ مِنْ کُلِّ شَیْطَانٍ وَّاَنْتَ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ لَا تُبْصِرُ اَنْفَرُ کُلِّ رَاکُوْنٍ
 واسطے یہ تعویذ بہت مفید ہے حدیث شریف میں آیا ہے کہ حسن حسین کو حضرت صلعم یہ تعویذ کیا کرتے تھے اور فرماتے

کہ کرتھارا باب ابراہیم بن اسماعیل اور اس کی کسی خونریز کیا کرتے تھے علاج قنبر زہدی میں گھسے کہ فرمایا حضرت نے
 کہ حقاً عورتوں سے اپنی اولاد کو دودھ نہ چلو اور بن اسواسطے کہ دودھ بدن میں تاثیر کیا کرنا ہے اور اس واسطے قنبر میں لکھا
 ہی کہ فرمایا علیہ السلام نے کہ اپنی اولاد کو کھانا حشر عورتوں کے حوالہ کیا کر دیکھ جن دودھ تاثیر کیا کرنا ہی اور دوسری قنبر میں
 ہی علاج جس شخص کو شہو چھینے یہ بات کہ شیطان میرے ساتھ کہا یا کرے تو جانتے اس کو کہ واسطے
 اتے سے کہا کہ اتے اور اپنے اتے سے طعام کو پکڑا کرے اور نام اللہ صاحب کا لیکر اوس گھسانے کو شروع کرے
 اسواسطے کہ ابوہریرہ نے روایت کی ہی رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فرماتے تھے کہ ہر کسی کو چاہیے کہ اپنے
 دانے اتے سے کہا یا کرے اور چھینے سے پکڑا کرے اور اپنے سے پیاری اس لیے کہ شیطان کہنا ہے باتیں اتے سے
 اور پیسے ہا میں سے اور پکڑنا ہے ہا میں سے اور فرمایا ہی حضرت نے کہ ہر کھانے پر نام اللہ کا لیا کرو اور جس کھانے
 پر اللہ کا نام نہیں لیا جاتا ہے وہ کھانا شیطان کے واسطے حلال ہو جاتا ہے علاج اور جب کھانا شروع
 کیے تو چھینے تک کو پکڑ لیا کرے کیونکہ صاحب جان کرینے روایت کی ہی حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ باطنی شرح کیا کر دیکھنے کو کھانے کے ساتھ اور ختم ہی کیا کر دیکھ کے ساتھ اسواسطے
 کہ نمک میں شفا کے ہی شہر پیاریوں سے یعنی ستر امراض کا علاج ہے اور بن ترین سے ایک جنون اور جذام اور
 کوڑھ ہے اور پٹ کا درد ہے اور انھوں کا دگنا واللہ اعلم علاج اور اگر کسی مریض کے ساتھ کہانے کا
 اتفاق پڑ جائے تو کہے اللہ تعالیٰ شہدہ دو کھا علیہ ف اسکی برکت سے اوس مرض سے اس میں ایسا کیا کہ
 تو کہے اللہ تعالیٰ شہدہ خیر آئے اور اگر شیر کھانے تو کہے اقمہ ہرگز نہ فیہ و فیہ فائتہ اس کے
 کہنے سے اوس کہانے میں برکت ہوگی علاج برای اخذ نمودن برکت فقیہ ابوالیث نے روایت کی ہے
 من سے کہ فرمایا ہی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ کھانا کھایا کرو چ من سے سے اسٹیلے کہ برکت نازل ہوتی ہے اس کے
 پیچ میں اور اس حدیث کو سعید بن جبیر نے ہی روایت کیا ہی ہا میں عباس سے اور ابن عباس نے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہی
 علاج برای رفع بدھشی عادی میں لکھا ہی کہ کھانے کا کہنا ہے بدھشی پیدا کرنا ہے ف بستان میں لکھا ہے
 کہ قبل طعام کے اور بعد طعام کے اتے دوزخ تھکتے اسواسطے کہ اس کے کہنے سے برکت پیدا ہوتی ہے علاج
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ میں تمہارے لکھ کر تمہیں کھانا پکڑاؤں اور اس سے کچھ دوزخ ہو جاتا ہے اور کھانے کو کہ
 کہانے سے ہی چشم کم ہوتا ہے اور کہ صلیح سوار میں ہی کھانا بدھشی پیدا کرنا ہے علاج برای دفع فقر و فاقہ
 مطالب المؤمنین میں روایت کی ہے حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ اگر کسی کو حاجت عمل کی ہوئے تو وہ شخص خیر کئے
 کیے کھانا کھائے اس میں اوپر چون تھا جلی کا ہے واللہ اعلم علاج دھل شبنم سرد و دما و شنگان
 بستان وغیرہ میں روایت کی ہی جابر بن عبد اللہ نے کہ فرمایا ہی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص جب کھانے کی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کہا انا کما سبکی اندو کو کو ویتا ہی اور سکر بالو کو ورت کر تا ہے اور تو مج کو فایده کما ہے **علاج** برائے
 شایعین ابو نعیم نے کہا کہ شایعین میں لکھا ہے کہ فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے علی کو باغی فریت کہا کہ رو
 اور تیل او کا ملا کر واسو سیٹے کہ جو شخص تیل کا دیا ہی اور سکرے پس پائیس رش و طمانین میں آتا ہے **ف**
 علانے لکھا ہے کہ زیتون ہی حق تعالیٰ نے فایده سے طرح طرح کے پیرے لگے ہیں اگر اسکا اچار سر کر میں ڈال کر کھیاوے
 و مسعدہ قوی ہو جائے اور بزرگ بار و میدا بڑی ہی اور کھانا او سکا او سکر مو ا کر تا ہے اور قوت با و زیادہ کر تا ہے
 اور اگر زیتون کا مغز چلی اور رائے میں ملا کر چسپ کر لکھا ہے تو انشاء اللہ تعالیٰ برص بھی دور ہو جائے اور اگر کوئی
 عورت اس کے حصے کو لکھا اپنے شک کے اندر کہ مجھے تو سیلا گو بند کر تا ہے اور قوتیج کے درو کو کمودیتا ہے
 او کوئی شخص بیون کی کل کے قوت و انت او کے مضبوط ہو جائے وین چکے اور اگر چھوڑ کے کاٹے پر زیتون کا تیل
 لکھوے تو واسو وقت ششک پڑ جائے ہی اور اسکا تیل بالون کو سیاہ کر تا ہے اور نوچ کے چرہ کو کو ویتا ہی
 اور بزرگے پڑ جائے تو او کو کہ لکھا ہے او قس کو دفع کر تا ہے اور فدا کرنا زیتون کا در سر کو دفع کر تا ہے **علاج**
 برای دایه و آشن پیری ابو نعیم نے روایت کی ہے ابن بن النک سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہا اگر
 لے لے گو روایات کو کھانا اس واسطے کہ رات کو کھانا ترک کر دینے پڑا آتا ہے **ف** یعنی اگر کو قدر ہی قلیل کھایا
 کہ ہمیشہ شبے کھانے کو ترک کرنا خوب بین ہے **علاج** برائے نفی مرض ابو نعیم نے روایت کی ہے
 ابو کرم صمدی رضی اللہ عنہ کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے بہتر کھورون میں برن کھورے کھانے
 ہے چھپے پیرا کھو اور او میں کہ چاری نہیں ہے **ف** کھورون اقسام میں ایک قسم کھور برنی ہی
 ہے اور چوٹی ہوتی ہے اور گولہ لکلی اور سکی سبک ہوتی ہے ایک طرف سوئی اور ایک سر او سکا کجی راہ پڑا ہی
علاج برای دفع زہر ابو نعیم نے اور ابن جبان نے روایت کی ہے ابن عباس سے کہ بہت پیاری کھور
 زہر کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے عجوبہ ہے اور فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے عجوہ جنت ہے اور اس میں
 شفا ہے زہر سے اور فرمایا ہے کہ جو شخص صبح کو سات کھورین کھالیا کرے تو ضرر نہ کرے کھاد سکوا و سدن با و اور
 اثر لگا او سکوا کوئی زہر اور بعض روایت میں آیا ہے کہ عجوہ جنت سے اور اس میں شک ہے یا یون سی **علاج**
 برای تقویت دماغ ابو نعیم نے و ابن النک سے روایت کی ہے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اختیار
 کردای لوگو کہ وہ کھانگو وہ زیادہ کر تا ہے دماغ کو قوت او کھانا عایشہ رضی اللہ عنہا کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے
 کہ جب کھاؤ تم ماذی کو ذوال دوا و سمن کھو کو اس واسطے کہ وہ سخت کر دیتا ہی عم گین دلو **ف** یعنی لہر
 سے ٹخنہ دور کر تا ہے اور فایده اس میں یہی ملکی برودت گوشت کی حرارت کو دفع کرتی ہے اور گوشت کی حرارت
 او سکی مطوبت کو جبر کرتی ہے اس ترکیب سے سالن مقبلی ہو جاتا ہے **علاج** برای دفع صفین

داغ و قلیب آتے تھے رویت کی ہے ابن عباسؓ نے فرمایا کہ بہت زیادہ گرمی نہ آتی اور نہ سردی نہ آتی
 روئی تھی میں سبکو کر گمانی کو خرید سکتے ہیں طمانی نے کہا کہ یہ کہنا اور طمانی نے کہا کہ یہ کہنا تو کسی کا اور جو
 کہتا ہے اور اگر خرید میں سبکو کر اور پڑتے تو اس کا سکہ ملا دوے تو اس کو سہی خرید سکتے ہیں ابن عباسؓ سے
 روایت ہے کہ تیرہ حضرت کو بہت زیادہ غما ف اس کا مانیے قوت باہ کو بہت زیادہ قوت ہوتی ہے اور نہ دماغ اور
 قلوب ہی بہت شیعہ **علاج** جہاں ہی دماغ حرارت از حد ابو نعیم نے روایت کی ہے جلد و بدن جہاں سے کہ
 کہا جاتا ہے کہ دیکھائیے ہی حلیٰ اور طمانیہ سلم کہ کہتا ہے جو کنگری یا کراچی کے ساتھ **ف** علمائے
 کہا ہے کہ اس کا مانیے مدد کے سبب دماغ ہو جاتی ہے اور پھر علیل ہی ہو جاتا ہے اور کنگری کی برودت کچھ کے
 حرارت کو مارتی ہے اور کچھ کے حرارت کنگری کی رطوبت کو دفع کرتی ہے اور کچھ سے قوت باہ ہی زیادہ ہوتے
 ہی اور جن میں پیدا کرتی ہے اور گردہ قوی ہو جاتا ہے اور پھر بایں جو علم کی جہت سے پیدا ہوتی ہیں اور کنگری بہت
 سے اور جن کو اس کا کہتا ہے شیعہ ہی اور کنگری ہی شیعہ کے ساتھ اس کو کما دین تو سنگ شاذہ کو بھی قوت دہ
 بخش ہی اور کنگری کو بول آتھو کو بہت شیعہ ہے اور اس کے کہانیے بول بہت ہو شیعہ اور طبیعت میں ہو جاتی
 ہے اور صغریٰ و خراج و ایکو او کی کہانیے بہت فائدہ ہوتا ہے اور کنگری حرارت صغریٰ کو اور حرارت خون کو بار
 کرتی ہے اور بلی و کار کو بہت فائدہ دیتی ہے اور اس میں کما دین ہے اور اور بول اور سنگ شاذہ کو بھی جہاں سے
 شاذہ نکلنے کو مفید ہے **علاج** جہاں ہی دماغ شیشی و شکی دماغ وغیرہ اور طمانی نے روایت کی ہے شیعہ
 رہے کہ کہا یا کرتے تھے رسول صلی اللہ علیہ وسلم خریدہ کو کچھ کے ساتھ اور کنگری سے قوت دلاتی ہی کنگری
 اسکی غریبی کی کہیں اور شری او کی گری اسکی کوئی کچھ کنگری خریدہ کے سر و کور دیتی ہے اور خریدہ کی ستر ہی
 کچھ کنگری کو دیتی ہے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ خریدہ و ستر سے اس واسطے صغریٰ کو اور
 صغریٰ کو زیادہ بہت موانع ہے اور دماغ میں رطوبت پیدا کرتا ہے اور ستر کو کھول جائے اور دار بول لے
 خوب پڑا کرتا ہے اور سنگ شاذہ کو نکال داتا ہے **علاج** جہاں ہی قوت باہ ابو نعیم نے کہا کہ طب میں
 کھلے کہ دماغ سے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے کچھ کے ساتھ لینے بیٹھے وقت کہا یا کرتی تھے سنگ
 کچھ کے ساتھ **ف** علمائے کھلے کہ اس قوت باہ بہت ہر کرتی ہے اور اس دن ہی خریدہ ہوتا
 اور اور زمان ہو جاتی ہے اور کہ کو اگر قدری شمع کے ساتھ کما دین تو قوت کچھ کو مفید ہے اور نہ کو مٹا کر
 ہے **علاج** راہی صان کردن عن شرع الاسلام لے لکھی ہے ایک حدیث کہ ہر نازن
 اکثر و خست کے پانچا ضرور ہوتا ہے **ف** اس واسطے امین فائدہ بہت ہیں نو کو صاف کرتا ہے اور کچھ
 ہوتی تو کو سنوار دیتا ہے اور قوت باہ زیادہ کرتا ہے اور صغریٰ کو جلا کرتا ہے اور ستر و کو کھول دیتا ہے

۵

۶

۷

۸

۹

ہوتا ہے جو اسے پہلے منع کیا حضرت علی رضی اللہ عنہ کو اس وقت تک کہ اس کا مائل کر کے کہ جس وقت اوس لی لی فی قبضہ نہ
 کو جو کہ کیا تو فرما کر کہ علی اس میں سے کیا ہے جو کہ موافق ہے اور پھر ہی مطلق کو دور کر گیا اس میں سے
 معلوم ہوا کہ یہ چیز کراہت ہے خلاف نہیں ہے اور معلوم ہوا کہ چند روئے کے کما فیہ مطلق ہی رہو جاتی
 ہی اس واسطے حکیموں نے کہا ہے کہ چند جملہ کر کے بعد کو اور تحلیل کر کے طعام کو اور بھانا ہے گرمی کو
 اور کھانا ہے شدت کو اور قطع کر کے پیچ کو اور دفع کر کے ریشے کو اور اڑنا و تباہی کو اور دور کر کے
 سخت کو **علاج** برای دفع رواج کبیر میں روایت ہے ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ کبیر کے کھانے کو آبی نمی
 کسی لیالی کو تو اوس سے قوت کر کے تھے رسول صلی اللہ علیہ وسلم جب تک کہ وہ دواچی نہ ہوئی تھی **ف**
 اس حدیث سے معلوم ہوا کہ کبیر کے من قوت کرنا میں کو **علاج** برای شدت
 دینہ بن اخطاب کبیر میں دوا کی ہی مانتہ رہے کہ سب رنگوں میں نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے
 بار بار کبیر نہ تھا اور ایک حدیث میں آیا ہے کہ جاری پانی اور نہر چر کے نہینے سے کبیر تیز ہوئی سے قوت
 بعض کتابوں میں لکھا ہے ستر شیشے کی میناک اگر کوئی شخص گرمی میں لگا دے تو نظر تیز ہوئی سے اور چاہے
 میں غل کر لی ہے و ابیہ علی **علاج** برای قوت باہ و قوت ذہن بعضی روایت میں آیا ہے حضرت
 مانتہ رہے کہ حضرت کو جس بہت بار بار تھا جس بنا کر کہ تباہی میں خیریت ایک کجور دوسرے
 کے قریبے چاہا اور ہی کہنا ہی دیکھ کر مانتہ رہے اور باہ کو ہی قوت دیتا ہے **علاج** برای دفع ارمہا
 دن جامع کبیر میں ابواہی سے روایت کی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ زینت و بار دواچی و ستار
 غاروں کو نہر چر کے ساتھ اس لیے کہ نہر چر خاک دیتی ہے شیطانون کو ساتھ نام اللہ کے **ف**
 علمانے لکھا ہے کہ نہر چر فراد و دینہ اور ترہ تیزک وغیرہ میں اور گندنا و پیاز اور بولی اس جگہ مراد نہیں
 کہ کو کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کو بدو یا چہرے سے بہت قوت تھی سو نہر چر سے مراد دینہ اور ترہ
 تیزک وغیرہ ہو دے تو کیا عجب ہے کیونکہ دینہ سے کہنا است حلیہ چہرہ ہوتے اور طبیعت کو خوش کرتے
 اور دوا کی عمل کر آتی ہے اور طبیعت خون کو رقی کر دیتا ہے اور معدہ کو پیچ نہا ہے اور معدہ کی راج کو نکال دیتے
 اور باہ کو زیادہ کر دیتا اور پیٹ کے گرمی کو قوت کر دیتا ہے اور چوتھ کے تزار بول خوب ہوا کر دیتا ہے اور بہت
 اگر کہا دے تو دودھ بہت پیدا کرتا ہے اور تنگ شایہ کو دفع دیتا ہے اور پیٹ کو سدا کرتا ہے اور باہ کو بہت
 کرتا ہے اور نہار نہ کھام سے تو مصل گند کو فائدہ ہوتا ہے اور اگر کبیر کے کسی زردی میں ملا کر کھائے
 تو باہ کو بہت فائدہ دیتا ہے اور بہت کی جہت کو لب او کا فائدہ کرتے **علاج** برای قوت ذہن باہ
 پیچ شہ ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت کی ہے کہ پیچے کی خیروں میں بہت ہمارا دودھ ہمارا نزدیک رسول

صحیح

حب

تبع

اور جی صاف ہوتی ہی اور حق کی شہرت کو دیکر کہتے اور گون کہہ لایم کرتا ہے اور کھانا پیو کچھ اور دم کو تحلیل کرتا
 اور جی کو گروے پر پیدا کرتا ہے اور اسکا شیر و معری کی ساتھ معدی کی عین کو فائدہ دیتا ہے **علاج** برک
 دفع بیمار صاحب سفر اسکا دوتے نقل کیا ہی کہ بجا رہت ہی دوزخ کی سوشمند کردا و سکر پانی سے اور دوسری
 حدیث میں آیا ہے کہ جب بخار آوے کہ سیکو تو راولا جانوے اور سیرانی تین روز تک تھ صبح کے امام احمد میں نے
 اپنی مستدرک میں بیان کیا ہے کہ جب بخار آتا ہوتا رسول صلی اللہ علیہ وسلم کو تو ایک مشک پانی چھو کر اسے اور
 چھوڑ دیتے تھے اور صاحب ذی نے حدیث نقل کی ہے کہ جب آوے کسی بیمار سے کہ بخار میں ایک ٹھکرا لگ گیا ہی
 سو چاہی اسکو مجھادی اس بخار کو پٹنے شہد سے پس چاہیے کہ بیٹے تھن میں کہ جب ہر وہ پانی جتنا ہو پٹے سوچ
 کے نکلنے سے اور کہے **بسم اللہ الرحمن الرحیم** عبدک مستدق تھو لگ بیٹی شروع کرنا ہوں میں ساتھ ناما لہ کے
 اسی رات اشفا لے اپنے بچے کو اور سچا کر اپنے رسول کو اور غوطہ مارے اور میں تین غوطے تین دن تک پھر اگر اچھا
 ہو جائے تو بہتر ہے اور نہیں تو پانچ روز تک پھر اگر نہ اچھا ہے پانچ روز میں ہی تو سات دن تک یہی کام کر
 یا تو دن ایک سیطیح صبح کو جا کر اوس ہستی نہیں نہا با کرے اسے حکم سے ایسا چھوٹے گا اور فوڈل سے نادرہ
 بخار و زکریا حدیث میں آیا ہے جو یہاں تک تمام ہوا فطر یعنی طمانے کہا کہ یہ خاص ہے اون کو کون کو چھو
 بخار آفتاب کی حرارت سے یا کوئی دو اگر کم کہانے سے با حرکت زیادہ کرنے سے ہوا کرتا ہے اور بخار و زکریا
 جس سے با لہم کے سبب سے ہوتے تو اسکا یہ علاج نہیں ہے جسے قرآن شریف فائدہ نہیں کرتا ہے شک لے
 لے لے کو اسطر سے یہ علاج ہی فائدہ نہیں کہ یا بھم کو اور جو شخص یہ خیال کے کہ زہر وہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کا ہے انکے فرائے کے برکت سے حق فٹانے تھے اچھا کر دیا تو اسکو میک فائدہ ہونے گا والدہ اعلم
علاج برامی بند کردن اہمال بخاری اور سلم نے لکھا ہے کہ ایک شخص نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 کے گیا کہ میرے بہائی کا شکم جاری ہو رہا ہے فرمایا اسکو جا کر شہد پلا پھرا اور کہا کہ اس سے زیادہ ہو گیا ہے
 فرمایا کہ پر شہد پلا جا کر اسکو غرض دو بار تین بار آیا گیا اسطر سے آخر کو حضرت فی فرمایا کہ خدا سچا ہے اور تیرے
 بہائی کا مٹ جھڑا ہے یعنی روایت میں آیا کہ اسنے جا کر پر شہد پلا یا آخر کو اسکا جانی اچھا ہو گیا ف
 اور جو فرمایا کہ انتہر سچا ہے اور تیرے بہائی کا پٹ جھڑا ہے سوائے کسی یہ بن کہ حضرت کو وحی سے معلوم
 کر دیا تو کہ آخر کو اسکا جانی اچھا ہو جائے گا کہ تیرے ہاتھ کے مٹ میں کوئی بڑا سودا کشتا ہو رہا ہے
 جس تک یہ سودا بیکگات تک لے سے آرم نہیں ہو چکا سو اسلئے میں تجھے کوتاہیوں کہ اسکو شہد پلا کیو نہ شہد
 مسلسل ہے آخر اوس ہوا کو جاری کر کے نکال لے گا کہ قہلی حدیث کا تمام ہوا ف اب مانا جا ہے
 اہل ان کو کہ طبع نبوی میں اور طب جالینوس میں اگر یہ علما فی جہان تک موافقت ہو سکی تھی زمان تک تو فقت

حک

حقیقت میں کہ تو زہری می ہو کہ طبعی غلطی ہے اور طبعی ہی ذہن زہری اور زہری
 میں نکالی گئی ہے یہ ہمیں اور اوس میں زمین اور آسمان کا فرق ہے سو طبعی غلطی سے ہر کسی کو فائدہ نہیں پہنچا
 اور شخص کو کہ اسکا ایمان غلط ہے سو بعضے نے کہ لوگ اس جگہ اعتراض کرتے ہیں کہ شہد تو اسل میں پیدا کر کے
 سودہ واسطے وضع کرنے اسماں کے کہ تو کہ معیہ ہے گاہیں جہاں اسکا بیت ہے کہ اسماں میں تو جو معنی ہے سو طبع
 اور مواد خدا سے کہ جو معنی میں ہو اگر اسی اسماں اور شخص جو ہے سو ایسے اسماں کے نہ کرنے سے
 ضابطہ ہوتا ہے اسکا کمال الہا بیت مناسب ہی اس کے نکالنے کے واسطے شہد غرضاً کہ ہم اپنی میں لگا کر دینا بہت
 ہوتا ہے پس حضرت نے اس واسطے اسکو فرمایا کہ اگر اسکو تو شہد بلا کہ مواد خدا کا مکمل جائے اور لہذا ہر
 جائے صدق اللہ و رسول اسطیلے فرماتے **علاج** بدن شیرہ الشربین لکھا ہے اس عباس بن رستم سے
 روایت ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ پیر بھی بیماری ہے اور جو بھی بیماری ہے اور جو بیماری
 طاعون پٹ میں تو ہو جاتی ہے **شاف** اس حدیث میں اگرچہ بعضے نے لسانی کلام کہا ہے کہ قول ابن
 طب کی ہے اس واسطے کہ پیر و در سے درجہ میں سرور سے اور جو در سے درجہ میں گرم و خشک سے ان
 و دونوں کو ملا کر قسے تو دونوں کا اعتدال ہو جاتا ہے کہ پیر و پیر کی سوزن گرمی دفع کرتی ہے جو بیماری کہ ایک
 سے اور جو بیماری سوزن اور پیر کی بلوت ل کر متدل ہو جاتی ہے **علاج** برای فائدہ بدن اگر ہم نے
 روایت کی ہے ابو سعید رحمہ سے کہ پیچیدہ بیماری صلی اللہ علیہ وسلم کو یاد و تادمہ دم سے ایک برس سوزن کا بیت
 مر اس وقت کہ اس کا پاس کہا یا رسول اللہ تمہارا تہہ اسکو بکوف علمائے کھسارے کہ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ شہد
 نامحرمات کا قوت بدن کے واسطے حرمت میں منع نہیں ہے کیونکہ مر اس وقت کہ کما سے کہ منہر کا بیت
 اور ہو کہ گور یادہ کرتے ہیں اور نہ نہ کہ دینا ہے اور کسل کو کہ جو دینا ہے اور دوسرا کسل دفع کرنا ہے اور راج
 تحلیل کرتے ہیں اور راجہ یادہ کرتا ہے اور غلط طریقہ کو نکال دیتا ہے **علاج** سبب اٹھائے بدن الہا بیت
 سے بہت سبب میں لکھا ہے کہ گما حضرت علی رضی اللہ عنہ جو شخص کو راہ و کرتا ہے اپنی سکنے بکھینے مخالفت کرنا
 بلکہ اگر زہری میں بدن کا تو دینا ہے اسکو مسجد کو کہا کرے اور عتاب کے وقت کہا کرے اور زمین سے اپنے نہیں
 بلکہ گے اور نیچے یا کوں نہر کرے اور حور سے قربت کہ کیا کرے **علاج** برای استسنا بخاری
 ایامی کہ اس میں کثیر واسطے ایک قوم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے اونٹ کا بول اور آدمی کا دودھ لگا کر لایا
 تہا ہاں تک کہ وہ اپنی ہر کسی اس قسم کو کہ سبب طہل کے رہے نہیں لکھا ہے جیسا کہ جو ہے بخاری وغیرہ میں کہ
 لیرے **شاف** شیخ الزہری نے قانون میں لکھا ہے کہ شیر شربل شربل کے ساتھ لگا کر لایا اس میں کوہت فائدہ
 ہی انہما کو کرنا چاہیے کہ بہت سبب میں تہہ ہے ایک نئی دوسرے کمی تیرے بلنی نئی اسکو سکنے

بیماری

بیماری

بیماری

حیات

حیات

ہیں کہ ملک کی طرح حکم رانی سے بلا کر کے اور بی اویسے کہتے ہیں کہ طبل کی طرح بیٹ بولا کرے بجائے سے اور کئی ہا کہ
 کہتے ہیں کہ بدن پر درم آجائے شیر خوار اور بول شہرت سے علاج کئی کا ہے اتن عاجز نے بیٹے کن بون میں کھسا
 دیکھا ہے کہ وہ لوگ جو حضرت کے پاس گئے تھے ان کو تہنہ سے بھی تہنا دیا اور علم **علاج** برای بند
 کردن خون جہت بنظر السامات میں لکھا ہے کہ جنگل میں پھر علی السدیہ سلم گوشتے سے گریٹے اور کڑو جو سر رشتا
 او کی میخ زشارہ سارک نہیں بیٹھ گئی یہاں تک کہ ایک صحابی نے اس میں غلغلہ اپنے دانتوں سے کھینچ کر نکالا اور در
 سے کہ کئی دانت اس کے بھی ٹوٹ گئے اور حضرت فاطمہ زہرا اوس خون کو دھوئی جاتی تھیں اور علی علیہ السلام بانی
 ٹالے تھے اور وہ خون بند ہوتا تھا اور حضرت فاطمہ زہرا نے بوجہ قرآن حضرت کے ایک ٹکڑا پورے کا جلا کر
 اور غم میں ہر دیا اور بیوقوف خون بند ہو گیا **علاج** برای دفع درد و سر شقیہ و خیمہ و برای نشاء خون بخاری
 اور سلم میں لکھا ہے اور مضمون اس حدیث کا ہے کہ آپ نے فرماتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے دونوں ہاتھ ہون
 پر اور گدی میں لو بھنی روایت میں آیا ہے کہ پچھنے گوارے اپنے سر میں اواسط کر کے سر میں دروہا اور بھنی رویت
 میں شقیہ کے جہت سے کیا ہے اور ایک روایت میں آیا ہے بہتر و آدن میں پچھنے گوارا ہے اور فرمایا حضرت کہ علاج
 کی رات میں گندرا میں کسی خوشہ سے پھر کرا اوسے کہ لے محمد صلی اللہ علیہ وسلم حکم کر دیا جی انت کو کہ پچھنے گوارا لیا کر
ف شاہ جلیل الحق دہلوی نے لکھا ہے کہ مراد بیان ہے جو نکلا نکلا تے پچھنے سے ہو فیض سے اور سب طب
 قائل میں یہاں کے کہ گرم شہین پچھنے فضل میں فیض سے غرض یہاں سے معلوم ہوا کہ امراض ہوی کو خون
 نکلا انہیں پچھنے اور بعد از شقیہ کو ہی نہایت فائدہ کہ تے شقیہ کہتے ہیں اے سر کے در کو اور سا سے
 سر میں ہو تو اور امیضہ کہتے ہیں اور جالینوس نے کہا کہ ہے جس شخص نے یا لیس برس تک خون کی عادت کی ہو
 تو یہ دوسری عادت کی گری اور جہت الاسلام میں لکھا ہے کہ خون نکلا اسنت سے اور رفع دیتا ہے مرض کو اور نہار
 نہ خون لینے میں بہت شفا ہے اور بیٹھ جیسے بہت ضرر کرتا ہے اور بیان میں لکھا ہے کہ بہت سی میں خون لینا
 اچھا نہیں ہے اور آپ طرح بہت سرد میں خون لینا اچھا نہیں اور بہتر فصل خون لینے میں موسم بہار کا ہے اور کھو کو
 بہت وقت مناسب اور تاریخ بہت اچھا اور زود ہم اور سب دیکھ بہتر ہے اور نوین بخشیدہ اور جو شیدہ اور شہدہ خوب ہے
 اور اگر کوئی شخص شہدہ اور چار شہدہ کو خون لینے سے اور اوس میں کچھ مرض ہو جائے تو ملامت کرنے کے لئے تین اور فیض
 کتابوں میں لکھا ہے کہ خون انق و نوین جو شین مجتہد اسی جہت سے رحمہ اللعین نے اپنی اسکو منع کیا جی دار
 تاریخ اور دن موافق حدیث کے برابر اے تو سال ہر کی یار کو فائدہ ہوتا ہے اور شہدہ الاسلام میں لکھا ہے
 کہ پچھنے سر لگوانا شفا ہے رات امراض سے جنوں سے اور خدایا سے اور جس سے اور دینک سے اور دانتوں سے
 دوسرے اور اگر کوئی عبا سے اور سر کے درو سے **ف** غلات لکھا ہے کہ سر کا دوسرے ہوتا ہے غلطی عا ہے

اور غلط بار دے اور نہ چہرہ ہے اور جمعہ ہمارے اور ہتھوڑ سے اور لمبی بہت کلام میں
 سو ان سب باتوں کو خون لینا سفید ہے اور اوڑھن آیا ہے کہ کچھ لگا کے سینہ چلی اندر علیہ وسلم نے اپنے نبین مبارک
 پر چڑھ کر کھڑے ہوئے اس حدیث سے معلوم ہوا کہ ضرورت کی واسطے سر کو بھی گھوما دیتے ہیں کہ سر میں نہ داخل
 رہیں اور طبیعت کے من کو چھینے کے لئے پھلوانا نایاب ہے جن کے مرض کو اور کانوں کے مرض کو اور نہ اون کی مرض
 اور انورن کے مرض کو اور کانوں کے مرض کو اور نہ اون کے کھلوانے کے تین روزہ علاج اور جام کرنے سے اور مطلقہ کرنے
 اور شینے اور ہارے ہونے سے اور کت زیادہ کرنے سے اور عجم کمانے سے پرہیز کیے اور بیت شریف میں آجی کہ شخص
 چھینے لگے شینے اور چھیننے کو جو طبع او کو جو جن قوتوں کو گرسے گرانے میں ف اور با نا ہے جو
 ہاتھ کی قابل غصہ کے میں وہ میں ایک قیال ہی کہ کنارہ دست پر ہو کرتے ہے کہ کو قیال پرانی زبان میں شمر
 میں گمانیکو سواتہ کے کنارے پر جو رنگ واقع ہوئی ہے اس واسطے او کو قیال کہتے ہیں اور دوسری کھل پر رنگ
 باز کے کچھ میں اونچی طرف کو ہوتی ہی کھل پرانی زبان میں کہتے ہیں لی ہوی چیز کو سر پر رنگ قیال اور میں سے
 موی ہی اس واسطے او کو کھل کہتے ہیں اور قیرتی باسلیوں کہ یہ رنگ کھلے لی رہتی ہے اور اون کی قیال کھلای رہے کہ
 فادہ کئی ہی باسلیوں پرانی زبان میں اور شادہ مالیشان کو کہتے ہیں اور قیرتی باسلیوں ہی کہ کھل کے تلے درگ آئی
 ہی اور پانچویں جل اندر کہ اور قیال کے واقع ہے اور چھٹی آیت میں ہی کہ در میان خضر و بصر کے ظاہر ہے اور
 باقوی کہ میں جن میں ایک باطن کو زانو کے تلے ہوتی ہے دوسری عربی ہا اور قیرتی صافن عرض ہو کو کھنکھان
 رگون کی منکر حریف طب کی کتابوں میں دیکھ لو کہ سبب غل کے اسکا ذکر جو فرمایا ہے اور دوسرے یہ کہ اگر زبان
 اسکا پورے ترعب پرانی یہ کتاب ہو جاتی طب نبوی زہری علاج برای حرق انسانہ السامہ میں مذکور ہے
 ہی انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول صلی علیہ وسلم نے دو ایک کہ عرق انسانی عربی کرنی کی ساتھ کہ کائی طبع
 پر خضکی جاوے ہر ذرا ایک حصہ ہمارے پیا جائے ف یعنی عربی کوری کے سرین کا گوشت لیکر اس کے نیچے
 پکائے اور میں جن میں او کو کوریا کرے انتشار اندر قال اوس و در کو بہت فادہ ہر ہے کا عرق انسانہ ہی ایک رنگ کا
 کہ دوسرے سے کھب تک حول ہو جاتی ہے اور او کو سکا و راوی کو بت حیران کرنا ہے جان تک کہ سب کو پھول ہا
 سانسو لے او کو عرق انسان کہتے ہیں کہ وہ اپنی سب چیز کو پھول ہا ہے علاج برای دفع قبض شمر
 میں آیا ہے کہ خضر سے پوچھا اس زیت عید سے کہ تو اہمال طبیعت کا کس چیز سے کیا کرتی ہی کہنا دے کہ
 شمر سے فرمایا کہ یہ تو نہایت گرم ہے اوسے عرض کی کہ ہر اہمال طبیعت کا سنا سے کرتی ہوں لہذا
 نے کہ اگر کوئی چیز موت کی وار ہوئی تو سنا ہوئی معنوں حدیث کا تمام ہوا ف شمر ایک کہ اس ملک جہا
 میں کہ جو تھے شے میں گر ہے ایسی چیز سے ہی اہمال کرنا خوب نہیں ہے اور ایک حدیث میں آیا ہے کہ نہا

ان میں

تاریخ ہای نقیض

کروای گو گو سناوادیوت کر ایسے کرائوں میں تعابیر بیماری کی گزشتے میں سوئٹ میں اکتول میں صحیح ہے
 کہ تھو کو کہتے ہیں کہ کو کر تھو اور ساطعت کے اہمال کے واسطے یہ دو سوئے نظیر میں شہد کے تو اذہا جہاں
 ہو چکے ہیں گر نہ تھو کو کرتی ہے کے کی اسل کرتی ہی ظہور سو کو اودا طرہ کرتی ہی اظلا طو کو اودا یک کرتی
 ہی اذہا کو اذہا کرتی ہی ملکہ کو کو کو کرتی ہے اراض طعی کو اود معید موتی ہے جس سو اود کو اود لیت کرتی ہے
 حوں کو اود کو کرتی ہے صرع کو می برگی کو اذہا کرتی ہی سہیفہ کو ادر سائے سر کے در کو اود کو کویت دیتی ہے
 حرم ملک کو عسلج رای ح اراض ہوں مسلمے ابو ہریرہ رحمہ سے روایت کی ہی کو ویلا رسول صلے
 الصلی علیہ وسلم نے کہ بیماری کی واسطے دوا ہی کلوی میں ہی گزرتی ہیں ہی مضمون حدیث کا تمام ہوا
 حالیوں نے کہا ہے کہ کلوی تکلیف کرتی ہے صحر کو اذہا کہا ہے او سکویٹ کے کرموں کو قتل کرتی ہی اور حرم
 کے او سکویٹ پر لگائے تو رکام میں ہو جاتا ہے اور پے اگر چٹکے کی حست سے چٹکے اڑتے ہوں تو کسا
 اور کسا ہت فائدہ کرتا ہے اور میں برش پٹکتے ہوئے تو لکھا او چکا مٹکو صلی کو تباہ اور پے جس کو کو کو لیتا ہی
 اور صباد اسکا سر کے در کو فائدہ کرتا ہے اور پوڑوں کو توڑا لٹا ہے اور سر کے میں اگر لاکر کہا ہے او سکویٹ کو
 طعی و کر کہ ہے اور اسکو لاکر زمین پر سائیں سوئے تو اکھو سٹخدر کو نشید ہوتا ہے اور کہا او سکویٹ چھپے
 کو فائدہ محتاسب اور گلی اور سکی دانوئے در کو کو دیتے ہے اور کہا او سکویٹ کو حادی کو تباہی اور گہر میں ہونے
 دہائی کرین تو مچھ اور کھٹل در پوچھانے میں اور پے ملنے کہا ہے کہ حاصیل و میں ہے کہ طعی اور سو اود
 سار کو در کرتا ہے او کو دروازہ کو قتل کرتا ہے اور او سکی پوٹے مادہ کر کام مانے کے کلین خال میں تو زکام کو
 مفید ہوتا ہے اور حست دے کے بجا کو فائدہ محتاسب اور اگر کسی عورت کا دودھ خشک ہو گیا ہو تو او سکویٹ کا دودھ
 کو حادی کرتا ہے اور حست کی رطوبت کو خشک کرتا ہے اور زوا کو کچا دیتا ہے اور کچے کو مٹ سے کر دیتا ہے
 اور قلع برچی کو فائدہ دیتا ہی اور در سینہ اور کمانسی کو کو فائدہ اور سلی ادنی کو دفع کرتا ہے اور سٹا اور طحال
 کو فائدہ محتاسبی اور در امت او سکی رومن تیوں کے ساتھ رنگ کو سفید کرتی ہے اور چہرہ کو صاف کرتی ہے
 اور اگر سر کے ساتھ کہا ہے تو کرم تکم کے حراتے ہیں اور او سکویٹ سبب جس کے ساتھ کہا ہے تو جو تھے دن
 سٹار اور طعی حار کو مفید ہوتا ہے اور اگر اسکو تھو کے ساتھ کہا ہے تو شک کردہ کو در کرتا ہے اور اگر کلوی کو چلا کر
 کہا دے تو اسیر کو فائدہ ہوتا ہے اور اگر در حست پوٹے تو تیر حور سے لٹکے کے بول میں لاکر کلوی کو مٹا
 کے تو در حست لٹیل ہو جاتا ہے اور اگر سر کے میں لاکر صحن لکاوے تو بر میں جیا ہو جاتا ہے اور اگر خصیہ میرج
 گیا ہو تو سر کے میں او سکویٹ ہی اسکا ضا و مفید ہے اور اگر امین کے پاس بہن اسکو لاکر ناف پر لکھے تو کدوانہ
 میٹ کہہ کر جاتے ہیں اور اگر کسی کے بال بڑھ ہی ہو حادین اور ہر پوڑا کرین تو اسکو آب جناب میں لاکر لکھا دے

[illegible]

عقب میں غل غلو سے تو وہ ہرگز صحت سے کیوں کہ اگر تک کو نہ رہو باٹے کا تو نہات لازم آئے گئے اور اس کے
 والے نے رفقا روایت کی ہے محمد بن العباس سے کہ جو شخص دانی سے طبابت کئے اور علاج سے قوم غوث
 تو وہ صحت میں ہے **ف** علمائے کلمہ ہے جو شخص دانی سے کسی کا علاج کئے اور وہ مریض بالک جہاں تو اور
 نہات لازم آئے گی اور اگر کسی کا علاج کئے کے واسطے دو حکم جمع ہو جاتے ہیں تو حضرت نے فرمایا کہ جو دوا
 سے بچ من و دوس مریض کا علاج کئے یعنی اگر دانی سے کئے کا تو اور حضرت نے لازم کی عارضہ سے امام
 ابنی نے بیان اس حدیث کو بیان کیا ہے اسکا حاصل یہ ہے کہ جو بیان جو چکا ہے جسکو منظور ہو وہ میں اس حدیث
 ویکہ پورے **علاج** برامی در دوسرین اور میں آیا ہے کہ جب سرین درد ہو اگر تا نخی صلی احمد علیہ السلام کے
 توبہ کیا کرتے ہیں اپنے سر پر نہ کیا اور فرمایا کرتے ہیں کہ مشک یا فادر سے لگی اصر کے حکم سے حاصل ہے
 پٹ کا نام ہوا **ف** یہ علاج ہے اوس درد کا کہ جوا دی ہوا اور ادا دی ہو و خوشی جبے نو اور کھانہ میں صحت
 - یعنی پیچھے کا گونا گونا چاند اور دوسرین آیا ہے کہ جسے شکوہ کیا نہ دیکھ سول احمد علیہ وسلم کے لیے درد کا
 رو اسکو فرمایا صحت کر اور جسے شکوہ کیا اپنے پٹ کے درد کا اسکو یہی فرمایا ہے کہ منہ دی کا لب کہ وہ اپنی
 زدی میں ام رافع سے روایت کی ہے کہ جب نبی کو پھوڑا یا پھنسی ہو یا تنہا کوئی کاٹا لگتا تھا تو اس نے
 پا کرتے تھے **ف** علمائے کلمہ ہے کہ منہ دی سردی کو اور گون کے منہ کول اچھی ہے اسطرح حدیث
 صلح نے پٹ کے درد کو اسکا لب کیا ہے اور غصہ بہین یہ ہے کہ طبیعت زیادہ کو خشک کرتی ہے اور اگر
 تقال مسک کر سارے اسکو کھانا دوا دے اسکے خدام کو بہت فادر کرتی ہے اور بعضوں نے لکھا ہے کہ اگر ایک مہینہ ایک
 لٹا دے تو اور نہ ہی تندر کا خدام بخارے تو پھر کسی علاج کے قابل نہیں اور اگر کسی کے ناخن جاتے ہیں تو
 تو دانی اور کھانا کر دس سال دس نوٹیک یا کرے تو ناخن اچلی پیدا ہو جائیگی اور لب کا منہ بول کر اور
 وشتے اور اگر تیرہ سال یا اگر آدھ سوئی تو قوی کو دفع کرتا ہے اور رنگ گردہ اور رنگ مشا کو بھی فادر کرتا
 اور اگر آٹھ یا دس تو فادر ہو جاتا ہے اور اگر نہ میں تو دے جو جائے تو معنی اسکا بہت فادر کرتا -
 اور در زمانہ کو لب کا بہت **علاج** برای خدرہ کو قضا ان مشو و خدرہ و ایک یا سبب کو خدرہ
 کی طبیعت میں ہوا کرتی ہے اور اس میں بری کے ہونے کا سبب یہ کہ دانی جو دوا کھلی جاتی میں مثال کر نور
 عا دانی ہے تو اس جہت سے یہ مرض ہوا کرتا ہے اور سبب سے وقت خون کے جہت سے بھی ہوا
 ہوا کرتا ہے اور علامات اسکی یہ ہے کہ لڑکے کے منہ سے یا زناک سے خون بہت جاتا
 سو حضرت صلی احمد علیہ وسلم نے منع کیا عورتوں کو کہ لڑکے کے حلق آنا بہت دیا یا کر میں اور اس بڑا
 علاج بہتر ہے وایا ہے یا خیر اما احمد بن حنبل نے اپنے مسترک میں لکھا ہے کہ داخل ہونے سے

و

و

ہی کہی کہ حکمت ہے کہ تیرے جادو میں اور کجی کے کہانیں عقل کے نزدیک ہرگز مہتمم نہیں تو ہمای گماں کہ تیرے جادو میں
 جیسے جیسے اعتقاد احمد اور رسول پر ہو گیا دیا فائدہ بھی ظاہر ہو گیا احمد واسطے ہے اور پر کر دیا ہے کہ جس کو
 ساتھ کرنا طلب نبوی کے ساتھ منظور ہوئے وہ اول اپنے اعتقاد کو درست کئے اور اعتقاد درست کرنے کے پسینے
 میں کہ اور کجی شک اور خوف اس سلاخوں کے کرنے میں ہرگز نہ آوے اگرچہ کوئے حکیم ہی اور کجی کرے تو یہ جانتے
 کہ ان حکیموں کے علم غیبی ہیں اور رسول کا علم یقین ہے یقین اور یقین کیونکہ برابر ہو سکتا ہے اور اگر کجی کو درج یقین کا
 حاصل ہو تو اور کجی طلب ہے کہ علاج اتھین حکیموں کا کرے کیونکہ اگر اس میں ایمان پانے کا خوف نہیں ہے اور پانا
 جیسے اسات کو جان علاج کہ راست ہے وہ ان پر ہیز کرنا ہی سہی ہے کوئی نہ بچائے کہ پر ہیز کرنا ہی شریعت ہی
 کیونکہ کہ پر ہیز کرنا ثابت ہوتا ہے قرآن سے جیسا کہ حق تعالیٰ نے فرمایا ہے کہ اگر تم رض پر تو تیمم کر لو اور
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے صلیب دی کو کو کجی کو برین کہا اس لیے کہ تیری آگوشن ہے ہی رد اور اسی
 رسالہ میں اور بیان ہو چکا ہے کہ صرف علی بن ابی طالب کو ہی کجی کو برین کہا ہے منہ کیا اور فرمایا کہ اسکو کیا کیونکہ تو قاضی کرتا
 ہے اور کجی کو جتنی ہے اور خود ہی قرب سے پر ہیز کرتے تھے اسکا بیان ہی اور ہم کرتے ہیں سوائے کجی سے
 معلوم ہوا کہ باری میں آدمی کو پر ہیز کرنا ہی ضرور ہے حکیم حازق و نیدار جو اسکو کئے اور کئے کئے سے مدد مل کر
 کجی کو جوتے اگر کوئی چیز حرام کھلاوے تو اسکا کھانا نہ کیونکہ معلوم ہوا کہ وہ حکیم و نیدار نہیں ہے اور وقت اسکا
 کھانا قبول نہ کرے اور نہ ہی کھانا کھلاوے کھانا کھانا نہ کیونکہ معلوم ہوا کہ وہ حکیم و نیدار نہیں ہے اور وقت اسکا
 جائز کیونکہ کئے ہیں کہ آدمی کے بدن میں کسی جگہ سے حرکت نہ کرے اور اگر کسی اور آدمی اسکی بدن میں نہ کر معلوم
 ہو سو علاج اسکا ہے سفر السعادت میں لکھی گئی آؤں ایک رحمت کے پاس گئے اور انہیں سے نااہل نہ کہہ کر
 کہ گماں میں ہی ہنواؤں جگہ پر اگر کئے اور جس حرکت اور بدن نہ ہے سو حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ
 شہنشاہ کو دیا کہ کجی میں پہر چرخ واد و نیر دو اذان کے بیچ میں لینے امین فخری اذان کے اور کجی کے اس کیونکہ
 اور نہ چرخ واد یہ صلاح طلب یونانی کے ہی موافق ہے اسواسطے کہ جس کو خوش آجائے تو اس کے منہ پر پانی
 نہ شہنشاہ کا کرنی ہیں علاج برای دفع تروہا جانا ہے کہ شرہ کہتے ہیں ہندی زبان میں ہور کر علاج
 اور کجی سفر السعادت میں لکھا ہے کہ کجی کی بی بی سے حضرت کی بی بیوں سے کہ اتنی میرے یہاں رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم اور میری اوکلی میں بچتا ہوا پڑا کہ تھوڑا تیرے پاس فریہ ہے میں نے عرض کی کہ ہی فرمایا کہ
 لگا دے اسکو حضور حدیث کا تمام ہوا ف ذریعہ کہتے ہیں تہلیل لبرہ کے میدہ کو بنی قصبہ لبرہ
 جب پڑا ہوا جانا ہی تو اس کے اندر سے ایک چیز پانندہ گھن کے کھٹی آوے اسکو ذریعہ کہتے ہیں اور جالندوس نے کہا ہے
 کہ ذریعہ کو دیا میں میں اگر پڑے پڑے لگا دے تو اچھا ہوتا ہے علاج برای خوش کردن دل یقین

۶۰

۶۱

بخان خوشنویس یعنی ابی بایق شیرین کے مرض کے روئے ہو ہی نہیں کوئی کرتے ہیں غرض اس وقت میں دات کیا
 اور سیدھے سے کب داخل ہوئے اور مرض کے دہل بیان کرو عریقی میں اس وقت کہ کھانا کھانے میں نہیں رہتا ہے
 کسی چیز کو کھانے خوش کرتا ہے مرض کے دلو ف یعنی یہ بیمار کی خبر کو کیا کر دو کہ ماکر کو کہ تم غم نہ کیا کرو و عریقی
 بہتے افشار و قناری اب تم جلدی تندرست ہو جاؤ گے سو کہ کتنا مہلہ افتدیر کو نہیں آتا اگر فائدہ نہیں ہے
 کہ بیمار کا دل خوش جانا ہے اس حدیث سے معلوم ہوا کہ مرض کے روز بروز خوشی کی باتیں کہے کہ مرض کا دل
 ہلکا ہوتا ہے مگر انہی کا کیا ہے کھوٹے سے اور کھانا وغیرہ کو نہ کھا کر سے کہ کھانا نہیں خود بھی کھانا
 ہو گیا اور اس مرض کو کھانا کر کے گا ایسے وقت میں بیمار کو چاہیے کہ ہر وقت خوب اور ہمت کرے اور اپنے رب کے
 طرف ہر دم رجوع کرے یہ وقت کمائیوں اور مصلحتوں کا نہیں ہے مگر کوئی شخص بطور علاج کہ جس میں مرض ہوئے
 کسی بھی مرض کے دلو خوش کیا کرے تو کہ معنائہ نہیں ہے کہ کوئی اس میں شکوہ تخفیف ہو کر کی ہے کہ مہترانے
 ہستہ ایک مرض دانی ہے کہ آجی اسطرح دیکھا کہ نیت کو اس زمانہ کے اس اور ہارون میں کو کھانا ہے
 اسے لوگ اسکو سحر و جادو سے جسے اور ہوش کرتے ہیں سو اس شخص نے دیکھ ہی غالی کے قدرتی مصلحت
 اور اس کے صحبت سے دلوں کو رنگ لگتا ہے سو علاج اس میں کا یہی کہ طبع اور جرح کو اپنے ج میں سے
 رخ کرے اور قناعت کو اپنا شیوہ گردانے کہ ذلت کا بلاغت حاصل ہوتا ہے خلل ج برائی و غضب
 یعنی غصہ جابا ہے کہ غصہ بھی مرض ہے اور مرض فنانی میں سے کہ ضرر اسکا اپنے تئیں بھی پہنچا ہی اور عریقی ہو جائے
 اور عریقی کو بھی فتنہ کی روکی زیادتی سے روح اور حار و غریزی باہر آتی ہے اور ہر اس سبب پناہ جالی ہے
 اور ہر مصلحتان اور عریقی اور اس کے جاریان طرح طرح کی پیدا ہوتی ہیں اور آخر کو کلمات کفر کے منہ سے نکلتے
 لگتا ہے اور عزت اور وقار کم ہونے کو گوئی کہ مہربان ہے اور اسطرح غصہ کرنے والے کے دشمن بہت ہو جائیں
 اور ہر وقت کم ہوا کرتے ہیں اور جہاد کو ہینہ اور بعض اور بدویش پرستے اور مرض ہر اس سے پیدا ہوا کرتے ہیں اور اگر
 قنات کرتا ہے تو دوستوں کو ضرر پہنچاتا ہے اور اگر عاجز ہوتا ہے شل شل ہو کر کہ غصہ درویش بجان و دشمن و خود
 اپنی جان کو ہلاک کر تا ہی اور گالیاں دینے تئیں دینے لگتا ہے اور اپنے گریہ سے ہمارا ڈالتا ہے اور کہیں ایسا ہوتا ہے
 کہ اپنے تئیں تھوڑے سے ایک سے اور ہتیار سے قتل کر ڈالتا ہے اور اسطرح عریقی یعنی اسطرح سے فرمایا ہے کہ
 کو غصہ ایک بیماری ہے کہ وہ سنگاتی جاتی ہے آدمی کے دل میں ہر وقت اس کی سنسن ہو جاتی ہیں اور اگر دن
 کی گینا بول جاتی ہیں سینے دہل اس کے آگے ہونی کے یہ ہے کہ کھانا اور کھانا نہیں اور سارا جسم جو تئیں
 آتا ہے ف اس حدیث سے معلوم ہوا کہ غصہ ایک بیماری ہے کہ دل میں پیدا ہوتا ہے نہر کے دین بظاہر ہوتا
 جاتا ہے سو آدمی کے تئیں چاہیے کہ اپنے تئیں اس سے کہ یہ آگ ہی پکاتے اور اگر آگ جلتی ہو طبع اسکا مدد نہ کرے

ایسی تھی - جو فیروز میں ولایت آتی ہے اور او کو فرستے تھے نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے جو حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے
 معلوم ہوا کہ حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ بھی علاج کیا کرتے تھے اس واسطے کہ جان لکھا ہے کہ سہ ماہ
 ورنہ ایک مہینہ سے اور بعد یکے بعدی حاصل ہوتی ہے اور بعد ہی کی طبیعت خشک ہو جاتی ہے جو طرائف لکھا ہے
 آدمیکو چاہیے کہ مہینے میں دوبارہ کرے کیا کرے تو پہلی بار کچھ ریگیا جو تو دوسری بار میں بالکل نکلا ہے کہ بہت
 مادیات کی نکر ہے اس سے سینے میں اور بعد سے میں درد پیدا ہوتا ہے جالہ یوسن لکھا ہے کہ بے بخا منہ
 سعد ہے اور آتی ہوئی تھی کہ روکے جیسے نہیں کیونکہ اس سے آخر کو امراض سخت پیدا ہوتے ہیں اور خیر چاہنا
 ہی اور جانا چاہیے کہ شیخ الرئیس نے کہا ہے کہ اندر سے بعد و جوش کرے اور جلد جوش کرے اس
 نکلے آوے تو اسکو کھینچے کہ میں اور اگر قدرے قلیل نکلے تو اسکو متوجع کہتے ہیں اور اگر جی شلے اور
 پورے نکلے تو اسکو غشیان کہتے ہیں اس جگہ سے معلوم ہوا کہ امام ابو حنیفہ کے نزدیک ضو جانا سے کہ جیسے
 مشہور کر آئے کیونکہ فی نام او سکا ہے کہ جس قدر اندر جی جوش کسی اور معتد باہر آئے اور اگر او قدرے نکلے تو
 اسکا نام متوجع ہے فی نہیں علاج یہ اسی دفع ہوی ترب یعنی مولیٰ سفر الساعۃ و میں نقل ہے تفریہ اشرفیہ
 سے اور اس نے روایت کی ہے ابن سعد سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص مولیٰ کہائے اور
 اسکو خوف ہو اور اسکی بولا تو چاہیے کہ یاد کرے مجھکو اور جیسے روایت میں آیا ہے کہ فرمایا درود و جیسے مجاہدین
 حدیث کا تمام حواف مضمون نے کہا ہے کہ یہ حدیث منقطع ہے یعنی قول ابن سعد دیکھا ہے اور جیسے
 راوی مہول ہیں مگر بعض علما نے کہا ہے کہ اسکا ترجمہ نہیں کیا ہے مقرر ہو کہ ہو جاتی ہے والدہ علم اور اند
 اسکے یہ ہیں کہ اشتہار کیا کرتی ہے اور از صاف کرتی ہے اور امراض علی کو دفع کرتی ہے اور جو
 مفید ہوتی ہے اور سنگ کرے کو فائدہ کرتی ہے اور رنگ اسکا بول کو کھول دیتا ہے اور اگر بعد قیام کے
 چائے تو علاج کو فائدہ کرتا ہے اور جو بے کے رنگ کو صاف کرتا ہے اور جویشہ کھانا اسکا کسے بالون چائے
 جی اور عرق اسکا سد رنگ کو دل دیتا ہے علاج جامع کبیر میں لکھا ہے کہ بڑا شہابی ہر بیماری کی اور اور
 فائدہ ہے ہر کے یہ ہیں کہ جلا کرتی ہے معدے کو اور تحلیل کرتی ہے ریاہ کو اور کرکشی ہے بول
 بُرائی ہی دردہ کو اور کھول دیتی ہے جیش کو اور دفع کرتی ہے سنگ گردے کو اور سہال کرتی ہے کوا
 لہر جی ہے سد رنگ اور فائدہ دیتی ہے بواسیر کو اور مرما اسکا قوت دیتا ہے باہ کو علاج
 جامع کبیر میں لکھا ہے کہ کرفس کو کھایا کر واسطے کہ وہ زیادہ کرنا ہے عقل کو اور سنگ کھار و زنگ
 نام کے ساتھ اگر بعد دن بہر میں لکھا ہوا مہینے میں ایک بار یا سال میں ایک بار ہوا پید کرکشی کے یہ ہیں کہ
 قہر کرنا ہے اور ہر کو میدا کرنا ہے اور لکھو قوت دیتا ہے اور غلہ کے مٹانے کو اور کرنا ہے اور سے کونا

کرناسے اوسکو کے کمرن کو قتل کرنا ہے اور اسکے کھانے سے جی کا شلہ اٹھایا جائیگی لیکن کمرن میں پیش ہوا کہ تپے اور
 وہیں کو تیز کرنا ہی اور فوجا اٹھ کر کمرن کے پہن کہ جناب کرتی ہے ہوا کو اور قتل کرتے ہے حکم کے کہ نوئی ہمارے قتل
 کرتی ہی ریا کلو اور کسی جڑائی میں بچا کر پوسے قوی آجاتی ہے اور پاک کرتی ہی جسم کو اور گرا دی ہے بچے اور
 اور مراد سے میں جن ہر نو اور کو نکال دیتی ہے اور زخموں کو براتی ہے اور او سکوا اگر میں کہ شہدین ملا کر در
 مناصل پرے توبت فائدہ ہوتا ہے اور اگر تفسیر پر کا ضا و کمرن تو سخت ہو جاتا ہے اور نوے توجہ سے عضو کو لیب
 اسکا جوڑ دیتا ہے اور راعضا کو ساکن کرنا ہے اور خون جرت کو بند کرنا ہے اور نوے کے نومین منگو گنا
 اسکا نلے کو سن کرنا ہے **علاج** اور یہی کہنا دغ کرنا ہے دل کے ظلمت کو اور فائدہ سے یہی کہ یہ
 میں کہنا اور اسکا بول کو اور راکر تپے اور پنے کو قوت دیتا ہے اور اگر او ریاغ کو قوی کرنا ہے اور وحی جوالی کو قوت
 میں لانا ہے اور کہنا اسکا سستی اور سواس کو دفع کرنا ہے اور سہل کو بند کر تپے اور گنا اسکا راج کو طاق نشا
 جی و حمت کے پیش کے کہ تمام کہتا ہی اور ضعف بگر کو فائدہ کہتا ہے اور نلے کو بند کرنا ہے اور نوکھو کرنا ہے اور
 فائدہ لیبے کا یہ ہے کہ باہ کو حرکت دیتا ہے اور بی کو بند کر تپے اور وہ کو عورت کے بڑا نا ہے اور بول کو او ا کرنا
 ہمارا نہ جیض کو کو لودیتا ہے اور نو کو موٹا کر تپے اور نو کر کو او در کرنے کو فائدہ کر تپے لیکن یہ مضہ ہی اور فغ نشا ہے
 اور غلط فطرت اس سے پیدا ہوتا ہے مصلح اسکا خرد اور تحصیل ہے اور اگر عمل میں لوبیا اکثر کھایا کے تو کھاکا عاقل پیرا ہوتا
 اور فائدہ خیر کا اگر طالع عوت کھایا کے تو کھاکا خیر صحت پیدا ہوتا ہے فائدہ اور نوین میں کھانے نشا پیرا
 ہوتا ہے ایک تو تیر کہنا اور سری توں کا چوٹا پنا قیر سے سب ترش استعمال کرنا چھتے ہے وہ پنبے کی کشت کرنا پچوڑ
 اکثر گروں پر پنبے گونا پنبے دوجہ رون میں جلنا ساتوں مطلوب کیط نظر کرنا انہوں کی عقل و دجون کو زندہ چوڑ
 دینا توں قرآن شریف ہمیشہ قریشان میں پڑھنا اور نہاد منہ تہجو کہنا قتل کرنا ہے حکم کے کہ مومن کو اور جو فضل راہ
 کے حفظ کا چاہیے اور سکوا کہ اکثر شہد کھایا کرے رات میں یہ سب عام کیر میں کلبے میں واسطہ علم **علاج**
 صاحب جامع منیر نے روایت کی ہے ہمت بن ابوع سے کہ ملاک نے تھے رسول علی الد علیہ وسلم شکایت نہ کر
 اور اپنی مرض مبارک کو **ف** ملاک نے کہا ہے کہ شکایت میں یہ کہ شکایت تک کو صاف کرنا ہے اور قوت دینا
 و کو اور داغ کو اور بد قوی کر تپے باہ کو اور دشت اور جسم کو دفع کر تپے اور خفقان بار کو دفع کر تپے اور نو کو کو لودیتا ہے
 اور شلہ کو تحلیل کر تپے اور نو گنا اسکا نر بار کو اور جداع بار کو دفع کر تپے اور نہاد اسکا باہ کو حرکت دیتا اور اگر کسی کی
 اگر میں غیا جو دی یا نہی ہو نو اور سکوا کہ میں گنا بہت فائدہ حاصل ہو گیا اور غشی کو اور کا گونا بہت فائدہ کہتا ہی
 اگر سکوا کہ میں جو غاے نوٹا اسکا بد میں جس حرکت پیدا کرنا ہے اور فاج اور نوے کو فائدہ کرنا ہے اور شہد اور شہد اور شہد
 کو منیر نہی ابوداد کی بعض روایت میں کہتا ہے کہ حضرت علی الد علیہ وسلم کا ایک شہد کہ از میں سے خود لوبیا

جی

علاج

علاج

علاج

ایسے مضمون میں شراکت نہ کرنا کہ جس کے بارے میں کوئی بیماری پیدا ہوتی ہے چاہے کہ بچانے سے دور رکھے اور اسے تین سو
 پانچ سو اور دوسرے مضمون حاصل کلام یہ ہے کہ اگر کوئی چاہے کہ اپنے تئیں اعتدال کے سنے سے لگے قدم نہ بڑھائی
 اور اعتدال میں رہے کہ اگر وہ اس قدر معتدل رہے کہ نہ تو خوشی کے طرح بخت نہ ہو سکا کہ اگر بچاں اور بچاں تین سو
 کی طرح نہ مانا نہ ہوا جو دین اور بیہوش ہو کر اور سرخ زمین کو اگر اپنے تئیں ہی نکل کر دیوں کی کوئی دوا ہی جانتا ہو مگر
 ہی کتب و دوا دے ہوا دینی اور بیٹھے علمائے کلمائے کہ اگر کوئی چاہے کہ اپنے مکانوں میں شریک کے پرست کا
 فرض نہیں ایسے کہ اس سے ہوش پیدا ہوتی ہے اور اعتدال میں رہتا ہے اور وہ بیہوشی میں کہاتے ہیں کہ جسے جلا
 لینے سے بچا جاتی آتی ہے اور ابالائیت نے انسان میں کہاتے ہیں کہ جو شخص جہاں دوا کرتا ہے تو خود کو محتاج ہونا چاہیے
 واندہ علم علیہ السلام صاحب جفر السعدی نے کہاتے ہیں کہ ہرگز جمع کرنے رسول صلی اللہ علیہ وسلم علی اور دوا کو
 اور ہرگز جمع کرتے تھے و خدا کریم کو اور ہرگز جمع کرتے تھے و خدا کریم کو اور ہرگز جمع کرتے تھے و خدا کریم کو اور
 ہرگز جمع کرتے تھے و فاضل کو اور جمع کرتے تھے و فاضل کو اور جمع کرتے تھے و فاضل کو اور جمع کرتے تھے و فاضل کو اور
 کرتے تھے یعنی کسی ایسا اتفاق نہیں ہو سکتا کہ جسے جمع ہی جمع ہی کہانی ہو اور بغیر مضمون ہوئی اور وہی لیا تو
 سنے میں ایک جگہ جمع ہونے کے پہلے ہی طرح سے کہ سنے میں اور جانا چاہیے کہ حضرت دوا دوا کو جمع کرتے تھے اور
 گوشت اور دوا کو بھی جمع کرتے تھے یعنی بغیر مضمون ہونے ایک کے دوسری چیز کہاتے تھے اور وہی مختلف کو جسے
 جمع کرتی تھے یعنی قاضی اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور سہیل اور
 دوا کو گوشت اور ایسی گوشت ملا ہوا ہوتی کہاتے تھے کہ کوئی مگر معدے کو مختلف دوا کا مضمون کا شکل ہے اور جانا چاہیے
 اس کو دوا کے واسطے حرکت بہت تیز دہی ہے چنانچہ زبانی صلعم نے کہ مضمون کو کہانیکو دوا کو اور اس کے ساتھ
 مگر کہانے کے اور بیوقوف سوچا یا کہ اس سے دل تیار نہایت ہونا چاہیے **ف** ہوا یہ میں لکھے کہ جسے مگر سہی
 منظر بہت تو دیکھنے کے لئے کہانے کو دیکھنا چاہیے اور شیخ وغیرہ اکثر اطمینان کہتے ہیں کہ حرکت زیادہ دیکھتے اس
 سے کہ حرارت غریزی تکمیل ہوتی ہے اور قوت ضعیف ہوتی ہے اور بیہوشوں نے کہا ہے کہ زیادہ حرکت جو اس
 کو کم کرتی ہے کہ سکون میں زیادہ تھا کر کہ اس سے جڑوت بہت ہوتی ہے اور وہ کو کم کرتی ہے اور
 حرارت غریزی ضعیف ہوتی ہے قانون کی شرح میں کہاتے ہیں کہ حرکت اور سکون یہ دو مضمون مزاج ہیں یعنی دوا
 کا مزاج دوا ہے اسلئے حرکت رطوبت اور حرارت کو تکمیل کرتی ہے اور سکون خشکات اور طوبات کہنہ پیدا کرتا ہے اور
 اعتدال اور دونوں کا زیادہ کہتا ہے حرارت غریزی کو اور مضمون کہانی کہاتے ہیں کہ اگر دوا کو کہانے کو اس کو اور بہت کہتا ہے
 اس کو اور دوا کہانے کو اور اسلئے حرکت رطوبت بدن کے ایک علاج مضر کہتا ہے چنانچہ ابو نعیم نے کہتے ہیں کہ
 وعلیہ السلام ابو نعیم نے کہتے ہیں کہ اگر دوا کو کہانے کو اور اسلئے حرکت رطوبت بدن کے ایک علاج مضر کہتا ہے چنانچہ ابو نعیم نے کہتے ہیں کہ

مضمون حرارت اور سکون

جاور اس حدیث علیٰ ہے . میں گریبان بچھا چاہتا ہے کہ سفر تہجد میں قیام طبع مائل ہو جائے
 اور ہر جگہ کی ہوا میں جن قحطیات تہجد سے فائزے اور شیر نیدیا کے بین اگر کوئی ہوا تھکتا ہے جس کے موقوفی تباہی کے تو میری ہر
 رست ہوا کے منفی ہر طرح کی غذا کھایا کر دے غرض اس حدیث سے معلوم ہو کہ اصل مکان کرنا واسطے بیکاری کو مصلحت
 نہیں ہے کیونکہ کسی جگہ کی ہوا میں جن کو موقوفی تباہی سے اور کھوس سے تندرستی ہوا ہے مگر خوشی جان کر اور کھوس کو چھوڑتے
 یہ کہ اس میں جو شکر کی لائق ہے ہر جگہ پر بہرہ رسا ہے اور کسی سے نہ ہو کہ کسی کے گھنے سے نہ ہو کہ کسی کے فرائد ہونے اور نہ
 اعلیٰ بارہ علاج طبعانی سے غصے سے جو وسط میں اس میں غصے سے فریاد مارا بیت کی کسی سوساں یا کہ کسی ہی نہ کو اور
 خوش کرتی ہی بلکہ اعلیٰ میں کو اور دشمن کرتی ہی کو اور بچاؤ کو اور جامع کبیرین کہ اس کے مسواک یا دہ کرتی ہے غصے سے کہ
 اور کرتی ہی نہ کو اور اصراری کرتی ہے کہ کو اور حوائف کرتی ہی نہ کو اور خوشی اور خوشی اور کرتی ہی نہ کو اور غصے سے کہ
 مسواک کو اور حوائف کرتی ہی حلق کو غصے سے اور قطع کرتی ہے رگوں کو اور تر کرتی ہے بچاؤ کو اور زمین لاتی ہی یا بچاؤ
 اور سیدھا کہتے ہے پشت کو اور رخا صحت کرتی ہے ابر کو اور آسان کرتی ہے رخ کو اور یاد ملائی سے خوشی کے
 وقت کلہ نہ ہوا کو اور غصے سے ہی طعام کو اور سیاہی کا ٹھیک لگائی سے غصے سے اور صبح کرتی ہے بچاؤ کو اور کرتی ہی
 دانتوں کے میل کو اور درد زمان کو اور خوشی کرتی سے صحت کو اور یاد کرتی ہے عمل کو اور پاک کرتی ہے بل کو اور کرتی ہی
 ہے نہ کو اور خوشی ہی ہی عمل کو اور خوشی کرتی ہے ہر باری کو علاج جاننا چاہیے کہ غصے سے صحت میں خواہ ہے
 سونا ہی یا کہ علاج ہی چاہی ہی تعالیٰ ہی نہ کرنا یا فرشتہ میں کو اور ایسا ہے کہ مفر کیا واسطے تہجدی انکو
 انام کو روح آدمی ہی آرام کو اور انکو آدمی ہی انکی ذکر اور نصرت سے ہماری سچی ہے کہ ہم صابون سے اپنے سر کو
ف اسلوسٹے بالینوس نے کہا ہے کہ جسکو خلیل کہنا کہانے کا منتظر ہوا اور اپنا مواد سخی تو جاسیے کہ او کو کہ
 سوسٹے مگر اقلی کے تہ کو میں چھوڑ سکے کہ کو کہت سونا ہی آدمی کو ضعیف کرنا ہے اور بہت کرنا ہے اور
 کے دن غصے میں اڑنے گا چنانچہ حضرت سلیمان مکی والدہ نے حضرت سلیمان کو کہ کمالی لڑکے تو بہت ہو کہ
 بہت سونا قیامت کو غفلت کو اور چھوڑ گھا **ف** عثمان نے کہا ہی کہ آدمی باریت سوا فخر سے ایک تو صبح کو اور ایک
 اور ایک بعد ظہر کے اور ایک بعد مغرب کی شیخ الرئیس نے کہا ہے کہ صبح کو سونا ضعیف کرنا ہے ورنہ کو اور بڑا گندہ
 حواس کو گر خیر کہ بعدین پر کے وقت کو کہتے ہیں سو وہ سوانست ہی اور فاعل قوت کرنا ہے اور اصل کو زیادہ
 اور بنا چاہیے کہ سونا چار طرح کا ہے ایک جہت دوسرے شایہ کہ ٹیپر تیسرے باتیں کرٹے پر چھتے اور یا
 سونا کام انیا علیہ السلام کا ہے اور اہت کر وٹ پر سونا کام اولیا و علیہ السلام کا ہے اور بائیں کر وٹ پر سونا کام
 ہے کہ کو کہ بائیں کر وٹ پر سونے سے کہنا خوب مضمر ہو ہے اور اوڑھا سونا کام سلطان کا ہے اور جو شخص کہ
 بہر تو لایق ہے او کو کہ توری ہی میرا اول طبع سے کر وٹ پر سونے سے کہنا میرا ہے بائیں کر وٹ

ح

و

کہتا ہے کہ پانی میں کھانے پر رہا ہے اور ضرورت کے لئے ہمارے گھر کو درجہ کھاتے کے بعد کھانے کے بعد کو اور
 العلوم میں کھاتے پر غالی کی گزیر یا کہ تم پانی میں سوچو گے اس واسطے کہ حرارت غریبی کو کھانا ہے اور پانی چاہیے کہ
 کہیں جسم کے پانی میں منع سے اور بعد قرب کے ہے مگر نہ پانی چاہیے اس سے عرشہ پیدا ہوتا ہے اور بعد میرہ کھانے
 کے پانی میں خوراک نہیں کی کہ اس سے زبان میں زخم پیدا ہوتا ہے اور پانی چاہیے کہ سب سے بہتر پانی سینہ
 طاس بعد اس کے آب مادی کہ مشرق سے مغرب کی طرف یا مغرب سے مشرق کی طرف چھتا ہوا ہو
 یا شمال سے جنوب کی طرف بہتا ہو اور اس کے اور بھی بہتر میں چکا جی چاہیے طب کی کتابوں میں دیکھو
 اور آب باد اور آب نہر کو جمع کر کے مینا خوب نہیں ہے کیونکہ اس سے امراض سخت پیدا ہوتے ہیں **ف** اور
 جانا چاہیے کہ صاحب غفران سعدونہ نے لکھا ہے کہ نوالہ رسول صلی علیہ وسلم نے کہ ڈھانک جا کر درجہ یوں کو دیکھ کر
 کہ وہ شکوے کے لئے کو اس واسطے کہ ہر سال میں ایک بار آتا کرتی ہے کہ پانی ہوتی ہے اس میں دھواں نہیں ہوتا
 ہے کسی گھلی پھر پڑاؤ کی گھلی ہوتی شک پر گر کر پڑتی ہے **سبح** اس کے ایک ہر سال اس کو کھلے کہ کہ گھر
 سال بہرین بیکار آتی ہے کہ اس میں باری ازل ہوتی ہے جو پانی کو ملا پانی ہے اس میں لگائی ہے اور
 جانا چاہیے کہ قبضے وقت حدیث صلی علیہ وسلم دوہرین پانی ذکر کھانے سے ہر سال کے ناموروں میں ایک ہر سال
 کرنی ہوتی ہے پانی کے لانے سے معتدل ہو جاتا ہے اور یہ طریقہ بعض وقت شہر میں پانی ہی ذکر کر
 سکتے کہ رتبہ اعتدال کو اس میں پڑے اور بعض وقت کجور کو پانی میں پلو کر ایک رات کو کہی بات صبر
 اس کے ایک حرق متنا کر کر سکتے ہیں **ف** مہمانت کھانے کے یہ منافع قوت باد و قوت دل کو ہوا
 قوت فائدہ کرتا ہے لیکن کوئی شخص جو جب کی اسے جوتے تو اس کے حق میں سکا پیا حرام ہی کہ حرارت
 کرتے اس کے کہی جوتے تو اس کے حق میں ویرت ہے ورنہ **ف** نہ پانی چاہیے ہاں کو اور پانی
 قسم میں ایک تو ادویات طبی اور دوسری ادویات الہی اور دوا دیت روغنی بھی ایسی کہتے ہیں اس سال میں سو
 ادویات طبی ایسی کہ جس میں شرک میں یا اس میں کچھ نہ پڑا ہے وہاں کہ اس واسطے کہ تیس بنائی ایک ایک پانی چاہیے
 الہی کے ساتھ حاج کرنا کی طہارت لیا ہے کہ تو ایات قرآنی سے کیا کرتی ہیں لو کہ پانی سارا الہی کے ساتھ اور
 کہی دعا سے اور کہی روتے کہ جسے فادسی میں فصول و منیدی میں شکر کہتے ہیں کہ ہر روز روتے ہی کہ جو قرآن
 کی آیات کے ساتھ ہوتے اور سارا الہی کے ساتھ ایسی دعا کہ معلوم نہیں اس کی کوئی شکر کہی کہ ہر روز روتے ہی کہ جو قرآن
 اس واسطے کہ شکر کی معمول تھا کہ کوئی شکر کہی کہی چاہا کہ قرآن بہر روز پڑھا کرتے تھے اور اس
 طہارت کو شکر پڑھا جاتا تھا تو اس سے جس کو باری دیتے تھے اور قرآنی شکر کہ کر اس کو اور فائدہ ہو چکا دینے
 ہمایوں کو اور ماہر و نو و غیرہ میں اس سے کھاتے روایت آتی ہے کہ فرمایا رسول صلی علیہ وسلم

ابن طبرانی سے ہے العلم عند

غلامحاج اسماعیلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

حرام ہے جسکا برائے ہی فال ہو گئے۔ واللہ کہ اپنی خدا اور پوشاک کو حرام سمجھا کرین کیونکہ بت میں آیا کہ حرام کیا
 سے مابقول نہیں ہوئی ہے اور مانا چاہیے ہوا کہ وہ اپنی مروت کا بلی لاشن عاقل ہوئی اور جسکی کوئی پناہ نہ ہو
 میں حدیث نقل کی ہے حضرت علی کرم اللہ وجہہ سے کہ ہندو اذان ہے اور پیشے نے روایت کی ہے واما میں اسے
 کہ شکوہ کیا ایک شخص نے بنی صلی اللہ علیہ وسلم سے حلق کے درد کا فرمایا کہ اختیار کیا کہ قرآن کے پڑھنے کو اور میں ابھر
 اور ابن ابی حاتم نے بیان کیا ہے ابو سعید خدریہ کہ ایک شخص نے بنی صلی اللہ علیہ وسلم سے پٹنے سینہ کے
 درد کا فرمایا حضرت نے فرمایا کہ اگر کوئی حق تعالیٰ نے فرمایا ہے تو ان شبابہ سے اس بیماری کے کہ ہر سینے میں ہے
 مفسرین حدیث کا نام ہے اور ارجا چاہیے کہ سو فوفاقر مرض کو مفیدیت چنانچہ بعضی حدیث میں آیا کہ سو فوفاقر سواموت
 کے بیماری کی کہتا ہے اور پیچھے نے ابو سعید خدریہ سے نقل کی ہے کہ سو فوفاقر روایت نہ ہوئی کہ اور ہزار نے اس میں ایک حدیث
 حدیث روایت کی ہے کہ فرمایا ہو کہ جو حضرت نے جب تم سو نکاحا قصد کرو تو پڑا کر سو سو نہ فوفاقر وقل ہوا اللہ بعد کہ سواموت
 کے اس میں بیجا تو ہر ملا ہے اور جزئی لکھا ہے اپنی کتاب میں کہ جب کوئی نہ ہو جا تو چاہیے اور ہر میں ان کی حدیث
 اور شام میں باز سورۃ فاتحہ کو پڑھ کر دم کیا کہ **علاج** برائی نفع جنوں صاحب اتفاق نے حدیث نقل کی
 ہے ابی بن کعب سے کہ حاصل دسکا یہ ہے کہ کو مائیں بن کعب نے کو ذکر فرمایا تھا میں پاس بنی صلی اللہ علیہ وسلم کے آئے
 میں ایک عربی اور کہا اوستے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا کہ کیا یا رسول اللہ اوکو اوستے کہ کہا کہ اوکو جنوں سے
 کو روزانہ بھیجا ہے فرمایا کہ تو اوکو میری پاس پکڑا دے جا کہ اوکو کھلا یا میں حضرت نے اوکو روپانے بھلا یا پڑھ دیا
 اور ہر روز سورۃ فاتحہ کو اوچا رات اول سورۃ بقرہ کی منجھن تک اور اذکار اور اذکار ایک آیت لکھ کر سنی اور تین آیتیں اذکار
 سورۃ بقرہ کی اور ایک سو بار قرآن کی وشمدا سے حکایت کہ اور ایک آیت سورۃ اعراف کی این رکعت اللہ سے
 ایسا میں تک اور ایک آیت سورۃ مؤمنون کی فتالی اللہ لکھن اور ایک آیت سورۃ جن کے وادہ تعالیٰ بے نہا اذکار
 دلا دلا اور ہر تین اول صفات کی صلاہت ہے کمال و تین آیتیں سورۃ حشر کی اور قل ہوا اللہ و یغفر ذنوب
 پس کھڑا گیا وہ شخص اچھا ہو کر گیا کہیں جایا نہیں ہوا تھا **علاج** برائی نفع و دروزان جزیری نے اپنے
 کتاب میں لکھا ہے کہ جس کسی کے کہیں ہو وہ ہوتے تو چاہیے اوکو کہ وہاں آئے کہ دو کے حکم پر در پڑے اس
 دو کو سات بار اور ہر بار پڑے کہ کہانہ کو اوٹھا لے یہ غیر اللہ را غوثہ اللہ را غوثہ اللہ را غوثہ اللہ را غوثہ اللہ را غوثہ
 دفع جمع ارض بعضی حدیث میں آئی ہے کہ حضرت مسلم جب بیمار ہوئی تو جب ریل علم اس قہر نے اس شکر کو پڑا کرتا
 سے بسم اللہ و تبارک من کل شیء یؤذیک من غیرک علیک خیر ما بعد اللہ یغنیک رب اللہ ارباب **علاج**
 کو میں عقرب بنی ابی شیبہ کی سند رک میں روایت آئی ہے عبد اللہ بن مسعود سے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 اونٹنی میں مذکور ایک ارا ایک چھوٹے نماز میں جس جب نماز سے فراغت پائی تو فرمایا کہ لعنت کرے اللہ بھوکو

برائی نفع جنوں

برائی نفع جمع ارض و دروزان

پہلے

جلال

۴۷
 کہہ رہی کو چھوٹی سی سیر کو امتیاز سے پرکھتے تھے کہ کوئی باغی نہیں ملے گا اور کبھی اس میں کدے نہیں ملے گا اور نہ ہی کوئی کھجور
 شرم کا عالم کہ دروہا بار بار اور نصیحتوں سے روایت میں اسکا علاج سوز و فدا کا پڑنا ہی بات بار بار ہے اور نصیحت
 میں آتا ہے کہ کسی صحابی نے عرض کی کہ مجھ کو کچھ کاغذ آتا ہے حضرت نے اسکو ٹکڑا کر دیا کہ اسکو کیا کرو اور نفی لوگوں
 کو نہ بھاجا کر دروہا دروہا کہتا ہے کہ یہ سب اسکو کچھ کچھ کاغذ آتا ہے بار بار اسکو یہ کہہ کر اسکو ہر جگہ سے ف جانا چاہیے
 اسکا اگر یہاں سے نہ کرے کہ یہی سب کو معلوم نہیں کہ جب حضرت نے جواز رکھا تو معلوم ہوا کہ اسکے کہنے کا کچھ بھلا تھا
 نہیں ہے کہ یہ کیا اس میں شرک ہوا تو حضرت اس میں شرک کو پہنچنے کی اجازت سے علاج برائی دفع
 جو حالت و فرج جس کی گے پورا رہا پھنسی یا کوئی طرح کا نہ ہوئے تو چاہیے اسکو کہ اول دیکھی شہادت کے زین
 رکھی اور پھر اوتھا کر اس کو ہوتے پرکھنے بازخ پر اور اس کو کہہ دے کہ یہ شہادت ہے اور یہاں پر یہی نصیحت ہے نصیحت
 باغیوں پر تیار ہوا اس طرح کیا کرتے اس کے حکم سے آخر کو اجا ہوا جو کاغذ چاہیے مسلم وغیرہ اس حدیث کو مامور
 سے روایت کی ہے اور بعض حدیث میں آتا ہے کہ حضرت کی ہاں ایک شخص آیا اور اس سے کہا کہ جب سے میں
 مسلمان ہوا ہوں تب سے میرے بدن میں دروہا ہے فرمایا کہ ہاں اور جگہ پر کہہ کر میں بارگاہ الہیہ میں روایت
 کیا کہ اگر وہ بالید و قدرہ میں تیرا اور اٹھا دے اور ف اس حدیث سے معلوم ہوا کہ آدمی جب جی راہ اختیار کرے
 ہے تو بعض وقت شیطان یا دیکھی شکل بن کر بدن میں آس جاتا ہے کہ وہ شخص پھر اس طرح کا فرج ہمارے مگر
 اور نصیحت اسکو بھی لیا ویسے وہم سے ہزاروں مسلمان بن کر چور دھتے ہیں اور اپنے دل میں کہتے ہیں کہ میں
 اختیار کرکے ہم پر کسی آیا کرتی ہے علاج برائی دفع و بعض حدیث میں آتا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 اٹھائے ایک غیاب سے کہ چھو گیا ہے اور گرد و بے اسرائیل کے اور اور اپنے جوتم سے پہلے سے یہ
 جہوت سنو تم اس بیماری کو کسی میں نہیں نہ وہیں بوجھ اس میں کے اور جو واقع ہوتے اس میں کہ جس میں
 تم میں کل بھلاؤ اس ملک سے بھال کر ف طاعون نے مراؤں کہ مراد وہاں ہے کہ صراط المستقیم میں
 ہی خاصا اس حدیث کا یہی کہ وہاں ہی ایک طرح کا خدا ہے حق تعالیٰ جل شانہ گناہوں کے سبب ہی اس
 خدا کو بھیجا کرتا ہے جو جس شہر میں تم سنو کہ وہاں ہاں ہے قصہ ذکر و جاریہ کہ یہ قصہ آباکالت میں الہا اپنے سینہ پر
 نہیں ہے اور اگر اس شہر میں طاعون آئے جس میں تم ہو تو اس شہر سے بھاگو مہی نہیں کہو کہ یہ قصہ برائی سے
 ساگنا خوب نہیں ہے بلکہ بعض حدیث میں آتا ہے کہ طاعون شہادت ہی واسطے ہر مسلمان کے حق اگر صبر
 کیے اور بھاگے ہیں اس شہر سے تو وہ شہاد و گناہے ہیں اگر اس میں امن و مہربانی تو شہید کیے اور حدیث
 میں آتا ہے کہ طاعون و باکو بچا ہی جو گناہ میں جن لوگ کو تو بھاگا کرتے ہیں آدمی کے بدن میں اس سبب سے
 جسم میں آدمی کی ہر جگہ ہاں ہے اور یہ آدمی مرنے لگتا ہے ف اس حدیث سے جانا چاہیے

و

که نزد یکدیگر شریعت است بانی شریعت که بر او فاعل است بر بانی شریعت بعد از آن که او کیست شریعت آدمی کی نہیں بر بانی شریعت
پیدا ہو کر اس سے ایک انگلیں بر بانی شریعت میں ہو گئے تھے خدا نے حدیث میں اور جو کچھ قرآن میں ملاحظہ ہو اور انقت کی ہے
اس طرح کہ شاید بانی شریعت آدمی ہوئے جنہوں نے کوئے سے اور کوئی پہنچی ہوئے ہوئے شریعت سے کوئی حدیث سے
جو عیسیٰ بن مریم کا سنا اور کوئی بیان فرمایا کہ کوئے کے حکم معلوم کر سکتا ہے کہ یہ فساد ہو گا ہی اور جو کچھ وہی کی شریعت
نہی اور عقل سے ہرگز نہ پاسکتے تھے اور کوئی بیان فرمایا کہ کوئے کے حکم سے ہی وہاں کیا کرتی ہے والہ اعلم اور جسے ملنے ہوا
دل سے کہ اگر وہاں ہو فساد سے ہوتی تو کوئی چرند اور پرند اور آدمی ہی ہرگز جتنا نہ جتنا کہ کوئے کو ہوا ہی نہیں کہ کوئے کی کوئی
ایک شریعت ہے پس جب ہی دیکھا کہ کوئی مرنا ہے اور کوئی نہیں مرنا ہے اس سے معلوم ہوا کہ فساد ہو گا نہیں کہ
عقبت سے ہی کہ جو حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا یعنی جنوں کی کوئی باذن اللہ کسی سے نہیں مرے گا ہے
اگر کوئی کہے کہ اس میں کیا حکمت ہے کہ وہاں کوئے کو سٹے جنوں کو مقرر کیا ہے اور کوئی دوسری چیز مقرر فرمائی تو اس کا
جواب یہ کہ وہاں کیا کرتی ہے تو اکثر گناہوں کے جس سے آتی ہے خصوصاً حرام کاری اور زنا کاری کی شریعت بہت آتا
کرتی ہی اور آدمی کا معمول ہے کہ حرام چپ کر سکتا ہے اس گناہ کو بار بار چپس میں کرنے سے پرہیز کرتا ہے جو کوئی
فی فساد کیا کہ اگر دشمن ہی جسے مسلط کیجئے تاکہ جیسے گناہ کی سزا ہی ہوئے مگر کوئی کہتی کہ حرام نہ ہو یہ لوگ کیا
کرتی ہیں ساری شہر پر کیوں وہاں آتی ہے تو اس کا جواب ہے کہ کشتی کو ایک آدمی ڈوبتا ہی مگر اس کی شریعت سے
نہی ہی اور جاتی ہے اس وجہ سے یہ معلوم ہوا کہ جیسا کہ شریعت توڑنے والے کو سبیل کشتی سے کیا کرتی ہیں وہاں
تو کوئی اور اہل حد کو لازم ہے کہ حرام کار کو منع کیا کریں حرام ہی وہ کہیں کہ ہم ان کو ایک کشتی میں آج میں ہی ایک ہی
کی امت میں ہے ساتھ ساتھ کوئی دوسرا اور جو فرمایا کہ جہاں وہاں ہی دان تھا تو اور جس میں ہم وہاں وہاں ہی تو
ہو گا ہی نہیں اگر کوئی کہی کہ اس سے کوئی سے کیا حکمت ہی تو اس کا جواب ہی کہ جہاں وہاں کے لیے جگہ مانا گیا اپنی
جان کو شاپ سے ہلاک میں اس لیے اس سے بھی تعالیٰ نے منع فرمایا ہی میں ہلاکت میں ڈالنے کی چنانچہ قرآن شریف
میں آیا ہے وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْتُمْ مَنِ اهْتَكَمَ مِنْكُمْ سُمِعَ عَنْ فِئْتِهِ لِمَنْ هَتَكَ مِنْكُمْ فَمَنْ هَتَكَ مِنْكُمْ
سی اور جو فرمایا کہ جہاں بانی شریعت نے منع فرمایا ہی میں نہیں جکتا ہے کہ وہاں ہی حنین اکثر لوگ گرفتار ہو کر کی ہیں
بہرگز شروع میں چلنا اور سب سے پہلے لوگ سب سے پہلے چلنا یا کہی اور وہاں ہی چھی تباہ ہو کر کی کہ نہ حد سے کہ نہ والا
اور کا کوئی باقی نہ رہتا اور سب سے پہلے لوگ سب سے پہلے چلنا یا کہی اور وہاں ہی چھی تباہ ہو کر کی کہ نہ حد سے کہ نہ والا
میں کیا ہی اور یہی حکمت ہے کہ اگر کوئی بانی شریعت میں ہلاکت میں ڈالنے کی چنانچہ قرآن شریف
میں آیا ہے وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْتُمْ مَنِ اهْتَكَمَ مِنْكُمْ سُمِعَ عَنْ فِئْتِهِ لِمَنْ هَتَكَ مِنْكُمْ فَمَنْ هَتَكَ مِنْكُمْ
یعنی ہوا کہ میں نے نہ کیا تو اور کی سائر میں ہی اور وہاں ہی چھی تباہ ہو کر کی کہ نہ حد سے کہ نہ والا
اور وہاں ہی نہ فرمایا ہی کہ جہاں میں ہے کہ ہوا کو اگر کسی سے نہیں معلوم ہے کہ اس کے لیے سبیل کی کہ نہ

[illegible]

[illegible]

५७१

زیر

—

واکبرج انہما من رانہ و انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ
 اس میں بن سچا ف اگر کوئی کہے کہ حضرت جبرئیل نے جادو کو کیوں ہونے دیا اور لوگوں کے افسوس کیوں
 نہ کیا کرنا تو اس کا جواب یہ کہ اگر لوگ کو جادو کر جائے تے اور معمول یوں کہ جادو کر جادو کا اثر نہیں ہو اگر کسی
 الہی نے قصاص کیا نہایت پرکشی جادو اگر کسی کہ یہ شخص جادو کر نہیں اگر جادو کر گیا
 تو جادو اس پر اثر نہ کرے اور اس طرح اس کا علاج دفع غلبہ جانا چاہیے کہ ایک ایک چوڑا کامی کر دے آدمی کی کلہ
 میں ہو اگر اسے آدمی جانتا ہی نہ گویا او میں جو میان ہر زمین سے علاج کا ہے کہ ابودوسم ایسا ہوتا ہے
 جلدیہ سے کہ کھانے کو ایک دن قشری لائی رسول صلی اللہ علیہ وسلم میں او میں حضرت کے پاس میں ہی اس میں
 کیوں نہیں کہلاتی ہے تو اس کو منی خضہ کو منر نکال جیسا کہ سکھا باقے او سکھو مٹاؤں حضرت یہ ہم اللہ تعالیٰ
 میں تو اچھا اللہ تعالیٰ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ
 چوب کو اس کے میں جو وہ کر اس میں جو پری پر ظا کر دوی ف جانا چاہیے اس میں سے معلوم ہوا کہ عورت
 نکھنا سکھا کر دے نہیں لیکن سوا اون کی اور عورتوں کو کر دے واندہ علم علاج پرانی ف نقصان اگر
 کا کہ نقصان ہو جاو تو یہ کات کے ہی تعالیٰ او سکی بدلی اوں چیز سے بہتر چیز ہو گیا دعا یہی انا اللہ وانا
 اللہ اعون انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ
 خیر صلی اللہ علیہ وسلم فی اسلمہ کو یہ دعا سکھائی اور یا اگر جس کا نقصان ہو جادو او نقصان میں ملو پری
 تو خدا او سکی عورت بہتر ہو او سکھو پریا ام سلمہ کہتی ہیں کہ میں اپنے وطن کہتی ہیں کہ ابوسلمہ کی محکو بہتر ہو کر گون
 میں چند روز کی بعد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے مجھے نکاح کر لیا سو وقت میں نہا کہ یہ او سکی برکت ہی ہے اور
 او سکا اب نامور ہوا علاج پری دفع خیر خرم جانا چاہیے کہ نظر کرنے بری کہ حق تعالیٰ نے اپنے آدمی کے
 ان میں اس کو رکھا ہی جیسا کہ بھوکے ذمہ او سنا ہے کی زبان میں اس کے کہے میں او خیر سے آدمی کا
 میں ہی مقرر کئے گئے او یہ بخانی کہ نظر غریبے لگا کر تے اپنی نہیں کہتی ہے بعض وقت اپنی ہی لگا کر تے ہی
 یہ بخانی کہ غلط آدمی ہی پر لگتی ہے جو یہی چیز نہیں لگتے ہے بلکہ لڑکی اور بانو اور کہتی اور ماغ اور وندہ
 اسباب یہ چیز نظر لگا کر ہی سو حق تعالیٰ فی خلق کا اپنی رسول کی زبان سے بیان کر دیا یا کہ خلقت کو فائدہ ہو
 چاہے حسن بری ہی کہ اسے کہ اگر کوئی شخص ہی اور یا مال سے نظر لگے گا وہ کسے تو وہ اصلیت کو
 سہوہ نون میں ہی پرہ کر میں بارہم کر دیا کہے وان نکا و اللہ ان کثر رانا آخر اور اگر کسی کو کوئی خیر نہ دوی
 ہوا لولا و ان زوجہ یا مکان یا ماغ یا او سکے سوا اور چیز ہو تو او سوت کوئی جگہ کہوں میں اور چیز نہیں لگایا
 اللہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ انہما من رانہ

نقصان
 نسخہ

فوائد

یہ سنی ہی ہوا بلکہ ہر حق و روئے ہے۔ اے حضرت میری کہنے میں اور صفائی تکبصل پہنچاؤ والی کہہ رہی ہے۔ جو پہلے درود پڑھا
 قلم کے تحت میں کت کا طوطا ہو جائے اور کلمات ہو گئے اور کونجیات ہوتی ہے اور بول قیامت میں میں بیگا اور اسکے
 پٹنے اور کچھ دینا میں نہایت میں گے اور اس کی برکت سے بلا اور غواٹ و آب و آسمان سے اور نہایت اور نہایت اور اس کا کمال میں
 قلم اس کا جس مجلس میں درود پڑھا جائے تو تمام مجلس کو حیرت خدا کی رنگ لیتی ہے اور اس کے پٹنے سے نوا کئے واسطے میں
 پڑھنے سے زیادہ ہوتا ہے اور اس کے پٹنے سے نوا کئے بلکہ اس کا قدم ہر جا کے اور فرقہ العین میں اس سے گد جا بگا اور حضرت کے
 مجلس میں ہم اس کا لیا جائے اور اس کے پٹنے سے نوا کئے اور حضرت سی محبت ہو جاتی ہے اور اس سے جو محبت ہو جاتی ہے اور اس کے پٹنے
 و ایک اور حضرت کی زیارت خواہ میں میرے ہوتی ہے اور کو قیامت کے مصافحہ میں حضرت کا نصیب ہو گیا اور اس سے قیامت کو مصافحہ میں
 اس سے کوئی کو جہا کہیں گے اور اس سے کو کو جائز ہی اور اس کے قلم سے و تر پگھلتے ہیں اور اس کے اس سے میں کھانے
 ہی جاتے ہیں اور اس سے حضرت طلب کرتے ہیں اور حضرت کا سلام کر کے ہی پڑھتے تو لا لکھ کر ان
 اور کوئی خبر مبارک ہو جا کر سلام کے تو حضرت ہی اور سلام کرتے ہیں اور حضرت کا سلام کر کے ہی پڑھتے تو لا لکھ کر ان
 اسے حق میں بہتر ہے اور خاصیت یہ ہو گی ہے کہ اس کے پٹنے سے نوا کئے گئے عین ان کہ میں لکھتے ہیں اس واسطے کہ اس کا یہ
 تو کہ یہ لوگ نہایت ہو جائیں اور اس کی برکت سے ہر شے کے سایہ میں کہہ کر کیا جاوے اور قیامت کے دن اس کے پڑھنے سے نوا کئے
 ترازو باری ہو جائے گی اور اس سے اس کو اس میں ہوگا اور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے جسے بزرگوں کا نام ہے خواہ
 کیا یعنی ہر سبب کے کہ وہ لوگ رہو بہت بڑا کرتی ہے اور جس کے کان میں شوہر اور غل ہوتا ہو تو جابہ اس کو درود
 پڑا کرے اور اس سے جسے درود کی پکڑ کئی دروازہ میں کئی لگا

باختارہ

شکر و سپاس بجا آید ہر گرجا میں مکان کن نہایت زراست عنوان و منتخب فوائد و دی و نو نو ہر نئی نسخہ معویہ ہر نئی
 فوہوش خاصیت معویہ اور جو میں ہی کار و درازان مطبوعہ مسیحائی جناب ۱ خاصیت آسبا بھبل و گار و بھل و گار
 دہشت فیوہوش ہر نو طبع کے کہ وہ دروغ و مطلوب و نامعلوم عام کر دہ

مسح الزمان

و بالنبی و آلہ الامجاد

هُوَ اللَّهُ الْقَوِيُّ الْحَكِيمُ

بتوفیق رفیع رسالہ نافع و مستور العمل و دوکارنامہ شفا نافع امراض

ظاہری مافع علل باطنی الہمی بہ

مفردات ناصری

تالیف غلام حسین خان آفت تلوامان بقرا و مصر

لقمان دہلوی مؤلف عمدہ اکملہ مادوی علوم عقلی و نقلی حکیم مولوی محمد علی صاحب مدرستہ الفضل

مطبع کارنامہ لکھنؤ طبع شد

[illegible]

فی بری . بیتی سید لا فطوس گذشت لال مرچ مامیران با جودانه تا بهینج مری ط چندنی متوینا
 نوشاد او ویه حار یا لبس بدرجه چهارم تین توتیای اختر هندی قبایل سلطین حسن یوسف ترو
 زنجار تم افغانده بری قرونون کلی با دیون شغل قطا او ویه حار بدرجه اول یا لبس بدرجه دوم
 استو خودن استوخ اتو قندریون استنقین روی بزرگ کثوت بزرگ الیجان بزرگ الراج بستر چکاسنی بیلگری ترو
 حار یسود و تیر متالیس حار شیعان تریحاج قاریقون قانت تا قند سمار تور وینج دو وای حار بدرجه او
 یا لبس بدرجه سوم ماکر کیسگی او ویه حار بدرجه دوم یا لبس بدرجه اول استن قتل الو
 اسل الراج الحروت با جودانه بزرگ الیچیه بقیاج بطور حباب الکی حریف تمام حذ قونی حنی السلام
 زعفران سحر شکار کی غیر قلم کنگر و کنه زبان ترز خوش بقات یمنع تا جیل او ویه بدرجه سوم یا
 رجه اول بزرگ الیچیز بلادر تو زالمرا ویه حار بدرجه دوم یا لبس بدرجه سوم آیسون
 الحیدر شیشانی خود هندی قریسون کون کرانی کت نارون او ویه حار بدرجه سوم یا
 ووم اشتنان اتوان بزرگ الیچ بصل المنصل چندید ستر حباب قتل و قور تا وند طویل ز
 سافج بندی متوینا شور بجان غیر یمن الیک قند کرات تا لکک منصف مشک مقل میو ساید ووا
 بدرجه سوم یا لبس بدرجه چهارم بقر او ویه حار بدرجه چهارم یا لبس بدرجه دوم
 قلم قتل او ویه بار و رطب الیچ اکل یه بیل تونی تونی بیز شک و بلخ روس وینج علی
 او ویه بار و رطب رجه اول استخان بزرگ الیچانی بزرگ استخان زمان ملو سقر مل ملو هندی او
 رطب رجه دوم آتاس بزرگ افغانده بزرگ الیچ بندی بلخ هندی بیکر یانه بیکر یانه بیکر یانه
 ترو حوخ سلطان هنری سرب قلب قند قند قند کیر و کینول کل نیلو قریب النساء است شمش ووا
 رطب رجه سوم قند او ویه بار و بدرجه اول رطب بدرجه دوم آتاس
 او ویه بار و بدرجه سوم رطب بدرجه دوم بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ
 ووم رطب بدرجه اول بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ
 بدرجه سوم بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ
 حبار یا لبس بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ
 مشکانه او ویه بار و یا لبس بدرجه اول تمام شعیر تنگ قند قند قند قند قند قند
 بدرجه دوم آتاس بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ بزرگ الیچ
 حار یسود و تیر متالیس حار شیعان تریحاج قاریقون قانت تا قند سمار تور وینج دو وای حار بدرجه او

[illegible][illegible]

وَلَا تُطِيعُوا أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ الدَّائِيَّةِ فِيهَا

وَلَا تُطِيعُوا أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ الدَّائِيَّةِ فِيهَا



وَتَأْخُذُكُمْ مَعْرِضًا

مَطْبَعُ كَارْنَا لَكهنو طبع شد

[illegible]

شکای تریغ عتاب شربت گافران: بفتح قاف و نون: افتخار و معروت و دفع طریقات از راه مسامحه - به تخریک بود و دماغی
آوند و عطش تشنگی پیدا کننده مغزی دوائی یابس اغذیات عروق چسبیده شده پیدا کننده بلزجت خود
غلظت کننده ابرواح قوی و غلظت و کس مقصدت ریزاننده سنگ گرده و شانه و ریزه و ریزه کننده اخلاط از ریه
مفتوح محرک و اودافه و اصل تجویف منافذ را بسوی خارج تا مجاری مفتوح مانند و این از جالی اتوی بود و
دوائی حریف مفتوح بود و همچنین آنکه در لطیف بود و همچنین بر لطیف و سیال هرگاه مائل بجلوت بود و یا
هر لطیف که حائض بود و منفتح خلاف منفتح و یا منفتح خنوق کتده طبیعت و قوت بختنده دل مقصر حریف
زخم پیدا کننده و منقطع آنکه بسبب لطافت خود قوت کند باین غلظت از جی سطح ملاصق آن و دفع او نماید
در قوام غلظتی دفع کننده اخلاط از معده و حوالی آن از راه و بین مقوی بدن یا قوی رابطت بخشند
اعطای ریس و غیره و در شرف ناصر العالین نوشته ام من اراد الاطلاع علیها فلیسح الیها مایطه اخلاط
ساریق کرده قطع کننده طبعین زخم کننده و ارام و آنچه در معده و امعاءست برادر دفع کننده
از سرعت انزال بازدارنده منضج بچنه کننده و ارام و صلابات و اخلاط فلیسح ساریق و رقیق را بر غلظت
و قابل خراج کننده طبیعت آنکه در طبع و یا شنده گوشت صانع منوم خواب آور و حرل لاغور کننده
جاذب رطوبات سیال انقلاب لغز پیدا کننده و تحمیل راجع شونده بسبب طریقت فضلیه خود و هر لغز
چشم بود و وایکد نقوش و عروق بود و البته منقطع و سبی بود مانند مغز و اکثر تخم و یا تخم طعام چسبند
چهار گرم در بعضی اصطلاحات طبایع بیک اصطلاح مزاج عفت و غلظت نماید و در و در معده و کثران نشانی
و آب بیک گرم مطبوخ او و به بطرف کلان انداخته آنکیاب بنما تا گرم مطبوخ او و به بعضی بنما چسبیده و سر
عضو یا عضو خاشش رسانیدن بخورد و اسخته پوشش بدماغ یا دوشن بکس اعضا یا عضو خاص رسانیدن بر
سر و ریش او و به شتم استعمال کردن یا شوی که در ریش بپزند یا تحت نشانی و یا یا شش را بطرف کلان زیر
نهاد و در کس و آفتاب آب گرم یا آب مطبوخ او و به بیک گرم گرفته به روزانوش علی الاتصال بجا صله و و سه بار
ریزند و در کس دیگر در بیک شسته به روز دست خود را بر زانویش در ریش نهاد و نشانی انگ بزرگ کنند و کذا
شود پس قند آب را در پایش بپاچه صاف نموده از زانویش پاچه چسبند تا نشانی انگ و بعد ساعتی از زانویش
و از هر دو عضو دارند و فقط هر دو کعب پایش را برای خروج از ریه کشاده و اندک مدتی از وزن بالیدن
چیزی بگردن یا دیگر اعضا حرکتی چیزی بر بدن بالیدن حقه و عمل آب و و نیمه سله و در کس که در و در
از و برادرشانه یا رمد از ریه قبل و طریقت معروف است حمل آید و به آلوده و در و بر آید بر بدن
او و به بر بدن یا نشانی معصوم و از ریه و در ریه بپاچه سله و به سی سال از ریه صله بر بدن رختن و توقف سله

ریک کرده بردندان مالیدن ششیا فیه و او گفته بخیزه بهم آستینه مانند خسته و لنگه باصا بون تر کشیده و در پیا
ل برداشتن یا باب ساینه بپیم کشیدن ششوم بریدن و دوا ضار و دوا تر عینا اقوم بریدن نهادن طلا دوی
قیق اقوم بریدن مالیدن شوخه و در حلق فیتله و دیار چه کرده و در حلق عضو نهادن و قرصه
یا پارچه لود فلفل نهادن و قطره پنجه بگوش یا دیگر سورخ بچکاند کما و دوا خشکی تیر یا پارچه بسته بگرم چون
دن تدریجاً خشک بجز رقیق خوشبو شسته و خیره کرده و این را بویانیدن موضع خسته تحریک یافتی و دهن نفوح سفوف
اخذ رقیق می و دیشی یا عضو دیگر سایندن لفظول بالنعاس اعلی الاتصال از فاصله یک یا است بیدن ریختن و گاهی
بزن و انکباب نیز اظهار می شود و جو را پنجه دایق بچکاند فصل پنجم در احراق و تقصیر و تشویه و تغلیظ و تیسیر و
نرادویه و دستور شراب را مانند بار و مار یا خار و آس برگ مید و آب برگ شاه تر و جد انکا حراق سوختن
و یا است برای کسر حدت آنها مانند زنج و مر جان تیارای از دویا حدت و شدت نفوذ آنها مانند بسد و
ناکود و نوره و غیره و تیار برای رفع سمیت جوهر آن اما مانند کزوم و اضی و اسود و سالی و تیار برای قابل سوختن کردن آنها
مذلول و نوره و آب شیره و اجار و نوره و تیار برای لطیف جوهر آنها مثل املح و تیار برای از آن اجزای غیره مانند شکر
در سلطان و شام ابل و غیره مانند که در جوش مختلف با هم میوزانند مانند نمک نوره و دوا حراق نباتات و حیوانات
به صومخ سمانه نمایند بخلان اجار و دویا حرق را بعد از احراق میباید که غسل تصویف نماید اگر تیسیر پیش طلوع و
لاظلام و خمد و ارنب بسد و اسود و سالی و نوره سلطان و عقب طلع زاید و ن احراق استحال کنند بخلات آب شیره و
سبالاس و طلا و عود و کبر و یاقوت و تخم کبک حراق نیم مستعمل اند احراق اشهد سرمد را صلیا کرده با پیله نازک
بر کرده بطرفی بروی انگار گذارند تا مشتعل شود و دوش رفع گردد و تیار ببرد یا برن پرورده بکار برده
حراق قلیما و کبر یا بر یک ریزه ریزه کرده بگونه مطین که در شش حکم بسته شش بخور گرم گذاشته صبح برآورده
و ده بار بزد احراق آتش اسلج را مرقم کرده بر و ظرف بر آتش گذاشته بپزند که قابل سوختن گردد و احراق
املح باید با نمک گرفته بروی خرمن و زور نهاده میوزانند احراق بسد و مر جان و نوره هر یک را ریزه ریزه کرده
نوزه جل حکمت گرفته نموده یک شب تنور گذاشته روز دیگر بر آرد تا سفید گردد و احراق بقرق بوره را
ظرف سفالی را با نمک گذاشته بگرداند تا بسوزد احراق ششوم و آب شیره دویا سر آدمی هر یک که خواسته شده
ماند کرده بمقرض زهر ریزه کرده و در ظرفی بروی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سوختن گردد و در کاس
و دوا حراق پودست که در و حنائش و زور مانند آب شیره است احراق حلیه اضی و اسود و سالی و زرقانگی
سیاه زنده را بگونه مطین کرده و زور یا آتوق گذارند سوختن که سوخته قابل سوختن گردد و پس از آنیت نیم کرده و خیار
نار سازد احراق حبش الحیدر نیم آهن لافته تا هفت بار در سر کربطه کرده و خشک نموده سموت نمایند

و در حلق فیتله و دیار چه کرده و در حلق عضو نهادن و قرصه یا پارچه لود فلفل نهادن و قطره پنجه بگوش یا دیگر سورخ بچکاند کما و دوا خشکی تیر یا پارچه بسته بگرم چون دن تدریجاً خشک بجز رقیق خوشبو شسته و خیره کرده و این را بویانیدن موضع خسته تحریک یافتی و دهن نفوح سفوف

احراق زجیات هرگز که نخواهند نرم صلیه کرد و کوه توپان ترستان باد و برفند و گران کند آهسته سرش
 در آتش گذاشتند که سوخته سرزنش کرد و احراق زبده البحر چون آبست تخم مرغ پوست تخم مرغ را بآب نمک
 شست در پاره و درونی او زد و در کوزه کوبید و کوزه مطین کرده بکوزه آجری یا نور بر روی شستی گذاشت
 که مانند آبک سفید گردد و اگر سفید نشد بکراش لایم و آنچه خوب بر آرد و در برای امراض مینافع بود
 احراق کف دریا و سنگس که نیز همین است مگر در بجای جاست پس آب نمک نیست احراق قورنچ در تخم
 ریزه و برابر خود کرده بکوزه مطین نموده سر آن محکم بسته و در وسط آن سوراخی برای خروج بخار کرده و بر آن
 گذارند تا که دو کوبه سیاه واقع شده و سفید بر آید پس بر آن احراق زجاج شبیه لایم ساییده بکوزه مطین
 زمری کرده و سرش محکم بسته و در آتش گذاشتند که سوخته سرخ گردد و احراق سرطان تا ده روز
 با بهای و مانی این آزاد و کرده بخاکستر چینی که و نمک شسته و با زآب صاف مشلول نموده بکوزه
 مطین کیشید ز نور گذارند که خاکستر گردد احراق صدف و شیخ بظرف مطین کرده و در تنور گذارند تا
 و سفید گردد و احراق عقرب که در کوزه مذکوره و در تنور مطین یا ظرف مس کرده و سرش محکم بسته و در
 اتون یا تنور یک شب بروی شستی بگذارند و بر آن احراق عود و هندوی و نحوه من الاختاب ریز
 یا بر آده کرده بکوزه فلزی در آتش آنقدر گذارند که زغال گردد و خاکستر احراق عقیق و اشیب
 و عود من الامحار اصلیه هر واحد با بقدر خود ریز و بر آده کرده و در آتش سرخ کرده در آب سرد اندازند
 تا مسفت و قابل حق گردد و احراق فغنه فقره را بر آده کرده و آب نمک بظرف آهستی با آتش اندازند
 خوش شود قدری گوگرد بر آن باشند و سوخته احراق کوکوم را با دست راست با قدری شیره بظرف سفالی کرد
 در آتش گذارند و بدست و بعد زمانی بر آرد احراق طح نکات اگر قه بعمل جمیر کرده و در قه گتالی
 مطین نموده و در آتش آنقدر گذارند که جمیر بخورد فایده دارد که لفظ تشویه و تمییس و نقییه اگر چه بالا شکر
 نمودن است الا که بی فرق کنند این نوع تشویه آنکشی را که مشوی کردن خواهند بخوبی چیزی یا
 یا تمییس یا گل و نحوه کرده و در آتش یا خاکستر گرم و دفن نمایند که یا خارشوی تو دو چون اصل الغنصل و دونا و
 گرم کرده و در تخم یا دیگر بر آرد و بدست و بر آن نماید تا آنکه سرخ گردد و در نقییه آنکه بر بدن گاو و غیره بر
 بر آرد و یا بکند یا نند و در و هید تشویه تمییس و نکات فخر الطفا و نحوه بر نمک و جیس سرشته بسته و بگل
 بر آرد و گذارد تشویه تمییس یا غنصل یا غیر گرفته و در تنور آهستی گذارند تا تمییس رشته گردد تشویه عمومیا
 در چون سبیل یا در پوست تخم مرغ خالی کرده گذاشته بجمیر گرفته بروی شستی در آتش نمک تا محمود و
 مشوی گردد و تمییس بزور مینی بود و آن برای طرف سفالی یا سنگ یا خوب گرم نموده از آتش بر

در آتش گذاشتند که سوخته سرزنش کرد و احراق زبده البحر چون آبست تخم مرغ پوست تخم مرغ را بآب نمک
 شست در پاره و درونی او زد و در کوزه کوبید و کوزه مطین کرده بکوزه آجری یا نور بر روی شستی گذاشت
 که مانند آبک سفید گردد و اگر سفید نشد بکراش لایم و آنچه خوب بر آرد و در برای امراض مینافع بود
 احراق کف دریا و سنگس که نیز همین است مگر در بجای جاست پس آب نمک نیست احراق قورنچ در تخم
 ریزه و برابر خود کرده بکوزه مطین نموده سر آن محکم بسته و در وسط آن سوراخی برای خروج بخار کرده و بر آن
 گذارند تا که دو کوبه سیاه واقع شده و سفید بر آید پس بر آن احراق زجاج شبیه لایم ساییده بکوزه مطین
 زمری کرده و سرش محکم بسته و در آتش گذاشتند که سوخته سرخ گردد و احراق سرطان تا ده روز
 با بهای و مانی این آزاد و کرده بخاکستر چینی که و نمک شسته و با زآب صاف مشلول نموده بکوزه
 مطین کیشید ز نور گذارند که خاکستر گردد احراق صدف و شیخ بظرف مطین کرده و در تنور گذارند تا
 و سفید گردد و احراق عقرب که در کوزه مذکوره و در تنور مطین یا ظرف مس کرده و سرش محکم بسته و در
 اتون یا تنور یک شب بروی شستی بگذارند و بر آن احراق عود و هندوی و نحوه من الاختاب ریز
 یا بر آده کرده بکوزه فلزی در آتش آنقدر گذارند که زغال گردد و خاکستر احراق عقیق و اشیب
 و عود من الامحار اصلیه هر واحد با بقدر خود ریز و بر آده کرده و در آتش سرخ کرده در آب سرد اندازند
 تا مسفت و قابل حق گردد و احراق فغنه فقره را بر آده کرده و آب نمک بظرف آهستی با آتش اندازند
 خوش شود قدری گوگرد بر آن باشند و سوخته احراق کوکوم را با دست راست با قدری شیره بظرف سفالی کرد
 در آتش گذارند و بدست و بعد زمانی بر آرد احراق طح نکات اگر قه بعمل جمیر کرده و در قه گتالی
 مطین نموده و در آتش آنقدر گذارند که جمیر بخورد فایده دارد که لفظ تشویه و تمییس و نقییه اگر چه بالا شکر
 نمودن است الا که بی فرق کنند این نوع تشویه آنکشی را که مشوی کردن خواهند بخوبی چیزی یا
 یا تمییس یا گل و نحوه کرده و در آتش یا خاکستر گرم و دفن نمایند که یا خارشوی تو دو چون اصل الغنصل و دونا و
 گرم کرده و در تخم یا دیگر بر آرد و بدست و بر آن نماید تا آنکه سرخ گردد و در نقییه آنکه بر بدن گاو و غیره بر
 بر آرد و یا بکند یا نند و در و هید تشویه تمییس و نکات فخر الطفا و نحوه بر نمک و جیس سرشته بسته و بگل
 بر آرد و گذارد تشویه تمییس یا غنصل یا غیر گرفته و در تنور آهستی گذارند تا تمییس رشته گردد تشویه عمومیا
 در چون سبیل یا در پوست تخم مرغ خالی کرده گذاشته بجمیر گرفته بروی شستی در آتش نمک تا محمود و
 مشوی گردد و تمییس بزور مینی بود و آن برای طرف سفالی یا سنگ یا خوب گرم نموده از آتش بر

نیکو فته بر وزن بادام حرب کرده استعمال نمایند اما غسل و استسقاء و بوی بجزیره بود یا تعدیاتی
 یا سفید حاربت حاصله از اوراق یاغی ششاعت غشایان غسل او با آن و غمی کنند و سنگج را که تازه کردن خواهند
 برف یا گلاب یا آب بسیار و بر آن نیکو تر که در گذشت آب و پوس از روی آب روغن بر دارند و اگر یکبار
 نیاید که کراتل سازند و روغن گاو را با دهن گاو ترش چوبش دهند و عین جوشش را در سیده گندم بران پاشند تا در
 و روغن بانه غسل لطیفان کلی را که شستن خواهند و آب که چهار انگشت بالای او آید بنیاسیده بر هم زده
 با مس صاف نمایند تا نه نشین شود و آنچه در نه نشیند خشک کرده بکار برند غسل آب بار و اشدر سفیداج و کونیا
 و شافرج و یا قوت و زرد و حقیق و لک و لاجورد و خود را هر یکی را که خواهند بسیار هم سود و آب مخلوط کرده آب مخلوط
 ند و نه نشین بسیار سود و آب مخلوط کرده آب مخلوط را بر آن طرف گیه نر و همچنین نمایند و آنچه در آخر سنگ ری
 باقی ماند بپزند و سر آن طرف را بچشند تا از بغار مخطوط ماند و نشین گردد پس آب صاف بریزند و نوشین
 ده بکار برند و لاجورد غیر مشمول منفی و ردی است برای سده غسل نهان کنند غسل سولق جو و
 نفع و ترشی آن در سده جو یا گندم یا غیر آن بران کرده آب شسته خشک کرده آس نموده استعمال آردند
 بر پست جو و استعمال آن بریزند و بگذارند تا برآید پس آب سرد و روغن بدارند غسل شیریج روغن کنجد و آب
 بر هم زنند و آبش نرم بچشند پس آب بجمک خد کرده و آب خالص بسیار بر هم زنند و جوش داده آب و
 آسارون و قصبه الذیبر و حب بلسان خود بلسان آید و بینی سینه شستنی الطیب و صعلکی بسیار است
 از هر یک سه ذره باشد شستن و می ارجع مثل نیکوب کرده و در دو ظل آب جوش و بنشیند و بپس می نو
 را نرم ساید و آب مذکور با آن انداخته بسته دهند و مخلوط آب را یکا سه گیه نر و نشین را با آن آب
 ادرمل نمایند چون در باون غیر از نرمل نمایند بگذارند و سر کاسه بپوشند پس آب صاف آرد و بپاشند گرفته
 باز عطران ساید و مزج کرده با طرف بینی کرده خشک ساخته بکار دارند و نشین یا طرف بینی غسل هر دو
 را با کمک هموزنش نرم ساید و آب که چهار انگشت بالای آن آید بچشند هفت روز بگذارند و هر روز سه بار بر
 بخوابد آب نمایند و بتور و هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز بگذرد و پس خشک کرده بکار برند غسل موم و زعفران
 را که خواهند گذاشته و آب سرد و روغن بعد از آن منقعه شود و از روی آب بردارند غسل نوره برای
 آن آهک با طرفی کرده آب بران ریخته بر هم زده آب مخلوط را یکا سه گرفته بگذارند تا نه نشین شود و آب
 ند و آب خالص بران ریخته بر هم زنند و هم چنین تا هفت روز بکار عمل نمایند پس خشک نموده
 اشامیدن مار را که مندا برای دفع حیات دمویه و صفراویه و قنطاریه و جگر و عروق و تنقیه مساک
 عقیقه نفع و دواست و آب از یاد برای بر قان سدی بهترین ادویه و بر آن نفع بطوریکه

مقطوع الاساقف پاک کرده شده از گرد و عصاره پاره پاره که میسر است آن گرفته باشند چنانچه ستن اجزای لطیفه مفتوح
 بود به که منطبق بر پوستند که فلفل میگردند پس بمانان اگر حرارت قوی بود و الامروق کرده از پهل و پنج شقال که شاد زرد
 نیم باشد میشود پاک و زیاد و کسب جنت تا نیم عمل برای تلین یا بنجین یا شیر خشک و اشتره مناسبه و برای تفتیح سده مگر
 باد و میفتحه مثل سکنجین زردی یا ساد و برای اخراج صفرا یا اودی و مسهل مانند بلبلجات و برای لطیفه حرارت با شتر
 نیلوفر و شیر یا و برای ورم مگر و برقان سبک یا منظر فوس یا شیر بنفشه و شاد زرد و طریق ترویج یعنی تصفیه و سه
 بر چهار نوع است اول آب افشرد و اش اشتره برای بکند از تا اجزای رقیقه از غلیظه متنازع کردند پس آب
 رقیق از اسفان نموده بنوشند و دوم آنکه بجز آنکه کوفته آبش افشرد باشند در پاچه صفت صاف نموده بکار
 بند سوم آنکه از پارچه پنبه یا از غزال قیقین القاب پالانید چهارم آنکه از غزال طریقی کرده بر آتش خفیف گذاشته
 اند که بر آید بر دارند هرگاه چون شیر بریده شود و فرو آورند و بکریا پس بالوده بکار بند و آب برگ کاسنی بنفشه
 آگند برای تسکین که از احراق صفرا بود و یا کینجین برای اسهال و حمیات عتیقه و حمیات بارده و توج طریقت
 استهوا و تقویت معدة حاره و تفتیح سده مگر و سپر زلفیات نافع و اگر با قدری بادیان و تخم کنوثر جو شایده بکار
 رند و اسهال و تفتیح قوی بود و آب برگ کاسنی سر قدر کپسب ورم محمد بکار بند و مضرست و شتر بنفشه
 بشکر مصلح است و اگر برکش تازه بدست نیاید و تبرید مطلوب نبود پوست بخشش را بقدر ضرورت نیز کرده
 روق کاسنی و نحوه چر شده بادویه مناسبه مذکوره بنوشانند که قائم مقام آب کاسنی تازه است
 سقچر آتشامیدن مال را بخیار برای قطع حمیات و موی و صفرا و دیه حاره و اخلاط محرقه صفرا و دیه
 حاره و دیه و اسهال مره صفرا و دی که در معدة و اسهال موجود بود و التماس حشا و اخراج حصاة و او را در اول
 برقان و تب و قی و قطع سده مگر و دفع عطش و سوزن و حار و ترتیب مزاج و با وجود این منافع تسخیل بصرفه انجی
 لاف مال الفراع آنکه خیار تازه را با سده یا در جو نمیه کرده شده آب شیرین گرفته شب و تر نور یا در خاکستر گرم
 اشتره صبح بر آرد و آبش افشرد و بکیند و از پاره تو لهاسی و چهار تو له و از بار بنجین و شیر خشک و منظر فوس
 و بنفشه و کفند آفتابی و سکنجین و تخم بنجین و بلبلجات و تخم علی سبک حاجت بنوشانند و قوت اسهال و اطفالی حرارت
 و صفرا آب خیار رسیده زرد و شده ترش نمایا با شکر و اشتره مناسبان رسیده آن زیاد و سقچر آتشامیدن
 الفراع یعنی آب که در منافع باشد آب خیار است بکیند که می شیرین و از نرم و تازه و تلخ نینده را و در
 زرد و کوفته بالای آن گل پاکیزه و چیده و در تنور محتدل بر طابق یا حشت هماده گذارند تا یک پخته شود
 گل خمیر مذکوره زیر شش سولخ کرده آب زلال او را بدست بفشارند و با استعمال آنند و بقیه زخم
 آن با زرد ورم شکر و یا شیر بتبائی مناسبه لطیفه مانند شربت آمان و غیره برای تسکین حرارت معدة مگر قلب

و تیات سمانه دمی و ق و ا امرش عاره ماد و عجیب النفع است و با جرمین و جبرست و مغز فلوس خفا نشود
و نه جبرست و طلیحات بر سر ضرورت بود و وقت داعی استعمال آرد و باعث لطافت خود در ترم که
مترقی بسیار غالب بود و چون مسفر میشود پس چنین از جبرست یا شیا باید استعمال کرد و اگر مسفر و غیره مانع بود با
لطافت قواش را کشف کند مانند بخت جود دهند و مستور را شاییدن ما رتیب الثعلب برای حیات ما
اگر از درم سده و جگر بود و طیرقان باشد و با شکر برای تحلیل او هم باطنی و امر من اشافه اشمال غلط را
و نقیه اشما و رفع مفعول و زهر و درم مقداره استقار حار و مانند از الهند به است و آب غیر مطبوخ آن بنایت تم
و از غلب الثعلب یا و احتراز باید که ملک است و مستور را شاییدن ما رتیب الثعلب برای حیات آن است که تر
تر در گرفته بنویسند که بر نهند مستور را تا آب از او جدا گردد و پس آنرا صاف نموده با سکنجبین ای تقطیع
در او را بول بر قان و مواد محرقة و اعانه بر خنم و با ترمندی برای جرب یک و دو و مسفر اوی و با سکنجبین
برای قطع بلغم و با شکر پسته امراض سوداوی و با ترمندی و کوه برای حیات و دفع غلط در می گیند
المقداره و شایند و مولد خون رقیق و بلغم شیرین است و مرطب بدن و حرارت جگر فرو نشاند و اصلاح ضرر
و سده با سواد آن بگفته و قانی و سول فرمایند و در سزا یک مسفر بسیار غائی و موجب لطافت تحلیل به سقا شود
است که با عمومات بشر طعمد موافق و در سزا یک که ما و امیکه تنای سزا یک گفته گذارد است و
و اگر فواکه بر لبه کینه المایه احتراز واجب است و مستور را شاییدن ما رتیب الثعلب برای حیات و تقویه
و امسا و تقطیع سده و جگر و طان و دفع ریه قان و جرب و کوه و قوبا و کسر حرارت اخلاط محرقة و سواد و کوه
گویند و آب و صاف نموده و قدری بلبله و در مسفر ضرر طان آن است شبیای گذار است و در سزا یک که
بقدرش ششغال یعنی یا زنده و در سزا یک که ششغال یعنی بست چار توره و چار نیم باشد سکنجبین
موافقه و ترمندی برای تحلیل سواد سوداوی و جرب و سکنجبین و زوری با سواد و شربت عذاب کوه
خون و برای برادر و ترمندی و جبرست و مغز فلوس و اگر خواستند برای سواد و ششغال و طلیحات و غار و قون و
تر به سقا و خوف و در سزا یک که ششغال یعنی بست چار توره و چار نیم باشد سکنجبین
سبیل گمانند و جبرست و مغز فلوس و شربت و لگفته و قانی و در سزا یک که ششغال یعنی بست چار توره و چار نیم باشد
غذا کوه آب و آنچه با شکر یا جگر بر سر ضرورت بخزند و مستور را شاییدن ما رتیب الثعلب برای حیات آن است که
گرفته و در سزا یک که ششغال یعنی بست چار توره و چار نیم باشد سکنجبین و در سزا یک که ششغال یعنی بست چار توره و چار نیم باشد
سده و جگر و حیات عاره مسفر اوی و بر قان و جرب و کوه مسفر اوی لطافی حرارت بنوشند و آب کوه
مسفر غالی و تحلیل ۱۰ میشود و تهمانه و هندی بل یعنی ترشیا و آشا میدن با سکنجبین با شکر و زنده

نور من با دانه یکم کرده برای در سینه و سر فراز اسرار مکتوبات و آب انار شیرین برای سوزش و استسقای لحمی و زنی و
 برغان و سپهر و خفکان و سینه مجیب الفخ است و حقو را نشا سیدان ما را لشکر و آزار جلاب هم گرمید شربت است
 لطیف نامت نابا لعل و زعفران حار برای اعراض بار و هم بخور بخلاف ما را لعل که نباید داد و صابجان
 لقوه و فانی و استرخای و غیره اگر کهای آب بر دانه افتد کنند ازین چه بهتر خصوصاً اگر فصل حار یا مزاج حار بود و
 بلین عین و طبع مجیب است آنکه بکشد شکر سفید لطیف یک جز و در سه جز آب حل کرده بر آتش نمند و کف بردارند تا بقول
 جلاب بد و اگر غرض تبرید بود استعمال برای اعراض تازه یک جز و آب هم بخور هم میفرسند و این با صبیح و شام گرمید بسیار
 نافع بود و مطنی حرارت و کین طبعین و اگر لعل آب بخور بید شک جلاب گرفته آمیزند بدل و سعه هم نافع بود
 و اگر دریا لعل کلاب فاعلن تازه که شیر المقدار مزوج کرده که سرد شد شیرینی شکر نمایند برای صحت حمی و دفع حرارت و قوت
 مثانه و تبرید و تقویت سعه بگر و جاب حاره و در مزا یک سیاحت غلبه صفر خون استخوانه او بصفا در سعه بود
 چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را باشد تا بر صفر اینفرایند و کین بفتاند و چنین جلاب بهتر از آب فقط بود زیرا که
 زود میگذرد و ثقل نمی آرد و ما را لعل از ما را لعل مزاج زیاد بود و دیخالت جای کینجین بر همین فاعلن
 و در تپهای حاده اگر قوت قوی بود و بجز ما را لعل کینجی نباید داد و کما صرت به صاحب التدریج و برای حیاسات باشد
 و ابله و حصفه و تپش و ورم احشا و تقویت اعضای نفس جمیع اعشا و اوار ببول و عرف نافع بود و حقو
 نوشیدن ما را لعل عرق است که از گوشت کشند فاعلن لطیف و قوی الی و در روح حیوانی و طبعی نفسانی و در ان
 ضعف که از اعراض فرزند خوردن سلمات و ترف و دم و فصد جماع عارض شده باشد و زایل کنند خون و در حیرت
 تقویت چیزی با و مقابل نیست خصوصاً اگر با قدری شیر مزوج کرده باشد و قوی ترین گوشتا درین امر گوشت
 بره یکساله بود و در بعضی از مزاج از گوشت یکبک و مرغ و کبک و خوبا تریت سیدند و حسن آنکه نه طپور با لحم بر وجه شانه
 و دستور آن بر سه نوع می آید گوشت بره و مرغ و چربی و استخوان پاک کرده و ورق ورق نموده و در آب چینی دانه همیل
 و زنجبیل بادیان پنجه گل سرخ مصطکی مدی زره کرانی و قرفل گلزاره و عرق ان لسان العصاره و زنجبیل و سرخ و عرق
 اسطوخودوس و روغن عرقی سنبله اشیا به افکار لطیف سعد کوفی عاقر قرحا خصیة لعلب برگ با زنجبیل و سرخ و خام
 آخر من کوفته کل یا بعض ازینها بحسب تقاضای وقت بران باشند و در آب شیرین بجوشی و هر چند که آب یکسال
 شود و آب فیلد گردد پس در ربع و ربع کرده کلاب یا خاص عرق پیدا سده آب طلا باب عرف و پانزده عرق کلاب
 بزر روی آن شفا قن همین سرخ و همین سید سافج هندی از زنها و کل بفتش گل کلابان اسار و آن کل یا بعضی با
 نازد ازینها موافق مقتضای وقت و اشکوه خیر شربت عرق ان شک فاعلن و در باره نازکی سینه عرق کشند
 و درم آنکه گوشت بزغال یا بره یکساله گرفته سفید سازد و در کرده سرخی را کباب بخشد و در کینجین که ده انگلی کلاب آن پیچد

[illegible]

عربی فارسی ہندی لہجہ مصری مصری بل قادیانہ افغان و خواص

باب اول در حالت

[illegible]

۱۴۱
 انفال و خواص
 ق
 پ
 ه
 س
 ط
 م
 ه
 ف
 ع

۱۰	آمل	دست گز	جبار	۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۱	آقام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۲	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۳	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۴	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۵	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۶	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۷	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۸	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۱۹	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام
۲۰	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام	آرام

۱۴۱
 انفال و خواص
 ق
 پ
 ه
 س
 ط
 م
 ه
 ف
 ع

فهرست
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۴
 شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۴

ع	ن	ه	م	ط	مهر	ب	ق	افعال و خواص	ت
۳۴	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۳۵	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۳۶	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۳۷	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۳۸	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۳۹	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۰	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۱	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۲	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۳	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۴	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۵	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۶	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۷	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۸	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۴۹	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰
۵۰	الکحل	حائضه	خونریزی	ب	خونریزی	خونریزی	خونریزی	عمل در کرم و بطن	۰

توضیحات

کلمه برتر از کلمه دیگر است و کلمه دیگر از کلمه برتر است و کلمه برتر از کلمه دیگر است و کلمه دیگر از کلمه برتر است

و تیره در این

۲۸

ب ق افعال و خواص

ح و ط

۳۳ چاکر خمری . مرقیانی نے محورو . سداب . وادش

۳۴ غمر کوکاب م . اولی سوز . خنجر مازل . بولج کرم

۳۵ خالک خنده . بگو . سپاه نامی کسین سادانه . بویک . وادش

۳۶ بدار نشین ترک . تنگی . وادش

۳۷ کلاو کوبج م . بکای فک . شادی . وادش

۳۸ لپیچ کبک . سپاه . وادش

۳۹ بیست بی سیب پوست م . نادر . وادش

۴۰ نظلی . وادش

۴۱ قوری . وادش

۴۲ برار طرب . وادش

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

مؤلفہ ایوب خان
مؤلفہ ۱۹۷۷ء
کراچی، پاکستان
پیشانی ۱۹۷۷ء
خلاصہ
مؤلفہ ۱۹۷۷ء
مؤلفہ ۱۹۷۷ء
مؤلفہ ۱۹۷۷ء

عبدالمجید بن عبدالمطلب
وہابی بن عبدالمطلب
وہابی بن عبدالمطلب
وہابی بن عبدالمطلب
وہابی بن عبدالمطلب

۳۲ الودع

10

[illegible]

۲۰ بقیہ درود ص ۴
تذکرہ شیعہ سید محمد (اور)
بند

از این که میگوید و درین باب از آنکه در میان ما و ایشان است

[illegible]

وہاں پہنچ کر میں نے اپنے غور و خوض کو اپنے ہر لمحہ پر مرکب کر دیا۔

۱۱۹ بگرامیہ سٹیڈیہ . تراویح بزم . ہجرت . تراویح .

الذمومين من بني قريظة واذا جئناكم فاعلموا ان قريظة معكم

١٠٠

من مملکتی که آنرا در دست ایل و لکها میباشید و رافع یا رضی عنین

۱۳۱ • • • • •

چونکہ اس مسئلہ کے حل میں کوئی نیا ذریعہ تلاش کرنا ضروری تھا۔

۱۳۱۰ بیروت مطبعہ دار الفکر

اوپلے کے لئے سب سے زیادہ مفید کہ اس شخص کو جس میں ہستی ہو

۱۳۱ • • • • • م • • • • • خ • • • • • ق • • • • •

عمر آغ نہ میری کدورت ہے اس سال فرحان سالانہ امتحان کے نتیجے میں

۱۳۸۱

در کمالی مسجد مجید و مزار شریف، انطاکیه

۱۳ سون فلف • میریست سے مراد
۱۴ صید

۱۵ جہاں
۱۶ ماکڑہ مقولہ ہے کہ ہرگز نہ اواز نہ سنو
۱۷ جہاں کی ہر چیز کا اثر ہو

[illegible]

۱۳۰۰

ما قولكم في هذا الكلام الذي ذكره المؤلف في قوله تعالى: ﴿وَلَا تَقْرَأُوا لَهُمْ فَاكِهَ كَقَوْلِ الْكَافِرِ﴾

مجلسه اول

[illegible]

باب سوم در مقام مشاهده و قیاس

[illegible]

۱۳۸۸

۱۳۸۹

۱۳۹۰

۱۳۹۱

۱۳۹۲

۱۳۹۳

۱۳۹۴

۱۳۹۵

۱۳۹۶

۱۳۹۷

۱۳۹۸

[illegible]

باب چهارم در نامائیکه

[illegible]

سید محمد علی حسینی رحمت الله علیه در بیان تاریخ و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

ردیف	تاریخ	محل	موضوع	توضیحات	تاریخ	محل	موضوع	توضیحات	ردیف
۱۴۹	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۴۹
۱۵۰	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۰
۱۵۱	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۱
۱۵۲	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۲
۱۵۳	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۳
۱۵۴	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۴
۱۵۵	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۵
۱۵۶	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۶
۱۵۷	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۷
۱۵۸	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۸
۱۵۹	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۵۹
۱۶۰	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۰
۱۶۱	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۱
۱۶۲	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۲
۱۶۳	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۳
۱۶۴	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۴
۱۶۵	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۵
۱۶۶	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۶
۱۶۷	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۷
۱۶۸	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۸
۱۶۹	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۶۹
۱۷۰	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۲۰۰	کابل	کتابخانه	کتابخانه	۱۷۰

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

ع ن ه ط مضرب ت افعال و احوال ۳۸

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

۱۹۰۰ ...
 ۱۹۰۱ ...
 ۱۹۰۲ ...
 ۱۹۰۳ ...
 ۱۹۰۴ ...
 ۱۹۰۵ ...
 ۱۹۰۶ ...
 ۱۹۰۷ ...
 ۱۹۰۸ ...
 ۱۹۰۹ ...
 ۱۹۱۰ ...

بہ ن اعمال خواص ۴۰

۲۱۱ ولایت نامہ کے ۲ حصے میں مضمون

۴۳۳ حبیبی

۱۳۳ بحر الکاظمہ

[illegible]

۱۵۸ مجلیہ سلم . آہستہ آہستہ بی .

۱۱۹۰ بحیر البرز
 ۱۱۹۱ بحیر البرز
 ۱۱۹۲ بحیر البرز
 ۱۱۹۳ بحیر البرز
 ۱۱۹۴ بحیر البرز
 ۱۱۹۵ بحیر البرز
 ۱۱۹۶ بحیر البرز
 ۱۱۹۷ بحیر البرز
 ۱۱۹۸ بحیر البرز
 ۱۱۹۹ بحیر البرز
 ۱۲۰۰ بحیر البرز

بنیادین کے لیے ایک جامع متن کی ضرورت ہے۔ اس کتاب کا مقصد ہے کہ

[illegible]

عبد سبزواری
رسول، ۲
۲۱۹

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

۴۵ احوال و خواص

نوع	فصل	م	ه	ل	ت
۲۱۱	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۲	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۳	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۴	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۵	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۶	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۷	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۸	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۱۹	زنجبیل	۲	۲	۲	۲
۲۲۰	زنجبیل	۲	۲	۲	۲

باب یازدهم در بیان احوال

۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶
-----	-----	-----	-----	-----	-----

در این کتاب...

۳۳۳

۳۳۴

۳۳۵

۳۳۶

۳۳۷

۳۳۸

۳۳۹

۳۴۰

۳۴۱

۳۴۲

۳۴۳

[illegible]

باب شانزدهم در بیان معجزات

[illegible]

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

مع تسميات مسر بن قن افق قوحس ٥٥

شكر الله تعالى على ما جعل من القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

باب في بيان

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم منتهى الحكمة والهدى

مع تسميات

مسر بن قن

افق قوحس

٥٥

الحمد لله

الذي جعل

القرآن الكريم

منتهى الحكمة

والهدى

الحمد لله

الذي جعل

القرآن الكريم

کتاب الفقه فی المسائل

ط معصر باب الفقه فی المسائل

ع ۱۰۰

ع ۱۰۱

ع ۱۰۲

باب بیست و دوم

ع ۱۰۳

ع ۱۰۴

ع ۱۰۵

ع ۱۰۶

ع ۱۰۷

ع ۱۰۸

[illegible][illegible]

التماس

ست

هم پیشگان ذی اخلاق جامع هر
وفاق گذارین بی کمی کمال کارناشیفا و ستاور العمل و
افع امرض طایری افع ملل باطنی مسمی به مفردات نامری
بهر شغفت انام و آهنا و خاص عام طبع کارنا زمین کمال صحت
اینها طبعی آراسته هوای شائقین کو جسد رشتنی
چون اقمی طلبت ماین طبع کا خیال نه لاین که حسب
عشق انون هم نه نقصان او تحمین برزولا
ملل باشد و بس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویرین نامان حکمت بنیان رساله عجائبات فقه طائفة من تصنیف جناب
گرامت مآب سبط و دوران حج زمان جناب شیخ محمد حسن
صاحب دامت فیوض المسماة



حسب فرمایش عالی جناب معالی القاب الاہم سید فیوض کرم
مصدر جاہ و چشم جناب لطاف حسن خالص صاحب
علاقہ دار ضلع کانپور دام قلمنا بہ تصحیح جناب مولوی محمد حسن

مطبع حسین علی سیدی عابد ناشر کتب مطبوعہ کراچی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ وَعَلَّمَهُ عُلُومَ الْأَدْيَانِ وَالْأَدْبَارِ بِعَطَايِهِ
الْكَامِلَةِ مُفَرَّجَاتٍ فِي الْبَيِّنَاتِ وَأَزَالَ مِنْهُ اسْقَامَ الْبَسَلِ وَالْحَقْلِيَّ مِنَ الْجَنَانِ
لَقَدْ تَجَبَّرَتْ عُقُولُ الْإِنْفِلَاءِ مِنْ إِذْ رَأَى سَنُوتِهِ الْقَائِمَةِ فَصَرَّتْ نَفُوسُ
الْحُكَمَاءِ عَنْ نَبِيَانِ حُكْمِهِ الْبَاطِلَةِ قَانُونُ الْفُتُولَةِ عَيْنُهُ عَلَى الْأَقَامِ مُنَى
رِضَا يَدِ حُكْمِهِ يُوْرِي ذَاتِ الْخُصَاصِ وَالْعَوَامِ اللَّهُمَّ اشْفِ صَدْرِي وَرَأْسِي
نَوَائِبِ الرَّهْمِ وَاجْعَلْهُ مَحْشِيَةً وَأَسْتَنْارَةً حَيَاةٍ لِبَيْتِ قَوْمِي إِنْ كَانَ مِنْ
زَيْدٍ يَكُونُ أَنْتَ اللَّهُ سَيِّدُ مُنِينَ عَالِمٍ بِأَحْوَالِ السَّائِبِينَ وَالْأَحْقِيَّةِ عَلَى
الرَّحْمَةِ وَلَا يَسِرُّ لِي فِي كِتَابِ دِينِي وَالصَّلَاحِ وَالسَّلَامِ مَكْرَاهٍ
لَا إِذْ فِي الدُّنْيَا قَلْبِي مَرَّ بِالْكَثْرِ وَالْإِهْلَالِ وَمَعَ أَنْ كَانَ السَّلَامُ وَ
الْكَافِرِينَ الْإِسْمَالِ أَنْ مَلَهُ عَلَى كَافَّةِ أَوْنَانِهِ بِشِدَارِ نَدْبَرَانِ يَجْعَلُهُ
بَيْنَ سَائِرِ مَرَاتِبِي عُلَى أَكْبَرِ أَوْسَلِي الْأَمَّةِ الْهَادِيَةِ الْمُنْجِدَةِ
وَحُصْنِهِ الْبَزْرَةَ الْعِظَامَ صَلَوَاتُكَ كَثِيرًا مَا الْفَصْلُ الْيَمَانِي بِالْأَيَّامِ
الْأَتَمَةِ الْمَعْدُومَةِ الْفَرَادِيَا سَمِعْتُ حَضْرَتِ زَوْجِي بِنْدِ

از سه صورتی باشد پس اگر مغز و خلل آن خنجر محسوس شود از ابریه او
خزانند و اگر معلوم شود و بپایه مغز نرسد آن درجه دوم است و اگر در
درجه فایده گردید پس مملک است یا نه پس اگر به حسب هلاکت نرسد درجه سوم
و اگر نرسد درجه چهارم است هرگاه که دانستی کیفیت اربعه ادویه را پس با
دو اینکه ذائقه اش حاده و حریت و مرطاب بود و حار است لیکن دوا بر جری
احساس از جمله عده المرعبه از آن مالمح و ذائقه اش طایر و دسم و حلو و معتدل
معتدل است و دوا یکی طعمش ترش و عفن باشد باید دانست که بارد و یا بس بود لیکن
ابر دسم و یا مضر و دوا یکی مزه اش خفه یعنی بزمی باشد لا جرم بارد و ترش بود و معتدل
لطافت و کثافت و مسکن حرارت و جدت صغیر باشد و دوا بر جری یعنی بسیار
بود منفتح و مقطع و لطیف و محلی و جالی و منقبی باشد و دوا بر جری معتدل یا مل
جالی و کثیف و مرخی و مد و منفتح و ملین و نمدب و قریب الاستحاله بخلاف غالب
و قوه جاذبه و مزید منی باشد و دوا بر جری دسم یعنی چرب معتدل بود و لطیف و مرخی
و منحن و مرطوب و منفتح و اورام و قریب الاستحاله بخلاف غالب است و دوا بر جری که عبا
و دوا بر جری شور است و دوا بر جری معتدل و لطافت و کثافت محلی و جالی و منقبی و منفتح و عبا
و دوا بر جری غلاط منحل و منقبست و دوا بر جری تلخ و دوا بر جری و کثیف و منحن
جالی و غلاط آن و منحن و معتدل و تلخ و غلاط پس باید دانست که کاهری مزاج او
رنگش دریافت سازند چنانکه سیاهی مطلق آن حرارت و دوا یکی رنگش سفید
بر برودت و دوا یکی رنگ زرد و دلالت می کند بر حرارت و برودت
احمر مزاج یعنی مزاج مطلق دال بر اعتدال و دوا بر جری خنجر
می کند بر برودت و برودت و دوا بر جری **فصل ششم** ذکر برخی از ادویه
اربعه ادویه معتدل که استخرج او در از سطوات از دوا بر جری است

یکبار کرده و درین فصل یاد کرده شد که تعصبات مختلفه بنوعی نزدیک تر باشد پس محض مباد که
 که ادویه معتدله مثل ابریشم شند تا یکبار در پستان و در کمالی تخم کتان حجمی کاسنی حصف
 حنظل زبر و در پستان سکنجبال طلع عربی کثیرا کسری که با موم درق طلا یا قوت است و ادویه
 مرکب لغوی مانند چوب چینی سلق شامی و در دملاب زبیل سحری باشد ادویه حار در طب
 درجه اولی ترنجبین حمص حیاتیه خرقه القل برب منفرد البیدین سمن عشب لسان الثور و کمال
 است ادویه که حار و یا پس درجه دوم باشد مانند آنوس از و اسارون الفا و الطیب و درجه
 بود سحجان با دیان خطائی بزرگ کابلی بزرگ افق زرا اکثر با سبب هندی سمن
 بهنگره چاسی خطائی جلا با جوز بواجب لسان حب صنوبر حب الخروع خولجان و درجه
 معصکه عیج اسود نکاس سمن است ادویه بار و طب درجه دوم اسفناخ بزرگ خبازی را
 حلو بزرگ اسفناخ سفرجل است ادویه بار و طب درجه دوم بزرگ القشدراس نر القشدراس
 هندی بقله یا غیه بهرانه تخم پیله چکوتره خوخ قشاد قمر ع گل ظیفه و درین انسا شمش از
 کتب متعدد اول از درج ادویه که اینجی تفصیل و تیرج موجود است و تیر نظر به حساب بود
 لذا درین عقاله نام بر حنی ازین معجز بیان رفت فصل چهارم در علامات و دروز
 بعد اول پس باید دانست که علامت لغت هندی است و علامت عربی و
 اشاره فارسی است و طبیعت منصف مفرص مصالح ببلق مراد از مقادیر
 است و از حار و طریق با درو می یا پس و مع متدل و مرکب لغوی و درجه اول
 و درجه دوم و درجه سوم و درجه چهارم و درجه اول و درجه دوم و درجه سوم و درجه چهارم

آغاز نقشه جدول

[illegible]

[illegible]

۱. ا. ب. ج. د. هـ. ز. ح. ط. ی. ک. ل. م. ن. س. ع. ف. ق. ک. خ. گ. د. ب. ا.

۱۶
۱۵

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا
بالحق

۱- فصلی از کتاب

۱. در سینه خوار

۴. از اینها آنچه در این کتاب است

مَدْرَسَةُ الْإِسْلَامِ

۱۰. دکن میں تعلیم کے بارے میں

۱

مجلس اول در بیان احوال و سیرت حضرت علی علیه السلام

اصلاح عمل کنایه از اصلاح ظاهر و باطن است و از هر یک می تواند به خودی خود
به نفع و ضرر منتهی شود و از هر یک می تواند به خودی خود

طایف از این قبیل که اغلب از افراد نامرئوسین هستند و بیشتر از آنکه در خارج از این کشور باشند.

میں سے چند طرح کے جوڑیوں کو ان مقام پر دو اس باغ میں لڑائی کا علاقہ

لیکن ان کے لئے یہ سب کچھ ضروری ہے کہ وہ اپنے لئے ایک خاص جگہ پر

میرزا قاسم علی چشتی ہا سوال

اسلمند من ویندی ویداسته و دیوارم خورشید و در آن وقت غفلتی و اسلم و اسلم
بر آن روز و آن وقت *

انامیدن ابا ان : امیر و مکر و کینه

انکلیف	معمول	مبارک	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
انکلیف	معمول	مبارک	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

ه ت ع ط من من ب ق ا ن ا و ت ا و س

بیتا چا شاره شاتیرا م کمال القوی کمال القوی سوار بر و برده حوالا لایق حلقه کتور . بیتا

بیتا بچه محرم بر شاتیرا م تایل بخت طال لیل شاد شادکی در ارض سواد می میداد

چنگ کرم تقیم با لیل کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

چنگ کرم تقیم ابرو بر کرم و طامی قاتل موکات قهره دران همه السلام ترجیح و جاست تا به تیرت الدرم نمیدر حقیقت توجیع حایه مصطفی ز

[illegible]

[illegible]

ردیف	نام	تعداد	واحد	ملاحظات	توضیحات
۱	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۵	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۶	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۷	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۸	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۹	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۰	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۱	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۲	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۳	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۴	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۵	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۶	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۷	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۸	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۱۹	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۰	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۱	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۲	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۳	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۴	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۵	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۶	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۷	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۸	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۲۹	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۰	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۱	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۲	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۳	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۴	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۵	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۶	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۷	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۸	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۳۹	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۰	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۱	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۲	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۳	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۴	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۵	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۶	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۷	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۸	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۴۹	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه
۵۰	سرمه	۱	کلو	سرمه	سرمه

اصطلاحات									
ردیف	توضیح	نوع	محل	محل	تعداد	نوع	محل	تعداد	نوع
۱	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۲	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۳	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۴	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۵	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۶	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۷	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۸	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۹	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه
۱۰	سورۃ الفاتحه	آیه	آیه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه	آیه	۱	سورۃ الفاتحه

اصال و خلاص	ف	س	صفت	ط	نوع	م	ت	نوع
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۱	کتابخانه	مجموعه	۱	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۲	کتابخانه	مجموعه	۲	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۳	کتابخانه	مجموعه	۳	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۴	کتابخانه	مجموعه	۴	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۵	کتابخانه	مجموعه	۵	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۶	کتابخانه	مجموعه	۶	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۷	کتابخانه	مجموعه	۷	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۸	کتابخانه	مجموعه	۸	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۹	کتابخانه	مجموعه	۹	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
مجموعه سبب منافی المومنین و کفریه کلاسیه از شیخ رضا آقا میرزا ابوالکلام قدس سره	۱۰	کتابخانه	مجموعه	۱۰	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه

۱۵۵ و موالید

[illegible]

میں نے
میں نے
میں نے
میں نے

ط - د - م - ع

وادیستہ خوشی سا
منزلت - تقدیر و حشر
میں ہرگز نہ آتا۔

قابضٌ مسبى وقود ووداد والكرس حبرى فى الفاعل

۱۰۰

تاریخ طایف مصر و بلاد مصر و تاریخ طایف مصر و بلاد مصر

12-15-18

میں نے اس کو دیکھا۔

اگر محمدیوں کا یہ نتیجہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیت

مولود و ملائک رب تعالیٰ صلی علیہ وسلم را سبب از سر آمدن آفرینش می دانند و باطن رستخیزان

Euler

تو اُوریا لکھیا . سنگھ پٹھہ ۴۴

تاریخ معلوم
وچون خواندند اسے سید احمد

三

روایتیہ میں مرکز روایتیہ

سید علی اکبر در مقام خلیفہ ہستی

۱۱۱۱

مجلس شورای اسلامی

میں نے وہی منہ غلط و سرطان نہی علی صورت مکرر ۱۲

10

۲۰۰

عائین سالک سوی خلق عطف کمال بود صفاتش با

صفت کلک بلبلد ۳

دشمن چون پند

بلبلد

جانی فانیین کمالی نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

دشمن ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

سایه سالک سالک اوری نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

صفت نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

پیرانی سالک اوری نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

صفت نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

صفت نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

صفت نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

صفت نه در عین هر صفت و ظاهر برست نصیب و طاعت ^{الهی}

صفت ۲ صفت ۲

دشمن است بد

چاکرید

[illegible]

دو سب ن ق ع

۱. مکل بر صلیب نهند ^۱ اوعا در طب ^۲ نیت ^۳ مر ^۴ شم ^۵ جزئی ویدیه ^۶ جزئی

پیشرو قبا و بر طاروتی و جوی و اشفا و اهل طایف و سوسن و جوی و اوزول ^۱ سرد و نوبی ^۲ باروغ ^۳ آئینه و زن ^۴ کمر و نوبی ^۵ نهند ^۶ نهند ^۷ نهند ^۸ نهند ^۹ نهند ^{۱۰} نهند

۲. عجب مکل مکل هم ^۱ و اس ^۲ طاروتی ^۳ طاروتی ^۴ طاروتی ^۵ طاروتی ^۶ طاروتی ^۷ طاروتی ^۸ طاروتی ^۹ طاروتی ^{۱۰} طاروتی

۳. الله اسمن ^۱ سمن ^۲ سمن ^۳ سمن ^۴ سمن ^۵ سمن ^۶ سمن ^۷ سمن ^۸ سمن ^۹ سمن ^{۱۰} سمن

۴. و نوبی ^۱ و نوبی ^۲ و نوبی ^۳ و نوبی ^۴ و نوبی ^۵ و نوبی ^۶ و نوبی ^۷ و نوبی ^۸ و نوبی ^۹ و نوبی ^{۱۰} و نوبی

۵. مکل مکل ^۱ مکل ^۲ مکل ^۳ مکل ^۴ مکل ^۵ مکل ^۶ مکل ^۷ مکل ^۸ مکل ^۹ مکل ^{۱۰} مکل

۶. مکل مکل ^۱ مکل ^۲ مکل ^۳ مکل ^۴ مکل ^۵ مکل ^۶ مکل ^۷ مکل ^۸ مکل ^۹ مکل ^{۱۰} مکل

۷. مکل مکل ^۱ مکل ^۲ مکل ^۳ مکل ^۴ مکل ^۵ مکل ^۶ مکل ^۷ مکل ^۸ مکل ^۹ مکل ^{۱۰} مکل

من

حیات حیوانات حیثیه حیثیه الارکمه

جر جر تسخیر

جوزینه جوزیه العوا

توی ربار سمار

بله و نرغشته

عوج و عظم

چوک

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

شدر

فخ

صحنه صبه ق

شدر

شدر

شدر

شدر

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

صحنه صبه ق

ردیف	نوع	محل	میزان	تاریخ	شرح	ملاحظات
۱	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۲	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۳	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۴	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۵	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۶	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۷	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۸	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۹	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار
۱۰	بازار	بازار	۱۰۰	۱۳۰۲	بازار	بازار

و ت ح د ر م س ب ن اشغال و زواری

خاص در دیدن هر چیز بیرون و دوری های ناشایست ... ان موجب کبر و بزرگی و بزرگان در

ع ذل و غلبان در کس که در ان اثر از مزید مرقی سود داده در زمین

موجب مرقی سود و در دل و زمین و کائنات مانع تر از سوال و سوالی در دست و دست

ان را از ان و در ان و کائنات و زمین و زمین

ان را از ان و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

سود و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

اشک و در ان و کائنات و زمین و زمین

ب ط

تذیق هم نوزاد زلفها

مژنبه بطنی

من بجز

شش غلامه

شش شهابی

شش غلامی

شش غلامی

رشته

من م ب ن انا و ملاس

باده شکر تند خرمی و می

معه و اما فاسد به خود

معه از بویان

معه شد

معه شد

معه شد

معه شد

معه شد

تذیق هم نوزاد زلفها

مژنبه بطنی

من بجز

شش غلامه

شش شهابی

شش غلامی

شش غلامی

رشته

من م ب ن انا و ملاس

باده شکر تند خرمی و می

معه و اما فاسد به خود

معه از بویان

معه شد

معه شد

معه شد

معه شد

معه شد

تذیق هم نوزاد زلفها

مژنبه بطنی

من بجز

شش غلامه

شش شهابی

شش غلامی

شش غلامی

رشته

[illegible]

[illegible]

افعال و اسما

تایخ و ماسیل و صریح باز و در باح ضامس و بر بخت بنام ۱۲

نکار مصلح تاغ و منس لکلا و ارباط با در و تانفید

مقوی عدا شد تاغ و المرض با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۳

و تانفید تاغ و منس لکلا و ارباط با در و تانفید

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۴

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۵

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۶

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۷

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۸

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۱۹

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۰

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۱

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۲

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۳

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۴

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۵

مصلح و ارباط با در و تانفید و دسترخ مصلح و ارباط با در و تانفید ۲۶

مقامی شمس پندار

نمایان از پردهای و در بال بال باز است

۱۰ احوال روزگار

۲۰ زارند در مرغ

۳۰ چشمه آب حیات

۴۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۵۰ زارند

۶۰ چشمه آب حیات

۷۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۸۰ زارند

۹۰ چشمه آب حیات

۱۰۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۱۱۰ زارند

۱۲۰ چشمه آب حیات

۱۳۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۱۴۰ زارند

۱۵۰ چشمه آب حیات

۱۶۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۱۷۰ زارند

۱۸۰ چشمه آب حیات

۱۹۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۲۰۰ زارند

۲۱۰ چشمه آب حیات

۲۲۰ دریا دریا

۲۳۰ زارند

۲۴۰ چشمه آب حیات

۲۵۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۲۶۰ زارند

۲۷۰ چشمه آب حیات

۲۸۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۲۹۰ زارند

۳۰۰ چشمه آب حیات

۳۱۰ دریا دریا

۳۲۰ زارند

۳۳۰ چشمه آب حیات

۳۴۰ دریا دریا

محل بخت شقی سینه و بقیه پرده و دریا و دریا

۳۵۰ زارند

۳۶۰ چشمه آب حیات

۳۷۰ دریا دریا

سنت
ت
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

سنة
م
و
سنة
ب
ن
اطار و

[illegible]

[illegible]

اطفال و عیال

ص ص ب ق

۲

ت

د

سود و کار میسرند و طلا و در و دیوار و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۳

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۴

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۵

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۶

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۷

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۸

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۹

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۱۰

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۱۱

ابواب و دروازه

سرف

چیزی که در آنجا میسرند و مصالح برای امور مردم و مصالح برای

تعمیر و ترمیم و

۱۲

ابواب و دروازه

سرف

ردیف	عنوان	موضوع	نوع	تعداد	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع
۱	مجموعه متون تاریخی و ادبی و علمی و فقهی و پزشکی و...	تاریخ	تاریخ	۱۰	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ
۲	مجموعه متون فقهی و حقوقی و...	فقه	فقه	۱۰	فقه	فقه	فقه	فقه	فقه
۳	مجموعه متون ادبی و...	ادب	ادب	۱۰	ادب	ادب	ادب	ادب	ادب
۴	مجموعه متون علمی و...	علم	علم	۱۰	علم	علم	علم	علم	علم
۵	مجموعه متون پزشکی و...	پزشکی	پزشکی	۱۰	پزشکی	پزشکی	پزشکی	پزشکی	پزشکی
۶	مجموعه متون فقهی و...	فقه	فقه	۱۰	فقه	فقه	فقه	فقه	فقه
۷	مجموعه متون ادبی و...	ادب	ادب	۱۰	ادب	ادب	ادب	ادب	ادب
۸	مجموعه متون علمی و...	علم	علم	۱۰	علم	علم	علم	علم	علم
۹	مجموعه متون پزشکی و...	پزشکی	پزشکی	۱۰	پزشکی	پزشکی	پزشکی	پزشکی	پزشکی
۱۰	مجموعه متون فقهی و...	فقه	فقه	۱۰	فقه	فقه	فقه	فقه	فقه

افعالی در
درختستان بود و چون در میان آبگرفتگی می افتاد بر تپا آب می رسد و در آن

دافع مضاربہ: وہ لفظ جو کسی لفظ کے

۱۸۵۰، فتح معلی شریعتی پند نامہ اور بہ نہ وطن قومی دل اور دانش و عجز ستموں سے مراد مقلدین
باجور و کلا در میدان "قومی انقلاب" کے بارے میں

محققان اغلب از روش مطلق در فرایع متوسّطه بهره و بعضی از محققان در مطالعات
و مطالعات تخصصی از روشی دیگر استفاده میکنند.

[illegible]

مسلم کی زندگی کا اعلا کا تذکرہ ہے

حسن دودار و افلاطون بنیون

مجلس شورای عالی قضاة، تهران، ۱۳۴۵

[illegible]

بہارِ نبوی

پیشہ ورانہ تعلیم کے لیے

• شامزادہ و شادمانی
جوزیہ بی بی امان اللہ رحیم پور
مفتی محمد
مفتی محمد

عائول مول ، رشید محمد رشید

نہایت افسوس ہے کہ

مجموعه

شماره	تاریخ	محل	موضوع	توضیحات
۱	۱۳۰۲	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۲	۱۳۰۳	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۳	۱۳۰۴	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۴	۱۳۰۵	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۵	۱۳۰۶	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۶	۱۳۰۷	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۷	۱۳۰۸	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۸	۱۳۰۹	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۹	۱۳۱۰	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر
۱۰	۱۳۱۱	کربلا	کربلا	در بیان حدیث و تفسیر و تفسیر و تفسیر

[illegible]

انال واصل

خ غوری صحت ... در دکانم در بقال در صبحگاه لاس منبت مد بول منبت

موی ل کاش خنثی الم

قانون
انسن
کیر
مرد
کمان

لعل شید
بلام و دام لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

موی ل کاش خنثی الم

کوی
کاش
کمر
کمان

در مستی لاله
هم الی لاله
چون در دام لاله

[illegible]

ن ا ا ا ا ا ا ا

شیخ علی بن حسین صمدی اندر مدینه در زادگاهش مدینه آمدن حاج و در مدینه بزرگوار شد

شیخ علی بن حسین صمدی اندر مدینه در زادگاهش مدینه آمدن حاج و در مدینه بزرگوار شد

چون حکیم و تقوی مدینه را بدید

شیخ صمدی حضورش در مدینه بسیار بزرگوار شد و در مدینه بزرگوار شد

شیخ صمدی در مدینه در مدینه بزرگوار شد و در مدینه بزرگوار شد

شیخ صمدی در مدینه در مدینه بزرگوار شد و در مدینه بزرگوار شد

شیخ صمدی در مدینه در مدینه بزرگوار شد و در مدینه بزرگوار شد

شیخ صمدی در مدینه در مدینه بزرگوار شد و در مدینه بزرگوار شد

[illegible]

[illegible]

۱۰ ق ت ۲ ق انا و قوس

محل زید | شت زش و شغل ۱

۲۲ مردون شتر ۱۲۲ موطا ۱۲۲ طبعی ۱۲۲

۲۳ مردون ۱۲۳ موطا ۱۲۳ طبعی ۱۲۳

۲۴ مردون ۱۲۴ موطا ۱۲۴ طبعی ۱۲۴

۲۵ مردون ۱۲۵ موطا ۱۲۵ طبعی ۱۲۵

۲۶ مردون ۱۲۶ موطا ۱۲۶ طبعی ۱۲۶

۲۷ مردون ۱۲۷ موطا ۱۲۷ طبعی ۱۲۷

۲۸ مردون ۱۲۸ موطا ۱۲۸ طبعی ۱۲۸

۲۹ مردون ۱۲۹ موطا ۱۲۹ طبعی ۱۲۹

سجل غرض و مقصد و بیان مختصر کلی و مفصل آن از اصطلاحات

بدین شیوه متوجه می شود که در این الفاظ معادلان و نظایر یکدیگر قابل اطلاق

می شود و در هر خط اول ذکر کرده اند و معادلان آنرا همگی در مقابل معادلان ذکر کرده اند و در هر خط

توضیح آنرا هم ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

چنین بیان شده است و در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

مکمل اند و در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

شسته اند و در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

موضوعی که در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

و در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

مفصله بهر شیوه که در هر خط اول ذکر کرده اند و در هر خط اول ذکر کرده اند

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

۱

۲

۳

۴

۵

۶

۷

۸

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

از هر یک

د د ت ث ح ط س ن ا ط و ج م

مجلس فقه العرفی و ادبی انجمنه انقراض جزئی و موقوفی براس درجہ اول

د ت ع م ط
دیکھو
فیضانِ برکت
عقیدہ کرم

۱۰۰/۱۰۰

کریلا . داکٹر ذوالکرم خان . سرانجام کتابت . مکتبہ پبلیکیشنز . دکن . ہندوستان .

استعارہ برقرار اور بیحد توجہ گہنی قوی باہر اٹھانے کا جمع جو بیان ہے

روزنامه کیهان
۱۳۵۲
شماره ۱۳۵۲

• کتاب

۴۴
۱۵
۲
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کازند و در دهم سال از روز ولادت
۴۴ مصلحتاً شد شاه پیرا در
بعضی موصی می کرد و در بعضی سالها

[illegible]

اولی سناختن ۱۲ سال تعلیم شد

[illegible]

موتی قصبہ انجمن عقائد انجمن اہل حقاری کی ولد کو یاد دہانی کے لئے پیش کردہ ایک نیا نمونہ

۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	----

بلخ ایقام مسعود صاحب از مسلط ارباب تاج و افغان و قاصد و مورق دران زندانان بختی و نیران

رطب و زیتون و ارباب دران لک

معمی و نیران و ارباب دران و قاصد و مورق دران بختی و نیران و افغان و قاصد و مورق دران

مجموع قوی

دران و قاصد و مورق دران بختی و نیران و افغان و قاصد و مورق دران

دران و قاصد و مورق دران بختی و نیران و افغان و قاصد و مورق دران

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

مسئله

[illegible]

اطفال و نارس

محل تولد و محل رشد و نمو را به نام جنین می گویند و جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین را در رحم مادر می گویند

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

جنین

[illegible]

الف باء حاء

مطلع ابلق بريق جردون - موانع مخرجين من ارجاء اوطس قوی لبرون دین

دافین دافین اوالا الفیرت دافیت دافد دافیت دافیت دافیت

سمن برنق لردون مطلع لوی نورث لکد سمن دافین دافین دافین دافین

مکس مکس باه نایچ نایچ نایچ نایچ

نوب باه خوصو عاقرین دافین دافین دافین دافین دافین دافین

دافین دافین دافین دافین دافین دافین

لست آن موانع برنق لردون مطلع لوی نورث لکد سمن دافین دافین

سمن دافین دافین دافین دافین دافین دافین دافین دافین

مولد عاقرین دافین دافین دافین دافین دافین دافین

الف باء حاء

سمن دافین دافین دافین دافین دافین دافین

الف باء حاء

سمن دافین دافین دافین دافین دافین دافین

سمن دافین دافین دافین دافین دافین دافین

سمن دافین دافین دافین دافین دافین دافین

سمن دافین دافین دافین دافین دافین دافین

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک کوشنک

[illegible]

[illegible]

الحمد لله

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

ق

ب

ج

د

هـ

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

کتاب الفقه
 در بیان احکام و عقاید
 تألیف
 در شهر کربلا
 در سال ۱۲۰۰
 در ماه ربیع الثانی
 در روز ۱۵

کتاب	فصل	باب	موضوع	نوع	محل	زمان	مکان	تاریخ	ملاحظات
کتاب الفقه	فصل ۱	باب ۱	موضوع ۱	نوع ۱	محل ۱	زمان ۱	مکان ۱	تاریخ ۱	ملاحظات ۱
کتاب الفقه	فصل ۲	باب ۲	موضوع ۲	نوع ۲	محل ۲	زمان ۲	مکان ۲	تاریخ ۲	ملاحظات ۲
کتاب الفقه	فصل ۳	باب ۳	موضوع ۳	نوع ۳	محل ۳	زمان ۳	مکان ۳	تاریخ ۳	ملاحظات ۳
کتاب الفقه	فصل ۴	باب ۴	موضوع ۴	نوع ۴	محل ۴	زمان ۴	مکان ۴	تاریخ ۴	ملاحظات ۴
کتاب الفقه	فصل ۵	باب ۵	موضوع ۵	نوع ۵	محل ۵	زمان ۵	مکان ۵	تاریخ ۵	ملاحظات ۵
کتاب الفقه	فصل ۶	باب ۶	موضوع ۶	نوع ۶	محل ۶	زمان ۶	مکان ۶	تاریخ ۶	ملاحظات ۶
کتاب الفقه	فصل ۷	باب ۷	موضوع ۷	نوع ۷	محل ۷	زمان ۷	مکان ۷	تاریخ ۷	ملاحظات ۷
کتاب الفقه	فصل ۸	باب ۸	موضوع ۸	نوع ۸	محل ۸	زمان ۸	مکان ۸	تاریخ ۸	ملاحظات ۸
کتاب الفقه	فصل ۹	باب ۹	موضوع ۹	نوع ۹	محل ۹	زمان ۹	مکان ۹	تاریخ ۹	ملاحظات ۹
کتاب الفقه	فصل ۱۰	باب ۱۰	موضوع ۱۰	نوع ۱۰	محل ۱۰	زمان ۱۰	مکان ۱۰	تاریخ ۱۰	ملاحظات ۱۰

[illegible]

احوال و احواس

در بول ازین صغیر سخن بدارد و در بول ازین جمله ایضاً عاید ۱۲

نهنج لکن در مفرغ حقوی الی و صده مفرغی نهنج در بول مفرغ

لیکن مفرغ مفرغ مفرغ مفرغی الی و صده مفرغی نهنج در بول مفرغ

بالمش بایران و زمان

اخرت علامتین و تقاضیه مفرغ حقوی ماسی مفرغی و طایب طایب و در بول مفرغ و

صینا انفس و شری المیزه حقوی بایران ماسی مفرغی و طایب طایب و در بول مفرغ و

سبیل مفرغی و شری المیزه حقوی ماسی مفرغی و طایب طایب و در بول مفرغ و

مفرغ حقوی الی و مفرغ و در بول مفرغی و طایب طایب و در بول مفرغ و

مفرغ حقوی الی و مفرغ و در بول مفرغی و طایب طایب و در بول مفرغ و

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲

توضیح: در این کتاب از کلمات و عبارات عربی و فارسی که در لغت‌ها و کتب معتبره یافت می‌شود، به گونه‌ای که در این کتاب به کار رفته است، به تفصیل ذکر شده است.

ردیف	معنی	توضیح	نوع	محل	تعداد	نوع	محل	تعداد	نوع	محل	تعداد
۱	کبر	کبر	کبر	کبر	۱	کبر	کبر	۱	کبر	کبر	۱
۲	کبر	کبر	کبر	کبر	۲	کبر	کبر	۲	کبر	کبر	۲
۳	کبر	کبر	کبر	کبر	۳	کبر	کبر	۳	کبر	کبر	۳
۴	کبر	کبر	کبر	کبر	۴	کبر	کبر	۴	کبر	کبر	۴
۵	کبر	کبر	کبر	کبر	۵	کبر	کبر	۵	کبر	کبر	۵
۶	کبر	کبر	کبر	کبر	۶	کبر	کبر	۶	کبر	کبر	۶
۷	کبر	کبر	کبر	کبر	۷	کبر	کبر	۷	کبر	کبر	۷
۸	کبر	کبر	کبر	کبر	۸	کبر	کبر	۸	کبر	کبر	۸
۹	کبر	کبر	کبر	کبر	۹	کبر	کبر	۹	کبر	کبر	۹
۱۰	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۰	کبر	کبر	۱۰	کبر	کبر	۱۰
۱۱	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۱	کبر	کبر	۱۱	کبر	کبر	۱۱
۱۲	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۲	کبر	کبر	۱۲	کبر	کبر	۱۲
۱۳	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۳	کبر	کبر	۱۳	کبر	کبر	۱۳
۱۴	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۴	کبر	کبر	۱۴	کبر	کبر	۱۴
۱۵	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۵	کبر	کبر	۱۵	کبر	کبر	۱۵
۱۶	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۶	کبر	کبر	۱۶	کبر	کبر	۱۶
۱۷	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۷	کبر	کبر	۱۷	کبر	کبر	۱۷
۱۸	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۸	کبر	کبر	۱۸	کبر	کبر	۱۸
۱۹	کبر	کبر	کبر	کبر	۱۹	کبر	کبر	۱۹	کبر	کبر	۱۹
۲۰	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۰	کبر	کبر	۲۰	کبر	کبر	۲۰
۲۱	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۱	کبر	کبر	۲۱	کبر	کبر	۲۱
۲۲	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۲	کبر	کبر	۲۲	کبر	کبر	۲۲
۲۳	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۳	کبر	کبر	۲۳	کبر	کبر	۲۳
۲۴	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۴	کبر	کبر	۲۴	کبر	کبر	۲۴
۲۵	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۵	کبر	کبر	۲۵	کبر	کبر	۲۵
۲۶	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۶	کبر	کبر	۲۶	کبر	کبر	۲۶
۲۷	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۷	کبر	کبر	۲۷	کبر	کبر	۲۷
۲۸	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۸	کبر	کبر	۲۸	کبر	کبر	۲۸
۲۹	کبر	کبر	کبر	کبر	۲۹	کبر	کبر	۲۹	کبر	کبر	۲۹
۳۰	کبر	کبر	کبر	کبر	۳۰	کبر	کبر	۳۰	کبر	کبر	۳۰

[illegible]

تقویٰ جو مال نہ اے بلکہ عامیہ میں میری شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

مخلص مقرر ہے اور اس کی تشریح ہے کہ تقویٰ جو مال نہ اے بلکہ عامیہ میں میری شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

دیکھ کر اس کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

میرا زینت ہے اور ہر مخلص کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

مخلص کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

عامیہ میں اس کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

جہاں یہ کیفیت تقویٰ ہے وہاں تقویٰ کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

اور اس کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

مخلص کی شان ہے تقویٰ اور عبادت میں حاصل

سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	امکان دروس	ب	صفت	سویان	صفت	سویان	صفت	سویان	صفت
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۱	نظر	موسی	۱	۱	۱	۱	۱	۱
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۲	نظر	موسی	۲	۲	۲	۲	۲	۲
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۳	نظر	موسی	۳	۳	۳	۳	۳	۳
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۴	نظر	موسی	۴	۴	۴	۴	۴	۴
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۵	نظر	موسی	۵	۵	۵	۵	۵	۵
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۶	نظر	موسی	۶	۶	۶	۶	۶	۶
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۷	نظر	موسی	۷	۷	۷	۷	۷	۷
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۸	نظر	موسی	۸	۸	۸	۸	۸	۸
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۹	نظر	موسی	۹	۹	۹	۹	۹	۹
سویان تا طبرستان از تاریخ سقایی و ایرانی	۱۰	نظر	موسی	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

[illegible]

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا
معمولی رگب آریک است از آن جهت که در آنجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱. ن ت ح و س ی ی ا ل و ی

[illegible]

روایت شفاوت
مضامه ۱۰
۵۸

در باب نخست گنگ اودا خاندان و تاریخ سرزمین

عالمی بین الاقوامی ریسرچ سوسائٹی کے زیر اہتمام ایک بین الاقوامی ورکشاپ منعقد ہوئی جس میں مختلف ممالک کے ماہرین نے شرکت کی۔ ورکشاپ کے موضوعات میں سے ایک تھا کہ "میں نے کیا کیا؟"۔

دل اسلمو و امیران هر امرضین
 بدست لیدوب و نالیا

پہرہ

خارجی و داخلی
از این کتاب
کتابخانه

مجلس شورای ملی
روزنامه

شماره ۱۰۰ / ۱۳۲۸

تاریخ ۱۳۲۸ / ۱۰ / ۱۰

دوره ۱۰ / شماره ۱۰۰

قیمت هر نسخه ۵۰۰ ریال

چاپخانه ...

مجلسه کمالی از تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در روز پنجشنبه
انجام گرفته است

[illegible]

خوش می آید که مردم در دست و پا و باغ و بوستان و در میان درختان و در میان مردم

بنی کلمه طبع نسخ در ده خط از ده اخطا را

و مکتوبی فی هذا الموضع فزیر فرما و با منت سرحدات و فطیمه بهر شخص و غیره

والمس من متوى البر من مروج وصال الخ من متوى البر كذا ومن متوى البر من الخ

الایات استیلائے انصاری و تبرک و توفیق از حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب

[illegible]

فوقه لک شده است که در این قضاوت در دوازده روز از این امر ابرار باغ صفی

[illegible]

اول درجہ

موتوری دل و صوره و تہ تفہان و دوسرا بحیال نفس و قلندر و ہر متفقان و زائر

و درجہ نانی را بنویسد

نوت

ص من

د ل

لشہدہ سیدہ

بشیمہ

قلندہ تاریخ جامع الفوائد سیان عن شہر صاحب

قلندہ تاریخ جامع الفوائد سیان ملکہ و صاحب

دلا علم طلب میں بعد نشان چہا

بجایب کے جامع الفوائد ہی نسخہ نسخہ اوزار کتاب

لہجہ عشیرا و سہن یہاں چہا

یہ کچھ اسکی چھپنے سے روئی ہو کر مطبع مبن اخیر آفتاب

۳۶

۳۷

سیخ خود فی بی سال طرح

نسخہ تہو رت جان چہا

۱۹۹ سالہ چہا

دل سے تاریخ کی طہور

بہا اب نسخہ فیہ چہا انتہا

۱۹۹ سالہ چہا

ہو الشافی بہ ہذا نسخہ بی تہا مسیہ

حاصل الشاہ
المعروف بہ

الکتاب
الکبیر

امام سے کارخانہ
کارخانہ کے اور
نور بن حنفیہ

مطبع نظام المطابع
نظام المطابع

.. الله الرحمن الرحيم ..

نامان درجے خاصیت

موت میں موت بکریوں کی طرح ہے۔ دل و دماغ
 سے گرم ہو کر جتنے خفقان کو ٹانڈہ دیو کے
 کتے میں طبعیت کو کرے اور دیکھ کر

سورہ اول درجہ نہیں کیے ام کو بکول من والو تو بائی اسکا چاہو
 ہم مزاح کی جھوک بڑھا دے گئی دُور سے تائیں علی ادیب سولہ
 پڑھئے تو فائدہ دوسرے دھوکے میں مہر ہے سہیاوے یلاد

سرد درختی دل کو فائدہ دماغ کو قوت دیوے
اول درجہ خفقاں اور گہمی کو دور کرے اور ازار
میں لاوے

دور سے کو فائدہ دیوے خفتان دور کرے یکے کا۔ مزار جو
 درمیں دل کو تقویت بخشنے طبیعت کو تھیں کرے۔ ہو دے اور کما

دوستِ دلجوئی کی زیادتی کو فائدہ دے رہا ہے۔
دوستِ دلجوئی کی زیادتی کو فائدہ دے رہا ہے۔

مذہب اول معہ اور چھتیت کو فوت دیوے صفرو اوی حرارت
دریہ میں اور خفاں اور ترے کو دور کرے طبیعت کو طیس
اسکر میں تر اور پیاسیس کو دفع کرے۔
وہی پیدا سے سوخت
کھوڑ

وادی ہند میں معدہ اور جگر کو قوت بخشنے کی وجہ سے تھکاوٹ دور کرنے کے لیے دوا ہے۔

نمان	درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
سرد خشک	معدے اور دل کو قوت دے دوسرے ہضم بڑھاوے	سرد مزاج کی مثل	خالص شہد	نور
گرم خشک	دل کو قوت اور حرمت بخشنے ہضم لاوے	سرد مزاج کو	مسرری اور کر	تور
گرم تر	حلق اور سینے کو فائدہ بخشنے خفقان دور کرے	نہ کھوڑ	نہ نور	تور
سرد تر	سودا بجاوے سینے کی خشکی دور کرے	نہ کھوڑ	نہ نور	تور
گرم و تر اول	بدن کو قوت دے اور موٹا کرے خون خالص	گرم مزاج کو	سرد مزاج کو	تور
گرم و تر اول	بدن کو قوت بخشنے گرم دور کرے دل اور معدے کو	گرم مزاج کو	سرد مزاج کو	تور
سرد خشک	معدے کو قوت دے ہضم کو بڑھاوے جگر کا سرد کھوڑ	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور
گرم خشک	سینے کو فائدہ بخشنے میر کی صفت کو معید	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور
گرم خشک	سینے کو قوت بخشنے میر کی صفت کو معید	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور
سرد تر	سینے کو قوت بخشنے میر کی صفت کو معید	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور
گرم تر	سینے کو قوت بخشنے میر کی صفت کو معید	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور
سرد تر	سینے کو قوت بخشنے میر کی صفت کو معید	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور
گرم تر	سینے کو قوت بخشنے میر کی صفت کو معید	سرد مزاج کو	گرم مزاج کو	تور

نامان درجے خاصیت تر توت

سرد درجہ سیا خون تر جاوے اور دماغ و رگوں کو قوت دے۔ درجہ پنجم ریح پانی دھونا
حرارت سیا۔ مزاج سے گرو کو تقویت دیوے پیدا کرے ترشی آئیز کرنا

درجہ ششام معدے کو قوت دے جو چھینک دق کرے اور توتخنہ جوارشات
درجہ ہین جلاب کو بند ہووے

درجہ ہینا کر محنت کر کے اوچل پانی پیانہ دل رشت سے اور عرشہ لاوے۔ اس باتو چکا
درجہ پانی پیانہ کو چھینے۔ حرارت غریب کو کرے سرد مزاج بد کھانے
درجہ ہینا کر قرا کھانے وقت با آغادق کا اندیشہ ست +

دو درجہ بدل کو رونق دیوے باضمہ لاو بشرطیکہ درجہ ہینا جوارشات
درجہ ہین حاجت سے زیادہ نہ ہووے تب ہین پیانہ بخین

دو درجہ حرارت کی تپ کے مواد کو بچاوے جگر اور سرد مزاج مصری اور
درجہ ہین معدے کو موائے آوے ہنمیت دیکرے کہ انتوں اور پیانہ

درجہ ہینا سرد خشک و غیرہ کو مفید ہی اندیشہ طبیعت
درجہ ہینا معدے کھوڑے

درجہ ہینا درجہ ہینا کے چیا طبیعت کو گین کرے ترشہ ہمیشہ مینا
درجہ ہینا درجہ ہینا کو اور سر کے درجہ کو مفید ہے
درجہ ہینا درجہ ہینا کو اور سر کے درجہ کو مفید ہے

نہ

سے کا پانی درجہ ہین کتر ہی جاوے

سرد درجہ خون خالص پیدا کرے حرارت کو دور بدن
سرد درجہ توی دن کو نائزہ بدل کی بیماری اور حرارت
کو نہایت مفید ہے۔

درجہ ہینا درجہ ہینا کو اور سر کے درجہ کو مفید ہے
درجہ ہینا درجہ ہینا کو اور سر کے درجہ کو مفید ہے

نامان	درجے	خاصیت	کھوت	توتہ
نیمک	گرم دتر اول درجین	بدن کو قوت دیوے خون برحاً و زلّ حار کو قائمہ بنخشے۔	نیمک فنی کرے اشترین بین برج پیداکرے	گرم مزاج کو کوبی سرد مزاج کو گلقتد توتہ
نیمک	گرم خشک دوسرے درجے میں	رگون کی سستی دور کرے لغوے اور فال استفا کو قائمہ بنخشے +	حار مزاج کو کھوت	سکجنین اور ترشی اسکا توتہ
نیمک	سرد دتر	معدے اور اشترین کی حرارت کو دفع کرے اور بطعم لاوے +	سرد مزاج کے معدے میں پودہ لکھا توتہ	گلفند اور پودہ لکھا توتہ
نیمک	سرد خشک دوسری گری اور تری کما توتہ	ہضم اور پیٹنے کو مفید ہے۔ جلاب کو بندرے +	سینا و کلبی اور اشترین لاوے کھوت	کلبی و اشترین اور گلفند اسکا۔ توتہ
نیمک	سرد زوال درجے میں	بدن کو قوت دیوے چربی اور بطعم پیداکرے اسپال ظہیر کو مفید ہے +	معدے کو کھوت	گرم دوہیان ہضم کی دوا توتہ
نیمک	گرم خشک چوکے دوسرے درجے میں	بدن میں پیداکرے لغو فال کو دفع تری ہو کو مفید	حرارت پیداکرے کھوت	شربت سب اور صندل اسکا توتہ
نیمک	سرد خشک تیسرے درجے میں	بدن میں خون غلیظ پیدا کرے +	دیر ہضم میں دلاوے	جوارشات اور گلقتد اور توتہ
نیمک	گرم دتر اول درجین	بدن کو قوت دیوے سینے کو تراوت خشکی کو دفع مشانے کے زخم کو بہت مفید ہے	معدے کو ضعیف کرے	مصطکی اسکا توتہ
نیمک	سرد دتر	خون برحاً و زلّ حار کو قوت بنخشے بدن کو تازہ کرے +	دیر ہضم کو خراب کرے	پودہ زبرک رایان۔

نامان درجے خاصیت

سرد درجے بدن کو قوت دے کھانسی کو فائدہ امراضوں کے
 عجب اعلیٰ خشکی کے زکواہ قوی کو مفید ہے۔ اذہار لاوے
 بخار لاوے امان جگر کا
 سرخ پید کرے شکر اگر کم خیرین
 دیر پید کرے۔ ملا کر کھانا۔

مردا دل خون خالص پیدا کرے۔
 درجے من درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر

سرد درجہ بدن کو قوت دے کھانسی کو فائدہ امراضوں کے
 عجب اعلیٰ خشکی کے زکواہ قوی کو مفید ہے۔ اذہار لاوے
 بخار لاوے امان جگر کا
 سرخ پید کرے شکر اگر کم خیرین
 دیر پید کرے۔ ملا کر کھانا۔

مردا دل خون خالص پیدا کرے۔
 درجے من درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر

سرد درجہ بدن کو قوت دے کھانسی کو فائدہ امراضوں کے
 عجب اعلیٰ خشکی کے زکواہ قوی کو مفید ہے۔ اذہار لاوے
 بخار لاوے امان جگر کا
 سرخ پید کرے شکر اگر کم خیرین
 دیر پید کرے۔ ملا کر کھانا۔

مردا دل خون خالص پیدا کرے۔
 درجے من درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر

سرد درجہ بدن کو قوت دے کھانسی کو فائدہ امراضوں کے
 عجب اعلیٰ خشکی کے زکواہ قوی کو مفید ہے۔ اذہار لاوے
 بخار لاوے امان جگر کا
 سرخ پید کرے شکر اگر کم خیرین
 دیر پید کرے۔ ملا کر کھانا۔

مردا دل خون خالص پیدا کرے۔
 درجے من درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر

سرد درجہ بدن کو قوت دے کھانسی کو فائدہ امراضوں کے
 عجب اعلیٰ خشکی کے زکواہ قوی کو مفید ہے۔ اذہار لاوے
 بخار لاوے امان جگر کا
 سرخ پید کرے شکر اگر کم خیرین
 دیر پید کرے۔ ملا کر کھانا۔

مردا دل خون خالص پیدا کرے۔
 درجے من درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر
 درجہ من موزاد شکر

نمان	درجے	خاصیت	کھور	نور
پیک	گرم تر دوسرے دوسرے درجے میں	غذائیت بہت فضل کم لطافت اور صلاحیت رکھنے جلد ہضم ہووے بدن کو تراوت اور قوت بخشنے	نہ کھور	نور
پیک	خسک میں اعلیٰ تراوت گرم تر دوسرے	غذائیت بہت فضل کم بدن کو تراوت بخشنے اور خون پیدا کرے۔	خون غلط ہووے اور صلیغ لاو در ہضم ہے	نور
پیک	سرد خشک تیسرے درجے میں	اگر ترشی دیکر بچاؤ تو بہتر ہے مضر پیدا ہونے ندیوے۔	در دسکم ہووے	جوارشات
پیک	گرم تر دوسرے درجے میں	بدن کو تراوت بخشنے اور خون لاوے	در ہضم ہے	کابجی اور انار کاشبرہ
پیک	گرم خشک معدے کو قوت دیکو فرحت دماغ کو تقویت طعام کی ہضمیت لاوے	گرم مزاج کو سیرکا درد ہود	سکھین تور	
پیک	گرم خشک تیسرے درجے میں	طعام ہضم ہووے ریح اور ہوا کی مضر کو دور کرے معدے کو تقویت دیوے۔	انسترون کو شور	طباشیر اور کیترا۔ نور
پیک	گرم خشک تیسرے درجے میں	بھوک لاوے ہوا مضر کو دفع کرے	سیرکا مزاج کو در وجود	دھوا پانی یا سیرکا یا ترشی سے
پیک	سرد خشک ایل بطرت حرارت	صغیرے اور ملغم کو دور کرے فابض ہے	ریح پیدا کرے	گرم دواہان
پیک	گرم تر خشک خسک کی ساتھ	خون پیدا کرے دماغ کے رگوں کو قوت دیکو	در ہضم معدے میں ریح پیدا کرے	کلی در کھلی نلی ہوی نور

در دسکم

نور

زمان درجہ خاصیت تر توت

چشم اور رو، شبھا
سینے کو اور :۔

سرد و خشک دل اور مدد سے کو قوت دیکھو حرارت اور پھر زکھور زکھور : نور

دوسرے درجے میں پائین کھجور و بن کو مونا کر کے حار ملج کو معید و بھوکہ باب اور دیر مل

دو تر ویرم خن خالص پیدا کرے بعد فہم سینے در *
 اوجھنی میں اور خف کو فائدہ دیو اور بعد کو لا کرے پیدا کرے اور *

میں نے دو سرے بھو لاوے بدن کی تراوت کو : وہ درجہ میں اس 'م' مزاج
اور شک کو تھیں کرے لاوے بدن اور لاوے بدن

معدّل بدن کو اور بدن کے تاروں کو قوت دینا تاکہ بعض ہے
 ریح پیداکرے
 دیر ختم جاتا ہے

غذایت کم فضا است لاغر کو مفید بی در ششم

دوسرے چھپن سر دی کے خفقان کو فائدہ دلوے۔ -
معدے اور دل تقویت دیکر بدل متوا -
دوسرے ریش -
پیدا کرے ریش سو

دو بدن کو قوت دیوے اور غریب گرے سنگ شاہ مصریٰ

نامان	درجے	خاصیت	کھور	تور
گرم خشک	معدے کو قوت دینا، طعم کو لینے سے بچ کو دفع	گرم مزاج کو کھور	گرم مزاج کو کھور	گرمی اور ترشی تور
گرم پیچہ	گرم پیچہ دینا اور پیچے کو تراوت بخشنے	کھانسی کو فائدہ دینا	دیر بھنم	بیاں اور شہید
سرد خشک	خون غلیظ پیدا کرے جس سے سودا پیدا ہو	دیر بھنم	دیر بھنم	گرمی گرم مصالح
سرد خشک	سرد کو قوت دینا، تھوک کو لاخفغان کو فائدہ جلاب کو بند کرے	سید اور سرکے رنگوں کو کھور	سید اور سرکے رنگوں کو کھور	شربت خشک شش
سرد درجے میں	گرمی کی نپ اور پائیس کو مفید ہے	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور
سرد خشک	صفرے کی حرارت کو دور کرے خون میں قحطی	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور
سرد خشک	حار نپوں کو مفید ہے صفری جلاب بند کر دینا	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور
گرم خشک	غذائیت بہت رکھے، خلط ناپک پیدا کرے	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور
گرم خشک	سرد مزاج کو فائدہ دینا، تھوک کو دفع	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور	سرد مزاج کو کھور

انسان درجہ خاصیت -

مرد - خون خالص پیدا کرے جلد بقیہ سو پانچ سو خوراک میں مزاج کو دور
دوسرے میں بدن اور داغ کو قوت اور تراوت تازہ بخشنے پیدا کرے ترشہ
ب - مرد و خشک معدے کو قوت بخشنے حرارت کو دفع جلا کر بند کرے ستانے کو کھنڈ لکھی اور

قدائیت بہت ر خون برحہ و صغریٰ بدن میں لکھی دور
دفع کرے پیشاب زیادہ لاوے - لاو - سیر
گرم وتر حرارت کو دور کرے بدن کو تراوت جلد میں چولہا دھنیان
بخشنے جلد ہووے ہمارہ ہوتا ہے

گرم وتر خون خالص برحہ و گردے اور رحم م مزاج کو لکھی اور
قوت بخشنے اور بارہول لاوے - خاش لاو تر -

گرم وتر نزد عارضہ کو فایده بخشنے بخمد کو ضرر دینے کی دور سرد و فلاح
بعضی سرد وتر بیدار کرے

مرد - معدے کو قوت دیوے حرارت دیر بہت اوست و ہوا
لکھی کرے دل کو دفع کرے - قض ہووے - اور جلا کر

خشکی میں یرق معدے کو قوت دفع حرارت اور تانیض کم ہے اور عالم کو ضرر
دیوے اور

مرد - حلق اور جگر اور معدے کو قوت دیکر لکھی حرارت مزاج کو نکالا
دوسرے میں غریزی کو بجا و استقامت اور لغوے کو فایده بھی ہووے کوز

نمان	درجے	خاصیت	کھور	تور
چیکہ	سرور	حار مزاج کو مفید ہے بدن کو تراوت دلوے خشکی جسم کی دور کرے۔	دور کھور ہموے	گرم دوائیاں مرہادرک کا
چھینچھ	سرور	بدن کو تراوت دیکو حرارت اور خشکی دور کرے	سرور مزاج کو	گوشت گرم مصالح
چک	خشک	پایس اور صفرے کو دور لینے دفع کرے بھوک لاوے شکم قبض کرے۔	دیر ہضم ریح پیدا کرے سرد مزاج کو کھور	ادرک کالی مرج نمک تور
چانچ	مستل گرم اور خشک	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے	انٹریوں میں سندھ لاوے کھور	بھگونا اور پانی میں دھونا تور
چانچ	سرد خشک	سپید چانول سے غذائیت اور قوت اور لطافت میں کم ہے	ریح پیدا کرے کھور	پانی میں بھگونا اسکا تور
چین	گرم خشک دور درجہ میں	جلد ہضم ہوو اور لاو کم اسکی زہر دار ہے	حار مزاج کو کھور	گھی شہید اسکا تور
چیکہ	گرم ور	پنسی کی شکایت اور خارش کو فائدہ دیوے	نہ کھور	نہ تور
چیکہ	سرد و تازہ	صفر اوی حرارت کو دفع کرے بھوک لاو کم دیو خشکی کی طرف	نہ کھور لاوے کھور	مرہاے تور
چیکہ	گرم خشک	اگ کے جل کو پت اسکا مفید ہے خارش کو دفع کرے زخموں کو جیگا صاعا کو منغ کرے	نہ کھور	گرم پانی سے مدا سہال اور قوی کا ہونکا خدا

نامان درجے خاصیت

خون سرد
دودھ بڑھے پیسے کو اور حرارت غریبی۔ قح شامہ بود
ترکی اور
اور قوت بدن کو تراوت منکشت۔ منکسین ریح

خون گرم
بغداد ہے بلغم پیدا کرے لاغر کو نفید
زایہ سرد
ریح پیدا
طرف اعلیٰ
رخ شامہ بود اور جراثیم
لاوا

خون سرد
نسی اور پیسے کی خشکی کو دور کرے بدن
گرم
تراوت معدے کو قوت قاح
نہ توڑ
سات کھو

خون سرد
نسی اور پیسے کو اور درد گردے کو نفید بدن کو تراوت
گرم
نہ توڑ
نہ توڑ

خون سرد
خار سرد کو فائدہ منکشت اور حرارت دیر خیم
گرم
دور کرے
مصلیٰ
ریح پیدا کرے

خون سرد
من کو تراوت دیکو دودھ بڑھاو پشایب نرود
گرم
پہ حرارت
دیر خیم
سرد مزاج
نہ توڑ
نہ توڑ

خون سرد
خون بوسیر کو اور سرد بیا دیون کو فائدہ
گرم
دیر خیم
سرد مزاج
نہ توڑ
نہ توڑ

خون سرد
دل کو قوت دیوے خفتاں دور کرے
گرم
دیر خیم
سرد مزاج
نہ توڑ
نہ توڑ

خون سرد
دل کو قوت دیوے سرے اختلاط شامہ بود
گرم
دیر خیم
سرد مزاج
نہ توڑ
نہ توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	تور
فہکین	گرم و خشک دوسرے درجے میں	بخارات و آبے بنید لاوے	درد اور فراموشی لاوے اور درجہ میں	نیم برشت اور درجہ میں
شک	سرد و خشک ہے	غذائیت بہت رکھنے لگتی ہے ساتھ قبض لاوے معدے کو قوت بخشنے	معدے میں گرم پیدا کرے	سر کر اور سکین
دوسرے	خشک دوسرے درجے میں متقل گرم اور برقی	معدے کو قوت دیوے قابض شکم ہے حلق بندشوں کو کھولے اور سودا پیدا کرے	پشاپ بند کرے درجہ میں ہے	گرم اور گوشت اور درجہ میں
درجہ میں	سرد اور درجے میں اور معتدل ہے	بدن اور گردے کو قوت دیوے غذائیت بہت رکھے قابض شکم ہی	درجہ میں پیدا کرے	گرم اور ہضم کی دوا
فائدہ	گرمی اور سردی میں خشکی اور ترسی میں دودھ جانور کا معتدل ہی کثافت اور لطافت میں بلجی مثال رکھتا ہی بہترین غذا دودھ اور گوشت اور نیم برشت ہی سب دودھ و گوشت کی کا دودھ بہتر ہے			
گرم و خشک	لطیف ہی گرمی اور ترسی میں معتدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہی بدن کو تراوت بخشائی و داغ کو قوت طبع کو ملین کرے	شک شامہ اور شک گردہ جو تلی کو مضر	شہد اور شکر
سکین	گرم لطیف اور معتدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہی بدن کو تراوت بخشنے داغ کو مطلب کرے طبع کو ملین	افلاطون اور شک شامہ و گردہ پیدا کرے	شہد اور شکر اور تور ہے
سکین	گرمی اور ترسی معتدل مائل پسردی	داغ کو کھانسی کو کھینے کو انتر یون کو مفید ہے	سر کر و گردہ کو مضر شکم کی مایہ می لاوے	شہد اور شکر اور تور
سکین	سرد و تر میں معتدل مائل زادہ لطیف	پانی تپ کو دن کو سرد کرے اور سینے کے زخم کو مفید ہے بدن تراوت	ضعف حاملہ اور جگر اور سر کر کو	شکر اور شہد

نمان درجے خاصیت ر تو

سردوتر بدن کو قوت اور تراوت دیکو دق اور سل راوت طرف بیماری کو اور جس بول کو فائدہ دیکو۔ نہ کھو نہ تور

سردوتر اور دو دھول سے زیادہ سرد لاغیر نہ تو سرد مزاج یا شربت کھکے تھوڑے ننھے دق اور سوکھی کھانسی کو غیر ہے پشاب در دوسرے کے ساتھ . . . دور سوکھ اور شائے کو غیر ہے ہووے گلاب

دوسرے کی حرارت کو دور کرے بدل کو سرد تپ سے سرد یا خنک طرف تراوت ننھے حس کو دور کرے۔ بیدار کرے اور جراثیم

مخنک خون رجا کو بدن اور مکر کو قوت دلوے دیر ہضم اور پیچ پیدا کرے اور

گرم تر ہو جائے غذائیت کم گرمی معدے کی دیر ہضم پیدا کرے مرای،

مخنک بنم بجاوے رگون کو کشادہ کرے مواد غلیظ صفر پیدا کرے

مخنک داغ کے پانی کو سکھاوے باضم غذا ہی مزاجوں بیا گھی کا سنی تھوڑے میں سرد معدے کو قوت دیوے دوشیاں پیدا مشیرہ

سردے کو دفع کرے اور استسا کو دل کو ترشی لیزو بد جے مین

دل اور جو اس کو قوت دیکو نینداوے ہمیشہ ہستمال مزاج ناخوش کو اسے کو فزون دوسرے میں گرم اخلاط بد کو دفع کرے

نمان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توت
سرد و تر	سوزش معدے کو مفید ہے گرم مزاج کو دانی	سرد مزاج کو	سرد مزاج کو	سرد مزاج کو
دوسرے درجے میں	اوسے صفر سے کو اوپری صفر سے کو فائدہ بخشنے	کھجی دکھار لاو	کھجی دکھار لاو	انیسوں
سرد و خشک	صفر سے کو دفع کرے دل کو جگر کو تی کو	قالبس سرد	قالبس سرد	بادی مزاج کو
دوسرے درجے میں	معدے کو فائدہ بخشنے جلاب کو بند کرے	مزاج کو ریج پیدا کرے	مزاج کو ریج پیدا کرے	قرنفل توت
گرم و خشک	عوارث کو دودھ آوے غذا کو ہضم کرے	پھپھے کو ہمار	پھپھے کو ہمار	کیترا
دوسرے درجے میں	ریج کو دفع کرے اور ادرار لاوے	پہنچے	پہنچے	اُسکا توت
سرد و خشک	غذا کو ہضم کرے معدے کو قوت ریج کو دفع کرے	حار مزاج کو	حار مزاج کو	گھی اور ترشی
سرد و تر	دل اور دماغ اور معدے کو قوت بدن کو بخشنے اور خفقان کو دفع کرے	فراموشی اور ریج پیدا کرے	فراموشی اور ریج پیدا کرے	لطیف غذا
سرد و معتدل	معدے اور دل کو دماغ کو روح کو قوت پہنچاوے خفقان دور کرے	معدے میں	معدے میں	گھگھت
سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے صفراوی حرارت کی دور کرے صفحہ دل ہی اور قالبس شکم	سینے کو سوز اور کھانسی لاو	سینے کو سوز اور کھانسی لاو	دار چین اور گھگھت
سرد و خشک	غذائیت کم فصد بہت گرم مزاج کو موافق اور گرم	معدے اور تریوں میں ریج پیدا کرے	معدے اور تریوں میں ریج پیدا کرے	گھگھت اور صفحہ کی دوا
گرم اور تر ہے	خون ترحار سے دل کو قوت دیوے صفراوی	سوزے مواد کی تپ لاوے	سوزے مواد کی تپ لاوے	سقیہ خلط کا کرے

انمان درجے خاصیت کھو تو

موترا سرد مزاج کی ریح کو اور معدے کے گرم کو دور کر حار مزاج کو گھی او
خشی طرف سے کو قوت طبعیت کو نہیں پیدا کرے بلکہ اثر عی ضرر کرے

سرد و خشک معدے کو قوت دیکھوں پھر کرباب نکالتے مضر ہے

سرد و خشک معدے کو قوت دیکھوں پھر کرباب کو ریح کو انسترون میں گھی او
مضر ہو کو ذبح کرے اور غذا کو کرے خشی او

موترا خشک ریح اور بلغم کو ذبح کرے سردے کو کھو لے گرم مزاج کو گھی او
مضر ہے اور غذا کو کرے

سرد و تر بدن کو تراوت دیوے پیاس بجھ ادرار پر غلطی نکالتا سر کر
دوسرے درجے میں دوسرے طبعیت کو نہیں کرے

موترا دل بدن کو قوت دیوے طبع کو نہیں کرے پھر ادرار غلطی نکالتا ترش ہو
جے میں نشی کو اور صفائی آواز کو مفید ہے

اول سے کو موافق آوے بدن کو قوت اکٹھے اور دروغ
موترا میں در اور کھانسی کو مفید ہے

سرد و تر بدن کو تراوت دل کو قوت پیاس بجھ ادرار کو دور کرے
ادر کھانسی ہووے

سرد و تر پیاس اور پھر کھانسی دور کرے معد اور انسترون
دل کو قوت تابش ہے

نمان	درجے	خاصیت	کھوتہ	توتہ
سرد خشک	سرد و خشک	سردی کو قوت دینے سے بھوک بڑھاوے صفر اور درجے کے شکم قبض۔	سردی کے راگون کو تھرا اور شیرینی	گرم دھان
سرد و تر	سرد و تر	صفر اور درجے کو دور کرے عاجتوں کا فائدہ	سرد مزاج کو برج پیدا کرے اور رنگ	اجوان کا میوہ
سرد و تر	سرد و تر	جگر کی حرارت اور سردی کی حالت اور سنگ درجے میں شائد کو دور کرے۔	سرد مزاج کے اشتریاں میں نمک اور برج پیدا کرے	سودا سوخت
سرد و خشک	سرد و خشک	گرم مزاج کو موافق آوے اور بھوک بڑھاوے۔	پست اکیلا بہتر ہے اور گرم دھان	سودا سوخت
سرد و تر	سرد و تر	صفر اور درجے کو دور کرے قبض کرے	سرد مزاج کو برج پیدا کرے	گرم دھان
سرد و خشک	سرد و خشک	سردی کو قوت دینے سے بھوک بڑھاوے درجے میں شائد کو دور کرے	سرد مزاج کے اشتریاں میں نمک اور برج پیدا کرے	سودا سوخت
سرد و خشک	سرد و خشک	سردی کے خلط کو کاٹنے کا فائدہ دینے کو	گرم مزاج کو برج پیدا کرے	گرم دھان
سرد و خشک	سرد و خشک	سردی کو قوت دینے سے بھوک بڑھاوے درجے میں شائد کو دور کرے	سرد مزاج کے اشتریاں میں نمک اور برج پیدا کرے	سودا سوخت
سرد و خشک	سرد و خشک	سردی کو قوت دینے سے بھوک بڑھاوے درجے میں شائد کو دور کرے	سرد مزاج کے اشتریاں میں نمک اور برج پیدا کرے	سودا سوخت
سرد و خشک	سرد و خشک	سردی کو قوت دینے سے بھوک بڑھاوے درجے میں شائد کو دور کرے	سرد مزاج کے اشتریاں میں نمک اور برج پیدا کرے	سودا سوخت

انسان درجہ خاصیت

تو - گرم و تر غذائیت بہت بدن کو قوت دیتا ہے دیر ہضم اور زیرہ

سرد و تر سینے میں خون بند کرے حرارت کے جلاب دی بڑھاو پربند اور درجے میں بانڈھ مٹانے کی سوزش اور کھانسی کو دور کرے مصطکی

سرد و سرد حار مزاج کو تراوت بخشنے پائیں اور شباب دے اور مصری درجے میں حرارت کو دفع کرے کے رنگوں سے کراہ ہے جوارشا

گرم و تر غذائیت بہت رکھے بدن کو تراویط کھینکے غشیان لاوے سرد مزاج وارچینی

گرم و تر گردے اور کمر کو قوت دیوے درجہ ہضم سکرکا خستہ لاوے کبابی

مرد و دماغ رن اور معدے قوت دیوے خون بڑھاوے حرارت کی دیر ہضم کبابی

معدے کو ضعیف کرے پائیں بجاوے سرد مزاج گرم مصالح دوتر قبض کرے طبیعت کو تین بناوے تپ لاوے جوارشا

سرد خشک صفر اور ہوا آنکھ کو مفید ہے جکلا بند کر دیر ہضم زیرہ پودینہ

سردی اتری پائیں بجاوے سد کی خلط کو دفع کو حلق معدے گلشن بن اور سیبے کو اور جارتھوں کو مفید ہے جگر کو اور میر

نامان	درجے	خاصیت	کھوت	توت
گرم	گرم وتر	بدن کو نزاحت دیوے خون صاف کرے پیشاب کے جلنے سے بچنے کے لئے کو نامہ دیو کھپد نک کانہیز ہے۔	بودھون کے معدے میں رکھ لاوے	بادبان انیسین اسکا توت
گرم اور سرد	گرم اور سرد	شکم کو قبض کرے طبع کو بلبل چھوڑے دیوے خفقان گرم کو نامہ نہ خشنے۔	سرد مزاج کے سرد اور کون کو مفرزلہ ہووے	شکر اور مصری
گرم اور سرد	گرم اور سرد	بالکل غذائیت رکھے بہتر خون پیدا کرے بدن کو خونت اور نزاحت نہ خشنے	نہ کھوت	نہ توت
گرم و خشک	گرم و خشک	بدن کو قوت دیوے ریح پیدا کرے	لمکات لاوے گرم مزاج کو ریح پیدا کرے	نریشی اور جوارشات
گرم و خشک درجے میں	گرم و خشک درجے میں	بدن کے مسام کو کھولے خاک اور سردی کو دور کرے دل اور رحم کو قوت نہ خشنے۔	انٹروین کو ضرر دیوے	بیول کا گوئد
سرد و خشک درجے میں	سرد و خشک درجے میں	معدے کو قوت دیوے بھوک لاوے ہاضمہ ترچا وے گرمی کے خفقان کو دور کرے	سرد مزاج کے رگون اور انٹروین کو ضرر دیوے	شہد اور شکر
گرم و خشک درجے میں	گرم و خشک درجے میں	ہاضمہ اور ادار لاوے سے سہے کو کھولے در دیہلو کو دفع کرے۔	انٹروین کو مضر	گمی اور شیرہ انار
گرم و خشک درجے میں	گرم و خشک درجے میں	کبوتر کے گوشت سے زیادہ لطیف ہے بہت رکھے خون خالص ترچا وے سردی اور درد شکم کو دفع کرے اور طبع کو ملین بناوے۔	در دس حار مزاج کو ہووے	گمی شکر اور ریشی
گرم و خشک درجے میں	گرم و خشک درجے میں	غذائیت بہت رکھے خون خالص ترچا وے سردی اور کو اور درد شکم کو دور کرے طبیعت کو ملین بناوے	حار مزاج کو دیرین سرد مزاج کو مضر بناوے	گنجین یا تریشی

نمان درجے خاصیت ہو تو

سردیوں میں بدن اور گردے بوقت دیوے غذائیت دیر پہنچتا ہے لکھی اور
پیشانی بہت تر کے فتنہ قابض ہے۔ میں ریح کا دوا پانچواں

گرم دھوپ بلغمی مزاج کو مناسب آؤسکھنے اور اور ہمیشہ نا
درجے بدن درجہ سرد کو مفید ہے اور گردے کو فائدہ خلائق کو بچاؤ اور نیس

سرد خشک غذائیت تھوڑی رکھے گرم مزاج کو موافق آؤسکھنے اور
لیکن دیر ہی ریح کا دوا پانچواں

سرد مزاج کو موافق آؤسکھنے مزاج نہر دفع حار مزاج لکھی اور
دوسرے سے غذا کو پیچھے ہٹاؤ دیر ہی ریح کا دوا پانچواں

سرد دھوپ صفری مزاج کو موافق آؤسکھنے بدن کو تر کرے گرم
درجے بدن جلاب کو مفید ہے

سرد دھوپ سوکھی خفاش اور بچاؤ اور سبب کو فائدہ بدن کو دیر ہضم
درجے بدن قوت دیوے

سرد دھوپ بدن کو تراوت سبب کی خشکی کو فائدہ طبع کو ٹھیک
درجے بدن بھوک ہو دے

سرد دھوپ وہ ہے اسے لوت تیر چلتے ہوئے پتہ سبب دیر ہی ریح کا دوا پانچواں
پیشانی میں بھری خیریت تھوڑی ہے گرم دھوپ دیر ہی ریح کا دوا پانچواں

سرد دھوپ بدن کو تراوت گرم مزاج کو مناسب مخت کر دیر ہضم
درجے بدن دھوپ کو موافق آؤسکھنے پیدا کرے سرد دھوپ

نامان	درجے	خاصیت	کھور	تور
گرم خشک	طعام ہضم کرے رگ کو دور اور اور لاوے	حلق اور تھول کو اور سر کو مضر	سہیزہ	
گرم اول درجہ میں تروم	معدے کو قوت بلغم کو کاٹے سردی کو خیر	سُتہ بیدار	شکر مری شہد لاجی	
گرم تھورا خشک زیادہ	غذائیت زیادہ قابض شکم بھی زیادہ ہے	درمضم	سکین حواش	
گرم دتر	بدن کو متا کرے سُد کو دفع معدہ اور شکم کو قوت بخشنے	گردے کو مضر	ترش	
گرم خشک	سردی کو رگ کو سرد خفقان کو دفع کرے سُد دل اور جگر کو قوت عرشہ اور قوہ ادخال کو خیر ہے	مضر	رودغ مہشہ کا نو سیدل	
گرم تھورا تر زیادہ	خون بڑھاوے دماغ کو قوت بخشنے قابض شکم	پیدا کرے	شکر	
سرد خشک	ادرار لاوے سُد کو قوت گرم کھانسی اور تھول کو	سرد مزاج کو	شکر	
گرم خشک	بھوک لاوے سُد کو قوت اور باضمہ بڑھاوے	باریک عروق کو ضرر	گلی اور سرد چیرین	
گرم دتر	غذائیت بہت رکھے جلد ہضم ہووے بدن کو قوت بخشنے	تلی عین	سکین	
سُتہ آوے	سُتہ آوے	سُتہ آوے	سُتہ آوے	

نمان درجے خاصیت کھو تو

سرد دل زین
مذاہبت زیادہ رکھے اکثر کوئی بوائے ہی دیر غم مری شکر

معتدل مائل بگری
ابت عزیز اور دل کو قوت اور فرحت شانے کو شکر
خفتان اور صفا اور سودا در کرے مفری

سرد دل زین
دل کو قوت اور فرحت بچنے بخت طود
کمال اول زین

گرم دل زین
بدن کو نہا کرے مذاہبت زیادہ دے دیر غم
خسائی اور کمالی کو فیدہ بھر بھر ہی پیدہ

سرد دل زین
روٹی ہر قسم کی گھی زین
کمال اول زین

سرد دل زین
کئی تر
قوی مزاج کو موافق آوے مذاہبت کم کھی

سرد دل زین
بردی طرف
مذاہبت کم رکھے بدن کو قوی کرے محنت
والوں کو موافق آوے

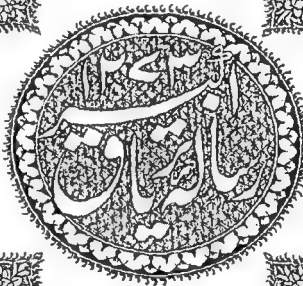
سرد دل زین
خسائی کے
بدن کو قوی کرے شکم کو نفس مخمخ کو موافق آوے

سرد دل زین
جانے کہ یہ چند فائدے کتاب حکیم الفوائد
میں جو عیال الدین مرحوم تصنیف ہے

سرد دل زین
سارہ کربن الفانی
تاریخ جمعہ کربن کار و زین ہما کو پیدہ

بِمَا شَاءَ اللَّهُ لَا يُوَفَّقُ إِلَّا بِاللَّهِ

بِمَوْنِ عَنَّا يَتَأَمَّرُ أَمْرُكُمْ كَمَا تَوْفِيقِ خُدا وَتَدْعُونَ دُكَّانَ مَنَافِعِ سُرَرِ



بِإِتْمَانِ مَوْجِبِ انْجَاحِ عَمَلِ الرَّحْمَنِ بِتَوْفِيقِهِ وَتَدْعُونَ دُكَّانَ مَنَافِعِ سُرَرِ

مَطْبَعُ رِجَالِ الْوَقْفِ كَابُورِ مَطْبُوعِ

بسم الله الرحمن الرحيم

نسخه کامل اینصاعه جو حکمی است که بر قافیه سود راه گم گردگان غیاث ضلالت را بکار آورده است
 سید الانبیاء را وافر نموده و مفرج دایره اشغالی حکمت نفی ذاتی است که ستمو مان شد
 و بدعت را بر یاق اربعه اقتدا حجتی خلفا معالجه نموده اللهم صل علی نیک سید المرسلین
 و علی آل و اصحاب الهادین المهدین اما بعد این اوراق چندست در معالجات
 سموم موسوم به تریاق اکبر که بنده اصغر حسین و له شیخ علام غوث
 غفرهما الله با استدعای بعضی اصحاب بی رتیب بسلک تالیف کشیده رجاء از
 از خدا آتی فن آن دارد که بنظر انصاف آیین بضاعت کاسه را ملاحظه فرموده
 از سهو و سیان که لازمه انسانست در گذر زنده و البعد و عند کرام الکائنات مقبول
 و آسأل الله التوفیق و الهدایه فی البدایه و النهایه مقدمات و رد قول علی
 هرگاه معلوم شود که شخصی سموست قبل از آنکه سمیت منتشر و سارخی شود از آب
 نیگرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار قی کنند و اگر بغیر اغت یا یا تخم شبت و ترب و غیره

غیاث ضلالت
 تریاق اکبر
 سید المرسلین
 انصاعه جو حکمی
 مفرج دایره اشغالی
 خلفا معالجه
 ستمو مان شد
 سید المرسلین
 دایره اشغالی
 تریاق اکبر
 بنده اصغر حسین
 شیخ علام غوث
 از خدا آتی
 از سهو و سیان
 مقبول
 آسأل الله التوفیق
 در معالجات
 تریاق اکبر
 در معالجات

و چون لایق و پوره و ناک خضاد کنند و مبالغه در شیرین شیر و روغن و مسکه اصلاح است
 چرا که اینها در کثرت اثری تمام دارد و تخم کتان و پسته بطه که اخته مفیده است این را
 پنج که ده کشیز شکست و ده پاشیده تناول کردن جهت ستم بوام مفیده و ضما و اخلاط
 و از خور و هر طایفه اشامیدن طبع انجیر و خوردن لیمو و استعمال مقل شیر با
 و طلا برای گزیدن بوام سودمند و مغز انجیر و دانه از ببری از یک قیراط تا نیم
 شغال با سرکه انگوری و اشامیدن ده درم مطبوخ فستین و امینیلان و نقیج برگ بلال
 شراب و سوطا و هند یک شغال جدا و در پنج پنج خطل بقدر در درم و اشامیدن
 برگ و ساق بار یک با بامیج پسته و خوردن یک نخ جهت رفع سمیت عقرب و ماکو
 و مطبوخ پرسیا و شان و صبل و ضما و تخم و خوردن جدا و در خندق با انجیر و سداب
 و عمل حصار و برگ چمن و پتیا شراب و ضما و او شوما و اشامیدن خطیا با شراب
 و چوب حیات و ضما و طلیت و مالیدن کبریا ب برگ و زنجیل و نقیج اثل و ضما و هانخ
 و شیر غار و اشن و مرکب محلول در شراب در چون و انگور و امیر با شیر انجدان
 و ضما و برگ انجیر و انیسون و ضما و برگ سداب سیلخه و شانه و خوردن و نیز و ضما
 که سنده با سرکه و فستین اشامیدن که فسن با آب نار و شراب جو شانه و کشیز و نیز
 برگ گکر و نه و ضما و پنج بلال و خوردن و میانی بمقدار و وجه با طبع بودینه و سداب
 و ضما و برگ آن نایک قیراط و انجیل و زریانی و نوشاد و بر صند و برگ گیب و فلفل
 خوراندن جهت دفع ضرر گزیدن سگ و بوانه و ریتلا و جانوران سمی و سموم قتل
 ماکول و مشربه و عقرب و حراره و دیگر سموم ملنوعه ملذوعه نهایت مفیده است اکثری
 از اینها تجربه بهم رسیده و معده را پاک کردن و تریاقات دادن و بیدار کردن سموم

و چون لایق و پوره و ناک خضاد کنند و مبالغه در شیرین شیر و روغن و مسکه اصلاح است
 چرا که اینها در کثرت اثری تمام دارد و تخم کتان و پسته بطه که اخته مفیده است این را
 پنج که ده کشیز شکست و ده پاشیده تناول کردن جهت ستم بوام مفیده و ضما و اخلاط
 و از خور و هر طایفه اشامیدن طبع انجیر و خوردن لیمو و استعمال مقل شیر با
 و طلا برای گزیدن بوام سودمند و مغز انجیر و دانه از ببری از یک قیراط تا نیم
 شغال با سرکه انگوری و اشامیدن ده درم مطبوخ فستین و امینیلان و نقیج برگ بلال
 شراب و سوطا و هند یک شغال جدا و در پنج پنج خطل بقدر در درم و اشامیدن
 برگ و ساق بار یک با بامیج پسته و خوردن یک نخ جهت رفع سمیت عقرب و ماکو
 و مطبوخ پرسیا و شان و صبل و ضما و تخم و خوردن جدا و در خندق با انجیر و سداب
 و عمل حصار و برگ چمن و پتیا شراب و ضما و او شوما و اشامیدن خطیا با شراب
 و چوب حیات و ضما و طلیت و مالیدن کبریا ب برگ و زنجیل و نقیج اثل و ضما و هانخ
 و شیر غار و اشن و مرکب محلول در شراب در چون و انگور و امیر با شیر انجدان
 و ضما و برگ انجیر و انیسون و ضما و برگ سداب سیلخه و شانه و خوردن و نیز و ضما
 که سنده با سرکه و فستین اشامیدن که فسن با آب نار و شراب جو شانه و کشیز و نیز
 برگ گکر و نه و ضما و پنج بلال و خوردن و میانی بمقدار و وجه با طبع بودینه و سداب
 و ضما و برگ آن نایک قیراط و انجیل و زریانی و نوشاد و بر صند و برگ گیب و فلفل
 خوراندن جهت دفع ضرر گزیدن سگ و بوانه و ریتلا و جانوران سمی و سموم قتل
 ماکول و مشربه و عقرب و حراره و دیگر سموم ملنوعه ملذوعه نهایت مفیده است اکثری
 از اینها تجربه بهم رسیده و معده را پاک کردن و تریاقات دادن و بیدار کردن سموم

آخر جنبه به ستر یکی غفلت کرد یک درم نیم ثبت دو اوقیه کو نشه خجسته میخورد
 شربت تا نیم مثقال آخر قوم مقشر شریک و بر یک دو رطل با هم طح نمایند تا شیر جذب
 شود و قراضه یک درم انداخته نگاه دارند شربت بقدر جوزه باب اول در
 بیان نباتات نیمه بحث الف **افیون** نفع عجزه و سکون فاضل پاک
 نباتات تخمیه و سکون و او دانون مغرب و یون یونانی است و معنی آن خواب
 آورنده و بعلی لبن تخمیش و مرقد و پیریزی تریاق و بسیاری دخیامون
 و یقیقل یعنی میرانده اعضا و با نگریزی او نیم و بغاری تریاک و گویند تریاک که
 رستم از کیکاوس طلبیده که کبر آب خوانند افیون بود زیرا که دوائی نیست در
 ادواج شد سکون و جابل میان مرین و موت سوامی آن و با آنکه دوائی است
 و شذیه الغالبه است اطباء باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند با استعمال آن نه شسته اند
 چاره از آن لهذا ترکیب نموده اند از آن با صلیبی آن مانند زعفران و چند بیدستر
 و شک و غیره بدانکه با اصطلاح با بر سیل اشترک اطلاق آن بر سیه جزئی
 بر لبن خخاش سفید باشد خواه سیاه و ابل شرق و مغرب برین شفق آن دوم
 بر لبن خخاش سیاه و این نزد قدما می اطباءست جهت آنکه در آن زمان دور
 خخاش سفید نبوده و از خخاش سیاه حوالی لبن می گرفته اند و نباتاتی آن
 بسیار کم بوده و دوم بر حصاره خخاش سیاه که با خجسته خشک نمایند چنانچه
 در شفا و در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
 و این نیز خدر است اما ضعیف است از شقایق و انان نیز بر سیه خخاش لبن میگیرند
 بسیار و سبب طریقه آن است که چون برگهای کل خخاش را ریخت و کوزه آن

[illegible]

برود و جزیری آمد چهارم اجزای منته که در آب محلول می شود و پنجم اجزای غیریه که در آب
محلول نیست و ششم اجزای غیریه که در آب محلول نیست و ششم اجزای غیریه که در آب محلول نیست
معاینه هم اجزای منته که در آب محلول نیست و ششم اجزای غیریه که در آب محلول نیست
که اجزای سبته در این غالب باشد چنانچه افیون ترکستان و گاهی زیاده می
اجزای سبته و مسکه آن موسمی می شود و گاهی از سوزن تدبیر شتر زدن هم اثر آن ضعیف
و قوت می پذیرد و آبهای فزونی از عصاره قریب بیست سال این اجزا انزعاج کرده
اگر صرف اجزای سبته بخورند کسی دهند سبب مفرطی آرد و چشمها بند می باشند
و از خوردن اجزای مسکه غفلت و بیوشی طاری می گردد و چشمها وای مانند و سوزش
عارض می شود و برای امتحان و تجربه آن شتر سبته این بخورند حیوانات اذیه اندیشا بخورند
بقدر سبته درم حیوانی را خورایند نداد و ساعت اثری مترتب نگردد زان بعد اندک
ساعت محسوس شد هنگام مردنم ساعت بالای دو پس روز بعد پای پسین ضعیف
شد ندی که قادر برشی نبود و عضلات سرد و بدن اختلاجی داشت و گاهی از حرکت
عضلات دهن دندانهای ظاهری گردید و گاهی لبهایش متعطل و منقبض می شدند
زان بعد و تمام حجم اختلاج بهر سید منقبض نهایت ضعیف بود تا شش ساعت بین مال ماند
پس از آن اختلاج رو برقی نهاد و هر دو پای ادبی حرکت و مخدر شدند و بهمان شب
مصابیح آن شکست پا را که در دندیدند که افیون در احشای وجود دست و در آن رطوبات از
بطون رطوبات اند و در ریه جایجا و اغنای سیاه ملو از دم اند و در بعضی کلاب میبوسه
بافیون مشاهده کرده اند که دم بطون قلب پنجم و تیره و بعضی از کلاب که چهار درم
افیون خورند اول سیرنج و قوی بود آخرش ضعیف گردید و بعضی از ارباب ضعیف شد

۴۰ قریب منی مال
۴۱ سبته
۴۲ سبته
۴۳ سبته
۴۴ سبته
۴۵ سبته
۴۶ سبته
۴۷ سبته
۴۸ سبته
۴۹ سبته
۵۰ سبته
۵۱ سبته
۵۲ سبته
۵۳ سبته
۵۴ سبته
۵۵ سبته
۵۶ سبته
۵۷ سبته
۵۸ سبته
۵۹ سبته
۶۰ سبته
۶۱ سبته
۶۲ سبته
۶۳ سبته
۶۴ سبته
۶۵ سبته
۶۶ سبته
۶۷ سبته
۶۸ سبته
۶۹ سبته
۷۰ سبته
۷۱ سبته
۷۲ سبته
۷۳ سبته
۷۴ سبته
۷۵ سبته
۷۶ سبته
۷۷ سبته
۷۸ سبته
۷۹ سبته
۸۰ سبته
۸۱ سبته
۸۲ سبته
۸۳ سبته
۸۴ سبته
۸۵ سبته
۸۶ سبته
۸۷ سبته
۸۸ سبته
۸۹ سبته
۹۰ سبته
۹۱ سبته
۹۲ سبته
۹۳ سبته
۹۴ سبته
۹۵ سبته
۹۶ سبته
۹۷ سبته
۹۸ سبته
۹۹ سبته
۱۰۰ سبته

در بعضی مشابه شده که قبل از خوردن این قیون بعضی در یک دقیقه خورد قمر میزد و بعد
 در یک دقیقه نوبت بیکصد بست قمر رسید و خدای این فن بنکار تجربه معلوم کرد و این
 که اثر قیون از احقان برعت می شود و با یک علامتی که با قیون می شود و یک که از آن
 قدرت شربت خورده باشد هیچ به طبای فنک نیست نقل برهن و در دین آن نالینوم
 و پیوسته نصیحت و سستی و نقصان بطلان حسن حرکت و تنوع و گاه بی فداقت علاج
 عضلات و خیاره و فازه و تنفس و سرعت آن خطر آن نفس باشد از قوی و در انتها
 ضعیف و تخمدان اعضا و گاهی رنگ چنان تغییر می شود که مانا نیست می گردد و بر بلع
 قادر نمی باشد و قی اسود و لعان را نگیرد و تنفس از غلیظ شنیده می شود و با نفس رنگ و
 دین شدن چشمها و بر دماغ افرازش میگرد و از کار تجربه بسیار که هرگاه قیون نخورد
 گردد استعمال و دای طبعی باعث تقویت عمل نیست چرا که قیون از جو نیست زود منضم
 محلول میشود و ظاهر که این معنی موجب سرعت اثر آنست چنانچه در شش درم آب تازه
 قدری قیون حل کرده بخوردن حیوانی دادند بعد مرده و دقیقه نهم و سبب
 بران غالب شد و هر دو پای پس از کار فرستند و عضلات آن اختلاجی بهم رسانید
 و تا سه ساعت در کرب خطر امانه بزد فایده اخراج قیون بقی باشد با سه
 استعمال جنوفات در دفع ضرری که باقی مانده باشد البته مفید است و علامتی که
 در میان ماستورست قریب بدین است یعنی خرد و خرد و گاهی اختلاط و از اخراج قیون
 و طبیعت بعضی است و استرجاع نفس و خارش بدن و کوفت ناخنا علاج آن
 طریق مانی کردن بهار آبیت و ترب و عمل نمک بندی و تحقیق بقیته حاره بدو
 که چون ذکر بقیته بیان آمد ضرر و افتاد که بنزدی از مبادی آن بیان نموده اند بلکه

این
 احقان
 برهن
 و در دین
 آن نالینوم
 و پیوسته
 نصیحت
 و سستی
 و نقصان
 بطلان
 حسن
 حرکت
 و تنوع
 و گاه
 بی فداقت
 علاج
 عضلات
 و خیاره
 و فازه
 و تنفس
 و سرعت
 آن خطر
 آن نفس
 باشد از
 قوی و در
 انتها
 ضعیف و
 تخمدان
 اعضا و
 گاهی رنگ
 چنان
 تغییر می
 شود که
 مانا نیست
 می گردد
 و بر بلع
 قادر نمی
 باشد و قی
 اسود و
 لعان را
 نگیرد و
 تنفس از
 غلیظ
 شنیده می
 شود و با
 نفس رنگ
 و دین
 شدن
 چشمها
 و بر دماغ
 افرازش
 میگرد و
 از کار
 تجربه
 بسیار که
 هرگاه
 قیون
 نخورد
 گردد
 استعمال
 و دای
 طبعی
 باعث
 تقویت
 عمل
 نیست
 چرا که
 قیون
 از جو
 نیست
 زود
 منضم
 محلول
 میشود
 و ظاهر
 که این
 معنی
 موجب
 سرعت
 اثر آنست
 چنانچه
 در شش
 درم
 آب تازه
 قدری
 قیون
 حل کرده
 بخوردن
 حیوانی
 دادند
 بعد
 مرده
 و دقیقه
 نهم و
 سبب
 بران
 غالب
 شد و هر
 دو پای
 پس از
 کار
 فرستند
 و عضلات
 آن
 اختلاجی
 بهم
 رسانید
 و تا سه
 ساعت
 در کرب
 خطر
 امانه
 بزد
 فایده
 اخراج
 قیون
 بقی
 باشد
 با سه
 استعمال
 جنوفات
 در دفع
 ضرری
 که باقی
 مانده
 باشد
 البته
 مفید
 است و
 علامتی
 که
 در میان
 ماستورست
 قریب
 بدین
 است
 یعنی
 خرد و
 خرد و
 گاهی
 اختلاط
 و از
 اخراج
 قیون
 و طبیعت
 بعضی
 است و
 استرجاع
 نفس و
 خارش
 بدن و
 کوفت
 ناخنا
 علاج
 آن
 طریق
 مانی
 کردن
 بهار
 آبیت و
 ترب و
 عمل
 نمک
 بندی و
 تحقیق
 بقیته
 حاره
 بدو
 که چون
 ذکر
 بقیته
 بیان
 آمد
 ضرر و
 افتاد
 که بنزدی
 از مبادی
 آن بیان
 نموده
 اند بلکه

محققه چهار رشت از ریه ناپیدن با معات یعنی تقیم یا برغم ذواضیح آن است و است
 انی است و دید که طاری مای بسیار خورده شکم خود را بر یک می مالند چون که
 مقیده و زیاد شده آب پزای شود مقدار خود کرده بمای تقیم رسانند و این صابحه است
 کثیر المنافع و باید که مقدار مطبوخ آن که بهر دفعه می کنند کم از چاه مثقال
 نباشد و فایز و رقیق بود و بعد خوام شقیق حسن است و محقق باخی الوسع
 از عطسه و سرفه محفوظ دارند و مقیده بمای تعلقت است آنچه استعمال اطبا
 روم و فلک است آنست که بگل مرزقه بود لیکن بسیار بزرگ که گنجایش
 آن قدر آب که از آن احتقان کنند داشته باشد بلکه زیاده از آن
 و لکه سر آن بمقدار حجم خضر بود بدین صورت
 و کسی را که حننه می کنند بر پهلوی خوابانیده سر که انبویه را در دوبرناید
 اندک اندک مطبوخ ریخته باید دانست که مسلمات بالعصر را چون بیلیات و غیره
 در حننه داخل نباید کرد و حننه لینه چهار رشت از خیزر نایکه اسهال کنند بتلین
 و از لاق و جلا چون گل بنفشه و خطمی آرد جو و سوس گندم و نیلوفر و حناب
 و پستان بر گچنه رو برگ کاسنی و خجاری و خار خشک اصل الیوس و تخم کتان
 و میوه منق و فلو خشک و شیر و شکر سرخ و زنجبیل اسانی و شیر خشک با آن میوه و تخم
 و که دو بادام گل و گند آب گرم و نمک صفت حننه بار و لینه بنفشه خجاری کلل الملک
 و تخم مثقال و بنفشه غلب حب قرم هر یک پنج مثقال جو شاییده صاف نموده و نهاده ام
 شیرین ده مثقال آمیخته و دوبار حننه سازند اگر خواهند که دایره و دایره و سنای گی
 و نظریون و آمنتین و میوه بنفشه و فیتون حسب حاجت اضافه کنند

این دستور
 در حننه
 و سرفه
 و عطسه
 و غیره
 استعمال
 می شود



این دستور
 در حننه
 و سرفه
 و عطسه
 و غیره
 استعمال
 می شود
 و در حننه
 و سرفه
 و عطسه
 و غیره
 استعمال
 می شود

به کف این نام خضر بر رای طیب است و هم برای دفع سمیت ایون آشامیدن یک
 دران اپنی بوده و ساقرق و ما و جندید ستر و نخل کرده باشند و گرم کردن ستر یک عظم
 آوردن و در میان آب نشاندن خوانیدن تریاق فاروق و جزینیا و تریاق لادن
 و مشرو و لیس و فاد و زهر و جندید ستر و شک و فلفل طلیت و عیدوار و داپرینی و اسل
 ساییده با حل سرشته مفید است اگر قلیل فریون و زعفران اضافی نماید نیز بهتر
 و خوانیدن روغن کا و آب گرم و پوره و شیر تازه و دوشیده و با جیل دریائی و مکرر
 فی کردن و بعد از آن عمل چیزهای چرب و شیرین و جوسای چرب شیرین خوردن
 و بوییدن شک جندید ستر و زعفران خوردن و غذا و اطعمای چرب شیرین
 و شیرین و شیر و جو دیز و زهر است خوردن جندید ستر بعد از آنچه که ایون خورده باشد
 و آشامیدن سکنجبین یا فسقین و نگه داشتن که خواب و هم مفید است باز اگر احتیاج
 بکفنه شود تحقیق فرمودن بکفنه های مناسبه بعد از آن شراب استین ساعت ساعت
 دادن باید دانست که تریاق با لکتر لفظ یونانی مشتق از تریوق است که عبارت
 از سم قوای انوشن سموم قیاله و چون که این دوا برای این همه مفید است یا اینکه در
 لحوم افامیک سموم بدین اسم شده از آنجا که اکثر جزای تریاق فاروق در اکثر بلاد
 سیما در بند فاقدا الوجود اند لا جرم ساختن آن درین بلاد متعدد است اما در جگهای
 تریاق فاروق که از بلاد روم و غیره می رسند و منوشن و غیر منوشن می باشند
 پس امتحان جو دت آن نوشته می شود شیخ الرئیس فرمود که مزاج تریاق فاروق
 برابر مزاج انسانست بعد چهار ده سال بالغ و تا سی سال جوان و شصت سال کهن
 و بعد از آن ضعیف میگردد و تریاقیت نمی ماند الا حکم معائن کبار دارد و امتحان اصل
 آن معین است و در کتب معتبره مذکور است که این دوا در اکثر بلاد
 سیما در بند فاقدا الوجود اند لا جرم ساختن آن درین بلاد متعدد است اما در جگهای

و در کتب معتبره مذکور است که این دوا در اکثر بلاد
 سیما در بند فاقدا الوجود اند لا جرم ساختن آن درین بلاد متعدد است اما در جگهای
 تریاق فاروق که از بلاد روم و غیره می رسند و منوشن و غیر منوشن می باشند
 پس امتحان جو دت آن نوشته می شود شیخ الرئیس فرمود که مزاج تریاق فاروق
 برابر مزاج انسانست بعد چهار ده سال بالغ و تا سی سال جوان و شصت سال کهن
 و بعد از آن ضعیف میگردد و تریاقیت نمی ماند الا حکم معائن کبار دارد و امتحان اصل
 آن معین است و در کتب معتبره مذکور است که این دوا در اکثر بلاد
 سیما در بند فاقدا الوجود اند لا جرم ساختن آن درین بلاد متعدد است اما در جگهای

آنست که چون در شیر حل کنند بسته گرد و اگر در دانه ای اندازند ببرد و اگر در گاو
منزل شدن بقدر با قلا خوردن جگر منی کند و سنگ یا حیوانی دیگر زایش خوراند یا از
انفی کرانند پس بقیاق خوراند همان قوت سمیت را از اهل کند و اگر که مقویا خوراند ببرد
عمل آن تریاق دهنده منع عمل کند و اگر بقدر با قلا و طشت بر از خون بسته حل کنند
جلد خون که آخته شود و اگر بدین صفات نبوده بنوشست فایده صفت سحرینیا
چند بیدسته و اپینی ایون اسازن فیه دو قوثر یکیک درم فلفل بارزد و فلفل
قطشش شش درم زعفران نیم درم بارزد و در عمل که آخته او دید کوفته بخفته
بسرشد بعد شش ماه استعمال نمایند صفت تریاق اربعه جفلیا صاحب الفار زرا و
طویل مریکی مسادی کوفته خیمه با صلی مصفی سه چند ببردند مشرو و لیطوس
و آن نام طینی است که این را با خراغ کرده یا نام پادشاه آن وقت بود چون که اگر بکند
این نمده هم فایده الوجود در دیار باشند لاجرم نمده آن بزرگ نموده شد و آستان
جو آن قریب تریاق است و معالجه اطباء فزانت بیگونه است که جهت قیاض
مقیات مملو که خود میدهند از انجلا اثر که پسند آهونی و روی عطیاء محلول یا سحوق
وزنگار باین طریق که مقدار پانزده سرخ یا بست سرخ در یکپا و آب آبیخته می نوشند
اگر با پانزده دقیقه نشود از اصبع یا بال حمام حلق بخارند تا معین برقی گردد
و اگر از این بهم نشود روی طویا در نیم یا د آب حل کرده نصف بنوشانند و نصف
بعده و دقیقه و چهار ثلثات را با اصبع یا بال کبوتر می خاریده باشند و اگر از این
بهم نشود طویا در نیم یا د آب آبیخته نصف یکبار و نصف بعد و دقیقه بنوشانند
و بدستور حلق بخارند و اگر از این مراد بهم استغراغ نکرد و باید دانست که در معده

جفلیا
مقوی
بست
بجودت
دور
و نیز
علاج
سودمند

اول
درد
بیمار
و کبر
فضلات
رودت
باز
و هم
تا یک
تا دوازده
نفس

تا غلط گردد و در آخر مقرر کنند تا بقسط گراید بعد هر دو را مخرج کرده باقی مانده
 بلخ نمایند هرگاه که خوب غلط گردد و در او روزه نگذارند و باید دانست که تا آنکه
 طیب برای او را که گری بلخ دو او میزان الا هویه ساخته است که آنرا فایز آن
 مایه میخوانند و بر سطح آن در جای گرمی نوشته است پس مراد
 انداختن ملائم آنست که سیاه که در آن آله است برود ۵۵
 رسد چه آن ابویه است از آب گینه که یک طرف آن که به خود
 کوچک طبع در آن سیاه صفتی محو است و آن ابویه بر سطح
 نهاده اند و آن سطره را ختم یکصد و بیست جزو کرده اند هر
 درجه باشد و در جدول این یکم کالیلی بوده و صورتش است
 صفت بر او رول روح خطل و شتم خطل که طلال صافی
 و آثار بچو شاند نصف که مانند صاف نموده است است
 آتش ملائم دهند که آب بسوزد و صفت بر او رول روح
 صبر منوطی یک رطل آب شدید بلخ و آثار آینه سه روز
 در آفتاب گذارند بعد آن زلال از آن گرفته باقی
 ملائم بلخ دهند که آب رقیق بسوزد و غلط باقی ماند ترکیب
 ساختن کلون سیاه صفتی هم رطل تیز را به برتیم اند
 نمایی نیم رطل در ظرف زجاجی ۲ رطل سیاه تیز را به برتیم
 بلخ و دهند هرگاه خشک گردد ۴ رطل سیاه که باقی مانده است صلا کنند
 هرگاه یکذات گردد و رطل یک بر دیگر بر آنند بر دیگر بالا بچسبند

این را در جایی که
 بلخ نمایند هرگاه
 طیب برای او را که
 مایه میخوانند و
 انداختن ملائم آنست
 رسد چه آن ابویه
 کوچک طبع در آن
 نهاده اند و آن
 درجه باشد و در
 صفت بر او رول
 و آثار بچو شاند
 آتش ملائم دهند
 صبر منوطی یک
 در آفتاب گذارند
 ملائم بلخ دهند
 ساختن کلون سیاه
 نمایی نیم رطل
 بلخ و دهند هرگاه
 هرگاه یکذات گردد



آنرا با یک نموده نوشاد و در هر اوقیه در آب شدید بطبخ بقدر چهار آنار که اخته سفوف مذکور آنرا
 بکند از دانه نشین گردد و بعد آب را دور کرده از آب مقطر که شدید بطبخ بپوشید کنند و تا وقتی که
 از دانه فتن سلوشن آفت امونیا را کشید گردد و از آن آب می شست باشند بعد در آب جوشان
 بکند انداخته تا رسد گردد و بعد بر او روزه خشک کند و نگاه دارد تا در کمر یک ساعت سلوشن آن را بنوشد
 نوشاد در هر اوقیه یک مقطر ۱۴ اوقیه آب پیانی ۲ آنار در یک زایب کوریک پنج آینه دهن
 طریقه بسته تا یک ساعت بگذرانند و در سه ریح آب مذکور را در حل کرده و در آب یک
 آینه دهن طرف بند کنند هرگاه سرد شود در یک ۱۱۲ اوقیه مقلاناید و آنچه این ضعیف
 و خصوص معالجه این سم تجربه در آورده نیست که اولاً از شیر و روغن قتی کنند بعد از آن
 خلوص می و برگ از هر استراخ نمایند و برگ را بر یک گوما که باقی است پسندی قریب
 کندم اکثری روید بنوشانند و عرق برگ را بخیر یا مغز آن بخورانند و آنکه یعنی زمینی بقدر
 سه ماشه برای سمیت ایون و جمیع محوم مفید است و با دانه هر جهت اکثر سوم حاره و بارده
 چو انیه و نباتیه و معدنیه سودمند است و همچنین بصل جهت دفع سمیت ایون بلکه جمیع محوم
 فائده میدهد و نیز در آن نیز جهت سوم بارده مفید است و چوب بیارنگا که در اطراف
 بجا که بیشتر بمیرسد و جدوار و قشیا و ناچیل و ربائی و زهر مژه خطائی و قدری لعل
 در گلاب ساییده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بفاست مفید و جهت اکثر سوم
 سودمند است و چند بار تجربه رسیده و اگر چوب بیامنت که اکثر در دیار شرقی بمیرد
 اضافه نمایند بهتر است و نقوح سر به که دسودنی جهت دفع سمیت ایون و دیگر محوم
 مشربولی عدیل است و همچنین نوشیدن بطبخ پنبه دانه و آب زرد و معصرا که اسراف
 بطبخ مژه و ذال معجود الع و فتح رای محله و الع و کسیر قاف لغت سرانی است

نوشاد

نوشاد

بر بنی قاتل الکلب و سبب لغزات خاتون الکلب و بغاصی کچل و کچول و بسندی نیز بر بن نام
 مشهور است با کزیری امکت و بلان کس و امکتالی گویند و آن تخم خرد خستی بسندیست بمقدار
 ناربخی بزرگ و پوست آن سرخ رنگی بود و کمی چندان ندارد و دانه های پهن و در سایه
 صلیب تیغ و در میان آن می باشد مانند تخم بزرگ و کوچک آن و درخت آن بمقدار درخت
 بیل بنده می برگ آن نیز شبیه به آن کوچک تر و بعضی تر از برگ نارنج قد و سر بریان
 از یکدانه که نام آن یک زیاده از قد و سر است خورده باشد شکر و نوشین فین
 پدید آید و چون غالب شود اختلاط عقل آرد و شقای از آن گشند است و حکایت
 بیسته علاج ایفون است و استعمال لعنه بارده اما آنچه طبای فرنگ تجربه نمودند
 از آنجمله است که روزی سفوف از اراتی بقدر نیم درم با قدری شکر و سترج کرده بخورد
 سگی زد و اند بعد یک ساعت هر دو پای سبزش از یکدیگر منفصل و بعد پشند و اختلاج
 عضلات پدید آمد و چند بار حرکت خستاری بحمید و شش مال بجانب پشت گردید
 و عضلات گردن و معده صلیب شدند و ارتعاش عظیم در تمام جسم او پدید آمد و شش
 پس و راست گردید بعد چند وقایع عضلاتش نرم شدند و از سلامات ندک و واقعه
 دست داد و بعد باز همان حالت ادامه کرد و تمام بدن تشنج شد و بر در عین تشنج
 گردید و زبان از دهن بیرون آمد و رنگ زبان کبود شد و تشنج گشت و همچنین بعد
 دو سه دقیقه آن علامات طاری و باز دفع می گردید و غرض که بعد ۲۸ دقیقه بود
 چون تشنج او را پاره کردند و از اراتی موجود بود و در تمام اعضای باطنی هیچ تشنجی
 نرسیده بود مگر در قلب سیاه و منجمد شده بود و تشنج شخصی بقدری داشت و تشنج
 خورده بود بعد نیم ساعت سکر بر و طاری بشد و دست و پا نامرئین و کشتن

تنج گشت که قادر بر شوی بود و کرب و بقراری طاری گردید و علاج این بر قافله
 اطباء از نیک نیز بعینه علاج افیونست بخت بای موصده پنج بفتح بای موصده
 و سکن نون و حیم معرب تنگ ست و بعلی سبک آن و بیونانی افیون و بستر
 از مالکوس و به تبریزی اعلی قیاب و استقراس و بهندی احوالین خراسانی و لغت دیلی
 گیر جک و آن نبات است برگ آن شبیه برگ بادرنجویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول
 از آن بزرگ تر و بسیار سبز مائل سیاهی تر غلبه و طعم آن تند و اندک تیز و ساق آن
 غلیظ و بر آن دومی نهند ششم و ثمر آن خلایق نامی تراکم در زیر اوراق شبیه گل مار و ملو
 از تخم شبیه بخلبه و بسیار ریزه تر از آن و غیره و دروشافهای آن یکی زیر دیگر است
 و سه نوع است سیاه و سرخ و سفید و کل قیوم سیاه آن بخش و تخم آن شبیه به تخم ریحان
 و اندک سیاهی دارد و از تخم ریحان کوچک کل قیوم سرخ آن مائل بزردی و تخم آن
 شبیه بود در رنگ و درین هر دو نوع صمیت است مقدار چهار درم سیاه آن گشتیده
 و از خوردن این عارض می شود سببات و طمیت و حریت مین و سردی بدن بعد از
 وضیع النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاه و عین و ورم لبان و سخن ناگفتن
 و گفت به آن آمدن و خناق علاج آن قی نمایند از شیر و مسکه و بامیه و بامیه
 بلخ و غیره و درغن بادام و مسکه و شراب و تریاق و بخرنیا و معاین کبار و طبع الصند
 و تخم مایند و پوست جوز بوا و شلغم و شیر و پیاز و تره تیزک دهند و آنچه تجربه این
 همچنان رسیده خورائیدن و دفع سر کرده و مسکه اکا دست بکلاه ساق
 موصده و لام و قیوم دال فمله و بندهال حجه نیز آمده لغت فارسی است بهندی مصلو
 و بعلی حب الغم و حب القاب نمایند و آن ثمر است بهندی و درخت آن شبیه

نخاست با حوض

عجب بی زبان
رنگه ای بی خبر
موس جسته

آن که در قفس
از زنجیر
باز می آید
و در قفس
باز می آید

بج

درخت سار و شاخهای آن از پنج رسته اهل زمین و بر زمین افتاده و درختک
می شود و این دو قسم می کشند یکی کو یک که ترش شبیه نارنجی و درغای سبز
و بعد رسیدن زرد می گردد و بالای آن کھیل و صغیری شکل و آخر سیاه می گردد
دوم کبر که در بکار و مهند مشهور بیا دام و فک است و درخت و ثمر آن نیز شبیه است
مگر کھیل ندارد و تازه خوردن این امراض عاید و سورنش باطن و جراحات و التماس
و پوشش زبان و طبع و دوسوس فساد اعضا عارض می گردد و در وقتال این
گشاده است علاج مسکه تازه و روغن گاو و یا کوسپند بار و غن کثیر تازه خوراندند
و بر بن کمر بمالند و فاد زهر و جد و اید و یخ گاو تازه ساییده بنوشانند تا اکمه
و یخ آن یکس با بربس با اشیر و دویخ گاو ترش و شور بای چرب و برنج چرب
خصوص بر روغن کجند بخوراندند و روغن بنفشه با دام و برینی چکانند و چیزهای خشک
مانند روغن گل و اسال آن بر سر بریزند و آبی که در آن بنفشه و پوست خشک
و چوبقشر و تخم گاو و یخ فلاح کد یک یک مشت جوشانیده باشند نطول سازند
و لعاب بز قوطو با گلاب و آیدار و چیزهای بار در طب بدینند و آیدار گوش تنها
بخوراند و مغز چهار مغز زهر مره با ناخته مضرت او را دفع می کند و در بعضی ایدار
از دود آن و غسل آن برای عظیم اصدات می نماید و آماس آرد و بدن بخار
و باشد که پوست بر آن بگاند علاج آنست که آنجا را بدویخ ترش بشویند و مغز
چهار مغز و یا جیل و حب اسنه و کجند حصیه نرم کوفته ضماد سازند بعد چند ساعت
دور کرده باز بدویخ بشویند و زمانی همچنان دارند باز ضماد تازه بکار برند و اگر
تربندی در آب تر کرده صاف نموده و مغز یا جیل و جود و صندل در آن ساییده

ایمان بر سر است
سایه تو، حزن

در نقد نوشته سید محمد
بنابا و بگویند بنیاد
و دنیا و او را در این
و در بین دایم است
و منزه از ملذات و طرب
چهارده و یکصد و بیست
تا آمدن در جوار کرم
و در آنجا که دست او
در هر گرم و در آن
خفت با لذت

بضم غم یعنی شبیه بزر و در زردی به گاهی یا نه می شود سبز رنگ افروز
مانند زردی و منتها بسیاری و کثرت نیز گویند و گویند و زردی که اقسام بسیار
آن میرود و هیچ یک از آن را نباید که در دماغ خاک آن وضع چرب و سیاه
می نماید و در موسم گل آن بیج جوانی گردان نمی گردد و الا شوش میشاد آفریدن
این قدر است اعضا دوم اعصابی باطنی و بلهائی زبان و غیرگی چشم و برادر آن
از حد و رعایت و دوز دار و صبح و غشی عارض می گردد و سقوط قوت آورد و اگر اد
در آن خلاص شود برق وصل مکتوبات علاج آن تخم شلغم می کنند و شرابی خون
بسیار و بندوبست می کنند و طبع شاه بلوط که در آن یک ام و دار المسک بنام دیگر
شک مل کرده باشند سودمندست و تریاق کبیر و مشرو دیطوس و فاذر حنظل
بحریت و پوست پیچ کبر و روغن دادن و خوراندن جذایطیل النفع است نورانی
شک و فلفل و زهر مهر و شیر شتر و نیمیل و طین مخوم و تخم ترنج و تخم سرطویت
و زراوند و فلفل و گوشت ثور و شتی قدید کرده و شوش میشاد تریاق ایبه
و تریاق کامل و تریاق لطین مفیدست و هر چه جامع این مقال تجربه کرده
نوشیدن آب برگ پدید اخیر ترست بحث التام المشناه الفوقانیة قریبا
بضم تمای قرشت و سکون رای محل و ضم های موحد و هندی نسبت و پاکیزه
و در بنگاله جویری گویند آن نخست ظاهر آن تل بسیانی و باطن شبه سنگ
و محوت انجوی و دو طرف آن سمع حوالی خراسان و همنه و سهند می وید یاب
آن سابق دارد برگ آن شبیه برگ لوبیا اطراف آن باریک و کل آسمان کن
بر سر ساقی روییده و نقران مانند سان المعافره آنچه اندرون آن سیاه

و غیر محو باشد کم است و زرد آن نیز بدست علاج رومن بادام یا بسته خوراند
 و استفراغ بر دهن کاوکانیدن و استعمال کثیر او دیگر پشیمانی سرد تر و آنچه فقیر
 تجربه در آورده خوردن روغن کدو و مالیدن روغن گل بر معده است تنبلی که
 بفتح تا سکون فون و فتح بای موعده و ضمه کاف برکی تن و بهست
 نیز بهک ملاطین نکوسین و بانگیزی توکیکو و این از ادویه جدیدیه است که در
 کشور فرنگ از ملک امریکا پرتیکیز که گوی از نصاری اند آورده بودند و تخم در برگ
 آن بهست ایران و هندوستان برده و در آنجا بجای ای دیگر منتشر گشته و گویند که شیوع
 آن در ایران بهمد سلطنت شاه عباس ثانی و در هند او آخر اکبر پادشاه اول
 جهانگیر پادشاه بوده ماهیت آن شهورست و آن مضر است دل و دماغ حار را بس
 و محر و المزاج و سوداوی را و خفقان و تکرر اسهال و مغلط خون است و صلح آن
 شیر تازه و ششیده و مغز آن آنچه اطباء می گویند در حیوانات تجربه کرده اند است
 فشان و دوار و ضعیف پای پسین و سرعت نبض و ثقل راس و ارتعاش
 و اختلاج عضلات و خفقان و بی هوشی و تنوع و ضیق است و هنگام شق بطون در بعضی
 کبودی رنگ ریبه و صلابت آن و سیاهی خون قلب و ایجاد اغمهای سرخ و در
 اعضای باطنی و در بعضی سرخی رنگ ریبه و داغهای کبود بران یافته اند و در
 انسان غشیان و قوی و غشی و مکرر و در معده و علایجش بعینه علاج مجذرات
 بحث ثانی مثلثه تا فنی بفتح ثانی مثلثه و کسر فاد سکون سین جمله
 و فتح بای شات تحت نیمه مشرق از اسم جزیره است که اول دران یافته بودند و آن
 جزیره را تا فنیس نامند و یونانی آن را کس گویند و آن منع نباتی است صلب پیچیدگی

سجده

درست است
 در فنیس انگلیس
 در دست سیاه آن
 و کشته شود و بادام
 و بادام و سیاه آن
 دفع من زنی که

در فنیس
 تا فنیس

رسیدگی اطراف پنج آنرا از خاک صاف نموده برگهای جو بر دوز آن فرست می کنند
و پنج آنرا تنی می نمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود پس صبری کنند آنرا بحد که در دست
و قدر شربت آن آرد و انگشت یکم آن کشنده و یکم زیاد خورده باشد که
دندان و عرق سرد و اسهال معوط و عطش و ضعف جگر آرد علاج دغ و رب
در یونان و شربت فواکه و فاونر و هر دو بوی و شربت و زرباق و رب نعن آب سرد
و شستن در آن و این ضعیف دغ و رب آنرا باین بار پس مفید و دیده
باحت شین معجمه شوکوان پنج شین و یک کوبن داد و پنج کاف و در آن
بغاری پنج لغت و در لاطین پیوستن و بانگیزی آتشین و بندی پیکاری ایننگ
خوانند ما بستان نباتی است شایخ آن شبیه بشاخ بادیان و گل آن سپید شبیه
بگل شبنم قدر شربت آن نیم و انگشت دو در دم آن قتل و یکم زیاد خورده باشد
ادرا زوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سید و خلقت و غشای بصر و فواق
و برودت باطن و اطراف و در آخر شنج و خناق از تنگی زبده و خمره پیدا گردد علاج
آن بزودی قی و اسهال نمودن و ترباق خوردن و شیر الاغ و فستین فلفل
و جند بیدستر و سدایا شراب صرف آتشامیدن و قزو و مانا و میوه و فلفل با تخم انجوره
و انجدان و ملیت و آدینه حاره استعمال کردن باقی علاج ایون است
و این همه چنان شیر الاغ را موندیده و آنچه ابل زنگب تجربه رسانیده اند
اینست که اکثر حیوانات را پنج و عرق آن خورایند و بودند سبات عارض شد
و پای سفلی آن کم زور و چپنها کشاده و عضلات قشرش شدند و بقراری می آید
و سرحت نبض و دیوشی و دوران و شنج عضلاته عن طاری گردید و هنگام

بطون در ریه نقلهای سیاه و ملو بخون رقیق و سپح و در بعضی بطن است و در
قلب نقلهای سیاه و در بعضی قروح و اعضای باطنی و خراش عده و در بعضی بطن
قلب عین نموده مشاهده و انسان از خوردن آن سرد و ذوار و تخمدان
اعضا و اتساع عین و تنفس و ضعیف نبض و تشنج فلکین و عدم قدرت بر طبع و کلام
و نهی آن و ذر و اطراف و اختلاج عضلات و حرارت و جبه و نقل سمع و در رومات
طاری می شود و علاجش بعینه علاج ابقیونست بحدث عین محله
عصاره اریونده بابدانست که بر او نفع اول دوا و سکون نون دل
محله است و ریوندهم آمده و بفارسی پنج جگر می مند ما بیت آن عصاره برگ در
که در دامن کوههای خطا و خشن و تبست و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم میرسد و گویند
که بعضی از زمین پنج آن اذل بار یک سیاه ظاهری گردد و از آن ریشها باطل از زمین
رفته چون در سه درج دیگر بکاو و در بر سر آن ریشها و گرا با شکل شلم بر می آید قدر است
آن در درم و از عصاره آن دو دانگ و خوردن زیاد از قدر آن اسهال
و اضطراب و غشیان و غشی و وجع معده و حرارت مفرط آورد علاج قی فرابند و شیراز
و مسکه دهند و ریسیب آب به و باب سر و غسل کردن و بر سر ریختن و تریاق
گیر و فاد زهر و ادینه و مغز خوردن سودمندست و مولف کتاب سهول
و تخم ریحان و لعاب ریشه خطی را مقیده زیده **عنب الثعلب** نفعی
مثله و سکون عین محله و دفع لام بفارسی روز باه تورک و انگور و دانه و پسته
کوه و مکر و کاجی و بلاطین سیاه و نوباد با بکری می و پهلوانی است شیده مانند ما بیت آن
سودنست آنچه برگ اول بر گنجیر و گل و سیاه باشد بدو و از خوردن آن

ماهی از کانی زده
قول دم گم و نقل
و در کانی هم از برشت
نخل انی لیسوزی غصه
او جرات از
باید
عصاره اریونده
و شاید در بعضی از بلاد
هند بهم میرسد و گویند
که بعضی از زمین پنج آن
اذل بار یک سیاه ظاهری
گردد و از آن ریشها باطل
از زمین رفته چون در سه
درج دیگر بکاو و در بر سر
آن ریشها و گرا با شکل
شلم بر می آید قدر است
آن در درم و از عصاره آن
دو دانگ و خوردن زیاد از
قدر آن اسهال و اضطراب و
غشیان و غشی و وجع معده
و حرارت مفرط آورد علاج
قی فرابند و شیراز و مسکه
دهند و ریسیب آب به و باب
سر و غسل کردن و بر سر
ریختن و تریاق گیر و فاد
زهر و ادینه و مغز خوردن
سودمندست و مولف کتاب
سهول و تخم ریحان و لعاب
ریشه خطی را مقیده زیده
عنب الثعلب نفعی مثله
و سکون عین محله و دفع لام
بفارسی روز باه تورک و
انگور و دانه و پسته کوه
و مکر و کاجی و بلاطین
سیاه و نوباد با بکری می
و پهلوانی است شیده مانند
ما بیت آن سودنست آنچه
برگ اول بر گنجیر و گل و
سیاه باشد بدو و از خوردن
آن

شکل زبان و فواق و بیاضی و غالی که سبز باشد و معده شود و وجع عارض می گردد
 علاج جبهه قی خوردن شیر و حل با انیسون و قرح و بادام تلخ اما آنچه اهل خرنگ
 تجربه ادراک کرده اند اینست که از خوردن آن با کثر کلا یک و دیگر حیوانات متوسع
 در معاش بدن و صیانت و ضعف هر دو پای پسین و سکر و اسهال عینین و فلق
 و شیخ اعصاب عین و فلق اس و سرعت نبض و همگام شدن بطون و بعضی مسکات
 و سیاهی رنگ بیه و انداختن دم قلب برخی بعضی اجزای ریه و در بعضی جراحت معده و اعضاء
 سیاه در ریه و سرخی غشیه و باغ یا غشیه این و بطلانها یک بر انسان از خوردن طاری می شود
 اینست سکر و افراط عطش و بدینان و حرمت عارض اسهال عینین و ذاب پسر و ضعف نبض
 و غشیه اسهال و خصلت و اضمای کبود بر بدن و کثرت عرق و حرمت عینین و غلبه
 بعینه علاج افیونست بحث فافرفیون مفتوح فادسکون رای موله و کسری ثانی
 و از یون فزیون و ابر یون نیز نامند و بعضی اکل نقشه و حافظ العمل ذکر دس و نفهم
 و یونانی حالش تا کو بیات یا بیات آن صمغ و تریت یا کتری رنگ یا بل زردی یا طعم
 و بوی تند و نبات آن شبیه به نبات کاه بود و شربت آن و قیراط و سدر بم آن کشنده و کسکه
 زیاده از قدر شربت خورده باشد آزارش و سوزش امضا و فواق و کربشید و بوی و لزج
 باطن و اسهال مفراط عارض گردد و علاج قی کردن از شیر و مسکه و خوردن حریره سبوس مثلج
 و آب سرد و زردن و گلاب آب نار و سیب خوردن و جد و ارد و نمده باره و بر کمر نهادن
 باقی علاج بر شست که گزشت بحث قاف قنب بکسر قاف و دفع فون و شربت
 از کرب فادسیت بنگ تم گویند و باندی بنگ و اصطلاح و ورق الخیال و جزو اعظم
 و شیشه انقرا و قشاد و افرا و عرش نما و چرخ و زرد رنگ و امثال آنها باشد طیار

اینست که سکر و افراط عطش و بدینان و حرمت عارض اسهال عینین و ذاب پسر و ضعف نبض
 و غشیه اسهال و خصلت و اضمای کبود بر بدن و کثرت عرق و حرمت عینین و غلبه
 بعینه علاج افیونست بحث فافرفیون مفتوح فادسکون رای موله و کسری ثانی
 و از یون فزیون و ابر یون نیز نامند و بعضی اکل نقشه و حافظ العمل ذکر دس و نفهم
 و یونانی حالش تا کو بیات یا بیات آن صمغ و تریت یا کتری رنگ یا بل زردی یا طعم
 و بوی تند و نبات آن شبیه به نبات کاه بود و شربت آن و قیراط و سدر بم آن کشنده و کسکه
 زیاده از قدر شربت خورده باشد آزارش و سوزش امضا و فواق و کربشید و بوی و لزج
 باطن و اسهال مفراط عارض گردد و علاج قی کردن از شیر و مسکه و خوردن حریره سبوس مثلج
 و آب سرد و زردن و گلاب آب نار و سیب خوردن و جد و ارد و نمده باره و بر کمر نهادن
 باقی علاج بر شست که گزشت بحث قاف قنب بکسر قاف و دفع فون و شربت
 از کرب فادسیت بنگ تم گویند و باندی بنگ و اصطلاح و ورق الخیال و جزو اعظم
 و شیشه انقرا و قشاد و افرا و عرش نما و چرخ و زرد رنگ و امثال آنها باشد طیار

بحث قاف
 قنب

و غیره باد بر مقیات که در بحث ایفون گنی ثبت فی کنند و احتقان کنند و قهقهه
و سلیفورک ایترو ز غن بر وزه انگیزی و کیمیکچ نوشتانند و دلک اطراف نمایند
خمر از آنجا که اصل و نمودن مجرم از بنای است لاجرم ذکر آن نیز لازم آید بدست
که خوردن شراب بر شمار در و سوزانده و خفقان اختلاط عقل می آرد و گاه باشد
که خمر ^{بسیار} شود علما حبش فصد و قی و تبیین طبیعت و بقرص کا فور و دوع ترش و آب
لوا که تدریج مزاج نمودن و تجربه فقیر رسیده که غوطه زدن و زجر و تویج کردن و نواکه
حاشیه و لیون و غیره خوردن شود یلید بر حکایت شخصی از قوم وضع خمر نورده است
بر پاداشت چون بضر و زجر معالجه نموده شد بر فور شکش نامل گشت همچنین شخصی
خمر بکثرت خورده بود که می سوختن او را عارض گشت و در عرصه قریب دو ماه تداوم
مسأله شفایافت و آنچه اطباء یونان در بعضی حیوانات علامات مشابه کرده اند
اینست بیوشی و سکر و سرعت نفس و سرعت نبض و اتساع عینین و اختلاج صهاب
و خطر اب قلوب و دوران کمر و صیاحت وضع پای های سینه آنچه با انسان عارض
می شود دشت سکر و هذیان و محاکبه محل و بیبائی و لغزش قدم و ضعف بصورت
زبان و سرعت نبض و در و بر عروق و سرخی چهره و مخموری چشم و قی و تهوع و بی قصد
و اختیار خروج بول و برازد و دار و سوبات و کثرت عرق و صداع و تهقان اشتها
و عطش و در حالت اراط عارض شدن ^{آواز خمر} حالتی شبیه بکته و غلیظ و کف از دندان جاری
شدن علاج فی کنند از مقیات مذکوره و بعدتی استعمال شربت لیون ^{خمر}
و فصد و قهقهه نوشتانند و غن بر وزه انگیزی بیان سلیفورک ایترو بکسر اول
و سکون بای تمثال و فتح نامی ثنات فوقانی مخلوط اللفظ بهما شستن است از ایترو

که لفظ یونانیست و بوی آن صاف و بی برائی و از شان این دود هست که اگر در هوا
برآید بلکه تحیل می باشد و در هر مطلق چهارست از دوائی که مرکب بود از
تیزاب شوره یا گوگرد یا خمر حاد و تند و سفید که عبارتست از کبریت ترکیب سفید که
ایستاد و سر شده که در نو دنج حصه آن پنج حصه آب مزوج



کرده باشند و شراب گوگرد و مسادی الوزن اول خمر
و قرصه انداخته اند که اندک شراب در آن مزوج کرده
تیزاب بکشد هرگاه یک عرق فلیط آید کشیدن شراب توف
کند باز زمان قدر خمر در آن انداخته بشد مگر باید که
گرمی تهر نایستد و صد درجه باشد و صورت قرصه است
ترکیب که میفرمید کافور مصفی نیم و روم خمر که ساین کشیده
قطره آب خالص یک پا و اول کافور پخته را بر ساید و در اندک اندک آب بیاورند

باب دوم در بیان معذنیات سمیه

الماس یخرج الف و سکن لام و فتح میم در اصل ماس بود الف لام برآید
تولیت زیاده کرد و آنکه فالاجز و کلیه شده بنده شیرافانند با بیست آن از اجزا
نفیسه گران بهاست و صفت ترین و خشک ترین اجزاست و انواع و اوان
سپید و زرد و سرخ و سیاه و سبز و سفید آن کینه الوجود است معذنی آن ملک
و کن حوالی گلکنده و جسته پسته است طریق اخذ آن است که زمین را خنجر زده خاک
آن برآورده بر زمین پاشیده و آب بر آن ریخته چنگام ارتفاع آفتاب بر آن
نظری کنند هرگاه لطیفی و برقی محسوس شود و آنرا بر می دارند و در ابتدا قبل

این تیزاب را در نو دنج
ایستاد و سر شده که در نو دنج
کرده باشند و شراب گوگرد و مسادی
وزن اول خمر و قرصه انداخته اند که
اندک شراب در آن مزوج کرده
تیزاب بکشد هرگاه یک عرق فلیط
آید کشیدن شراب توف کند باز
زمان قدر خمر در آن انداخته بشد
مگر باید که گرمی تهر نایستد و
صد درجه باشد و صورت قرصه است
ترکیب که میفرمید کافور مصفی
نیم و روم خمر که ساین کشیده
قطره آب خالص یک پا و اول کافور
پخته را بر ساید و در اندک اندک
آب بیاورند

این تیزاب را در نو دنج
ایستاد و سر شده که در نو دنج
کرده باشند و شراب گوگرد و مسادی
وزن اول خمر و قرصه انداخته اند که
اندک شراب در آن مزوج کرده
تیزاب بکشد هرگاه یک عرق فلیط
آید کشیدن شراب توف کند باز
زمان قدر خمر در آن انداخته بشد
مگر باید که گرمی تهر نایستد و
صد درجه باشد و صورت قرصه است
ترکیب که میفرمید کافور مصفی
نیم و روم خمر که ساین کشیده
قطره آب خالص یک پا و اول کافور
پخته را بر ساید و در اندک اندک
آب بیاورند

الماس یخرج الف و سکن لام و فتح میم در اصل ماس بود الف لام برآید
تولیت زیاده کرد و آنکه فالاجز و کلیه شده بنده شیرافانند با بیست آن از اجزا
نفیسه گران بهاست و صفت ترین و خشک ترین اجزاست و انواع و اوان
سپید و زرد و سرخ و سیاه و سبز و سفید آن کینه الوجود است معذنی آن ملک
و کن حوالی گلکنده و جسته پسته است طریق اخذ آن است که زمین را خنجر زده خاک
آن برآورده بر زمین پاشیده و آب بر آن ریخته چنگام ارتفاع آفتاب بر آن
نظری کنند هرگاه لطیفی و برقی محسوس شود و آنرا بر می دارند و در ابتدا قبل

قبل از کمال چندان شمعیت بر آن می باشد و آتش و باکس حاکم نمایند و طهارت
الاس مانند زنج و برق و برق می باشد غیر محسوس بقی قابلیت انفصال دارند و بعضی
و آنچه مشهور است که از هر یک ترش شد اصلا املی ندارد و خوردن آن هر قدر که باشد
فست تقطیع اعضای بطنی علاج آن قی کردن بشیر تازه باروشن تا تمام آن برای
و آشامیدن شور با می چرب بعد از آن و تجزیه فقیر رسیده که نوشیدن عرق
برگ کوندی مروق درین باب اندک فایده دارد و اندک فیلاج بکسر مزه و سکون
سین فتح الی مصل و کسر فاد سکون یای شات تخمائی و فتح الی مصل و الف جم
مزید سفید باقی و بعضی آنی باروق و بوزانی خمیون و لیقون و زبرقون و جریانی
استطیقا و سندی سپیده و بزرگی کرمان ناسند آن پیر نیست که از فکلی و شراب توتیا
سازند از روی احراق و آزار اسپند ایلی و کاشغری نیز مانند خوردن آن شنان
و توان و خوشنیت و شکلی فکلی و زبان و دور و معده و سپید زبان و غیر رنگ رخسار
و بدن و هترهای اعصاب و احتیاط عقل و بر و اطراف آرد و بعد و غرض سه
در بیماری و مناس و ضیق آن فکشی کشند و است و اگر با نوش در مصدع نماید
همک است بر فور معا کجه آن قی نمودن و آشامیدن و بطیوخ تخم کرشن و انیسون
و بادبان با جمل و بطیوخ و اخیر و ربع درم قویا یا با لعل و بعد از آن عصاره پنبه
و در آب جوش با لعل و ادون و احتقان محقه جاد و منع خواب و خوردن
مسکو و شراب نعنع و در حد یلی نعنع حاو کسر الی مصلین و سکون یای شنان
احتقان و الی مصل بغرض آهمن و سندی لویه مانند با سیت آن جمله طراوت نیست
خوردن براده آن در شکم و شکل و آن و در و سر آرد و تخمین است عالینست

[illegible][illegible]

معالجه شیر تازه بسیار خوشند یا اسهال کیند و در وقت کاه و دسکه و سینه و زخمها
 مرطب چون روغن گل و نشه و سرکه و خمر بر سر نهاده و مقدار یک دریم سنگ تقطیر
 خوراند تا بر جبهه پاکند و بود و جمع آید بعد از آن به سینه فربه و گاهی ماست بران
 می افتد که هر روز یک دریم تقطیر پس داده و شوربای چرب و روغن گاو و می خوردند
 تا که اسهال آرد و این تدبیر می کنند تا که با کمال بر آید از اجاق بفتح زاج
 و هم معرب از آن که فابری است و آب نام می باشد سپید سرخ و زرد و زرد آن سفید
 بسری می گرد و سپید آن را قلعیدس و شور غایر و زرد را قلع طار و سبز را قلع سبز و سفید
 می نامند و زاج این را پسندید و پخته می گویند و زاج اخترا را بر آب کیند و زیاده
 از یک دریم آن کشنده است و زاج صفر را صبر کیند و زیاده از یک دریم
 خوردن آن بر خط است و از خوردن اینها سر فوشت دید که بجز بخل شود و اذیت کند
 علاج شیر و مسکه با قند و زنبدر و شربت بنفشه در آب کشک و بر روغن با زام و زرد
 تخم مرغ نیم پخت و شوربای مرغ و زرد و قلیه اسفناخ غذا سازند و سرخ کیند
 زامی تخم و سکون را و کبر و سکون یابی مثابت تخمینه و فای نیمه میوه
 ترساکین و سندی بر تال و بر تال گویند و آن جسی است که سکون می گرد و در بدن
 خود مانده و سکون کبریت از بخار و فانی و آن پنج نوع است زرد و سرخ و سبز و سیاه
 و سپید و جلا و قیام این قسم است و خوردن آن پنج و جراثیم روده و بوی میوه
 در شکم و خنکی در آن و اسهال خون و عرق غول و سر و بر و اطراف آرد و دیگر
 چنانکه در بحث زین بقول و آب مایون خوانند آمد عارض می گردند و همچنین
 حال خوردن آب و در آمدن غبار آب و در طلق نیز فایده مقام خوردن است

طبع اسهال
 در وقت کاه و دسکه و سینه و زخمها
 مرطب چون روغن گل و نشه و سرکه و خمر
 بر سر نهاده و مقدار یک دریم سنگ تقطیر
 خوراند تا بر جبهه پاکند و بود و جمع
 آید بعد از آن به سینه فربه و گاهی
 ماست بران می افتد که هر روز یک دریم
 تقطیر پس داده و شوربای چرب و روغن
 گاو و می خوردند تا که اسهال آرد و این
 تدبیر می کنند تا که با کمال بر آید از
 اجاق بفتح زاج و هم معرب از آن که
 فابری است و آب نام می باشد سپید سرخ
 و زرد و زرد آن سفید بسری می گرد و
 سپید آن را قلعیدس و شور غایر و زرد
 را قلع طار و سبز را قلع سبز و سفید
 می نامند و زاج این را پسندید و پخته
 می گویند و زاج اخترا را بر آب کیند و
 زیاده از یک دریم آن کشنده است و زاج
 صفر را صبر کیند و زیاده از یک دریم
 خوردن آن بر خط است و از خوردن اینها
 سر فوشت دید که بجز بخل شود و اذیت
 کند علاج شیر و مسکه با قند و زنبدر
 و شربت بنفشه در آب کشک و بر روغن
 با زام و زرد تخم مرغ نیم پخت و شور
 بای مرغ و زرد و قلیه اسفناخ غذا سازند
 و سرخ کیند زامی تخم و سکون را و کبر
 و سکون یابی مثابت تخمینه و فای نیمه
 میوه ترساکین و سندی بر تال و بر تال
 گویند و آن جسی است که سکون می گرد و
 در بدن خود مانده و سکون کبریت از بخار
 و فانی و آن پنج نوع است زرد و سرخ و
 سبز و سیاه و سپید و جلا و قیام این
 قسم است و خوردن آن پنج و جراثیم روده
 و بوی میوه در شکم و خنکی در آن و
 اسهال خون و عرق غول و سر و بر و اطراف
 آرد و دیگر چنانکه در بحث زین بقول و
 آب مایون خوانند آمد عارض می گردند و
 همچنین حال خوردن آب و در آمدن غبار
 آب و در طلق نیز فایده مقام خوردن است

علاج آب گرم و جلاب و روغن بادام و سکه و روغن گاؤ و چند گرت دهند تا قی شود
 بعد کشت و گندم و برنج و قدری تخم کتان باسل خوراند و آب بخاری میل شود
 و از دوسید آن شیر تازه و سکه و لادن و شوره بای چرب مفید است (در نجاسا)
 منع زای حبه و سکون و قون و قنچ و خیم و العت و عوامی و خطه عرب و لک و فارسی است
 و یونانی قبطی و آن رنگ مثل است و انواع می باشد معدنی و غیر معدنی و از
 سموم قتل است و از خوردن آن تب و سوزش ملن و جراثیم معدیه و قی حادث
 گردد و علاج آنچه در رنج و خنده گفته شد زیبی بکسر زای جوهر سکون یا
 و قنچ بای موده و قنچ بکسری سیاه است و پاره و بقرنگی که سگ سوار گویند
 و آن از جمله فزانت است و نه است شیشه بسم که است و معدنی آن بلاد چین و قنچ
 که از اجزا در ظرف چینی می آید و نیز می گویند که در شهر ما و حبه بان که از ارض چین
 ربع جنوبی است بعل سیاه زنده این نوع که حیوانات مرده متعفن شده مخصوصا سگ را
 در خمپاری کنند و نیز آنها را بسته تا مدتی بقرور در زیر زمین دفن می کنند پس می آید
 در آن سیاه قلیلی بکون می یابد و اگر از ایام مقرر می گذرد و بر نیارند خمارا خالی
 یا بند اما این قول قابل اعتماد نیست و نیز در معدن طلق قلیلی بکون می یابد و اگر
 کسی زینش غیر مکس خور و غایب از زمینی کند زیرا که قورایرون می آید اما مصدق
 و مکس در وطن و قفس شدید و گرانی زبان و عقل معدیه و صحن اول آرد و محرق
 اعطای و محلل قوت و مطلق اعصاب است و مورم جند علاج شیر گاؤ تازه و دوشیده
 بنوشند و قی کنند و طبع آن خیر و تخم کرفس و زرقا و فستقین و ترنجبین و مغو و جصل
 بنوشند و آتشایدن شور بای چرب مفید و اگر در گوش افتاده باشد با است و اعطای

در نجاسا

در سوزش ملن و جراثیم معدیه و قی حادث
 در رنج و خنده گفته شد
 در سیاه قلیلی بکون می یابد
 در ایام مقرر می گذرد
 در غیر مکس خور و غایب از زمینی
 در قفس شدید و گرانی زبان
 در طبع آن خیر و تخم کرفس
 در زرقا و فستقین و ترنجبین
 در مغو و جصل بنوشند

دیگر اگر هم بران موضع گذارند و پیمین کشند خوش زنده و مبرور گردانند و شش ماه بپایند
 و بران شیر تازه و دوشیده و زعفران با بزمی که رنگ شیر متغیر نشود و مهره خود بخورد
 بعد از آن دوق فرمودن یا یک نعل مقدار یک نعل در آن حل کرده باشند و بستن قدری آن
 در آن موضع و خوردن آن آب برگ سرکه و سوط آن و تقطیر بر سر آن نهی و شیر الاغ
 و بادیان و زخمی که گوشت کمال و زنده در شش باشد و در شش است اما باید که تلیل
 باشد زیرا که کمال مغز شش هم دارد و موقت بجز هر کرده است که موضع مسوع و استنداز
 بار و دیگر زری بسوزانند و بخامیدین برگ نیم بفرمایند تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود
 می سوخته باشند و کسی که زهره افی خورده باشد و رایی در پی غشی حاضر گردد
 علاجش کمری کردن و آب سرکه و طبخ او دیدند کوره در خون کفچه تازه و مسکه
 با آب گرم با شیر گاو یا بز یا تریاق فاروق و شراب دیگوسین و دواها المسک و فاذر
 و امثال اینها و آتش نمیدن آید گوشت های مرغ جوان و سلطان نهی با شکر
 و شیر زوال و زلال و امثال اینها و آنچه اطباء انگلستان تجارب تحقیق کرده اند
 اینست که در انگلستان صرف یک قسم از مارست که زهر دار می باشد و از او پیر می کنند
 و در ملک امریکا چند قسم مار زهر دار دارند و از آنها القاس در بند چنانچه از جمله حیات
 سمیه که در هند و اس و بنگاله و بهار اند یکی کریت و دوم خاکسکی سوم جورانا یا نام چهارم
 گوشت خنجر بوز که سببه چند هم خوانند ششم قودر و پام پنجم کالیور و پیلایور و ششم
 رتن ششم شیار و هفتم زهر داری یا زهر دم که اگر از جمله این زهر دار زیاد و گوشت
 الغرمن محققین و دصد و نوزده اصناف مار زهر دار داده اند از آن جمله است و دوم قسم
 زهر دار اند باقی لی و هم اینها متفادیت باشد و نفع است بعضی آن فتور

زنده و مبرور گردانند و شش ماه بپایند
 و بران شیر تازه و دوشیده و زعفران با بزمی که رنگ شیر متغیر نشود و مهره خود بخورد
 بعد از آن دوق فرمودن یا یک نعل مقدار یک نعل در آن حل کرده باشند و بستن قدری آن
 در آن موضع و خوردن آن آب برگ سرکه و سوط آن و تقطیر بر سر آن نهی و شیر الاغ
 و بادیان و زخمی که گوشت کمال و زنده در شش باشد و در شش است اما باید که تلیل
 باشد زیرا که کمال مغز شش هم دارد و موقت بجز هر کرده است که موضع مسوع و استنداز
 بار و دیگر زری بسوزانند و بخامیدین برگ نیم بفرمایند تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود
 می سوخته باشند و کسی که زهره افی خورده باشد و رایی در پی غشی حاضر گردد
 علاجش کمری کردن و آب سرکه و طبخ او دیدند کوره در خون کفچه تازه و مسکه
 با آب گرم با شیر گاو یا بز یا تریاق فاروق و شراب دیگوسین و دواها المسک و فاذر
 و امثال اینها و آتش نمیدن آید گوشت های مرغ جوان و سلطان نهی با شکر
 و شیر زوال و زلال و امثال اینها و آنچه اطباء انگلستان تجارب تحقیق کرده اند
 اینست که در انگلستان صرف یک قسم از مارست که زهر دار می باشد و از او پیر می کنند
 و در ملک امریکا چند قسم مار زهر دار دارند و از آنها القاس در بند چنانچه از جمله حیات
 سمیه که در هند و اس و بنگاله و بهار اند یکی کریت و دوم خاکسکی سوم جورانا یا نام چهارم
 گوشت خنجر بوز که سببه چند هم خوانند ششم قودر و پام پنجم کالیور و پیلایور و ششم
 رتن ششم شیار و هفتم زهر داری یا زهر دم که اگر از جمله این زهر دار زیاد و گوشت
 الغرمن محققین و دصد و نوزده اصناف مار زهر دار داده اند از آن جمله است و دوم قسم
 زهر دار اند باقی لی و هم اینها متفادیت باشد و نفع است بعضی آن فتور

زهر داند که از لیس آنها بعد یک ساعت می میرد و از لیس بعضی بعد دو ساعت و از
 لیس بعضی بعد سه یوم و چهار یوم می میرد و با جگر تمام حیات دو قسمند بتری و دگر
 بحر می آن نهایت ضعیف البسیه بلکه در بعضی هیچ سمیت نیست و در بتری هم بعضی شدید
 و بعضی ضعیف البسیه اما علامت شدت و ضعف سمیت نیست که در برابر دگر جگر
 آنکس اعلی و دیا چهار دندان خمد از بصورت هلال که اصل گنده و جانب سر را یک
 بطور گام دوم و محوف و عضلات فکین که بصورت غلات می باشند در وقت غضب و
 بر می آیند بدین صورت که باید دانست که در هر دو شقیقه مار فده می باشند که هنگام
 غضب از آن فده مار طوبت سیمه برآمده و دندان می پاشد و وقت لیس از منفذ دندان
 خارج شده و زخم سرایت می کند و ماری که زهر ندارد و در آن این فده ندارد و دندان
 بدین سیات نمی باشند و در بعضی حیات سیمه دندان مثل دندان اژده می باشد
 و نسبت آن یا فوخ است و دو قطاری باشند و آنچه زهر ندارد دندان آنها چهار قطار
 می باشند و دندان سی ازین سر تا آن سر جوف می دارند و غیر سی صرف در اصل
 دندان محوف اند و در طوبت سیمه که از فده می آید پوسیده در آنجائی باشد بلکه
 هنگام ضرورت پیدای گردد و چنانچه نمی بوقت حاجت در ایشان متولد می شود
 و هم از کثر لیس زهر آن ضعیف می گردد و در گنگ این در طوبت سیمه مثل بز و سی
 و زلفه آن قفس است و اگر آن در طوبت سیمه در بدن جوان بطریق شرط رسانیده
 سمیت آن مانند لیس نمی باشد و خون را از امتزاج سیاه می گرداند و هم جگر سی
 از لیس حیدر سی دیگر اثر نمی شود لیکن اگر کسی غیر سی را بگزاید البته تاثیر می کند و از آنکه
 زهر سمیت عظیم بهر سه در مثلاً سر سوزنی از آن زهر تر کرده در بدن خلافتد تاثیر قوی کند

لایه
 دانه زهرین آبی
 و قند نام است و کم ماده
 است و از لیس آن
 شادمانی شود و در آن
 سر گنده و دندان از بیض
 باشد و در میان آن
 لیس در می آید و گاهی آن
 غشائی است که در آن
 دم می آید و در آن
 بین بوی خاص می آید
 و در این هنگام که
 و در لیس در کثرت
 شود و در دندان
 حادث می شود و در
 خشک می شود و در
 اشتا می چنانچه
 سر و دندان را
 شکر و در دندان
 شکر از دندان و دندان
 و در وقت که در سیم
 بلا کند و گاهی نیست
 و در

حالت روی بدیداید علاج زیر و دوم که افتد با خاک تر و بیا انگور و سبزه
 یا ایر ساد و سرکه یا برنج یا دیان و عمل با موم اسود که از قند و موم و تخم
 ساخته باشند تا آرد و با قند و آب سرد و سرکه در روغن گل و نمک و عمل خوانند
 و اگر در دم بدیداید مرکب طلا سازند و تخم شنبلیخته و نمک کوفته با خاکستر کرب
 و سرکه و اندک روغن زیر و روغن کجده طلا نمایند و اگر انسانی گزد که سگ دیوانه
 گزیده باشد پس از آن طایقی طاری شود که سگ گزیده را عارض می گردد و در صورت
 اجتناب ازین انسان و جیب چرا که تدارک آن دشوار است و معالجه اش بعینه
 علاج سگ گزیده است این عرس بکسر بنزه و سکون بامی موصود و وزن
 و کسر عین مصل و سکون را و پس مصل بفارسی را سو و بهندی نیول و نیولا نامند
 و آن حیوانیت مودن شبیه پوش و سرو پایای آن در از تر از موش
 و بز و گز و موی دم آن افشان و از گزیدن آن نزد در تمام بدن در دست
 گز و معالجه آن سیر یا بنجر خام یا آرد و کرسنه خاد سازند و گوشت این را
 بر محل گزیدن می گذارند نهایت سودمند است و این گاهی مانند سگ دیوانه
 هم شود و هر گرا بگز را و هم دیوانه شود و علاجش بعینه علاج سگ دیوانه است
 فصل ذال معجه ذرا یح فتنه ذال معجه و در کماله و الف در اوسط و اول
 منقوح و دوم مسور و سگین یا می شات تحتانی و حامی مصل بزرگی که ل و بی
 و ارسا سن نامند و آن حیوانیت است و دو قسم می باشد بزرگ بقدر زنبور و کوچک
 بقدر بگس و بدبو و بر نبات تازه می نشیند و در اینجا گوی می یابد و بعضی زرد
 نایل بسیاری و سبخی و با خطوط زرد که در عرض پراکن می باشد و بعضی سبزه

و اگر در دم بدیداید مرکب طلا سازند و تخم شنبلیخته و نمک کوفته با خاکستر کرب
 و سرکه و اندک روغن زیر و روغن کجده طلا نمایند و اگر انسانی گزد که سگ دیوانه
 گزیده باشد پس از آن طایقی طاری شود که سگ گزیده را عارض می گردد و در صورت
 اجتناب ازین انسان و جیب چرا که تدارک آن دشوار است و معالجه اش بعینه
 علاج سگ گزیده است این عرس بکسر بنزه و سکون بامی موصود و وزن
 و کسر عین مصل و سکون را و پس مصل بفارسی را سو و بهندی نیول و نیولا نامند
 و آن حیوانیت مودن شبیه پوش و سرو پایای آن در از تر از موش
 و بز و گز و موی دم آن افشان و از گزیدن آن نزد در تمام بدن در دست
 گز و معالجه آن سیر یا بنجر خام یا آرد و کرسنه خاد سازند و گوشت این را
 بر محل گزیدن می گذارند نهایت سودمند است و این گاهی مانند سگ دیوانه
 هم شود و هر گرا بگز را و هم دیوانه شود و علاجش بعینه علاج سگ دیوانه است
 فصل ذال معجه ذرا یح فتنه ذال معجه و در کماله و الف در اوسط و اول
 منقوح و دوم مسور و سگین یا می شات تحتانی و حامی مصل بزرگی که ل و بی
 و ارسا سن نامند و آن حیوانیت است و دو قسم می باشد بزرگ بقدر زنبور و کوچک
 بقدر بگس و بدبو و بر نبات تازه می نشیند و در اینجا گوی می یابد و بعضی زرد
 نایل بسیاری و سبخی و با خطوط زرد که در عرض پراکن می باشد و بعضی سبزه

در سرخ و تر و در بعضی بسیار می چون آدمی یا بکند و بی اختیار بول او جاری شود
و آن بسیار است و بعضی فقیر جلد و از جسم قتل است و نور و زیاد از طبع
موق آن کشنده است بزرگ و قرح نشانه و بعضی بول آلوده و احتباس آن غشی
و حی حاده و اختلاط و دریم قضیب نواحی آن و التهاب حرقت و آن علاج
باب گرم و دروغ کجده یا بطبع و یا بخر و شربت و بولاره چند نوبت می نمایند و بخت نشانه
بعضی باین نماید و شیر تازه و لعابهای بارد نهند و حینه از آب جو و حلبه و برنج
و چرب مرغ و بظا استعمال نمایند و شویهای چرب خوراند و گویند خوردن روغن
و بالیدن آن و افیغ لیم آنست و حبیب صنوبر یکبار و صغیر یا مثلث نفع دارد و آب
نوشته روغن مسکه و زرده تخم مرغ مفید است باید که روغن گل پدید تخم مرغ در حلیل بچکانند و آرد
و عمل خاص نمایند و آشامیدن برگ خرفه تازه و ادان بارد و فالو و جات بینه مفید است
فصل رایی مملعه **سراش** بنفیم اول و فتح نامی شنات فوقانیه و
یانی شنات تحتانیه و فتح لازم و الفت بعارضی آنجور که دودله و حایه گرگ
و حایه گرگ بپند می بکری و بزرگ آنرا بکند و آن حیوان است شبیه بکبک و در زبان
و شکم آن بزرگ و در پشت و پایی آن گونا و از جسم قتل است خوردن مدوی
از آن باگزین آن و سیسی از آنست شبیه بزباب که گرد چراغ می گردد و از
گزینش درم عارض می شود و بوضع لیس آن گاه سیخ می گردد و گاه نیز و
از انواع آنرا اثری خاصیت چنانچه از گردن بکسیج آن اندک و حج غایبش
شود و زود تسکین می یابد و از سیاه فوج شیر و در عشته و سدر و عین
و از سفید اندک و در و عارض و اختلاط بطن و از آنجه که رشتن آن

خطوط برانستند و بر سر خاوا کردند و در این زمان که چون از آن گذشتند
 اندک لطبت از دهن آن برآید و در وقت بسیار در غشای قوی و خوش و برآمدن عیش
 عارض شود و گاهی بی بلا میکنند معالجه نیست که اول موضع لمس را بچنان یا بچگونه
 و قندها و زکین گرم کنند و در وقت طلایند و دستخام فرمایند و خاکستر خوب بخیل
 و نوره و قلی نرم گرفته بآب گرم طلا کنند و از سر و کلاه و سارند و قریب از این
 و بخرنیا و بوق و سیاه دانه و تخم کرفش بآب گرم مفید است و همچنین است معالجه حنک
 و اگر در بدن مالیده شود و ثورات زیر و در زیر کین علی است این به ترش و سرد است
 و پوست درخت نیب در گلاب پیاده طلا کردن و دروغین چراغ نالیندن و دست
 فصل نهم ای معجزه (نیمو) اینم زای جویمه بسکون نوزی ضخیم با می میخند و در کین
 و آذوقه ای نمک بندی بهتر و در رنگاله بر که گویند و آن از جمله مشروبات الی است
 انواع می باشد زرد و سیخ و بزرگ آن که سرخ نمک بود و از اکثر مصلحات شل
 غل است و چون روغن بزبان ریزند مانند مروه می شود و چون نمک برافشایند
 باز بحالت آید و چون روغن چراغ بران ریزند بیدار و بر آنرا یک شیش قوی زرد و
 بود و ماده آنرا دوشیض ضعیف کم زهر و درایم دندان شین آن می افتد بآب
 آن کم می شود و چون کسی را بگز و در زرد و سوزش و خارش و سرفه و درم هر
 و قویست از زنبور که سر او بر گوسپناه بود و در تن او و او را برشته چون
 بگردالم شده عارض شود و باشد که بمیرد و او ای آن آینه این موضع است
 از دمان و بقوت یا بمر سوزن یا خیر آن اندک شکافته بقوت مکنند و خاک با
 و کافور و یاکل از می با سر که طلا کنند و ضامه سر کین گاه و وضامه و بخاری و بعد

فصل دهم
 در معالجه
 حنک

این قوی
 معالجه
 حنک
 بر کین
 قافور و یاکل
 میخند

چارمین گردد و اشتها برود و معیاجه که در دل بآید گرم و مصل خور دن و شراب
 بسیار نوشیدن و دریا بنست که بدن و تفریق بحام و آب زن در آمدن دروغین
 مالیدن و دوا به ملک و کرم و سعد و ج فی سقا اید و شقال مفیدست و تصفیع
 بحر که سرخ رنگ بود و بر جافور که بنید قفسه کند و بر وجه دگر گردیدن تواند
 سوی انفس زند و انفس او هم مضرت رسد از گزینش آسان پیدا شود و زرد
 باشد علامتش بقیه طلاع زنجبیل و خصل صندل و عقیق و فلفل و صندل
 قاف و فتح رای مصله یاری گردد و به بندی بچو گویند یا به پست آن معرفت از جرم
 ذوات احموم آنچه در حرکت و بناله خود را بلند داند و بشیال است و آنچه بر زمین کشد
 جزاره و این از شیال که کوچک و در سمیت قویتر و هملک و سیاه و آن زبون خصوصاً
 سیاه و زغاب از بزرگ و گویند اگر پیش خود را بر سنگ ندان از صفت سازد و از گزینش
 و نرم موضع لسع و صلابت و سرفی آن موضع خارج گردد و طسوع در بدن خود گاه بدو
 و گاه حرارت دریا بدو که بضرطاب و ضلع قلب طادی گردد و عرق سرد آید و طسوع
 بقل در کمال شفت و فواق و بی شدید و نفخ و ریاح در شکم و تفسیر رنگ و سطر
 بود و دندان بهم رسد و اگر پیش بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد صرع
 و صراع پدید آید و چون اعضا سرد و سست شوند و قضیب بزم کند و مقعد را به
 علاج پذیر نیست علاج فی القوربتن بالائی موضع طسوع مثل بارگزیده و بزرگ
 و کبریت زرد و علك البطم که بیده بر و غن زنبق سرشته بر آن موضع گذاشتن و بزرگ
 و اقویون و مرکب و فلفل و فزاسر که بر آن موضع بقوت تمام مالیدن و بکشد کردن
 و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا تریاق العقارب مفیدست باید که شیر نخورد

علاج گزیدن آدم است و سگ یوانه که آنرا کلبه طبع است اگر بگزید از آن بجهت
 حالتی غیر طبعی و غایت پدید آید و مانند ریشهای بزرگ و زنده و شمشکلی و خوشکلاط و عقل و شکی
 و بین و شکی و خوابهای پریشان و هربزب از نور و حجب از ریهائی و آید ملامت منزع شود
 و بگرد و از آب بترسد و عرق سرد و غشی پدید آید و نباشد که از آواز سگ گند از بول
 حیوانات سگ که چاک چاک برآیند و گاهی بول منجس گردد و در گزیدن آدم حرس
 باشد و هرگاه در آینه زوی خود بیند شمشک و از زبان بترسد و بعضی از ریه طوری
 بعد هفته از گزیدن و بعضی بعد شش ماه و بعضی بعد هفت سال و در بعضی بعد چهار سال
 یا بست سال بمیرد و چنانچه بگویند شمشک که در دهان جوانی خوشتر و بهتر است چنانکه
 و شکایت و خوش طبعیت و اتفاق که در عرق و شربت منفع بدو دادیم وقت زشتیدن
 آن خوشی و هراسی از و نشاء شد و نیز آدم که شمشک گزیده است چون نفس گرم
 معلوم شد که بعمر چارساگی یکی گزیده نبود و مانند همان ساعت او را از زال بن قصد
 و استلذ از لاش شد و زوی ده دیوار و دیوار زال می کرد و او را شمشک بسیار
 و بویذات منصرف شد و بزرگتر و سوم آن آوازهای شمشک که در وحیت گزیدن
 بزرگتر می آورد و از بول از حیوانات برمی آمدند و شمشک شام جان بجان فرین
 علاج باید که سوار یا پیاده مریم را بد و مانند عرق کند و چرا حست را به شدن
 نه بند و محاجم بر جراحت نهند و اگر پشه باشد از او به مقرره چون سیر و باز
 و نمک و خردل و جفر آن قرصه میدارند و بعد تعرق روغن کافور و مالند و در سه سال
 بهالفت نمایند خاصه هنگام انتشار زهر و تریاقات و دوائی سلطان سودمند
 و کباب و جگر همان سگ که گزیده است خوراندین شود و دارد و خطیان نافع ترین است

علاج گزیدن آدم است و سگ یوانه که آنرا کلبه طبع است اگر بگزید از آن بجهت
 حالتی غیر طبعی و غایت پدید آید و مانند ریشهای بزرگ و زنده و شمشکلی و خوشکلاط و عقل و شکی
 و بین و شکی و خوابهای پریشان و هربزب از نور و حجب از ریهائی و آید ملامت منزع شود
 و بگرد و از آب بترسد و عرق سرد و غشی پدید آید و نباشد که از آواز سگ گند از بول
 حیوانات سگ که چاک چاک برآیند و گاهی بول منجس گردد و در گزیدن آدم حرس
 باشد و هرگاه در آینه زوی خود بیند شمشک و از زبان بترسد و بعضی از ریه طوری
 بعد هفته از گزیدن و بعضی بعد شش ماه و بعضی بعد هفت سال و در بعضی بعد چهار سال
 یا بست سال بمیرد و چنانچه بگویند شمشک که در دهان جوانی خوشتر و بهتر است چنانکه
 و شکایت و خوش طبعیت و اتفاق که در عرق و شربت منفع بدو دادیم وقت زشتیدن
 آن خوشی و هراسی از و نشاء شد و نیز آدم که شمشک گزیده است چون نفس گرم
 معلوم شد که بعمر چارساگی یکی گزیده نبود و مانند همان ساعت او را از زال بن قصد
 و استلذ از لاش شد و زوی ده دیوار و دیوار زال می کرد و او را شمشک بسیار
 و بویذات منصرف شد و بزرگتر و سوم آن آوازهای شمشک که در وحیت گزیدن
 بزرگتر می آورد و از بول از حیوانات برمی آمدند و شمشک شام جان بجان فرین
 علاج باید که سوار یا پیاده مریم را بد و مانند عرق کند و چرا حست را به شدن
 نه بند و محاجم بر جراحت نهند و اگر پشه باشد از او به مقرره چون سیر و باز
 و نمک و خردل و جفر آن قرصه میدارند و بعد تعرق روغن کافور و مالند و در سه سال
 بهالفت نمایند خاصه هنگام انتشار زهر و تریاقات و دوائی سلطان سودمند
 و کباب و جگر همان سگ که گزیده است خوراندین شود و دارد و خطیان نافع ترین است

کون بجهت زدن سگ
 با شارب و سیر
 شمشک با سیر و سیر
 شمشک با سیر و سیر

[illegible]

رنگین و متغیری سازد و فعل سوم بارده و در بدن بقولن انجماد و انقباض خون
 و رطوبات لطیفه اعتدال است و اثرش انقباض و انقباض است که چون بشیر اندازند آنرا منقبض
 سازد و در اندک زمانی و فعل فاد و حرارت و تریاقات بکثر نیست و اثرش مانند سیرین است
 رنگ زعفران و مصفر و گفته اند غیرت هم بارده و مقدر و از مزاج جاری جنتی نیست و از
 قوی یعنی از آنکه حرارت مزاجی بقا و مت در آید البته فعلش ضعیف می شود و از آنکه جوهر
 از حرارت تطیف یافته بقلنج ب شود و فعلش قوی می گردد و ممکن باشد و چون
 معتبرست چرا که اجتم امر خون هلاکت و عموم حاره را همچنان قیاس توان کرد فاعله
 بلکه تابعی هم در بدن می بود و حرارت فعلش برابر تنزایدست نیز تا اثر هم بدل که
 منبع روست نرسد هلاک نمی گواند و گاهی ماده سم بر فطیعت باردار و اسهال و عرق
 تبیل میشود و گاهی بیعاجبه و تدبیر اخراج می یابد **معالجه کلی** بر آنکه عموم اگر شتر
 باشد در حالتی که اندک تغییر ظاهر شود و آب گرم و روغن گل یا روغن گاو و طبوخ شبت
 و آب نمک صلی و بوره مکرر بنی کنند و اگر غشی و خفقان و اختلاط عقل پیدا شود
 از احتقان تطیف فرمایند و ادویه تریاقیه هر چه ممکن باشد بدهند و چون علامت
 حرارت هم مثل التهاب تشنگی مفراط ملاحظه کنند روغن گل و روغن بنفشه و لعابها
 بارده و اما بشیر و شیر تازه و دوغ و آب برت و قرص کافور به استعمال آرند و بر موضع
 دردناک حوالی گل صندل و کافور و کاه و خیار و کانی سرد کرده ضماد سازند و اگر
 علامت برودت ظاهر گردد و مثل بی حسی اعضا و سردی بدن عرق سرد و شوشن عقل
 و شیر رخسار درین صورت مشروط و بطوس تریاق حاره و پیاز و سیر جطیلی نادانگردد
 و بعد وارد استعمال آن باید داد و دانه های حاره مثل عرق قهوه و عرق بهار و جند

از سیرین
 پسته
 عصاره
 تریاق
 سیرین
 انقباض
 که صورت
 دارد
معالجه کلی
 تبیل
 بارده گردد
 که خوب
 فاعله

خورد و شود دیگر آنکه از گزیدن نیش جانور زهر دار بهر سر و سوم آنکه از آلاست
 زهر دار مجروح گردد و دوسیمت حیوان زهر دار هم مختلفست بعضی از اقسام را که گفته
 ما دانیده و از شرش آلاست جانور است که چاک سیاه که بهندی که بسیاری مانند
 از گزیدنش حرفت شدیدی پیدا میشود و جنگبوت اگر بر بدن مالیده گردد و آبهای آینه
 و نیز جانور است از شته که بهندی و یکم آنکه گزیدنش سوزش آرد و شور پیدا میشود
 و بعضی ادویه از غایت حدت و حرارت خود در حالت اکثر آن کیفیت سمی پیدا میکند
 چنانکه از خوردن تنها که دهم از کشیدنش در قلیان و دوازدهم از غشی بهم میرسد
 و غشیان عارض می گردد و همچنان مرچ سرخ که در غیر معادین سوزش و اشتراق
 احداث می نماید و گاهی تینرات خارجی موجب فساد می گردند مثل روغنهای
 برپوشده و مغرای بوسیده و دسومات و محوضات و لحوم که در ظرف مسین قلعی
 نهاده شود یا پنجه شود که از خوردن آن غشیان و غشی مفرط عارض می گردد و همچنین
 شیر که فاسد شده باشد و یا در معده بجمد بسته گردد و ششای منوم و کبابیکه بر جوب
 خروح بریان کرده باشند از خوردن اینها نیز فساد می عظیم و مبیضه قوی
 پدید آید پس بطریق جنگلی موافق دستور کلی عمل نمایند و به تنقیه
 و تطهیر پردازند و تریا قات خوراند و در اینجا دشیر پیرایه خرقه گزینش
 یک مثال عجیب النفع است آنکه زبده یا قلا و بخیر یکدم سفوف کرده بآب گرم سود

بیان نحوه شباتیه

از ادوخت و خنی عظیم است اهل سید آنرا با کون آنند خالی از سمیت
 و تهاب عظیم پیدای کند علاج آن مانند علاج در ارجح است خوردن سیب و انار

نیش جانور زهر دار
 باد و روغن حیوان و زعفران
 سیاه چاک
 چاک سیاه
 روغن مسین قلعی
 زعفران
 روغن مسین قلعی
 زعفران
 روغن مسین قلعی
 زعفران

نیش جانور زهر دار
 باد و روغن حیوان و زعفران
 سیاه چاک
 چاک سیاه
 روغن مسین قلعی
 زعفران
 روغن مسین قلعی
 زعفران
 روغن مسین قلعی
 زعفران

اسپغول بری بزر قنطاریا گویند و در مغممان اسپر زرد شیراز بگویند
 با پستان بزر فست و در دم گویند و آن کشند و بسبب سبب جسمی غفرونی که اندر دین
 تخم آن می باشد و از خوردنش غم و کرب و تنگی نفس و سقوط قوت و نفس و قدرت و
 و غشی پدید می شود و تمام بدن سرد گردد و علاج آب گرم و شندی بطبیع نشسته
 و بوره فی فریاند و زربان و زرد و تخم مرغ و جود و از خوردن و نیزه خرفه یا چهارم
 سود دارد **اشخیص** بکسر بزه و سکون شین مجبه و کسر خای مجبه و سکون شای شین
 تخم تیره و صاف و مملکت عربیت معروف بشوک الکلی و بهندی بنگم گویند سفید
 و سیاه و صحرانی و کوبی می باشد مجموع را برگ شبیه برگ گنگدولی سان و خوش
 سفید و در میان برگش ناری شبیه بخار گنگدولش و غش و شبیه بارای سوس
 و تخم شبیه بقرطم و غش مثل نمبر که در قلم سیاه آن را برگ از قلم اول نرم تر و ریزه تر
 تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساقش بقدر شبیه و سرخ و قبه و گمش خا
 و نقطه دار و خوش سطر و سیاه و دو و شغال قلم سیاه کشنده است و سرش و اله
انزوفت صغ و خفیت خار و دار و سرخ و سفید نامل بزر و می با
 پنج درم ساییده و بسبب تسدید رسام و پدید نشن با کشنده است علاج
 بستوریکلی و دروغن بادام و صغ عربی خورایندن **بزر انجور** بری و بی
 و بهندی او نکل خوانند تخم نبات است که برگ آن پر خار و ریزه و خار نامی آن
 ظاهر تر اگر ملاصق بدن شود موجب خارش و سوزش و حرمت گردد و تخم آن
 نرم و بران باند که پنی و تیرگی و زیاده از سه درم کشنده است و خوردن آن
 عوارض عضل و تیرگی قوی پدید آرد علاج آشنایندن اشره بمرده آشنایند

اسپغول بری بزر قنطاریا گویند و در مغممان اسپر زرد شیراز بگویند
 با پستان بزر فست و در دم گویند و آن کشند و بسبب سبب جسمی غفرونی که اندر دین
 تخم آن می باشد و از خوردنش غم و کرب و تنگی نفس و سقوط قوت و نفس و قدرت و
 و غشی پدید می شود و تمام بدن سرد گردد و علاج آب گرم و شندی بطبیع نشسته
 و بوره فی فریاند و زربان و زرد و تخم مرغ و جود و از خوردن و نیزه خرفه یا چهارم
 سود دارد **اشخیص** بکسر بزه و سکون شین مجبه و کسر خای مجبه و سکون شای شین
 تخم تیره و صاف و مملکت عربیت معروف بشوک الکلی و بهندی بنگم گویند سفید
 و سیاه و صحرانی و کوبی می باشد مجموع را برگ شبیه برگ گنگدولی سان و خوش
 سفید و در میان برگش ناری شبیه بخار گنگدولش و غش و شبیه بارای سوس
 و تخم شبیه بقرطم و غش مثل نمبر که در قلم سیاه آن را برگ از قلم اول نرم تر و ریزه تر
 تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساقش بقدر شبیه و سرخ و قبه و گمش خا
 و نقطه دار و خوش سطر و سیاه و دو و شغال قلم سیاه کشنده است و سرش و اله
انزوفت صغ و خفیت خار و دار و سرخ و سفید نامل بزر و می با
 پنج درم ساییده و بسبب تسدید رسام و پدید نشن با کشنده است علاج
 بستوریکلی و دروغن بادام و صغ عربی خورایندن **بزر انجور** بری و بی
 و بهندی او نکل خوانند تخم نبات است که برگ آن پر خار و ریزه و خار نامی آن
 ظاهر تر اگر ملاصق بدن شود موجب خارش و سوزش و حرمت گردد و تخم آن
 نرم و بران باند که پنی و تیرگی و زیاده از سه درم کشنده است و خوردن آن
 عوارض عضل و تیرگی قوی پدید آرد علاج آشنایندن اشره بمرده آشنایند

و لعابيات و نيايجه سرفه نمودن و ديگر آنچه در غرض گفته شود جملهاست که معرب
چنانچه تخم خارست زرد رنگ شبيه تشنه و آن کيدم آن کينه است کيد که افراخته
خناق و عوارض مثل کينه شش و خرب پيدا کرد و علاج قی فرايند و نمرانين درون
وزيره و انبيون جند بانهيد و غذای جرب شیر تازه با عمل سودا و دود و نمران
بر شکم کاه سازند و هرگاه قبض بود و تخم کينه و ديگر علاج کينه شش و خرب بکار برند
والقلم نیز خوانند و بکافی خرزيره و بهند اندر این گویند که گيا هست بقدر پند و آن کوب
نهایت تخ نبات آن شبيه به نبات هند وانه و در نباتش نمرسیا کربا شد و تخم آن سیاه
و آنچه اندرون زرد و سبز بود ز پوست آنچه در پوسته منقرض می شد از سموم قاتله قطع سیاه
است **خانی النمر** بفتح نون و کسر میم و کون ای مملک قاتل النمر هم گویند و يونانی از آن
نزد بعضی نوعی از ما در پوست و بعضی گویند که آن گيا هست ساق آن بقدر شبری
و برگ آن شبيه برگ قنار و کچکتر از آن و باخثونت و از سه عدد و با چهار عدد و زياده نمی شود
و چ آن شبيه بقرب درخشنده مانند شیشه نيم درم آن کشته به سرد و خاق و شخ
و نند شدن زبان و سیاهی نگین علاج قی و احتقان بکار برند و تريان آن
کما نيطوس با شراب صغرت ما الشعير و فرسيون سداب فستيق و شخ خوش اند
و قصوم و جبرير و خبث الحديد و انچه گوزن و آه و جدي و شور باي جرب بخور اند
و خانی الذيب هم برین موالست و آن گيا هست برگ آن شبيه برگ چنار
و تيره و کچکتر از آن و از شاخ آن شاخهای باریک از رسته خروج بالکبره
به نايجه و بهندی از نگویند و خست برگ آن شبيه برگ نايجه و از آن بزرگتر و شخ
بموت نمرش در خوشهای مدور و پخار دانه اش بقدر قوه و معزش سفيد و پر و غن

جملهاست که معرب
چنانچه تخم خارست
خناق و عوارض
وزيره و انبيون
بر شکم کاه سازند
والقلم نیز خوانند
نهایت تخ نبات
و آنچه اندرون
است **خانی النمر**
نزد بعضی نوعی
و برگ آن شبيه
و چ آن شبيه
و نند شدن زبان
کما نيطوس
و قصوم و جبرير
و خانی الذيب
و تيره و کچکتر
به نايجه و بهندی
بموت نمرش در خوشهای

بست مدد از آن مسکوقی و کرب عوارض آن مثل تا قور و و خواهد بود آن گشتند است
 گمان که بپندگی کامل گویند علاج پستور یکی فاد و بر او ریاست و ریت آن **دادی**
 و آن است مثل و در از تر و بار کتر از آن تلخ نم شود رنگ بفارسی جباد و مانند موز و سردار
 و مسکه صلیح آن خیزه خفته بدیده و قنداک آن گشتند و علاج آن بقی اسهال و شیر تازه
 و پیوستی چرب خوراندن در **دلی** بکسر ال سکون بی و حده و فارسی سو یک عمل گویند آن
 و آن است از خود که چکتر سبز رنگ چون خشک گرد و پوست آن چه هم چیده آن لای سیاهی شود و در
 جوف و رطوبت چسبند و دانهها بعد از خشک گشاید و او از دخت مر و غیر آن بکون می شود
 و چند شاخ از یکجا میرود و برش شبیه برگ بود و دانه و بستر رنگ زیاده از یک شغال مورث
 منصف و در قتل عنهاست علاج با اصل فک گنایدن احتقان بخته لبند و خامش
 بر جبر غرون و آنستین سکین و چین نو شایند و قبل و چند و فلفل خوراندند و آب گرم و مسکه و کلبه
در دینون هم یونانست بری زیتونیه مانند جهت مشابست بر گران با بر گزین
 و از آن و از تر و بار کتر و شاهای آن کتر از دمی گل آن با نجی و تخم آن سته بر و کو چکتر
 از کرسنه و لون آن مختلف و در غلانی کثیف و درشت شبیه فلفل نم خود و دود و هم او گشتند و آن
 فی انور و کتر از آن و در غلانی کثیف و درشت شبیه فلفل نم خود و دود و هم او گشتند و آن
 و حاتی مثل ایلاوس و گاهی قی الدم و سود و بنشی مشد و علاج قی کردن مسکه و شیر تازه
 نوشاندن و دیگر علاج پستور یکی **زمیب جلی** بفارسی سو یک گویند و پیوست
 معر یا نست نبات آن شبیه بناک و شاهای آن رست و سیاه و گل آن بال سفید
 و ثمر آن در غلانی مانند غلاف نم خود و در آن دونه اندک پس غیر سته بر با خنوت یعنی
 سفید یعنی سیاه بال بر خنمی مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز زیاده از یک شغال آن

دادی
 و آن است مثل و در از تر و بار کتر از آن تلخ نم شود رنگ بفارسی جباد و مانند موز و سردار
 و مسکه صلیح آن خیزه خفته بدیده و قنداک آن گشتند و علاج آن بقی اسهال و شیر تازه
 و پیوستی چرب خوراندن در **دلی** بکسر ال سکون بی و حده و فارسی سو یک عمل گویند آن
 و آن است از خود که چکتر سبز رنگ چون خشک گرد و پوست آن چه هم چیده آن لای سیاهی شود و در
 جوف و رطوبت چسبند و دانهها بعد از خشک گشاید و او از دخت مر و غیر آن بکون می شود
 و چند شاخ از یکجا میرود و برش شبیه برگ بود و دانه و بستر رنگ زیاده از یک شغال مورث
 منصف و در قتل عنهاست علاج با اصل فک گنایدن احتقان بخته لبند و خامش
 بر جبر غرون و آنستین سکین و چین نو شایند و قبل و چند و فلفل خوراندند و آب گرم و مسکه و کلبه
در دینون هم یونانست بری زیتونیه مانند جهت مشابست بر گران با بر گزین
 و از آن و از تر و بار کتر و شاهای آن کتر از دمی گل آن با نجی و تخم آن سته بر و کو چکتر
 از کرسنه و لون آن مختلف و در غلانی کثیف و درشت شبیه فلفل نم خود و دود و هم او گشتند و آن
 فی انور و کتر از آن و در غلانی کثیف و درشت شبیه فلفل نم خود و دود و هم او گشتند و آن
 و حاتی مثل ایلاوس و گاهی قی الدم و سود و بنشی مشد و علاج قی کردن مسکه و شیر تازه
 نوشاندن و دیگر علاج پستور یکی **زمیب جلی** بفارسی سو یک گویند و پیوست
 معر یا نست نبات آن شبیه بناک و شاهای آن رست و سیاه و گل آن بال سفید
 و ثمر آن در غلانی مانند غلاف نم خود و در آن دونه اندک پس غیر سته بر با خنوت یعنی
 سفید یعنی سیاه بال بر خنمی مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز زیاده از یک شغال آن

گشاده است بخناق و جراحت اجساد دیگر عوارض مانند درایج علاج مایه لعل نوشانیدن
 و قی کشانیدن و دیگر آنچه در علاج درایج گفته اند **زوان** بفتح زای میوه و دوا و العت
 و نون دانه است مثل سیاهی یا مانند که بگریزند یا شش کو چک طولانی و سر آن باریک
 و در غلاف مغنی و تلخ طعم با صفت و سمیت مسکرید و خوش فسی که دانه آن پهن و سی
 دیگر زو طولانی می باشد هر دور که تر از او بلند خورش سبابت بسپار و در دماغ و عقل و
 ضرر دارد و علاج قی کردن است که و بعد ساعتی شیر تازه نوشانیدن باقی علاج دیگر است که
سمسم بفتح سین اولی که سرین ثانی و سکون هر دو هم و یکسر در دین نیز بفارسی بخند
 و بهندی قی بنای مسور که میزند که آن که بنایت مصور باشد سمع قانت علاج
 بدستور کلی **سور بخان** تلخی است شبیه به سحرانی صوری شکل آن که پهن
 از آن درون و بیرون مثل سیاهی تلخ طعم و قسمی دیگر طاهر و باطن زرد مثل تیرگی و سرخ
 و هر دو نوع سمیت دارند و خوش طعم و مفید است مگر مضعفت است علاج قی فرمودن
 با شیر گاو تازه و فاد و زرات خورائیدن **شالی** لغت فارسیست بهند و آن که پنداش
 بهر وقت قشر آن که بسیار نرم سلاویه کرده باشند از سموت ورم زبان و در و معد
 و روده آرد و یک شقال آن گشاده علاج قی بایگرم و دیگر تدابیر که در درایج مذکور شد
شویی بهندی گلگویی گویند تخم نبات است شبیه بر آریانه گل آن زرد و مائل سفیدی است
 و تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزرگ البج و آن تخم و ریب مقدار اینگون و سیاه و تند و
 و مغز آن سفید و نوعی از آن خناق و غشیان آورد و علاج قی کردن آتشانیدن به
 و سائر تدابیر که در آن **شیلیم** بفارسی گندم دیوانه و بهندی شمنای
 گویند و آن دانه است از جو باریکتر و کوچکتر تلخ طعم و مائل بهرخی نباش مثل نبات گند

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

زوان

و گل و سفید با نل سرخی خیلی را برگ را تند برگ سید بخوبی جمارا کوده و سیاه و ساش
 با طوبیت چسبیده و نبات او بر گزرا نباتانی و گل و بسیار سرخ و دانه اش در دماغ سرخی
 و در غلافی زرد و کثقال خوردن آن منوم و زیاده از آن حج رتبه احتلاط عقل و جنون است
 و کشنده و حدت خود علاج مانند علاج بلاد استقال نمودن و آن کبیکه بفتح همدون
 و کسری بای موصده کف الضبع و هندی جلین و استوری نیز و بفرنگی زنگنه است و صفت
 بسیارست خضفی برگ آن تند برگ کشنیز و از آن عریض تر و دماغ سبیدی و با طوبیت از
 و گل آن زرد و خوش نیز و ساق آن باریک بقدر یک ذراع و پنج آن سفید تلخ و خشک
 صفت دوم نیز و همچنین بزرگتر از آن حریف و گل آن سفید این سالین افروین نامند
 صفت سوم نبات آن بسیار کوچک گل آن زرد و طلایی و بدبو صفت چهارم نیز و همچنین
 و گل آن سفید از خوردن آن اعراض غصص و بزرگتر خورده پیدا شوند و در شقال
 کشنده است علاج آن مانند علاج آنها و استعمال روغن کافور و چیزهای چرب بر دشت
 فرودن کز بکرم طبعی کشنیز تر بندید و هینا گویند سی شقال از آب
 کشنده است و دوار و سیدرو احتلاط عقل و گرانی آواز و نبات و شکریه اکنه
 علاج فی کناییدن از آب و نمک روغن سوسن باریت خصوصاً بر روغن شبت و پود
 و خورائیدن زرده بضمیمه نیم شبت با نمک و فلفل و شوربای و جاج قره و ببط و اکشایدن
 افستین و داریچنی فلفل شبت کندش بضمیمه کات و سکون نون و ضم دال
 و سین محله و حبه نیز آمده بفارسی پنج کار از آن و کبک نیز نامند پنج نبات است سیبه
 بکنک برگ آن نل پسری و سفیدی و پنج آن نل نباتی و از آن در دماغ نل
 و تند بود و در هم آن کشنده است بخناق و در بر شکم و نشنگی مفرد و کرب گاهی سال

نشد نباتانی
 و نباتات آن

نشد

نشد

نشد

نشد

نشد

نشد

نشد

نشد

دکمب بندی دوزعفران و بسقاج است و مقدار شربت آن نایک دانگ است

بیان سوم معدنیه

ایا کس بدالت روضه ای بود محترمت بهندی جنگ گویند خوردن آن کشته است
علاج قی کردن بر فغن و شیبای و بنیه امراق و همه خوراندن **امثال** بکرمه
و نیم لنت عربیت و کل نیز گویند و بغدادی سرمه و بهندی انجن نامند سنگیت معروف
و اصنان و الوان می باشد سیاه و نیره و سفید و سیاه فنجی و سفید سرخ و کم سیاه
گویند بسیار خوردن آن کشته است بسی بیستی که دارد و در ریه و سینا آنت رسان
و آواز بند کند علاج پرستو رگی و شکور و فغن و کثیر اصمغ است **توتیا**
فارسی یونانی ثقلوس نامند معدنی و مصنوعی می باشد گویند از خوردن قلیل توتیا
قی شدید پدید آید و زهر خورده را از غلظت سمیت نجات دهد و زیاده آن قانت عاذر
میشود از آن غشیان دق و التهاب و درد معده و امعاء و سوزش بول برازد
علاج باید که قی فرمایند و شیر تازه مکرر نوشانند پس العید و فغن با دام و آب گوشت
چرب بخوراند **توبال مس** چرب است که از مس قفنه و چین کوفتن آن بریزد و از
عوارض براده حدید و بخر پیداشوند و همچنین براده مس علاج آن نامند علاج براده
و زنجیر و آنچه از ریختن آب بر روی مس قفنه کنی شبیه برانها ظاهر میشود و از آن سر
هم ببرد آزار نبرد و خاص گویند و این سم است علاج چنانکه در زنجیر گذشت
جسین بالکس عربی حجر کجس و بفارسی سنگ کج گویند و آن سنگیت رخ
سریع و خفیت و ذو طبقات و سه قسم می باشد یکی سفید براق صفای در دم غیر اراق
و نیز صفای سو سرخ رنگ حجری آشامیدن آن کشته است بخان خشکی بن

بیان سوم معدنیه
دکمب بندی دوزعفران و بسقاج است و مقدار شربت آن نایک دانگ است
علاج قی کردن بر فغن و شیبای و بنیه امراق و همه خوراندن امثال بکرمه
و نیم لنت عربیت و کل نیز گویند و بغدادی سرمه و بهندی انجن نامند سنگیت معروف
و اصنان و الوان می باشد سیاه و نیره و سفید و سیاه فنجی و سفید سرخ و کم سیاه
گویند بسیار خوردن آن کشته است بسی بیستی که دارد و در ریه و سینا آنت رسان
و آواز بند کند علاج پرستو رگی و شکور و فغن و کثیر اصمغ است توتیا
فارسی یونانی ثقلوس نامند معدنی و مصنوعی می باشد گویند از خوردن قلیل توتیا
قی شدید پدید آید و زهر خورده را از غلظت سمیت نجات دهد و زیاده آن قانت عاذر
میشود از آن غشیان دق و التهاب و درد معده و امعاء و سوزش بول برازد
علاج باید که قی فرمایند و شیر تازه مکرر نوشانند پس العید و فغن با دام و آب گوشت
چرب بخوراند توبال مس چرب است که از مس قفنه و چین کوفتن آن بریزد و از
عوارض براده حدید و بخر پیداشوند و همچنین براده مس علاج آن نامند علاج براده
و زنجیر و آنچه از ریختن آب بر روی مس قفنه کنی شبیه برانها ظاهر میشود و از آن سر
هم ببرد آزار نبرد و خاص گویند و این سم است علاج چنانکه در زنجیر گذشت
جسین بالکس عربی حجر کجس و بفارسی سنگ کج گویند و آن سنگیت رخ
سریع و خفیت و ذو طبقات و سه قسم می باشد یکی سفید براق صفای در دم غیر اراق
و نیز صفای سو سرخ رنگ حجری آشامیدن آن کشته است بخان خشکی بن

و تونغ علاج قی فرمودن با دهن اسهل نوشانیدن از سفوف نایل در هر جمعه و حبس نیل
و ششای الهای و عصاره و خلطی تازه و خبازی و دیگر علاج سحج استعمال فرمودن در اکثر
اعراض و دوائی تنیده اسفنداج است و خاکستر شاخ امکور با حاشا خورانییدن مفیدست
حجر املی حبس سنگیست از قهقر لاجورد سرخ رنگ که از افریقه آید و گوشت شا
خ مرغ است و اتقی از این کشته است مانند پیش و همچنین علاج آلتان فاذیه در آن
دیفر حبس که در آل و کوبن یابی تحتانیه ضم فادرای همل و سکون او و کوبن
و بین هملت یونانیست که نوع می باشد یکی معنی ذآن نوعی از طین است که بعد
خشک شدن مانند چوب خست می گردد پس از ای سوزانند و نوعی دیگر در دو خاک
که بعد کوبن در بویه می اندود و نوعی دیگر قریشی است سوخته است یونانی آنرا **الکودس**
نامند در اتون حمام با چند روز آنرا با نمک بسوزانند رنگ آن سفید تند نقره
میبود خوردن آن **الکست** علاج بدستور کلی **دیگ بودیگ** دو کاف
فادری بشیرازی مرکب شوش علی نامند و خیر است مصنوع از زرنج و زنگار و اکسیر
که مجموع را ساییده در دیگر مضاعفین بمی آمیزد از خوردنش حالتی مثل خوردن
اسفنداج و زرنج و زجاج عارض گردد علاج آن نیز مانند علاج آن است **صفا ص**
بالف بناری از زیر و بندی را انگا گویند کون آن از زیر و کبریت ردی باجو
در صاف اسود را بولنی آنک و بفارسی سرب و بندی سیسه گویند براده ساییده بر
قائست و عارض می شود از خوردن آن عارض مرد اسخ علاج چنانکه در اسخ
زبد البحر بناری کف و زیا و بندی سمند پرین گویند چیست مرکب از
از اجزای لطیفه افریقه و اجزای هوائیه متجمعه با رطوبت دریا که بسبب حرکت

[illegible]

عاری می شود از آن که سینه پدید خوشی علاج آتشایدن کثیر بار و خون گاو و عسل نیم گرم
هنگام کردن پس خوردن فیله نهج دود انگشتانیم در دم و مغز پسته و قندق و چون
گودن بشاخ خود کسی را بخرج سازد زخم آن کم بجا بجه پذیرست **بوزینه**
در عربی قزو بکسفات و سکون را و و ال مقلین بهندی آنچه روی سترخ دارد
از ابرو گویند و آنچه روی آن سیاه بود انگور نامند و نیز قسمی از آن بدن سیاه
و بر رویهای سفید باشد و چون اریش آنرا بزرگویند با بجمه حیوانیت مشهور
بر نخ میان حیوان و انسان و افعال اکثر مانند انسان می کنند گویند چون طعام
مستقیم را بپزند فریاد کند و میترسد خوردن خون او اگر مگر در زبان را در نهایت گنگ
سازد و بر انسان حمله می آورد و می گردد گزیدنش خالی از سمیت نیست علاج
مختصات و های جاوید با استعمال آنرا پس مردا سنگ و نکات کند و مرد سنگ
در آب که افتاده است با فشانند و شونیز و شهد جراح است که آن ده و مسموح
حیوانیت آبی بزرگ بغاری نهنگ بهندی مگر چه گویند فاضله است که در وقت
مضغ فک بالای آن حرکت می نماید و همین وسیع دارد و گزیدنش خالی از سمیت
نیست علاج اول ادویه جاذبه ششم ضا و سازند پس چربی بط و شهد و روغن گل
و غیر آن به استعمال آرند و چربی متنازع الاشیاست و خوردن گوشت آن
پرسود دارد و دیگرند آبیر گزیدن سنگ غیر دیوانه بکار بریزند **خند بید** ستر
خصیه حیوانیت آبی مزدوج یعنی دو عدد بهم بیایات کین مضمتین چنانچه حکم
میر محمد موسی در تحفه گوید که خود بخشم دیده ام که خصیه حیوانیت آبی غیر سنگ در آبی
صیاد قطع آن نموده و در آن اصلا بود لون نبود بعد از جوشیدن آرد و آب گستر

و بعد از خوردن در آن بعد از مرقی ذی الما کله و گین شد بهتر آن سرخ بعد از آن زردست
و سیا و غیره که بهشت بکشد که دم کشنده است و گاهی نیز بر سر می شود علاج میقات خوردن
نمایند پس حاقی طرح و کر که نموده و فرغ ترش آب بر تپش بخورند و در او خرمیدر ترست
بالکسوفاری آنجا که است و بهندی که گزگت گویند جو نیست میون شیشه بچلایا و لایا
بلند و پشمالیش بهر جهات حرکت می کنند گویند کسی را نمی گردد و چون بزرگ کشنده
و علاج پذیر نیست از خوردن گوشت آن عارض شود و دفع نواد و هم تقویت
علاج قی کردن سائر بایز علاج بکار بردن و بخیع آن نیز زبردت و یک ساعت کشنده
علاج آن خوردن پخال باز باطله و قی خوردن و سنده را پاک کردن و قی پاک
بر تمام بدن بالند و با مار الا نکید که کشنده و خوردن انجیر خشک با سکه و خطیما
سودمندست **دم الشور الطری** یعنی خونی تازه رنگا و در دست دفع
گیرند خوردنش مقدار پنج اوقیه کشنده است بجنای و عوارض آن دم و در
و سرخی زبان و کرب و متی شدید و عشیان و طوطی قطع خون جامد بر اسنان
و تشنج و گز است علاج باید که قی نفرمایند و نمیرمایند با سرکه مل نموده و تخم کرب
دخا که سرکه و جو بهر انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که میوانی قو قو گویند و انگور
و برفه یا دنجورانند و با جوشاننده با طفل و عصاره جو عی سحر بوشانند و تحقیق
نخفته حاده کشنده و خلط رواد عاصیه میروات بریزند و تقویت و مانع طلق
کرده باشند شہومات و طوفات و اگر دجو و مال اصل بر شکم ضا دیارند و سیاه
بر رو است که چیزی شبیه زعفران از خورج اسل دفع گردد و چون گشت
بخته با خون آن شبیه بند کرده نگاهدارند با چهل روز که عفت نیست پیدا شود و اگر

و کرم افتد پس آن که چهارادشیشه دیگر بند کرده بگذرانند تا یکدیگر را بخورد و یک کرم
 مانند آن کرم هم فاقست و نگیرد و در سم آن در ساعت گذشته است چون بزرگ بویج
 قدری آنرا ساییده و برینی و مندی بپوش گردانند و بر پاره نرگسا و اگر نپوش
 جانوران حسی بماند تکین و جگ کند و سمیت را زایل گردانند و بعضی آتش میدهند
 بقدر یک انگشت که اول صحت دفع سموم مجرب میدهند **الدم الجسد**
 یعنی خون بسته پس اگر خون در مصله و امعاء متناهی بسته شود سمیت پیدا کند
 و بدن سرگردان و اختناق و صفربض و غشی پیدا آید علاج حق کشنده باور اصل
 یا عصاره کرفس سیخین و فاکستر انجیر و درم و بنیر یا زرب یک شقال
 در سرکه کفر حل کرده بنوشانند و طبع ذراتی با انجیر و زغال بخوراند و اگر درشت
 خون انجماد یافته باشد عصاره برگ زربین و درشت عجب است سیخین
 و تریاق مشرد و لپوس و مدرات قویه و دیگر برنجاش و انگور و عصاره کرفس
 و تخم ترب با سرکه سیخین پهند و او پیفته الحضاة مشروباً و احقاً تا وطلبا
 باستمال آرند و زروق از نمک خاکستر که محلول در آب بکار برند و سنگام
 ضرورت شکاف زده چنانکه حصات برمی آرند و بسته برآورند و گاهی
 در فضای صدر خون بسته شود پس بنگر و پیوسته شود و تبش شیف و غیره و متواتر
 گردد و دسترغای امعاء و غشی پیدا آید علاج آن حق زبایند بهر عمل و دیگر
 تریاق سردا و سبب بکار نهند او وید تا فقه مطلق اتخوان اینهم و اسر و فلفل
 و حاشا و استمال ایانج و شیر انجیر و گویند شیر با غر و عجب است و نوشانند این چنان
 و کثر یا اسویه و بر سرکه شود و منبت **باب الضم لفارسی گیس و پهند**

علامت دایمیک را
 و امعاء متناهی
 یعنی دایمیک را
 و اگر در متناهی باشد
 باین نشانی باشد
 یا فم و مقطر باشد
 بسبب اشتقاق
 در متناهی و زده بسته گردد
 در فم و درشت
 و بعضی فم این دم بسته ماند

سیخین

شکران دار و پس کسیکه شکر دردی خورده باشد غشی و عرق سرد و اختلاط عقل برآید
 علاج قی فرمودن و باهی شورنگسو و خوردن و مکررتی نمودن پس تفاح منجینی
 سیب بخوش و امر و تناول فرمودن **کحلہ** اسم مبنی جانور سیست
 که در ایام بهار بر درختان پیدای شود و بالوان می باشد و بیات طارم و بل
 و سبیل شده و پر برمی آرد از آن بخله خار و کرمی باشد خاکستری رنگ بطول در آن
 خضر و اکثر بر درخت کنار میوه و خار بایش باریک کم در و با سمیت هرگاه بیدن
 مس کند خارهای آن در مسام می چسبند و سوزش و خارش عظیم پیدا می شود و از خار
 انویاد آن می گردد اگر از دستیکه خاریده است بمقام دیگر بخار و همان کیفیت در آنجا
 پیدای شود علاج باید که دست را از خاریدن بازدارند تا سمیت منتشر نشود و از
 افادات حضرت اوستاد نامد مولانا جناب حکیم علی حسین صاحب خلد الحاصل
 و دست بر کانه تریاق آن معلوم گردیده است که بطریقه العین کار طلسم کشند
 و بر رفع نکایت آن نمایینی برگ بیدانیر تازه را که بپندی رند گویند بگویند و هر دو دست
 مالیده بمقام خارش نکایتی اندوزی اندوز مجیب می آیند و همچنین برگ مدار را بر آتش گرم
 بکار برند همه نکایت و الم او را دور نمایند **لبن الحفاس** که بفارسی ششبر
 و شبازی شوش کور و پسته چکا و گریند خوردن شیر آن یک شقال کشنده است
 علاج کسیکه او را بخورد و دست و کفایت **مرا** من لا ملر که بفارسی پنگ و پسته
 تیند و اگر گویندینی زهره پنگ و و دانگ خوردن آن در سه ساعت ملاک
 علاج قی کردن بشیر تازه و بعد از آن ربوب و طین غنوم خوردن و سایر
 تدابیر زهره اسد خورده که در اسد بر سائل اول مذکور است بکار برد

کحلہ اسم مبنی جانور سیست
 که در ایام بهار بر درختان پیدای شود و بالوان می باشد و بیات طارم و بل
 و سبیل شده و پر برمی آرد از آن بخله خار و کرمی باشد خاکستری رنگ بطول در آن
 خضر و اکثر بر درخت کنار میوه و خار بایش باریک کم در و با سمیت هرگاه بیدن
 مس کند خارهای آن در مسام می چسبند و سوزش و خارش عظیم پیدا می شود و از خار
 انویاد آن می گردد اگر از دستیکه خاریده است بمقام دیگر بخار و همان کیفیت در آنجا
 پیدای شود علاج باید که دست را از خاریدن بازدارند تا سمیت منتشر نشود و از
 افادات حضرت اوستاد نامد مولانا جناب حکیم علی حسین صاحب خلد الحاصل
 و دست بر کانه تریاق آن معلوم گردیده است که بطریقه العین کار طلسم کشند
 و بر رفع نکایت آن نمایینی برگ بیدانیر تازه را که بپندی رند گویند بگویند و هر دو دست
 مالیده بمقام خارش نکایتی اندوزی اندوز مجیب می آیند و همچنین برگ مدار را بر آتش گرم
 بکار برند همه نکایت و الم او را دور نمایند **لبن الحفاس** که بفارسی ششبر
 و شبازی شوش کور و پسته چکا و گریند خوردن شیر آن یک شقال کشنده است
 علاج کسیکه او را بخورد و دست و کفایت **مرا** من لا ملر که بفارسی پنگ و پسته
 تیند و اگر گویندینی زهره پنگ و و دانگ خوردن آن در سه ساعت ملاک
 علاج قی کردن بشیر تازه و بعد از آن ربوب و طین غنوم خوردن و سایر
 تدابیر زهره اسد خورده که در اسد بر سائل اول مذکور است بکار برد

مراد کلب الماعنی زهره سگ بریانی خوردن آن قدر که سبب بدیخته بملاک
 کند علاج آشامیدن روغن گاواناز و با جفتیا نودا و چینی و شیر مایه خرگوش منزوج بر روغن
 و تخمیت تدبیر نمودن **موش** بری فار و بوندی چراگویند جانور است معدود ذی پوش
 و موزی خوردن گوشت آن مورث فساد غیاث اخلاق و سببه از گزینش اعضا زد شود
 و شکم درم کند علاج نقره کروی گچ و برکه اوک مسادی کوفته بخته در یک کاسه آب بآله و یک کاسه
 نادر کاسه بنوشد تاقی و اسهال پیدا آید و در آن نندوشن بچکان از شکم برآیند بعد برنج بخند
 با جرات بخورد و هم قی کند نیند تریاق کبیر و شر و دیوس مانند آن بر بند و شیر تازه و سورما
 چرب بخوراند **موس** چه عربی آن نکست و بخته قیوم از آنرا پیونشی و قسم بزرگ از آنرا چوب
 از خوردنش منفی که بفتح و ریاح و قواقر پیدا یابد علاج آن خوردن شهد زیره کرانی و آن
 که پیشش خصوص نوح بری و در در آن سوشن فارش عظیم و درم بهم میرسد علاج مالیدن آن
 با سرکه و روغن تلخ و بنادوب خیزران **موغالی** حیوان است که پخته از این عرس بود و فاشی
 و دندان سه طبقه بر بالای یکدگر میباشند چون بر حیوانی مسلط شود بر خصیئه آن می چسبد
 و از گزیدن او در و شدید و آبله حوالی آن می گردد و گاهی مورث و در دماغ و عصب و دل شود
 علاج بار زرد با سرکه بالای زخم بندند و سیر ماقوقه و تخم تره تیر که فساد سازند و اگر دم کبیر
 پوست از شیرین را بر آخته فساد نمایند و مراوی دیگر عوارض حیثیت و مناسبت تعکار بر
خاکه در زهر هدام و جانوران زیانکار و گزینانند آنرا شمل بر دو فصل است **فصل اول**
 در بیان ادویه که از آن جمله حشرات بگزینند چه چوب اند و پوست و پنج سوسن و سرو و
 گوزن و بزد و اطلاق جانوران و تل و کلینج و انگزه و برگ فار و قطران و چلبلی
 و چگشت افیون و شونیز و بار زرد و گوگرد و سوزانند از بوی او و آن حشرات میکزینند

مراد کلب الماعنی زهره سگ بریانی خوردن آن قدر که سبب بدیخته بملاک
 کند علاج آشامیدن روغن گاواناز و با جفتیا نودا و چینی و شیر مایه خرگوش منزوج بر روغن
 و تخمیت تدبیر نمودن **موش** بری فار و بوندی چراگویند جانور است معدود ذی پوش
 و موزی خوردن گوشت آن مورث فساد غیاث اخلاق و سببه از گزینش اعضا زد شود
 و شکم درم کند علاج نقره کروی گچ و برکه اوک مسادی کوفته بخته در یک کاسه آب بآله و یک کاسه
 نادر کاسه بنوشد تاقی و اسهال پیدا آید و در آن نندوشن بچکان از شکم برآیند بعد برنج بخند
 با جرات بخورد و هم قی کند نیند تریاق کبیر و شر و دیوس مانند آن بر بند و شیر تازه و سورما
 چرب بخوراند **موس** چه عربی آن نکست و بخته قیوم از آنرا پیونشی و قسم بزرگ از آنرا چوب
 از خوردنش منفی که بفتح و ریاح و قواقر پیدا یابد علاج آن خوردن شهد زیره کرانی و آن
 که پیشش خصوص نوح بری و در در آن سوشن فارش عظیم و درم بهم میرسد علاج مالیدن آن
 با سرکه و روغن تلخ و بنادوب خیزران **موغالی** حیوان است که پخته از این عرس بود و فاشی
 و دندان سه طبقه بر بالای یکدگر میباشند چون بر حیوانی مسلط شود بر خصیئه آن می چسبد
 و از گزیدن او در و شدید و آبله حوالی آن می گردد و گاهی مورث و در دماغ و عصب و دل شود
 علاج بار زرد با سرکه بالای زخم بندند و سیر ماقوقه و تخم تره تیر که فساد سازند و اگر دم کبیر
 پوست از شیرین را بر آخته فساد نمایند و مراوی دیگر عوارض حیثیت و مناسبت تعکار بر
خاکه در زهر هدام و جانوران زیانکار و گزینانند آنرا شمل بر دو فصل است **فصل اول**
 در بیان ادویه که از آن جمله حشرات بگزینند چه چوب اند و پوست و پنج سوسن و سرو و
 گوزن و بزد و اطلاق جانوران و تل و کلینج و انگزه و برگ فار و قطران و چلبلی
 و چگشت افیون و شونیز و بار زرد و گوگرد و سوزانند از بوی او و آن حشرات میکزینند

و یو وینه خوشی و گوهری بختکشت و سلطان و حده و در سنه و مرگ غار سحر چاک گستر اند
 شرات در اینجا نیاید و پوشیدن زمره چین اثر دارد و مغز خوک سبب با سر که در زهر
 گداخته و بعد با روغن زرد و برگ صنوبر و مرنگه و کوه صندل و زهر زینت آینه و دیگر
 بختکشت یا قصوم و مرگ انجمنان و در قو و حب بلبلان کوه صندل و زهر زینت و حشاید
 گاه از زهر چون این روغن را در احصا با لند از بهرام و شرات این می شود و اگر در آب
 و در مار و قند شرات نزدیک بر آغ گزند و پیش مرده نیامند و قتل و طاعت می باشد
 و گوزن و عاربت و راسو اگر در خانه باشد نیک اکثر شرات از قو و حب اینها بر زن

می آید فصل دوم در ذکر شرات و بهرام و بهرام و بیان زهر آنها که از آن
 میزند و دیگر زهر این عرش یعنی راسو از بوی سبب بگریزد از مرگ شرات
 پخته و زهر از دو سر که چهار بگریزد و گوشت که در خانه که بهر باشد از زهر و اگر در عساک
 و در دریا که از زهر بود و سوزانند به سیر و به چمن پاشیدن طبع خور و هر که شسته است
 است و این شیر از آواز خروس بگریزد و از موش و گربه بترسد و در دریا که
 میاز دشتی بود شیر نزدیک نیاید و از آتش نیز بگریزد و اگر زبان راسو در فتن بیان
 نهاده بدزدند هرگاه این کفش در پای باشد جمله دین سحر او گریزند و شکار
 بر شیر سوار شود و او بخت نرسد بلکه فرمان پیرو و در پی آزاد و دشت و غر و
 جمیع بهائم را بکشد و قیاسی است از دوسر و چوب صنوبر و تر است آن و تن
 و خونیز و برگ سوخته و برگ سر و گوگرد و قلع و سیاه دانه و گشنگان و قو و حب و زهر
 و زراک بگریزد و قلع و قحاص صنوبر یک خور و زهر بلبلان سه جز و در روغن بختکشت و در کندن و زهر
 مانند شته نگرند نیز اگر برگ و چوب رز در جانه خواب که از نیر پشه نزدیک آن نیاید

آن که
 از زهر

بسیار

بسیار

و در پنج نوشاد را با پیچ پخته و در مکان بخور کنند و پنج نوبت به هر یک از این
 پنج نوبت پنج نوبت این پنج سداب و پنج ترس در خانه پراکنند و در این خانه و اگر در غرض این
 در این خانه نوبت نوبت ترساید بر **عوض** یعنی یک فنل فستین سداب خشک
 غروب سیاه دانه در آب شایند و در خانه پاشند قتل آفت کند و همچنین دو دگر دگر در
 غروب و اثر دارد و چون پیه غایت بر چوبی طلا سازند هم بر آفت گردانند و حشیر
 که یک کاسه نامند بر جاگ بسته اند بر آفت از بوی آن است و پیش شونند و خوانند که
چند یعنی نوبت نوبت آن از بخور شاخ گوزن و سم بز و سم آن دگر دگر و کوا انسان
 و قتل و پنج و بار و دو چوبی نارنج سوسن و عاقر قورچا بگریزند و فرس کردن بر جاش
 پنج خشک و یک در آن نوشاد و حل کرده باشند وین اثر دارد و لعاب آن صائم اگر در میان
 افتد پیر و همچنین است اگر نوشاد در درون حل کرده بر مار تفت کند و چون بسیار بقطر
 آلوده بر در و خود حلقه کند و پنج بوم و فل آن نگرود و پوشیدن فاش در درون است
 و گویند چون چشم افی بر زمره افتد پیر و همان ساعت شمس آب شده از صدقه بداید اگر در
 گفته در و راج ما را اندازند پیر و اگر خفاش در خانه دفن کنند یا بگریزند **خفصا** یعنی
 بعل از دو و برگ چنار و پنج آن بگریزد و پیر **ذباب** یعنی گس از دو و زنج و کند
 و پنج خرب و بوی سیاه غصیل پیر و از بوی کافور در و غن و خون و زنج بگریزد و گویند اگر در
 گس از زنج و کندش سخته در جا که از گس از آنجا بگریزد و اگر زنج و شیر یا در آب حل کرد
 بر آید که باک بالایی دی گذر کنند افتاده میرند و گویانیز کشنده است **ذیت** یعنی
 اگر گنایان الذب گیا پیر است که اگر راکشند و اگر از جای که غصیل نامند بگریزد و اگر
 آن در میان تیر آلوده بر زنج پیر و خرب سیاه نیز کشنده است **سام** ابرص

نوبت

خفصا

ذباب

ذیت

سام

ابرص

ذباب

ذیت

سام

ابرص

اعلم ان خاص نشود و بویژه نزدیک نیاید و بگزیند **قل** منی پیش طایف کردن مولود
 روز ولادت باید زیر و باعث عدم تکون نیست در تمام عمر و سیاه چون بر جامه بپایند
 بمانند در ساعت پیش را بکشد و از جو یا قست **کلب** اگر زبان سگ و کفیش در میان
 در پیش سگ بر و نماند که دو دگر بنام نیز سخا و اگر دند و کچله را
 در پیش که بکشد و بنزد سگ و خرمون سگ کشد و اگر زبان کفتا باخو
 دارند سگ نگر تو **مخل** یعنی نوزاد بوی و نیمه و دوست قریه به براس بر
 و در برگ چار و گوگرد و سیر که بر و دو چون عصاره و حلی با عصاره خبازی و زیت
 در بدن مالند ز نور گرد و شاید حلی یعنی بنگ یا بپشت که از آفتان انگور کشند
 است و اگر روغن کفای بدن مالند بنگ ضرر رساند بلکه بدن آب کند **مخل**
 یعنی مورچه قطران و کبریت و انگه و آب حل کرده و سوراخ آنها بریزند همه مورچه چکا
 بپزند و اگر در انجی بماند بیرون نیایند و همچنین اگر معطاس بر سوراخ نهند بگزیند و زرد
 گاو زفت همین اثر دارد و اگر سوز خور و آب سوزانند همه موران از دود آن بگزیند و گوشت
 بر نیز شیرین و سار شیر را در مکانیکه و از ندر و رفت و استن ضبط نفش کرده گداخته
 ماد یک دست اندری با آن خیزند از تور چای محفوظ ماند و موجب داشته اند و الله اعلم بالصواب

و الحمد لله رب العالمین که این تلمذ رسالت بر یافان اکبر که تتمه فواید ضروری و مکمل مطالب
 لاجریه متعلقه رسالت موصوف بوده است باین تمام تمام و تصحیح مالا کلام این جمیع
 سرانقصان محمد حسن عفا الله تعالی عنه العصیان حسن انجام پذیرفت و آخر دعوانا
 ان الحمد لله رب العالمین

قر
کبر
نخ
ر
غر
علی

سپاس بی قیاس و حمد قدسی اساس بحضرت حکیم مطلق و درگاه شانی برحق
مودی و مستجاب باد که تالین شریف و ترصیف نفیثه نغمه جامع مکارم اخلاق
حاوی محاسن اشعار انبساط قن جالینوس زمین مطرغ انوار فیاض و ارباب
جناب حکیم خواجه محمد حسن صاحب محسنین فوائد کثیره و غیره عماد غریب
کما و غیره که این کتاب را به طبع رسانیدند

۸۱۵۶

پیر درویش محمد ان محمّد عبد الرحمن بن حاجه
محمّد روشن خان افاض علیه الرحمة و القرآن ادا اهل
مبارک رمضان سنه ۱۲۸۵ از بهر توفیق آخر الزمان و حین العلم
مشهور مطبع نظامی واقع کاپور مطبوع
طباع کرد و دیده

استهزار

این کتاب دخیل بهی ترجمه می گورنشت حسب مراد قانون بستم سنه ۱۲۸۵
گردیده است بدون اجازت اخراج البریه که طبع نفیثه نماید

وجه ختم بر خاتم

ای سندی مبنی که این کتاب مطبوع مطبوع نظامی است نه در دست خط مستقیم
بر خاتم ثبت نموده شد

العبد